

# عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ

فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الطَّهَارِ

كَتَبَهُ كُنْتُورِي حَامِدُ حُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَلْبِي

جِلْد ٢١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# عبارات الانوار فى امامة الائمة الاطهار

نويسنده:

ميرحامد حسين الموسوى اللكهنوى النيشابورى

ناشر چاپى:

جماعه المدرسين فى الحوزه العميه بقم موسسه النشر الاسلامى

ناشر ديجيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست .....	۵
عبارات الانوار فی امامة الائمة الاطهار جلد بیست و یک .....	۱۲
مشخصات کتاب .....	۱۲
معرفی مؤلف .....	۱۲
زندگینامه مؤلف .....	۱۲
کتابخانه ناصریه .....	۱۶
اشاره .....	۱۶
کتاب تحفه اثنا عشریه .....	۱۶
معرفی کتاب تحفه .....	۱۶
ردیه های تحفه .....	۱۸
معرفی کتاب عبارات الانوار .....	۲۰
اشاره .....	۲۰
۱- موضوع و نسخه شناسی .....	۲۰
۲- چگونگی بحث و سبک استدلال .....	۲۲
۳- قدرت علمی .....	۲۳
۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث .....	۲۳
۵- شیوه ردّ کردن .....	۲۴
ابعاد مختلف عبارات .....	۲۶
۱- بعد علمی .....	۲۶
۲- بعد اجتماعی .....	۲۶
۳- بعد دینی .....	۲۶
۴- بعد اخلاص .....	۲۷
۵- بعد اقتدا .....	۲۷

- تقریظات عبقات ..... ۲۸
- جلد بیست و یک ..... ۲۹
- ادامه دلالت حدیث ثقلین ..... ۲۹
- ادامه جواب مؤلف به قوله: [او اهدتوا بهدی عمار] در نوزده وجه ..... ۲۹
- وجه ۱۸- تخلف عمرو بن العاص از هدای حضرت عمار و مخالفت او با آنجناب و استبشار او در قتل آن قدوه ابرار بروایت جمعی از مورخین ۱۹
- وجه ۱۹- تخلف او الغادیه صاحبی از هدای حضرت عمار و مباشرت او قتل آنجناب را و نقل کلمات بزرگان مورخین اهل سنت درین باره ۳۵
- اشاره ..... ۳۵
- تخلف ابو الغادیة از هدای عمار ..... ۴۱
- استدلال شاهصاحب به قوله: [و «تمسکوا بعهد ابن ام عبد»] در معارضه قرار دادن این حدیث با حدیث ثقلین ..... ۴۱
- جواب مؤلف باین معارضه باطله و رد استدلال شاهصاحب بسه وجه ..... ۴۱
- اشاره ..... ۴۱
- جرح و قدح قبیصه بن عقبه که روایت حدیث مذکور نموده، بتصدیق اهل رجال ..... ۴۲
- جرح و قدح ابو الزعراء عبد الله بن هانی راوی دیگر حدیث بتصدیق اهل رجال ..... ۴۲
- آوردن صاحب «تحفه» حدیث «و رضیت لکم ما رضی لکم ابن ام عبد» را بمقابله حدیث ثقلین ..... ۴۳
- جواب مؤلف باین معارضه باطله و رد استدلال شاه صاحب به پنج وجه ..... ۴۳
- اشاره ..... ۴۳
- در بیان سلوک خلیفه ثانی و اتباع او با ابن مسعود (ابن ام عبد) و نقل کلمات بسیاری از مورخین اهل سنت درین خصوص ..... ۴۵
- آوردن صاحب «تحفه» حدیث «و أعلسکم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل» را بمقابله حدیث ثقلین ..... ۵۱
- جواب مؤلف باین معارضه باطله ورد استدلال شاهصاحب بشانزده وجه (تا ص ۴۷۰) ..... ۵۱
- اشاره ..... ۵۱
- جرح و قدح ابن البیلمانی محمد بن عبد الرحمن و پدرش که راوی اینخبرند از کتب قوم ..... ۵۲
- جرح و قدح عبد الرحمن بیلمانی از کتب تراجم اهل سنت ..... ۵۷
- جرح و قدح زید عمی راوی دیگر حدیث اعلیمیت معاذ بنقل از کتب اهل سنت ..... ۵۹
- «فائدة» قدح حدیث النجوم ..... ۶۰

- جرح و قدح سلام بن سلیم سعدی از لسان کبار اهل سنت ..... ۶۱
- تصرف معاذ بن جبل بر غلمانی که مردم یمن او را بهدیه داده بودند ..... ۶۵
- تصرف معاذ بن جبل در مالی که آنرا بذریعه تجارت در مال الله حاصل کرده بود ..... ۶۷
- کلام صاحب «تحفه» که گفته: [و أمثال ذلک کثیره]. ..... ۶۸
- جواب کلام صاحب «تحفه» که گفته: [و أمثال ذلک کثیره]. ..... ۶۸
- پیش کردن صاحب «تحفه» حدیث مجعول «اقتدوا بالذین من بعدی: ابی بکر و عمر» را بمقابله حدیث ثقلین و ادعای رسیدن آن بدرجه شهرت و جواب مؤلف باین حدیث و اثبات مجعولیت و موضوعیت آن از کلام بزرگان علماء ..... ۶۹
- اشاره ..... ۶۹
- وجه ۱ در بیان قدح حافظ أبو حاتم رازی در حدیث اقتدا ..... ۶۹
- اشاره ..... ۶۹
- ترجمه حافظ أبو حاتم رازی ..... ۷۰
- وجه ۲ قدح و جرح ترمذی که از أصحاب صحاح سنه است در حدیث اقتدا ..... ۷۴
- اشاره ..... ۷۴
- قدح و جرح اهل سنت در ابراهیم بن اسمعیل کوفی که از راویان حدیث اقتدا است ..... ۷۵
- قدح و جرح اهل رجال در اسمعیل بن یحیی بن سلمه بن کهیل راوی دیگر حدیث ..... ۷۶
- قدح و جرح علماء سنت در یحیی بن سلمه بن کهیل راوی دیگر حدیث اقتدا ..... ۷۷
- اشاره بقدح و جرح حافظ بزار صاحب «مسند» در حدیث اقتدا ..... ۷۸
- ترجمه حافظ أبو بکر أحمد بن عمر بن عبد الخالق بزار ..... ۷۹
- قدح حافظ أبو جعفر محمد ابن حماد عقیلی در حدیث اقتدا و ترجمه او ..... ۷۹
- قدح حافظ أبو بکر محمد بن حسن موصلی معروف بنقاش در حدیث اقتدا ..... ۸۰
- قدح حافظ أبو الحسن علی بن عمر دارقطنی در حدیث اقتدا و مآخذ ترجمه او ..... ۸۱
- قدح علی بن أحمد ابن حزم ظاهری در حدیث اقتدا و فوائد خمسه که از کلام او مستفاد میشود و ترجمه او ..... ۸۱
- قدح علامه برهان الدین عبید الله فرغانی شارح منهاج بیضاوی در حدیث اقتدا و ترجمه او ..... ۸۶
- الغلاء المفراط فی بلاد ایران ..... ۸۷

- ۸۹ ..... قدح حافظ شمس الدین محمد ذهبی صاحب میزان الاعتدال در حدیث اقتدا
- ۹۰ ..... قدح حافظ شهاب الدین أحمد بن حجر عسقلانی در حدیث اقتدا
- ۹۱ ..... قدح شیخ الاسلام أحمد بن یحیی الهروی الشافعی صاحب الدر النضید در حدیث اقتدا
- ۹۲ ..... بیان مطعون و موهون بودن حدیث اقتدا بطریق أبو الدرداء که شاهصاحب تمسک نموده
- ۹۴ ..... نقل کلام شارح مواقف درباره حدیث اقتدا و اظهار فساد و بطلان اینکلام پنج وجه
- ۹۸ ..... کلام شاهصاحب [پس لازم آمد که همه این اشخاص امام باشند] و پاسخ آن
- ۹۸ ..... تمسک صاحب «تحفه» بحدیث نجوم «ان أصحابی بمنزلة النجوم فی السماء»
- ۹۹ ..... اثبات بطلان حدیث نجوم از کلمات بزرگان أهل سنت بشصت و نه وجه
- ۹۹ ..... قدح امام أحمد بن حنبل صاحب «مسند» در حدیث نجوم
- ۱۰۰ ..... قدح اسماعیل بن یحیی المزنی تلمیذ خاص امام شافعی در حدیث نجوم
- ۱۰۰ ..... اشاره
- ۱۰۰ ..... ترجمه اسمعیل بن یحیی المزنی صاحب الشافعی از کتب تراجم أهل سنت
- ۱۰۰ ..... فائدة حسنة فی تحریم النبیز
- ۱۰۳ ..... وجه ۳ قدح حافظ أبو بکر أحمد بن عمر بزار در حدیث نجوم
- ۱۰۳ ..... وجه ۴ قدح حافظ ابن قطان عبد الله بن عدی جرجانی در حدیث نجوم
- ۱۰۳ ..... اشاره
- ۱۰۴ ..... ترجمه حافظ ابن قطان بنقل از کتب تراجم معتبره أهل سنت
- ۱۰۵ ..... وجه ۵ قدح حافظ أبو الحسن علی بن عمر دارقطنی در حدیث نجوم
- ۱۰۶ ..... وجه ۶ قدح حافظ ابن حزم ظاهری در حدیث نجوم در رساله «ابطال رأی و قیاس»
- ۱۰۶ ..... وجه ۷ قدح حافظ بزار حدیث نجوم را بنقل ابن حزم در رساله «ابطال رأی و قیاس»
- ۱۰۶ ..... وجه- ۸- قدح و جرح جواب بن عبید الله تیمی که باز ابن حجر از قدح او سکوت نموده
- ۱۰۶ ..... وجه ۹- قدح حافظ ابو بکر احمد بن حسین بیهقی حدیث نجوم
- ۱۰۷ ..... وجه ۱۰- قدح و جرح عبد الرحیم بن زید عمی که ابن حجر درباره او مسلک اجمال سپرده
- ۱۰۷ ..... وجه ۱۱ قدح حافظ یوسف ابن عبد البرقرطبی حدیث نجوم را در کتاب جامع بیان العلم

- وجه ۱۲ قدح حافظ أبو القاسم علی ابن عساکر دمشقی در حدیث نجوم، و مأخذ ترجمه او ..... ۱۰۹
- اشاره ..... ۱۰۹
- مأخذ ترجمه حافظ ابن عساکر دمشقی ..... ۱۰۹
- وجه ۱۳ قدح أبو الفرج ابن جوزی حدیث نجوم را در کتاب «العلل المنتاهیة» ..... ۱۰۹
- وجه ۱۴ قدح حافظ عمر بن حسن ابن دحیه کلبی اندلسی در حدیث مذکور، و مأخذ ترجمه او ..... ۱۰۹
- وجه ۱۵ قدح و جرح ابن تیمیه حنبلی در حدیث نجوم ..... ۱۱۰
- وجه ۱۶ قدح جرح ابو حیان محمد بن یوسف غرناطی حدیث نجوم را در تفسیر بحر محیط ..... ۱۱۰
- وجه ۱۷ قدح و جرح أبو حیان حدیث مذکور را در تفسیر دیگرش «انهر الماد» ..... ۱۱۲
- اشاره ..... ۱۱۲
- ترجمه أبو حیان أندلسی ..... ۱۱۳
- میله الی محبة علی علیه السلام علی طریقه کثیر من النحاء ..... ۱۱۸
- وجه ۱۸ قدح و جرح حافظ ذهبی حدیث نجوم را در کتاب «میزان الاعتدال» ..... ۱۲۰
- وجه ۱۹ قدح تاج الدین أحمد بن عبد القادر قیسی حدیث مذکور را در «الدر اللقیط» ..... ۱۲۲
- اشاره ..... ۱۲۲
- ترجمه أحمد بن مکتوم الحنفی ..... ۱۲۳
- وجه ۲۰ قدح و جرح محمد بن أبی بکر بن قیم جوزیه حنبلی در حدیث مذکور ..... ۱۲۴
- وجه ۲۱ قدح و جرح حافظ زین الدین عراقی حدیث نجوم را در «تخریج أحادیث منهاج» ..... ۱۲۴
- وجه ۲۲ قدح و جرح حافظ عراقی در حدیث مسطور در تعلیق کتاب تخریج ..... ۱۲۵
- وجه ۲۳ قدح و جرح حافظ مذکور در حدیث نجوم بوجه دیگر و ذکر مأخذ ترجمه او ..... ۱۲۶
- وجه ۲۴ قدح و جرح حافظ ابن حجر عسقلانی حدیث نجوم را در «تلخیص الخبیر» ..... ۱۲۶
- وجه ۲۵ قدح و جرح حافظ مذکور همین حدیث را در «تخریج أحادیث کشاف» ..... ۱۲۷
- اشاره ..... ۱۲۷
- افادات ثمانیه حافظ ابن حجر در کلام خود ..... ۱۲۸
- اشاره ..... ۱۲۸



- ۱- قدح و جرح سلام بن سلیم راوی حدیث نجوم ..... ۱۲۹
- ۲- قدح و جرح حارث بن غصین از رواه حدیث نجوم که ابن حجر متعرض قدحش نشده ..... ۱۳۰
- ۳- قدح و جرح حمزه بن ابی حمزه جزری نصیبی راوی دیگر که ابن حجر در آن بکوتاهی رفته ..... ۱۳۰
- ۴- ابن حجر در قدح جعفر بن عبد الواحد هم راه اختصار پیش گرفته ..... ۱۳۲
- ۵- قدح و جرح ناقدین رجال در احوال پر اختلال بشر بن حسین اصفهانی که ابن حجر نیز باجمال گذرانده ..... ۱۳۳
- ۶- ابن حجر عسقلانی در قدح جویبر هم راه اختصار بر گزیده، ..... ۱۳۵
- ۷- ابن حجر عسقلانی از قدح ضحاک که در روایت اولای جویبر واقع ست سکوت ورزیده ..... ۱۳۵
- ۸- قدح و جرح جواب بن عبید الله تیمی که باز ابن حجر از قدح او سکوت نموده ..... ۱۳۵
- ۹- ابن حجر نام کسی که راوی این خبر از جویبرست نبرده، ..... ۱۳۵
- ۱۰- قدح و جرح عبد الرحیم بن زید عمی که ابن حجر درباره او مسلک اجمال سپرده ..... ۱۳۶
- وجه ۲۶ قدح حافظ ابن حجر عسقلانی در «تخریخ أحادیث مختصر ابن الحاجب حدیث نجوم را ..... ۱۳۸
- وجه ۲۷ قدح و جرح حافظ مذکور در حدیث مسطور در کتاب «لسان المیزان» ..... ۱۳۸
- وجه ۲۸ قدح علامه ابن الهمام کمال الدین محمد سیواسی حدیث نجوم را در کتاب «تحریر» ..... ۱۳۸
- وجه ۲۹ قدح و جرح علامه محمد بن محمد ابن امیر الحاج حلبی حدیث نجوم را در کتاب «التقریر و التحبیر» ..... ۱۳۸
- اشاره ..... ۱۳۸
- ترجمه علامه ابن امیر الحاج حلبی ..... ۱۴۰
- وجه ۳۰ قدح و جرح شیخ موفق الدین أبوذر أحمد بن ابراهیم حلبی صاحب «شرح شفا» در حدیث نجوم و ترجمه او ..... ۱۴۰
- اشاره ..... ۱۴۰
- ترجمه شیخ موفق الدین أبو ذر حلبی ..... ۱۴۰
- وجه ۳۱ قدح و جرح حافظ شمس الدین محمد سخاوی در حدیث نجوم ..... ۱۴۲
- وجه ۳۲ قدح و جرح کمال الدین محمد ابن ابی شریف قدسی در حدیث نجوم و ترجمه او ..... ۱۴۹
- اشاره ..... ۱۴۹
- ترجمه ابن ابی شریف قدسی ..... ۱۴۹
- وجه ۳۳ تصریح سیوطی در کتاب «إتمام الدرایة لقراء النقایة» به ضعف حدیث نجوم ..... ۱۵۳

- وجه ۳۴ سیوطی در «جامع صغیر» حدیث نجوم را ذکر کرده و بر حاشیه آن حرف «ضاد» که علامت ضعیف بودن ست نوشته ..... ۱۵۳
- وجه ۳۵ قدح و جرح سیوطی در «جمع الجوامع» ..... ۱۵۳
- وجه ۳۶ نقل ملا علی متقی در «کنز العمال» حدیث نجوم را مع قدح و جرح سیوطی ..... ۱۵۳
- وجه ۳۷ ملا علی متقی نیز حدیث نجوم را در «منتخب کنز العمال» ذکر کرده ..... ۱۵۴
- وجه ۳۸ ملا علی قاری در «مرقاة- شرح مشکاة» حدیث نجوم را مقدوح و مجروح اعلام نموده ..... ۱۵۴
- وجه ۳۹ قدح ملا علی قاری در «شرح شفا» ..... ۱۵۵
- وجه ۴۰ قدح و جرح حدیث نجوم از طرف عبد الرزوف بن تاج العارفين المناوی ..... ۱۵۷
- وجه ۴۱ جرح عبد الرزوف بن تاج العارفين المناو ..... ۱۵۸
- وجه ۴۲ قدح و جرح حدیث نجوم از طرف شهاب الدین أحمد بن محمد بن عمر الخفاجی المصری الحنفی ..... ۱۵۸
- وجه ۴۳ علامه محمد معین بن محمد امین السندی حدیث نجوم را بالقطع و الیقین موضوع گفته ..... ۱۶۰
- وجه ۴۴ قاضی محب الله بهاری در کتاب «مسلم الثبوت» تضعیف حدیث نجوم نموده ..... ۱۶۱
- وجه ۴۵ ملا نظام الدین السهالوی موضوع بودن حدیث نجوم را بکمال صراحت افاده نموده ..... ۱۶۲
- وجه ۴۶ مولوی عبد العلی لکهنوی قدح و جرح حدیث نجوم ..... ۱۶۳
- وجه ۴۷ امام حافظ مجتهد سنیّه قاضی محمد بن علی بن محمد الشوکانی حدیث نجوم را مقدوح و مجروح وانموده ..... ۱۶۳
- وجه ۴۸ علامه شوکانی در «ارشاد الفحول» حدیث نجوم را قدح و جرح نمود ..... ۱۶۴
- وجه ۴۹ علامه شوکانی در کتاب «القول المفید فی ادلة الاجتهاد و التقلید» هم قدح و جرح حدیث نجوم نموده ..... ۱۶۴
- وجه ۵۰ ولی الله بن حبیب الله اللکهنوی در إبداء قدح حدیث نجوم نمود ..... ۱۶۵
- اشاره ..... ۱۶۵
- ترجمه مولوی ولی الله لکهنوی ..... ۱۶۶
- وجه ۵۱ مولوی صدیق حسن خان معاصر در کتاب «حصول المأمول من علم الأصول» حدیث نجوم را قدح نموده ..... ۱۶۷
- تحقیق أنیق فیہ تدقیق رشیق ..... ۱۶۷
- اشاره ..... ۱۶۷
- کیفیت استیذان أبو موسی در رفتن نزد عمر و تشدد أبي بن کعب با عمر ..... ۱۷۰
- درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص) ..... ۱۷۱

## عقبات الانوار فی امامۃ الائمه الاطهار جلد بیست و یک

### مشخصات کتاب

سرشناسه: کتوری حامد حسین بن محمد قلی ۱۳۰۶ - ۱۲۴۶ق شارح عنوان و نام پدید آور: عقبات الانوار فی اثبات امامه الائمه الاطهار/ تالیف میر حامد حسین الموسوی الکهنوئی النیشابوری تحقیق غلام رضا بن علی اکبر مولانا بروجردی مشخصات نشر: قم الجماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه بقم موسسه النشر الاسلامی ۱۴۱۶ق = - ۱۳۷۴.

فروست: (موسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم المشرفه ۸۰۱)

شابک: بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱؛ بها: ۱۲۰۰۰ ریال ج ۱)

یادداشت: کتاب حاضر رديه ای و شرحی است بر کتاب التحفه الاثنی عشریه اثر عبدالعزیز بن احمد دهلوی یادداشت: عربی یادداشت: کتابنامه عنوان دیگر: التحفه الاثنی عشریه شرح موضوع: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه -- نقد و تفسیر

موضوع: شیعه -- دفاعیه ها و رديه ها

موضوع: امامت -- احادیث موضوع: محدثان شناسه افزوده: دهلوی عبدالعزیز بن احمد، ۱۲۳۹ - ۱۱۵۹ق التحفه الاثنی عشریه شرح شناسه افزوده: مولانا بروجردی غلامرضا، مصحح شناسه افزوده: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی رده بندی

کنگره: BP۲۱۲/۵ د۹ت ۳۰۲۱۸ ۱۳۷۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷

شماره کتابشناسی ملی: ۷۷-۳۷۳۹

### معرفی مؤلف

### زندگینامه مؤلف

سید میر حامد حسین هندی نیشابوری از بزرگترین متکلمان و عظیم ترین عالمان و از مفاخر شیعه در اوائل سده سیزدهم هجری قمری در بلده میره لکهنو هند به تاریخ پنجم محرم ۱۲۴۶ ه. ق به دنیا آمد.

ایشان تعلیم را از سن ۶ سالگی با رفتن به مکتبخانه و پیش شیخی به نام شیخ کر معلی شروع کرد. اما پس از مدت کوتاهی پدر ایشان خود عهده دار تعلیم وی گردید و تا سن ۱۴ سالگی کتب متداول ابتدائی را به وی آموخت.

میر حامد حسین در سن ۱۵ سالگی و پس از رحلت پدر بزرگوارش برای تکمیل تحصیلات به سراغ اساتید دیگر رفت.

مقامات حریری و دیوان متنبی را نزد مولوی سید برکت علی و نهج البلاغه را نزد مفتی سید محمد عباس تستری خواند. علوم شرعیه را نزد سلطان العلماء سید محمد بن دلدار علی و برادر ایشان سید العلماء سید حسین بن دلدار علی - که هر دو از علماء بزرگ شیعه در هند بودند - و علوم عقلیه را نزد فرزند سید مرتضی سید العلماء، ملقب به خلاصه العلماء فرا گرفت.

در این زمان ایشان کتاب مناهج التدقیق را که از تصنیفات عالیه استادش سید العلماء بود از ایشان اخذ کرد که حواشی وی بر آن کتاب بیانگر عظمت تحقیق و قدرت نقد ایشان می باشد.

به هر حال ایشان پس از چندین سال تحصیل به امر تحقیق و پژوهش پرداخت و در این زمینه ابتداء به تصحیح و نقد تصانیف پدر بزرگوارش سید محمد قلی از جمله فتوحات حیدریه، رساله تقیه و تشیید المطاعن پرداخت و سالهای سال را صرف تصحیح و مقابله

عبارات این کتب مخصوصاً تشیید المطاعن- که ردّیه‌ای بر تحفه اثنا عشریه بود- با اصول کتب و منابع کرد.

هنوز از این کار فارغ نشده بود که کتاب منتهی الکلام توسط یکی از علماء اهل سنت به نام مولوی حیدر علی فیض آبادی در ردّ بر امامیه با تبلیغات فراوان نشر و گسترش یافت به گونه‌ای که عرصه بر عوام و خواص از شیعه تنگ شد. از یک طرف مخالفین مدعی بودند که شیعه قادر بر جواب مطالب این کتاب نیست تا آنجا مؤلف کتاب می‌گفت اگر اولین و آخرین شیعه جمع شوند نمی‌توانند جواب کتاب مرا بنویسند و از طرف دیگر علماء بزرگ شیعه هند از جمله سلطان العلماء، سید العلماء، مفتی سید محمد عباس تستری و دیگر اعلام به سبب اوضاع خاص سلطنت و ملاحظات دیگر امکان جواب دادن را نداشتند در این زمان بود که میر حامد حسین وارد میدان شد و در فاصله شش ماه کتاب استقصاء الإفحام فی نقض منتهی الکلام را به گونه‌ای تصنیف کرد که باعث حیرت علماء حتی اساتید ایشان گشته و مورد استفاده آنان قرار گرفت و نشر آن چنان ضربه‌ای بر مخالفین وارد کرد که هیچیک از آنان حتی خود مؤلف منتهی الکلام پس از سالها تلاش و کمک گرفتن از والیان مخالفین و برگزاری اجتماعات مختلف از عهده جواب آن برنیامدند.

پس از آن به تألیف کتاب شوارق النصوص پرداخت و سپس مشغول تألیف کتاب عبقات الانوار شد که تا آخر عمر در امر تحقیق و تصنیف آن همت گماشت.

در سال ۱۲۸۲ ه. ق عازم سفر حج و سپس عتبات عالیات شد اما در آنجا هم از فعالیت علمی و تحقیق باز نماند و در حرمین شریفین یادداشتهایی از کتب نادر برداشت و در عراق در محافل علمی علماء عراق شرکت جست که مورد احترام فوق-العاده ایشان قرار گرفت. وی پس از بازگشت حاصل کار علمی خود را در قالب کتاب أسفار الانوار عن وقایع أفضل الاسفار گردآوری نمود.

میر حامد حسین عالمی پر تتبع و پر اطلاع و محیط بر آثار و اخبار و میراث علمی اسلامی بود تا حدّی که هیچ یک از معاصران و متأخران و حتی بسیاری از علماء پیشین به پایه او نرسیدند. همه عمر خویش را به بحث و پژوهش در اسرار اعتقادات دینی و حراست اسلام و مرزبانی حوزه دین راستین گذرانید و همه چیز خود را در راه استواری حقایق مسلم دینی از دست داد چنانکه مؤلف ریحانه الادب در این باره می‌نویسد:

«... و در مدافعه از حوزه دیانت و بیضه شریعت اهتمام تمام داشته و تمامی ساعات و دقائق عمر شریفش در تألیفات دینی مصروف بوده و آنی فروگذاری نداشته تا آنکه دست راست او از کثرت تحریر و کتابت عاطل شده و در اواخر با دست چپ می‌نگاشته است...»

و به گفته مؤلف نجوم السماء زمانی که دست چپ ایشان هم از کار می‌افتاده است ایشان دست از کار برنداشته و مطالب را با زبان املاء می‌کرده است و هیچ مانعی نمی‌توانست ایشان را از جهاد علمی باز دارد.

سرانجام ایشان در هجدهم ماه صفر سال ۱۳۰۶ ه. ق دعوت حق را لبیک گفت و در حسینیّه جناب غفران مآب مدفون شد. خبر وفات ایشان در عراق برپایی مجالس متعدّد فاتحه‌خوانی را در پی داشت. تمامی علماء شریک عزّا گشته و بزرگان زیادی در رثاء او به سرودن قصیده و مرثیه پرداختند.

\*خاندان و نیاکان: ابتدا

میر حامد حسین هندی در دامان خاندانی چشم گشود و پرورش یافت که همه عالمانی آگاه و فاضلانی مجاهد بودند. در میان برادران و فرزندان و فرزندزادگان وی نیز عالمانی خدمتگزار و متعهد به چشم می‌خورند.

از این خاندان معظم در آسمان علم و فقاہت ستارگانی درخشان به چشم می‌خورند که هر یک در عصر خویش راهنمای گمشدگان بودند. اینک به چند تن از آنها اشاره می‌کنیم.

۱- جد صاحب عقبات: سید محمد حسین معروف به سید الله کرم موسوی کنتوری نیشابوری.

وی جد میر حامد حسین و از اعلام فقهاء و زهاد زمان و صاحب کرامات در نیمه دوم سده دوازدهم هجری است. ایشان علاقه زیادی به استنساخ قرآن کریم و کتب نفیسه به خط خود داشته و قرآن و حق الیقین و تحفه الزائر و جامع عباسی به خط او در کتابخانه ناصریه لکهنو موجود است.

۲- والد صاحب عقبات: مفتی سید محمد قلی موسوی کنتوری نیشابوری

وی والد ماجد میر حامد حسین و از چهره‌های درخشان عقائد و مناظرات در نیمه اول قرن سیزدهم هجری می‌باشد. او در دوشنبه پنجم ماه ذی قعدة سال ۱۱۸۸ به دنیا آمد. وی از شاگردان بارز سید دلدار علی نقوی از اعظم دانشمندان شیعه در قرن سیزدهم بوده و در اکثر علوم و فنون محقق بی‌نظیر بود و تألیفات ارزنده‌ای از خود به جا گذاشت. ایشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های علم عقاید و مناظرات و از نمونه‌های کم مانند تتبع و استقصاء بود. سید محمد قلی در تاریخ نهم محرم ۱۲۶۰ ه. ق در لکهنو به رحمت ایزدی پیوست.

۳- برادر ارشد میر حامد حسین: سید سراج حسین

او نیز چون پدر و برادرانش از عالمان و فرزندگان بوده است. گرچه در نزد پدرش و سید العلماء شاگردی نموده است اما بیشتر تألیفات وی در علوم ریاضی از جمله کتاب حل معادلات جبر و مقابله و رساله‌ای در مخروطات منحنی است. ایشان همچنین فیلسوف و پزشکی نامی بوده است.

سید سراج حسین با وجود اشتغال به علوم عربیه و فنون قدیمه، به حدی بر زبان انگلیسی، فلسفه جدید و علوم ریاضی تسلط یافته بود که بزرگان انگلیس در حیرت فرو رفته بودند که چگونه یک عالم اسلامی این چنین ماهر در فنون حکمت مغرب گردیده است. وی در ۲۷ ربیع الأول سال ۱۲۸۲ ه. ق رحلت کرد.

۴- برادر میر حامد حسین: سید اعجاز حسین

وی فرزند اوسط سید محمد قلی بوده و ولادتش در ۲۱ رجب ۱۲۴۰ واقع شده است.

ایشان نیز مانند پدر و برادرانش از دانشمندان نامی شیعه در کشور هند و صاحب تألیفات و تصنیفات متعددی بوده است. همچنین برادر خود میر حامد حسین را در تصنیف کتاب استقصاء الافحام در زمینه استخراج مطالب و استنباط مقاصد کمک فراوانی نمود تا جایی که گفته‌اند بیشترین کار کتاب را او انجام داد اما به جهت شهرت میر حامد حسین به نام او انتشار یافت. از جمله تألیفات ایشان می‌توان به «شذور العقیان فی تراجم الأعیان» و «کشف الحجب و الاستار عن احوال الکتب و الاسفار» اشاره کرد.

ایشان در هفدهم شوال ۱۲۸۶ ه. ق و پس از عمری کوتاه اما پربرکت به رحمت ایزدی پیوست.

۵- سید ناصر حسین: فرزند میر حامد حسین ملقب به شمس العلماء

وی در ۱۹ جمادی الثانی ۱۲۸۴ ه. ق متولد شد. او را در علم و تتبع تالی مرتبه پدر شمرده‌اند چرا که نگذاشت زحمات پدرش به هدر رود و لذا به متمم عقبات پرداخت و چندین جلد دیگر از آن را به سبک و سیاق پدر بزرگوارش تألیف و با نام ایشان منتشر ساخت.

ایشان عالمی متبحر، فقیه، اصولی، محدث و رجالی کثیر التبع و مفتی و مرجع اهالی بلاد خود بوده و این علوم را از والد معظم خود و مفتی سید محمد عباس اخذ کرده بود.

در نهایت ایشان در ۲۵ ذی حجه ۱۳۶۱ ه. ق دار فانی را وداع گفت و بنا به وصیتش در جوار مرقد قاضی شوشتری در آگره هند به خاک سپرده شد.

۶- سید ذاکر حسین: فرزند دیگر میر حامد حسین

وی نیز همچون برادر خود عالمی فاضل و همچنین از ادباء و شعراء زمان خود بود که برادرش را در تتمیم عقبات یاری نمود. دیوان شعر به فارسی و عربی و تعلیقاتی بر عقبات از آثار اوست.

۷ و ۸- سید محمد سعید و سید محمد نصیر: فرزندان سید ناصر حسین

این دو بزرگوار که نوه‌های میر حامد حسین می‌باشند نیز از فضلاء و علماء بزرگ زمان خود بودند که در نجف اشرف نزد اساتید برجسته تحصیلات عالیه خود را گذرانیدند. پس از بازگشت به هند محمد سعید شؤون ریاست علمی و دینی را بعهده گرفت و آثار و تألیفات متعددی را از خود به جای گذاشت تا اینکه در سال ۱۳۸۷ ه. ق در هند وفات یافت و در جوار پدر بزرگوارش در صحن مرقد قاضی شوشتری به خاک سپرده شد. اما سید محمد نصیر پس از بازگشت به هند به جهت شرایط خاص زمانی وارد کارهای سیاسی شده و از جانب شیعیان به نمایندگی مجلس نیابی رسید.

او نیز پس از عمری پر بار در لکهنو رحلت کرد ولی جسد وی را به کربلاء برده و در صحن شریف و در مقبره میرزای شیرازی به خاک سپردند.

\*تألیفات: ابتدا

۱- عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار (۳۰ مجلد)

۲- استقصاء الافحام و استیفاء الانتقام فی نقض منتهی الکلام (۱۰ مجلد) طبع فی ۱۳۱۵ ه. ق بحث فی تحریف الکتاب و احوال الحجة و اثبات وجوده و شرح احوال علماء اهل السنة و...

۳- شوارق النصوص (۵ مجلد)

۴- کشف المعضلات فی حلّ المشكلات

۵- العضب التبار فی مبحث آیه الغار

۶- افحام اهل المین فی ردّ ازاله الغین (حیدر علی فیض آبادی)

۷- النجم الثاقب فی مسئلة الحاجب فی الفقه (در سه قالب کبیر و وسیط و صغیر)

۸- الدرر السنیة فی المکاتیب و المنشآت العربیة

۹- زین الوسائل الی تحقیق المسائل (فیه فتاویہ الفقھیة)

۱۰- اسفار الأنوار عن وقایع افضل الاسفار (ذکر فیه ما سنج له فی سفره الی الحج و زیارة ائمة العراق سلام الله علیهم) ۱

۱۱- الذرائع فی شرح الشرائع فی الفقه (لم یتّم)

۱۲- الشریعة الغراء (فقه کامل) مطبوع

۱۳- الشعلة الجواله (بحث فیه احراق المصاحف علی عهد عثمان) مطبوع

۱۴- شمع المجالس (قصائد له فی رثاء الحسین سید الشهداء علیه السلام).

۱۵- الطارف، مجموعه ألغاز و معمیات

۱۶- صفحة الالماس فی احکام الارتماس (فی الغسل الارتماسی)

۱۷- العشرة الكاملة (حل فیه عشرة مسائل مشکلة) ۲ مطبوع

۱۸- شمع و دمع (شعر فارسی)

۱۹- الظل الممدود و الطلح المنضود

۲۰- رجال المیر حامد حسین

## کتابخانه ناصریه

## اشاره

خاندان میر حامد حسین از آغاز سده سیزدهم، به پی‌ریزی کتابخانه‌ای همت گماشتند که به مرور زمان تکمیل گشت و نسخه‌های فراوان و نفیسی به تدریج در آن گردآوری شد که تا ۳۰ / ۰۰۰ نسخه رسید تا اینکه در دوران سید ناصر حسین به نام وی نامیده شد و در زمان سید محمد سعید و توسط ایشان به کتابخانه عمومی تبدیل شد. این کتابخانه گرچه از نظر کمی دارای نظایر فراوان است اما از نظر کیفی و به جهت وجود نسخه‌های نادر کم‌نظیر است.

## کتاب تحفه اثنا عشریه

## معرفی کتاب تحفه

در نیمه نخستین سده سیزدهم هجری که نیروهای استعمار به‌ویژه انگلیس و فرانسه چشم طمع به سرزمین پهناور هندوستان دوخته بودند و بی‌گمان اسلام سدّ بزرگی در برابر آنان به حساب می‌آمد یکی از عالمان اهل تسنن هند به نام عبد العزیز دهلوی که به «سراج الهند»

شهرت داشت و با ۳۱ واسطه نسبش به عمر خطاب خلیفه دوم می‌رسید و صاحب عقبات او را با عنوان شاه‌صاحب خطاب می‌کند کتابی را در ردّ اعتقادات و آراء شیعه مخصوصاً شیعه اثنا عشریه منتشر کرد و آن را «تحفه اثنا عشریه» نامید.

وی در این کتاب بدون توجه به مصالح دنیای اسلام و واقعیتهای تاریخ اسلامی و بدون ملاحظه حدود و قواعد علم حدیث و بدون در نظر گرفتن جایگاه پیامبر (ص) و خاندان پاکش عقاید، اصول، فروع، اخلاق و سایر آداب و اعمال شیعه را بدون رعایت آداب مناظره و امانت‌داری در نقل حدیث، هدف تهمت‌ها و افتراآت خود قرار داده است.

البته علامه دهلوی محمد بن عنایت أحمد خان کشمیری در کتاب التزمه الاثنی عشریه که در ردّ تحفه نوشته، ثابت کرده است که این کتاب در حقیقت سرقتی از کتاب صواقع موبقه خواجه نصر الله کابلی است که عبد العزیز دهلوی آن را با تغییراتی به فارسی برگردانده است ۴. وی در چاپ اول این کتاب به سبب ترس از

(۱) شاید همان الرحله المکیه و السوانح السفریه باشد که عمر رضا کحاله آن را ذکر کرده است.

(۲) شاید همان کتاب کشف المعضلات باشد

(۳) این کتاب را مؤلف به عنوان یکی از آثار قلمی‌اش در مجلد مدنیة العلم عقبات یاد کرده است.

(۴). البته خود صاحب عقبات نیز در چندین مورد به این مطلب اشاره نموده است. از جمله در بحث حدیث غدیر در ذیل تصریح ذهبی به تواتر حدیث غدیر چنین می‌گوید: «و نصر الله محمد بن محمد شفیع کابلی که پیر و مرشد مخاطب است و بضاعت مزجاتش مسروق از افادات او می‌باشد در (صواقع) او را به شیخ علامه و امام اهل حدیث وصف می‌کند و احتجاج به قول او می‌نماید و خود مخاطب (صاحب تحفه) بتقلیدش در این باب خاص هم در این کتاب یعنی (تحفه) او را بامام اهل حدیث ملقب می‌سازد و احتجاج به کلامش می‌نماید. حاکم شیعی منطقه به نام نواب نجف خان اسم خود را مخفی کرد و مؤلف کتاب را «غلام حلیم» - که مطابق سال تولّد وی بنابر حروف أبجد بود - نامید اما در چاپ بعدی به نام خود وی منتشر شد.

در سال ۱۲۲۷ ه. ق شخصی به نام غلام محمد بن محیی الدین اسلمی در شهر «مدارس» هندوستان کتاب «تحفه» را از فارسی به

عربی ترجمه کرد و در سال ۱۳۰۰ ه. ق محمود شکری آلوسی در بغداد به اختصار نسخه عربی آن پرداخت و آن را المنحة الإلهية نامید و در مقدمه‌اش آن را به سلطان عبد الحمید خان تقدیم کرد. ولی به خاطر برخی محدودیتهای سیاسی و کم بودن وسیله طبع از چاپ و انتشار آن در عراق جلوگیری شد. لذا در هندوستان و شهر بمبئی که تحت نفوذ اجانب بوده و نسبت به نشر اینگونه کتابها مساعی بسیار مبذول می شد منتشر گردید و پس از مدتی مجدداً در مصر چاپ شد و بعد از آن به زبان اردو در لاهور پاکستان به طبع رسید. به هر حال کتاب تحفه با تحولات و انتشار متعدد، در ایجاد اختلاف بین مسلمین و تیره ساختن روابط فرق اسلامی نسبت به همدیگر و تحریک حس بدبینی و عصبیت اهل سنت بر علیه شیعیان تأثیر زیادی گذاشت. اما به مصداق عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد انتشار این کتاب سبب شد تا عده زیادی از علماء و متکلمین شیعه احساس وظیفه کرده و به میدان بیایند و با منطق و زبان علمی باعث تقویت هرچه بیشتر عقاید و مذهب شیعه اثنا عشری شوند که کتاب گرانسنگ عقبات الانوار در این میان به سبب تتبع فراوان و زحمات طاقت فرسای مؤلف آن از درخشش بیشتری برخوردار است.

نسخه‌ای که از تحفه هم‌اکنون موجود است مربوط به چاپ دهلی در سال ۱۲۷۱ ه. ق است که مطبع حسنی به اهتمام شیخ محمد حسن آن را در ۷۷۶ صفحه به قطع وزیری به چاپ رسانیده است. در این چاپ نام مؤلف به طور کامل ذکر شده است. محتوای تحفه:

کتاب تحفه به زبان فارسی و در ردّ شیعه است. مؤلف این کتاب گرچه در مقدمه و در متن کتاب خود را ملّتمز دانسته که تنها به مسلّمات خود شیعه استناد کند و مطالب خود را از مدارک معتبر نقل کند ولی کمتر به این التزام عمل کرده و کتاب خود را مملوّ از افتراآت و تهمت‌ها به شیعه ساخته است.

دهلوی در بخش هفتم کتاب مطالب خود را در دو بخش آورده است:

بخش اول: آیاتی که شیعه با آنها بر امامت حضرت امیر (ع) استناد می کند  
در این بخش وی فقط به نقل ۶ آیه اکتفا کرده است.

بخش دوم: احادیثی که شیعه در راستای اثبات ولایت و امامت روایت می کند. در این بخش نیز فقط ۱۲ روایت را مطرح کرده است.

و در مجموع مستندات شیعه را منحصر به همین ۶ آیه و ۱۲ روایت نموده و ادله و اسانید آنها را مخدوش دانسته است. فهرست أبواب تحفه:

- ۱- در کیفیت حدوث مذهب تشیع و انشعاب آن به فرق مختلفه
- ۲- در مکائد شیعه و طرق اضلال و تلبیس
- ۳- در ذکر أسلاف شیعه و علماء و کتب ایشان
- ۴- در احوال أخبار شیعه و ذکر رواة آنها
- ۵- در الهیات
- ۶- در نبوت و ایمان انبیاء (ع)
- ۷- در امامت
- ۸- در معاد و بیان مخالفت شیعه با ثقلین
- ۹- در مسائل فقهیه که شیعه در آن خلاف ثقلین عمل کرده است
- ۱۰- در مطاعن خلفاء ثلاثه و أم المؤمنین و دیگر صحابه
- ۱۱- در خواص مذهب شیعه مشتمل بر ۳ فصل (اوهام - تعصبات - هفوات)



## ۱۲- در تولّاً و تبرّی (مشمّل بر مقدّمات عشره)

پس از آنکه کتاب تحفه نوشته و منتشر شد، آثار متعدّدی از علماء شیعه در هند، عراق و ایران در ابطال و نقض آن نگاشته شد که بعضی به ردّ سراسر این کتاب پرداخته و برخی یک باب از آن را مورد بررسی و نقد علمی قرار داده است.

## ردّیه های تحفه

آنچه که در ردّ همه ابواب تحفه نوشته شده است:

## ۱- الزهّۃ الاثنی عشریۃ فی الردّ علی التحفۃ الاثنی عشریۃ

در دوازده دفتر، و هر دفتر ویژه یک باب از اصل کتاب، اثر میرزا محمد بن عنایت احمد خان کشمیری دهلوی (م ۱۲۳۵ ه. ق) البته ۵ دفتر از آن که صاحب کشف الحجب آن را دیده از بقیه مشهورتر بوده و در هند به سال ۱۲۵۵ ه. ق به چاپ رسیده است که عبارتند از جوابیه‌های وی به بابهای یکم، سوم، چهارم، پنجم و نهم. همچنین در پاسخ اعتراض هشتم صاحب تحفه کتابی به نام «جواب الکید الثامن» که مربوط به مسئله مسح است تألیف کرده است.

و نیز نسخه خطی دفتر هفتم آن در کتابخانه ناصریه لکهنو و نسخه خطی دفتر هشتم آن در مجلس شورای اسلامی تهران نگهداری می‌شود.

۲- سیف الله المسلول علی مخزبی دین الرسول (نامیده شده به) الصارم التبار لقد الفجار و قطّ الاشرار در شش دفتر تألیف ابو احمد میرزا محمد بن عبد النبی نیشابوری اکبرآبادی (کشته شده در سال ۱۲۳۲. ق)

فارسی و در ردّ بر تمام تحفه نوشته شده است بدینصورت که عبارات تحفه را به عنوان «متن» و کلام خود در ردّ آن را به عنوان «شرح» آورده است.

۳- تجهیز الجیش لکسر صنمی قریش: اثر مولوی حسن بن امان الله دهلوی عظیم آبادی (م ۱۲۶۰ ه. ق)

نسخه خطی آن در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی موجود است.

آنچه که در ردّ یک باب از ابواب تحفه نوشته شده است:

باب اول: بررسی تاریخ تشیع:

۱- سیف ناصری: این کتاب اثر سید محمد قلی کنتوری پدر بزرگوار صاحب عقبات بوده و در ردّ باب اول تحفه که مبنی بر حدوث مذهب شیعه است نگاشته شده است. فاضل رشید خان شاگرد صاحب تحفه، در ردّ این کتاب، کتاب کوچکی را نوشت که متقابلاً علامه کنتوری کتاب الأجوبة الفاخرة فی الردّ علی الأشاعرة را نوشت و پاسخ مفصّلی به مطالب وی داد.

باب دوم: در مکاید و حیل‌های شیعیان:

۲- تقلیب المکائد: این کتاب نیز اثر علامه کنتوری است که در کلکته (۱۲۶۲. ق) چاپ شده است.

باب سوم: در احوال اسلاف و گذشتگان شیعه:

یکی از دفترهای مجموعه الزهّۃ الاثنی عشریۃ به ردّ این بخش تعلّق دارد که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده است.

باب چهارم: در گونه‌های اخبار شیعه و رجال آن:

۱- هدایۃ العزیز: اثر مولوی خیر الدین محمد هندی إله آبادی (به زبان فارسی) چاپ هند

همچنین یکی از مجلّلات چاپی الزهّۃ الاثنی عشریۃ نیز مربوط به ردّ همین باب است.

باب پنجم: الهیات

۱- الصوارم الإلهیات فی قطع شبهات عابدی العزی و اللات: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق در

کلکته به چاپ رسیده است. (فارسی)

دفتر پنجم التزهة الاثنی عشریه نیز به این باب اختصاص دارد.

باب ششم: در پیامبری

۱- حسام الاسلام و سهام الملام، اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی که در سال ۱۲۱۵ ه. ق چاپ سنگی شده است.

باب هفتم: در امامت

در ردّ این باب که جنجالی ترین قسمت از کتاب تحفه به شمار می رود آثار گرانبهائی تصنیف گردیده است.

۱- خاتمة الصوارم: اثر علامه سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی

۲- البوارق الموبقه: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان فارسی)

۳- الامامة: اثر سلطان العلماء سید محمد فرزند سید دلدار علی نقوی نصیرآبادی (به زبان عربی)

۴- برهان الصادقین: اثر ابو علی خان موسوی بنارسی، که در باب نهم آن به بررسی مسائل نزاعی فقهی همچون مسح پاها در وضو و حلیت نکاح موقت پرداخته است. ایشان همچنین مختصر این کتاب را با نام مهجۀ البرهان نگاشته است.

۵- برهان السعادة: اثر علامه کنتوری پدر صاحب عقبات.

۶- الجواهر العبریة: اثر علامه سید مفتی محمد عباس شوشتری استاد صاحب عقبات به زبان فارسی که در هند به چاپ رسیده است. ایشان در این کتاب شبهات مربوط به غیبت حضرت ولی عصر (عج) را به خوبی پاسخ گفته است.

باب هشتم: در آخرت

۱- احیاء السنه و اماته البدعة بطعن الاسنة: اثر علامه دلدار علی نقوی که در سال ۱۲۸۱ ه. ق در هند به چاپ رسیده است.

دفتر هشتم التزهة میرزا محمد کشمیری نیز در خصوص ردّ این باب است. (فارسی)

باب نهم: در مسائل اختلافی فقه:

۱- دفتر نهم از التزهة که در سال ۱۲۵۵ ه. ق در هند چاپ شده در پاسخ به شبهات و حلّ مشکلات این باب است. مولوی افراد علی کالپوی سنّی کتاب رجوم الشیاطین را در ردّ این دفتر از نزه نوشته و در مقابل، جعفر ابو علی خان موسوی بنارسی شاگرد صاحب نزه هم با کتاب معین الصادقین به ابطال و اسکات وی پرداخته است.

۲- صاحب التزهة کتاب دیگری در نقض کید هشتم از این باب در موضوع نکاح موقت و مسح پاها در وضو دارد که نسخه خطی آن در کتابخانه ناصریه موجود بوده است.

۳- کتاب کشف الشبهة عن حلیة المتعة اثر احمد بن محمد علی کرمانشاهی که در پاسخ این بخش از همین باب نوشته شده و در کتابخانه موزه ملی کراچی موجود است.

باب دهم: در مطاعن

۱- تشیید المطاعن و کشف الضغائن اثر علامه سید محمد قلی کنتوری که در دو دفتر بزرگ نوشته شده و بخش معظمی از آن در هند به سال ۱۲۸۳ ه. ق چاپ سنگی شده است. (مطبعة مجمع البحرين)

۲- تکسیر الصنمین: اثر ابو علی خان هندی. (فارسی)

۳- طعن الرماح: اثر سلطان العلماء دلدار علی نقوی در ردّ بخشی از این باب مربوط به داستان فدک و سوزاندن خانه حضرت فاطمه سلام الله علیها که در سال ۱۳۰۸ ه. ق در هند چاپ شده است.

در ردّ این کتاب توسط شیخ حیدر علی فیض آبادی سنّی کتابی به نام نقض الرماح نگاشته شده است.

باب یازدهم: در اوهام و تعصبات شیعه

۱- مصارع الأفهام لقلع الأوهام: اثر علامه محمد قلی کنتوری (چاپ هند باب دوازدهم: در تولی و تبری و دیگر عقاید شیعه  
۱- ذو الفقار: اثر علامه دلدار علی نقوی (فارسی) و همچنین در پاسخ گفته‌های صاحب تحفه در مبحث غیبت امام زمان (عج) از  
باب هفتم

کتابهای دیگری که در ردّ قسمتی از تحفه نوشته شده است:

۱- صوارم الاسلام: اثر علامه دلدار علی نقوی. رشید الدین خان سنی مؤلف الشوکه العمریه- که از شاگردان صاحب تحفه است-  
این کتاب و الصوارم الالهیات را با شبهاتی ردّ نموده که حکیم باقر علی خان از شاگردان میرزا محمد کامل این شبهات را پاسخ  
داده است.

۲- الوجیزه فی الأصول: علامه سبحان علیخان هندی، وی در این کتاب پس از بحث پیرامون علم اصول و ذکر احادیث دالّ بر  
امامت امیر المؤمنین (ع) به تعرّض و ردّ کلمات صاحب تحفه پرداخته و مجهولات خلفای سه گانه را بیان کرده است.

۳- تصحیف المنحه الالهیه عن النفثه الشیطانیه، در ردّ ترجمه تحفه به عربی به قلم محمود آلوسی (۳ مجلد): اثر شیخ مهدی بن شیخ  
حسین خالصی کاظمی (م ۱۳۴۳ ه. ق)

۴- ردّ علامه میرزا فتح الله معروف به «شیخ الشریعه» اصفهانی (م. ۱۳۳۹ ه. ق)- وی همچنین کتابی در ردّ المنحه الالهیه دارد.

۵- الهدیه السنیة فی ردّ التحفه الاثنی عشریه: (به زبان اردو) اثر مولوی میرزا محمد هادی لکهنوی

۶- التحفه المنقلبه: در جواب تحفه اثنا عشریه (به زبان اردو)

## معرفی کتاب عقبات الانوار

### اشاره

(۱) کتاب عظیم عقبات الانوار شاهکار علمی و تحقیقی مرحوم سید میر حامد حسین هندی نیشابوری است که در ردّ باب امامت  
کتاب تحفه اثنا عشریه عبد العزیز دهلوی- که در ردّ عقاید شیعه نوشته شده- می‌باشد.

## ۱- موضوع و نسخه شناسی

عقبات در نقض و ردّ باب هفتم تحفه در زمینه ادله امامیه بر امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام نگاشته شده است.  
وی در این کتاب می‌کوشد تا فلسفه امامت را روشن کند و نشان دهد که اسلام آن دینی نیست که در دربار خلفا مطرح بوده است.  
میر حامد حسین در این کتاب حرف به حرف مدّعیات دهلوی را با براهین استوار و مستند نقض کرده است.  
وی کتاب خود را در دو منهج به همان صورتی که در باب هفتم تحفه آمده سامان بخشیده است.

منهج نخست: در آیات

از این منهج که بایستی مشتمل بر شش دفتر بوده باشد (چون دهلوی فقط به ۶ آیه از آیاتی که شیعه به آن استدلال می‌کند اشاره  
کرده است)

(۱) [عقبات به فتح عین و کسر باء جمع عقبه به معنای چیزی است که بوی خوش دارد و انوار بفتح نون و سکون واو به معنای گل  
و یا گل سفید است

دست‌نوشته‌ها و یادداشت‌هایی به صورت پیش‌نویس در کتابخانه ناصریه موجود بوده و تاکنون به چاپ نرسیده است. ۱

منهج دوم: در روایات

در این منهج برای هر حدیث یک یا دو دفتر به ترتیب ذیل ساخته شده است.

- دفتر نخست: ویژه حدیث «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» معروف به حدیث غدیر در دو بخش  
بخش نخست: نام بیش از یکصد تن از صحابه و تابعین و تابع تابعین و حفاظ و پیشوایان حدیث سنّی از آغاز تا روزگار مؤلف  
همراه با گزارشی از احوال آنها و توثیق مصادر روایت

بخش دوم: بررسی محتوایی خبر و وجوه دلّالی و قراین پیچیده آن بر امامت امیر مؤمنان علی (ع) و پاسخ به شبهات دهلوی.  
بخش اول در یک مجلد ۱۲۵۱ صفحه‌ای و بخش دوم در دو مجلد در بیش از هزار صفحه در زمان حیات مؤلف (۱۲۹۳ و ۱۲۹۴.  
ق) چاپ سنگی شده و هر سه مجلد در ده جلد حروفی با تحقیق غلامرضا مولانا بروجردی در قم به چاپ رسیده است

خلاصه این دفتر نیز با نام فیض القدر از شیخ عباس قمی در ۴۶۲ صفحه در قم چاپ شده است. ۲  
- دفتر دوم: ویژه خبر متواتر «یا علی أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی» معروف به حدیث منزلت است که مانند  
حدیث غدیر در دو بخش اسناد و دلالتها سامان یافته است.

این دفتر در زمان حیات مؤلف در ۹۷۷ صفحه بزرگ در لکهنو به سال ۱۲۹۵ ه. ق چاپ شده و به مناسبت یکصدمین سالگرد  
درگذشت مؤلف در اصفهان افست شده است.

- دفتر سوم: ویژه حدیث «إن علیا منی و أنا منه، و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی» معروف به حدیث ولایت.

این دفتر در ۵۸۵ صفحه به قطع رحلی در سال ۱۳۰۳ ه. ق در هند چاپ شده است.

- دفتر چهارم: ویژه حدیث «... اللهم ائتنی بأحبّ خلقک إلیک یا کلّ معی من هذا الطیر» که درباره داستان مرغ بریان و آمدن  
حضرت علی (ع) به خانه پیامبر (ص) پس از گفتن این جمله توسط حضرت (ص) می‌باشد. (معروف به حدیث طیر)  
این دفتر در ۷۳۶ صفحه در دو مجلد بزرگ در سال ۱۳۰۶ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است. (مطبعة بستان مرتضوی)

- دفتر پنجم: ویژه حدیث «أنا مدینه العلم و علی بابها...»

این دفتر در دو مجلد بزرگ نوشته شده که مجلد نخست آن در ۷۴۵ صفحه به سال ۱۳۱۷ ه. ق و مجلد دوم آن در ۶۰۰ صفحه به  
سال ۱۳۲۷ ه. ق انتشار یافته است. (به اهتمام سید مظفر حسین)

- دفتر ششم: ویژه حدیث «من أراد أن ینظر إلی آدم و نوح... فینظر إلی علی» معروف به حدیث تشبیه

این دفتر هم در دو مجلد یکی در ۴۵۶ صفحه و دیگری در ۲۴۸ صفحه به سال ۱۳۰۱ ه. ق چاپ شده است. (در لکهنو)

- دفتر هفتم: درباره خبر «من ناصب علیاً الخلافة بعدی فهو کافر» که پاکنویس آن به انجام نرسیده است.

- دفتر هشتم: ویژه حدیث «كنت أنا و علیّ نوراً بین یدی اللّٰه قبل أن یخلق الله آدم...» معروف به حدیث نور

(۱) و هو فی مجلد کبیر غیر مطبوع لکنه موجود فی مکتبة المصنف بلکهنو، و فی مکتبة المولی السید رجب علی خان سبحان الزمان  
فی جکراوان الذی کان من تلامیذ المصنف... (الذریعه)

(۲) همچنین جزء یکم از مجلدات حدیث غدیر «عِبَقَات» در تهران به دستور مرحوم آیت الله سید صدر الدین صدر (ساکن قم و  
متوفای ۱۳۷۳) در قطع رحلی به همت فضلالی حوزه علمیه قم- چاپخانه شرکت تضامنی علمی (در ۶۰۰ صفحه) به چاپ رسیده  
است.

این دفتر در ۷۸۶ صفحه قطع بزرگ به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو چاپ شده است.

دفتر نهم: پیرامون خبر رایت در پیکار خیبر که روی کاغذ نوشته نشده است. (در یک مجلد)

دفتر دهم: ویژه خبر «علیّ مع الحق و الحق مع علی (ع)» که دست‌نوشته ناقصی از پیش‌نویس آن در کتابخانه ناصریه وجود داشته  
است.

دفتر یازدهم: ویژه خبر «إن منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله». از این دفتر هم پاکنوشتی بدست نیامده است. (در ۳ مجلد)

دفتر دوازدهم: در بررسی اسناد و دلالات خبر متواتر و معروف ثقلین به پیوست حدیث سفینه به همان مفاد. [چاپ در لکهنو سال ۱۳۱۳ و ۱۳۵۱ ه. ق اصفهان ۱۳۸۰ ه. ق] (در ۶ جلد) مدرسه الامام المهدی ۱۴۰۶ ه. ق این دفتر در زمان حیات مؤلف چاپ سنگی به اندازه رحلی خورده و طبع حروفی آن (در ۶ جلد) با اهتمام سید محمد علی روضاتی در اصفهان به انضمام انجام نامه‌ای پرفایده) درباره عقبات و مؤلفش و تحفه اثنا عشریه و... صورت پذیرفته است.

همچنین فشرده مباحث و فواید تحقیقی این مجموعه را می‌توان در کتاب نفحات الأزهار فی خلاصه عقبات الأنوار به زبان عربی به قلم آقای سید علی میلانی بدست آورد که در ۲۰ جلد متوسط در قم چاپ شده است.

در مجموع از این دوازده دفتر، پنج دفتر بدست مرحوم میرحامد حسین، سه دفتر توسط فرزندش سید ناصر حسین و دو دفتر آن توسط سید محمد سعید فرزند سید ناصر حسین با همان اسلوب حامد حسین به تفصیل ذیل به انجام رسیده است:

الف: مرحوم سید حامد حسین:

۱- حدیث غدیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث منزلت از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ولایت از نظر سند و دلالت

۴- حدیث تشبیه از نظر سند و دلالت

۵- حدیث نور از نظر سند و دلالت

ب: مرحوم سید ناصر حسین

۱- حدیث طیر از نظر سند و دلالت

۲- حدیث باب از نظر سند و دلالت

۳- حدیث ثقلین و سفینه از نظر سند و دلالت

ج: مرحوم سید محمد سعید

۱- حدیث مناصبت از نظر سند و دلالت (به زبان عربی)

۲- حدیث خیر، از نظر سند فقط (به زبان عربی)

البته این دو حدیث تاکنون چاپ نشده‌اند.

البته پنج حدیث اخیر- که توسط فرزند و نوه میرحامد حسین انجام شده است- را به نام مرحوم میرحامد حسین قرار دادند تا از مقام شامخ ایشان تجلیل شود و از طرفی این دو نفر همان مسیری را پیمودند که بنیانگذار عقبات آن را ترسیم کرده و رؤس مطالب و مصادر آنها را بجهت سهولت سیر برای دیگران آماده کرده بود.

از جمله کتب دیگر که در رابطه با عقبات نوشته شده عبارتست از:

۱- تذیل عقبات به قلم سید ذاکر حسین فرزند دیگر مؤلف

۲- تعریب جلد اول حدیث «مدینه العلم» به قلم سید محسن نواب لکهنوی

۳- تلخیص تمام مجلد دوم، پنجم، ششم و بخشی از مجلد یکم و تعریب تمامی این مجلدات به نام «الثمرات» به قلم سید محسن

نواب

وی هر مجلد از منهج دوم کتاب را در یک یا دو جزء قرار داده است. نخست در سند حدیث و اثبات تواتر و قطعی الصدور بودن آن، تنها از طرق عامه بحث نموده و با استناد به مدارک معتبره اهل سنت از زمان پیغمبر اکرم (ص) و عصر صدور تا زمان مؤلف (به صورت قرن به قرن) ابتدا به توثیق و تعدیل هر یک از راویان بلا واسطه حدیث از طریق قول دیگر صحابه و سپس به توثیق و تعدیل هر یک از صحابه و توثیق کنندگان آنها از طریق قول تابعین و در نهایت به توثیق و تعدیل طبقات بعد از طریق کتب رجال و تراجم و جوامع حدیثی و مصادر مورد وثوق خود آنها تا به زمان خود، پرداخته است. آنگاه به تجزیه و تحلیل متن حدیث پرداخته و سپس وجوه استفاده و چگونگی دلالت حدیث را بر وفق نظر شیعه تشریح نموده و در پایان کلیه شبهات و اعتراضات وارده از طرف عامه را یک به یک نقل و به همه آنها پاسخ داده است. و در این زمینه گاهی برای ردّ دلیلی از آنان به کلمات خود آنان استدلال کرده است.

### ۳- قدرت علمی

قدرت علمی و سعه اطلاع و احاطه فوق العاده مؤلف بزرگوار از سراسر مجلّات این کتاب بخوبی واضح و آشکار است مثلاً در یک جا دلالت حدیث ثقلین را بر مطلوب شیعه به ۶۶ وجه بیان فرموده و در جای دیگر تخطئه ابن جوزی نسبت به دلالت حدیث بر مطلوب شیعه را به ۱۶۵ نقض و تالی فاسد جواب داده و در ابطال ادعای صاحب تحفه مبنی بر اینکه عترت به معنای أقارب است و لازم‌اش واجب اطاعه بودن همه نزدیکان پیغمبر است نه اهل بیت فقط، ۵۱ نقض و اعتراض بر او وارد کرده است. همچنین ایشان در هر مطلب و مبحث که وارد می‌شود کلیه جهات و جوانب قابل بحث آنرا مدّ نظر قرار داده و حق تحقیق و تتبع را نسبت به موضوع مورد بحث به منتهی درجه اداء می‌فرماید و مطالعه کننده را برای هرگونه تحقیقی پیرامون موضوعاتی که در این کتاب مطرح شده از مراجعه به کتب و مصادر دیگر بی‌نیاز می‌کند، خصوصاً در مورد تراجم رجال حدیث که شرح حال آنان را نوعاً از تمامی کتب تراجم و مواضعی که مورد استفاده واقع می‌شود به عین الفاظ نقل فرموده است. ایشان به این مقدار هم اکتفاء نکرده و کلمات صاحب تحفه و استدلالات وی را از سایر کتب او و حتی کلمات اساتید وی همچون پدرش شیخ ولی الله ابن عبد الرحیم و خواجه نصر الله کابلی صاحب کتاب صواقع - که در حقیقت تحفه برگردان فارسی این کتاب است - و سایر مشایخ و بزرگان اهل سنت را نقل کرده و پاسخ می‌دهد. ۱

### ۴- رعایت آداب مناظره و قواعد بحث

صاحب عبقات مانند سایر عالمان شیعی در احتجاج با اهل سنت، آداب و قواعد بحث و مناظره را رعایت می‌کند در حالیکه طرف مقابل گرچه ادعای این امر را نموده اما بدان عمل نکرده است. الف: از قواعد بحث آنست که شخص کلام طرف مقابل خود را درباره مسئله مورد نظر بدون کم و زیاد و با دقت و امانت نقل و تقریر کند، سپس محل اشکال را مشخص کرده و به جواب نقضی یا حلّی آن پردازد. در اینصورت است که ناظر با شنیدن ادله دو طرف می‌تواند به قضاوت پرداخته و نظر صحیح یا احسن را انتخاب نماید. مرحوم میر حامد حسین در عبقات پس از خطبه کتاب عین عبارت دهلوی (صاحب تحفه) را بدون کم و کاست نقل می‌کند و حتی هر آنچه را که او در حاشیه کتابش از خود یا غیر نقل کرده متعرض می‌شود و سپس به جواب آن می‌پردازد. اما در مقابل دهلوی این قاعده را رعایت نمی‌کند. مثلاً پس از نقل حدیث ثقلین می‌گوید: «و این حدیث هم بدستور احادیث سابقه با مدّعی مساس ندارد» اما به استدلال شیعه درباره این حدیث اشاره‌ای نمی‌کند و یا اینکه پس از نقل حدیث نور می‌گوید: «... و بعد اللّیتا و التّی

دلالت بر مدعا ندارد» اما دلیل شیعه را برای این مدّعی خود مطرح نمی‌کند.

ب: از دیگر قواعد بحث آنست که به چیزی احتجاج کند که طرف مقابلش آن را حجت بدانند نه آن چیزی که در نزد خودش حجت است و به آن اعتماد دارد. صاحب عبقات در هر بابی که وارد می‌شود به کتب اهل سنت احتجاج کرده و به گفته‌های حفاظ و مشاهیر علماء آنها در علوم مختلف استدلال می‌کند. اما دهلوی التزام عملی به این قاعده ندارد لذا می‌بینیم که در مقابل حدیث ثقلین به حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين المهدیین من بعدی و عضوا علیها بالنواجذ» تمسک می‌کند در حالیکه این روایت را فقط اهل سنت نقل کرده‌اند.

ج: از دیگر قواعد بحث آن است که شخص در مقام احتجاج و ردّ به حقیقت اعتراف کند. صاحب عبقات همانطور که احادیثی را که خود می‌خواهد به آنها استدلال کند از طرق اهل سنت مستند می‌کند روایاتی را که طرف مقابلش به آن استناد کرده را نیز مستند می‌کند و در این راه کوتاهی نکرده و به نقل یکی دو نفر بسنده نمی‌کند بلکه همه اسناد آن را نقل می‌کند.

که نمونه آن را می‌توان در برخورد ایشان با روایت «اقتدوا باللذین من بعدی أبی بکر و عمر» - که در مقابل حدیث «طیر» نقل کرده‌اند - مشاهده نمود. اما در مقابل دهلوی حدیث ثقلین را فقط از طریق «زید بن ارقم» نقل می‌کند در حالیکه بیشتر از ۲۰ نفر از صحابه آن را نقل کرده‌اند. علاوه بر آنکه این حدیث را نیز ناقص نقل کرده و جمله «أهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» را که در مسند احمد و صحیح ترمذی آمده از آن حذف کرده است.

## ۵- شیوه ردّ کردن

الف: نقل کلام خصم به‌طور کامل

همانطور که قبلاً اشاره شد ایشان کلام دهلوی را بدون کم و زیاد نقل می‌کند و حتی آن را نقل به معنا نیز نمی‌کند.

ب: بحث و تحقیق همه جانبه

ایشان به هر موضوعی که وارد شده تمام جوانب آن را بررسی کرده و مورد دقت قرار می‌دهد. لذا زمانی که می‌خواهد حرف طرف مقابل خود را ابطال کند به یک دلیل و دو دلیل اکتفاء نمی‌کند بلکه همه جوانب را بررسی کرده و به‌اندازه‌ای دلیل و مدرک ارائه می‌کند که استدلال طرف مقابل از پایه و اساس نابود می‌شود. لذا زمانی که به قدح ابن جوزی در حدیث ثقلین وارد می‌شود ۱۵۶ وجه در ردّ آن بیان می‌کند.

ج: تحقیق کامل

مرحوم میر حامد حسین در هر موضوعی که مورد بحث قرار داده، تمام اقوالی را که درباره آن موضوع مطرح شده نقل می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد حتی اقوالی را که ممکن است در این موضع گفته شود مطرح می‌کند. لذا زمانی که در ردّ قول دهلوی وارد بحث می‌شود کلام افراد دیگری چون نصر الله کابلی و ابن حجر و طبری و... را نیز نقل کرده و به پاسخ دادن می‌پردازد. مثلاً زمانی که دهلوی حدیث سفینه را مطرح کرده و دلالت آن بر امامت علی (ع) را انکار می‌کند اما متعرض سند آن نمی‌شود صاحب عبقات ابتدا ۹۲ نفر از کسانی که این حدیث را نقل کرده‌اند نام می‌برد (چون از نظر ایشان بحث از سند مقدم بر بحث از دلالت است) و علّت مطرح کردن نام این افراد آنست که ابن تیمیه این حدیث را بی‌سند دانسته و منکر سند - حتی ضعیف - برای آن می‌شود و سپس نام کتب معتبری که این حدیث در آنها نقل شده را ذکر می‌کند.

د: ریشه‌یابی بحث

یکی از قواعدی که صاحب عبقات در ردّ استدلال طرف مقابل خود به کار برده ریشه‌یابی اقوالی است که به آنها استدلال شده و به



عنوان دلیل مورد استفاده قرار گرفته است و از این راه توانسته به اهداف خوبی دست پیدا کند:

۱- ایشان در صدد آن بوده که روشن کند دهلوی مطلب جدیدی را در کتاب خود مطرح نکرده است بلکه تمام مطالب او در کتابهای پیش از وی نیز مطرح شده است و لذا با تحقیقات خود ثابت می کند که دهلوی صواقع نصر الله کابلی را به فارسی برگردانده

و علاوه بر آن مطالبی را از پدرش حسام الدین سهارنبوری- صاحب المرافض- به آن افزوده است و آن را به عنوان «تحفه اثنا عشریه» ارائه کرده است و یا اینکه «بستان المحدثین» وی برگردان «کفایه المتطلع» تاج الدین دهان است.

۲- ایشان در ریشه یابی اقوال به این نتیجه می رسد که بعضی از اقوال یا نسبت هایی که به بعضی افراد داده شده حقیقت ندارد. مثلاً زمانی که درباره حدیث طیر از قول شعرانی در یوایت مطرح می شود که ابن جوزی آن را در شمار احادیث موضوعه آورده می گوید: «...اولا ادعای ذکر ابن الجوزی این حدیث را در موضوعات از اقبیح افتراآت و اسمج اختلاقات و اوضح کذبات و افصح خزعبلا-تست و قطع نظر از آن که از تفحص و تتبع تام کتاب «الموضوعات» ابن الجوزی که نسخه عتیقه آن بحمد الله الغافر پیش قاصر موجودست هرگز اثری از این حدیث پیدا نمی شود سابقا دریافتی که حافظ علای تصریح نموده باین معنی که ابو الفرج یعنی ابن الجوزی این حدیث را در کتاب الموضوعات ذکر نکرده، و ابن حجر نیز صراحه افاده فرموده که ابن الجوزی در موضوعات خود آن را ذکر ننموده پس اگر شعرانی اصل کتاب الموضوعات را ندیده و بر تصریح حافظ علای هم مطلع نگردیده بود کاش بر افاده ابن حجر که در لواقع الانوار نهایت مدحت سرایی او نموده مطلع می گردید و خوافا من الخزی و الخسران گرد این کذب و بهتان نمی گردید و...»

(۱) پیامبر اکرم (ص) می فرماید:.... و لكن الله يحب عبدا إذا عمل عملا أحكمه. امالی صدوق- ص ۳۴۴

۳- صاحب عقبات با این شیوه خود تحریفات و تصرفاتی که در بعضی اقوال و انتساب ها روی داده را کشف کرده است. مثلاً درباره حدیث نور دهلوی می گوید: «این حدیث به اجماع اهل سنت موضوع است و در اسناد آن... در این زمینه به کلام ابن روزبهان که معمولا مستند نصر الله کابلی است که دهلوی هم از کابلی مطالب خود را اخذ می کند مراجعه می کنیم. وی در این باره می گوید: «ابن جوزی این حدیث را در کتاب موضوعات آورده و نقل به معنا کرده است. و این حدیث موضوع بوده و در اسناد آن... سپس کابلی می گوید: «و این حدیث باطل است چون به اجماع اهل خبر وضعی است و در اسناد آن...» پس اجماع اهل خبر را در اینجا کابلی اضافه می کند. اما اینکه ابن جوزی آن را در کتاب موضوعات خود نقل کرده، مربوط به حدیث دیگری غیر از حدیث نور است ... قال رسول الله «ص»: خلقت أنا و هارون بن عمران و یحیی بن زکریا و علی بن ابی طالب من طینه واحدة»

ه: ذکر موارد مخالف التزام

ایشان در موارد متعدد، به رعایت نکردن قواعد بحث توسط دهلوی و آنچه که وی خود را ملتزم به آن دانسته، اشاره می کند.

مثلاً دهلوی خود را به این مطالب ملتزم دانسته است:

۱- در نزد اهل سنت قاعده آنست که هر کتاب حدیثی که صاحب آن خود را ملتزم به نقل خصوص اخبار صحیح نداند، احادیث آن قابل احتجاج نیست

۲- هر چه که سند نداشته باشد اصلا به آن گوش داده نمی شود.

۳- باید در احتجاج بر شیعه با اخبار خودشان بر آنها احتجاج نمود، چون اخبار هر فرقه ای نزد فرقه دیگر حجیت ندارد.

۴- احتجاج با احادیث اهل سنت بر شیعه جایز نیست.

اما در عمل در موارد زیادی بر خلاف آنها عمل کرده و صاحب عقبات به این موارد توجه داده است.



و: ردّ بر مخالفین با کلام خودشان

صاحب عبقات در ردّ مطالب دهلوی گاهی به کلمات وی در جای دیگر کتابش یا به کلمات پدرش و سایر علماء اهل سنت جواب داده و آن را نقض می کند.

ز: بررسی احادیث از همه جوانب

صاحب عبقات زمانی که وارد بحث از احادیث می شود آن را از نظر سند، شأن صدور و متن حدیث مورد بررسی قرار می دهد و در هر قسمت با کارشناسی دقیق مباحث لازم را مطرح می کند.

ح: نقض و معارضه

ایشان در موارد متعدّد استدلال مخالفین را با موارد مشابه- که خود آنها نسبت به آن اذعان دارند- نقض می کند.

مثلاً زمانی که دهلوی در جواب حدیث غدیر می گوید: «اگر نظر پیامبر (ص) بیان کردن مسئله امامت و خلافت بود آن را با لفظ صریح می گفت تا در آن اختلافی نباشد» صاحب عبقات آن را با حدیث «الأئمة من بعدی اثنا عشر» که مورد قبول محدثین اهل سنت است، نقض می کند. همچنین در جواب بعض استدلالات آنان به معارض آنها از کتب و اقوال خودشان استدلال می کند.

لذا استدلال دهلوی به حدیث «اصحابی کالنجوم فبأیهم اقتدیتم اهدیتهم» را با احادیثی که در ذمّ اصحاب در کتب صحاح اهل سنّه وارد شده نقض می کند.

## ابعاد مختلف عبقات

### ۱- بعد علمی

میر حامد حسین همین که دید کتابی نوشته شده که از نظر دین و علم و جامعه و شرف موضع باید به توضیح اشتباه انگیزیهای آن پرداخت و جهل پراکینهای آن را جبران و تفرقه آفرینیهای آن را بازپس رانده و دروغهای آن را بر ملا ساخت در ابتداء به دنبال گسترش معلومات خویش و پیدا کردن مآخذ و اطلاعات وسیع می رود و سالهای سال از عمر خویش را در این راه صرف می کند. ۱

در حالیکه پاسخ دادن به نوشته های واهی و بیریشه تحفه با یک صدم معلومات ایشان هم ممکن بود، اما میر حامد حسین با این کار خود تربیت علمی مکتب تشیع و ژرف نگری یک عالم شیعی و احترام گذاشتن به شعور انسانی را به نمایش می گذارد.

### ۲- بعد اجتماعی

کتابهایی که به قصد تخطئه و ردّ مذهب اهل بیت (ع) نوشته می شود در حقیقت تحقیر مفاهیم عالی اسلام، ردّ حکومت عادل معصوم بر حق، طرفداری از حکومت جباران، دور داشتن مسلمانان از پیروی مکتبی که با ظلم و ظالم در ستیز است و خیانت به اسلام و مسلمین است و این آثار از سطح یک شهر و مملکت شروع شده و دامنه آن به مسائل عالی بشری می کشد. لذا کتابهایی که عالمان شیعه به قصد دفاع و نه هجوم در این زمینه می نویسند نظر نادرست دیگران را نسبت به شیعه و پیروی از آل محمد (ص) درست می کند و کم کم به شناخت حق و نزدیک شدن مسلمین به هم- به صورت صحیح آن منتهی می گردد.

### ۳- بعد دینی

اهمیت هر دین و مرام به محتوای عقلی و علمی آن است و به بیان دیگر مهمترین بخش از یک دین و عقیده بخش اجتهادی آن

است نه بخش تقلیدی. چون این بخش است که هویت اعتقادی و شخصیت دینی فرد را می‌سازد. بنابراین کوشندگانی که با پیگیریهای علمی و پژوهشهای بیکران خویش مبانی اعتقادی را توضیح می‌دهند و حجم دلایل و مستندات دین را بالا می‌برند و بر توان استدلالی و نیروی برهانی دین می‌افزایند و نقاط نیازمند به استناد و بیان را مطرح می‌سازند و روشن می‌کنند، اینان در واقع هویت استوار دین را می‌شناسانند و جاذبه منطق مستقل آیین حق را نیرو می‌بخشند.

#### ۴- بعد اخلاص

نقش اخلاص در زندگانی و کارنامه عالمان دین مسئله‌ای است بسیار مهم. اگر زندگی و کار و زهد و وفور اخلاص نزد این عالمان با عالمان دیگر ادیان و اقوام و یا استادان و مؤلفانی که اهل مقام و مدرکند مقایسه شود اهمیت آنچه یاد شد آشکار می‌گردد.

عالمان با اخلاص و بلند همت و تقوی پیشه مسلمان که در طول قرون و اعصار انواع مصائب را تحمل کردند و مشعل فروزان حق و حق طلبی را سردست گرفتند چنان بودند و چنان اخلاصی در کار و ایمانی به موضع خویش داشتند.

#### ۵- بعد اقتدا

یقیناً اطلاع از احوال اینگونه عالمان و چگونگی کار و اخلاص آنان و کوششهای بیکرانی که در راه خدمتهای مقدس و بزرگ کرده‌اند می‌تواند عاملی تربیت کننده و سازنده باشد.

چه بسیار عالمانی که در زیستنامه آنان آمده است که صاحب دویست اثر بوده‌اند یا بیشتر. آنان از همه لحظات عمر استفاده می‌کرده‌اند و با چشم‌پوشی از همه خواهانیه‌ها و لذتها دست به ادای رسالت خویش می‌زده‌اند.

صاحب عقبات روز و شب خود را به نوشتن و تحقیق اختصاص داده بود و جز برای کارهای ضروری از جای خود بر نمی‌خاست و جز به قدر ضرورت نمی‌خورد و نمی‌خوابید، حتی در اعمال و عبادات شرعی فقط به مقدار فرائض اکتفاء می‌کرد.

تا جایی که دست راست وی از کتابت بازماند، پس با دست چپ خود نوشت. هرگاه از نشستن خسته می‌شد به رو می‌خوابید و می‌نوشت و اگر باز هم خسته می‌شد به پشت می‌خوابید و کتاب را روی سینه خود می‌گذاشت و می‌نوشت تا جایی که آیه الله العظمی مرعشی نجفی به نقل از فرزند ایشان سید ناصر حسین می‌فرماید: «زمانی که جنازه ایشان را روی مغتسل قرار دادند اثر عمیق یک خط افقی بر روی سینه شریف ایشان که حاکی از محل قرار دادن کتاب بر آن بود دیده شد.»

درباره میر حامد حسین هندی- رحمه الله علیه- نوشته‌اند که از بس نوشت دست راستش از کار افتاد. این تعهد شناسان اینسان به بازسازیهای فرهنگی و اقدامات علمی پرداخته و نیروهای بدنی خود را در راه آرمانهای بلند نهاده و با همت بلند تن به رنج داشته‌اند تا جانهای دیگر مردمان آگاه و آزاد گردد.

(۱) تعدادی از منابع وی مثل زاد المسیر سیوطی مرتبط به کتابخانه پدر بزرگوارش که بعداً به تشکیل کتابخانه ناصریه منجر شد- می‌باشد و تعدادی از آنها را در ضمن سفرهای خود به بلاد مختلف مانند سفر حج و عتبات خریداری نموده است. در این سفرها از کتابخانه‌های معتبر حرمین شریفین و عراق نیز استفاده‌های فراوانی برده و به نسخه‌های اصلی دست یافته است همچنین تعدادی از کتب نیز توسط بعضی علماء به درخواست ایشان برایش فرستاده شده است برای استفاده از بعضی مصادر نیز ناچار شده تا با تلاش فراوان و یا سختی از کتابخانه‌های خصوصی افراد مخصوصاً مخالفین استفاده نماید.

مرحوم شیخ آقا بزرگ پس از برشمردن تألیفات میر حامد حسین می‌نویسد: «امری عجیب است که میر حامد حسین، این همه کتابهای نفیس و این دایرة المعارف‌های بزرگ را تألیف کرده است در حالی که جز با کاغذ و مرکب اسلامی (یعنی کاغذ و

مرکبی که در سرزمینهای اسلامی و به دست مسلمانان تهیه می شده است) نمی نوشته است و این به دلیل تقوای فراوان و ورع بسیار او بوده است.

اصولا دوری وی از بکار بردن صنایع غیر مسلمانان مشهور همگان است».

### تقریظات عِبَقَات

میرزای شیرازی و شیخ زین العابدین مازندرانی، محدث نوری، سید محمد حسین شهرستانی، شریف العلماء خراسانی، حاج سید اسماعیل صدر، شیخ الشریعه اصفهانی و اکثر بزرگان آن زمان، تقریظات بسیاری بر آن کتاب نوشته اند و عالم جلیل شیخ عباس بن احمد انصاری هندی شیروانی، رساله مخصوصی به نام «سواطع الأنوار فی تقریظات عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ» تألیف کرده و در آن تا بیست و هشت تقریظ از علماء طراز اول نقل نموده است که در بعضی از آنها بر این مطلب تصریح شده که به برکت آن کتاب در یک سال جمع کثیری شیعه و مستبصر شده اند.

این کتاب در زمان حیات مؤلف به سال ۱۳۰۳ ه. ق در لکهنو به چاپ رسیده است.

همچنین منتخبی از این کتاب در سال ۱۳۲۲ ه. ق به چاپ رسیده که در دو بخش مرتب شده است، بخش نخست تقریظها و نامه هایی که در حیات صاحب عِبَقَات رسیده و بخش دوم آنهایی است که بعد از وفات وی و خطاب به فرزندش سید ناصر حسین نوشته شده است.

مرحوم میرزای شیرازی در بخشی از نامه خود خطاب به صاحب عِبَقَات چنین می نویسد:

«... واحد أحد أقدس - عزت اسمائه - گواه است همیشه شکر نعمت وجود شریف را میکنم و به کتب و مصنّفات رشیه جنابعالی مستأنسم و حق زحمات و خدمات آن وجود عزیز را در اسلام نیکو می شناسم. انصاف توان گفت: تاکنون در اسلام در فنّ کلام کتابی باینگونه نافع و تمام تصنیف نشده است، خصوصا کتاب عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ که از حسنات این دهر و غنائم این زمان است.

بر هر مسلم متدین لازم است که در تکمیل عقائد و اصلاح مفاسد خود به آن کتاب مبارک رجوع نماید و استفاده نماید و هر کس به هر نحو تواند در نشر و ترویج آنها به اعتقاد أحقر باید سعی و کوشش را فرو گذاشت ندارد تا چنانچه در نظر است اعلاء کلمه حق و ادحاض باطل شود که خدمتی شایسته تر از این بطریقه حقّه و فرقه ناجیه کمتر در نظر است.»

و در نامه ای دیگر که به زبان عربی نگاشته است چنین می گوید:

«من در کتاب شما، مطالب عالی و ارجمند خواندم، نسیم خوش تحقیقاتی که شما برای پیدا کردن این مطالب به کار برده اید، بر هر مشک پرورده و معجون دماغ پروری برتری دارد. عبارات رسای کتاب، دلیل پختگی نویسنده است و اشارات جهل زدای آن مایه دقت و آموختن. و چگونه چنین نباشد؟ در حالی که کتاب از سرچشمه های فکری تابناک نشأت گرفته و به دست مجسمه اخلاص و تقوی تألیف یافته است. آری کتاب باید از این دست باشد و مؤلف از این گونه و اگر غیر از این باشد هرگز مباد و مباد.»

همچنین شیخ زین العابدین مازندرانی نامه هایی به بزرگان هند می نویسد و در آنها از میر حامد حسین و تألیفات ایشان تجلیل می کند و آنان را تشویق می نماید تا دیگر آثار میر حامد حسین را به چاپ برسانند و ضمن نامه مفصلی خطاب به مرحوم میر حامد حسین چنین می گوید:

«... کتابی به این لیاقت و متانت و اتقان تا الآن از بنان تحریر نحریری سر نزده و تصنیفی در اثبات حقّیت مذهب و ایقان تا این زمان از بیان تقریر خبر خیر صادر و ظاهر نگشته. از عِبَقَاتش رائحه تحقیق وزان و از استقصایش استقصا بر جمیع دلائل عیان و لله درّ مؤلفها و مصنّفها...»

مرحوم شیخ عباس قمی در فوائد الرضویه می نویسد:

« وجود آنجناب از آیات الهیه و حجج شیعہ اثنی عشریہ بود هر کس کتاب مستطاب عِبَقَاتُ الْانْوَارِ که از قلم دربار آن بزرگوار بیرون آمده مطالعه کند می داند که در فن کلام سیمای در مبحث امامت از صدر اسلام تاکنون احدی بدان منوال سخن نرانده و بر آن نمط تصنیف نپرداخته و الحق مشاهد و عیان است که این احاطه و اطلاع و سعه نظر و طول باع نیست جز بتأیید و اعانت حضرت إله و توجه سلطان عصر روحنا له فداء».

## جلد بیست و یک

### ادامه دلالت حدیث ثقلین

#### ادامه جواب مؤلف به قوله: [و اهدوا بهدی عمار] در نوزده وجه

#### وجه ۱۸- تخلف عمرو بن العاص از هدای حضرت عمار و مخالفت او با آنجناب و استبشار او در قتل آن قدوه ابرار بروایت جمعی از مورخین

وجه هیجدهم آنکه: این حدیث دلیل ضلال مبین عمرو بن العاص نیز هست زیرا که او گاهی اهدای حضرت عمار رضوان الله علیه اختیار نمود؛ و همواره مسلک مجانبیت با آن حضرت می پیمود تا آنکه در زمان خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و وقوع محاربات بغات طغاه با آن جناب مخالفت عمرو عاص با هدای حضرت عمار و دخول او در فئه باغیہ داعیہ إلی النار و عدم اهدا و ازدجار بمواعظ و زواجر آن زبده اخیار بلکه اشتراک و استبشار او در قتل آن قدوه ابرار کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار گردید، و بجای اقتدا و اهدا؛ ظلم و اعتدای او بر آن مصاحب خاص رسول مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بنهایت ظهور رسید. و این معنی اگر چه بر ارباب خبرت در حیث خفا و احتجاب نیست و از بعض عبارات سابقه که در باب معاویه گذشته نیز واضح و لائح شده، لیکن شطری از عبارات علمای اعلام سئیه که کاشف از حال پر اختلال عمرو بن العاص درین باب خاص می باشد باید شنید.

محمد بن سعد بصری المعروف بکاتب الواقدی در کتاب «الطبقات» در ترجمه حضرت عمار آورده: [

أخبرنا خالد بن مخلد، قال سليمان بن بلال: قال:

حدَّثني جعفر بن محمد، قال: سمعت رجلاً من الأنصار يحدث عن هنيء مولى عمر بن الخطاب، قال: كنت أول شيء مع معاوية على علي فكان أصحاب معاوية يقولون:

لا- و الله! لا نقتل عمّاراً أبداً، إن قتلناه فنحن كما يقولون. فلما كان يوم صفين ذهب أنظر في القتلى فإذا عمّار بن ياسر مقتول! فقال هنيء: فجئت إلى عمرو بن العاص و هو على سريره فقلت: أبا عبد الله! قال: ما تشاء؟ قلت: أنظر اكلمك! فقام إلیّ فقلت: عمّار ياسر ما سمعت فيه؟ فقال: قال رسول الله صلعم: تقتله الفئة الباغية.

فقلت: هو ذا و الله مقتول! فقال: هذا باطل. فقلت: بصر عيني به مقتول! قال:

فانطلق فأرنيه، فذهبت به فأوقفته عليه فساعة رآه انتقع لونه ثم أعرض في شقّ و قال:

إنما قتله الذي خرج به!].

و نیز در کتاب «الطبقات» آورده: [أخبرنا أبو داود الطيالسي، قال: أنا:

شعبة، قال: أنبأنا عمرو بن مّرة، قال: سمعت عبد الله بن سلمة يقول: رأيت عمّار بن ياسر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۰۲

يوم صفين شيخا آدم في يده الحربه و إنها لترعد فنظر إلى عمرو بن العاص و معه الزايه فقال: إن هذه رايه قد قاتلت بها (أهلها. ظ)

مع رسول الله صلعم ثلاث مَرَات و هذه الرَّابِعَةُ! و الله لو ضربونا حتَّى يبلغونا سَعَفَات هَجَرَت لعرفت أَن مصلحتنا (مسلحتنا. ظ) على الحق و أَنهم على الضَّلَالَةِ].

و نیز در کتاب «الطبقات» آورده: [أخبرنا محمد بن عمر، حَدَّثني من سمع سلمة بن كهيل يخبر عن أبي صادق، عن ربيعة بن ناجد، قال: سمعت عمار بن ياسر و هو بصَّفين يقول: الجَنَّة تحت البارقة و الظَّمآن يرد الماء و الماء مورود، اليوم ألقى الأحبَّ مُحَمَّدًا و حزبه، لقد قاتلت صاحب هذه الزَّايَةِ ثلثًا مع رسول الله صلعم و هذه الرَّابِعَةُ كإحداهنَّ .

و نیز در کتاب «الطبقات» آورده: ]

أخبرنا محمد بن عمر، حَدَّثني عبد الله بن الحارث بن الفضيل، عن أبيه، عن عماره بن خزيمة بن ثابت قال: شهد خزيمة بن ثابت الجمل و هو لا يسل سيفًا و شهد صفَّين و قال: أنا لا أصل (أسل. ظ) أبدا حتَّى يقتل عَمَّار! فانظر من يقتله فَإِنِّي سمعت رسول الله صلعم يقول: تقتله الفئَةُ الباغِيَةُ. قال:

فلَمَّا قتل عَمَّار بن ياسر قال خزيمة: قد بانت لى الضَّلَالَةُ و اقترب فقاتل حتَّى قتل، و كان أَلَدِي قتل عَمَّار بن ياسر أبو غادية المزني طعنه برمح فسقط، و كان يومئذ يقاتل فى محفَّة فقتل يومئذ و هو ابن أربع و تسعين سنه، فلَمَّا وقع أكْب عليه رجل آخر فاجتزَّ رأسه فأقبلا يختصمان فيه كلاهما يقول: أنا قتلته! فقال عمرو بن العاص: و الله إن تختصمان إلَّا فى النَّار! فسمعها منه معاوية فلَمَّا انصرف الرَّجُلَان قال معاوية لعمرو بن العاص:

ما رأيت مثل ما صنعت! قوم بذلوا أنفسهم دوننا تقول لهما: إنكما تختصمان فى النَّار! فقال عمرو: هو و الله ذاك، و الله إنك لتعلمه، و لوددت أَنِّي مِتَّ قبل هذه بعشرين سنه].

و نیز در کتاب «الطبقات» آورده: ]

أخبرنا عفَّان بن مسلم، قال: نا: حماد بن سلمة، قال: نا أبو حفص و كلثوم بن جبر، عن أبي غادية، قال: سمعت عَمَّار بن ياسر يقع فى عثمان يشتمه بالمدينة، قال: فتوَعَّدته بالقتل! قلت: لئن أمكننى الله منك لأفعلن! فلَمَّا كان يوم صفَّين جعل عَمَّار يحمل على النَّاس، ف قيل: هذا عَمَّار! فرأيت

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۰۳

فرجة بين الرُّبُثَيْن و بين السَّيَاقِين، قال: فحملت عليه فطعنته فى ركبته، قال: فوقع فقتلته. ف قيل: قتلت عَمَّار بن ياسر و أخبر عمرو بن العاص فقال: سمعت رسول الله صلعم يقول: إن قاتله فى النَّار؟! ف قيل لعمرو بن العاص: هو ذا أنت تقاتله! فقال إِنَّمَا قال: قاتله و سالبه . و نیز در کتاب «الطبقات» آورده: ]

أخبرنا معاذ بن معاذ، قال: نا: ابن عون، عن الحسن، قال: قال عمرو بن العاص: إِنِّي لأرجو أَلَّا يكون رسول الله صلعم مات يوم مات و هو يحب رجلا فدخله الله النَّار. قال: فقالوا: قد كنَّا نراه يحبُّكَ و كان يستعملك، قال: فقال: الله أعلم أحبَّنِي أم تألَّفَنِي و لكنَّا كنَّا نراه يحبُّ رجلا، قالوا: فمن ذلك الرَّجُل؟ قال: عَمَّار بن ياسر! قالوا: فذاك قتلکم يوم صفَّين!، قال: قد و الله قتلناه!

أخبرنا يزيد بن هارون و موسى بن إسماعيل. قال: نا: جرير بن حازم، قال: نا الحسن، قال: قيل لعمرو بن العاص: قد كان رسول الله يحبُّكَ و يستعملك، قال: قد كان و الله يفعل فلا أدرى أحبُّ أم تألَّف يتألَّفَنِي، و لكنِّي أشهد على رجلين توفى رسول الله صلعم و هو يحبُّهما: عبد الله بن مسعود و عَمَّار بن ياسر، قالوا:

فذاك و الله قتلکم يوم صفَّين! قال: صدقتم و الله لقد قتلناه!].

و أحمد بن محمد بن خليل الشيباني در «مسند» خود گفته: ]

ثنا: محمد بن جعفر، قال: ثنا حجاج، قال شعبه: أنا عمرو بن دينار، عن رجل من أهل مصر يحدث أَن عمرو بن العاص أهدى إلى ناس هدايا ففضَّل عَمَّار بن ياسر ف قيل له، فقال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله: تقتله الفئَةُ الباغِيَةُ].

و نیز احمد در «مسند» خود گفته: [

ثَنَا عَفَّان، قَالَ: ثَنَا حَمَادُ بْنُ سَلَمَةَ، قَالَ أَنَا أَبُو حَفْصٍ وَ كَثُومُ بْنُ جَبْرِ، عَنْ أَبِي غَادِيَةَ، قَالَ: قَتَلَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ فَأَخْبَرَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ، قَالَ (فَقَالَ. ظ): سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: إِنَّ قَاتِلَهُ وَ سَالِبَهُ فِي النَّارِ، فَقِيلَ لِعَمْرُو: فَأَنْتَكَ هُوَ ذَا تَقَاتَلَهُ! قَالَ: إِنَّمَا قَالَ: قَاتِلَهُ وَ سَالِبَهُ .

و نیز احمد در «مسند» خود گفته: [ثَنَا أُسُودُ بْنُ عَامِرٍ، قَالَ: ثَنَا جَرِيرٌ، يَعْنِي ابْنَ حَازِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ الْحَسَنَ قَالَ: قَالَ رَجُلٌ لِعَمْرُو بْنِ الْعَاصِ: أَرَأَيْتَ رَجُلًا مَاتَ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۰۴

رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ هُوَ يَحْبُهُ أَلَيْسَ رَجُلًا صَالِحًا؟ قَالَ: بَلَى! قَالَ: قَدْ مَاتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هُوَ يَحْبُوكَ وَ قَدْ اسْتَعْمَلَكَ! فَقَالَ: قَدْ اسْتَعْمَلَنِي فَوَ اللَّهِ مَا أَدْرِي أَ حَبًّا كَانَ لِي مِنْهُ أَوْ اسْتَعَانَهُ بِي وَ لَكِنْ سَأَحْدِثُكَ بِرَجُلَيْنِ مَاتَ رَسُولَ اللَّهِ وَ هُوَ يَحْبُهُمَا:

عَبْدَ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ وَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ [۱].]

و نیز احمد در «مسند» خود گفته: [ثَنَا: عَلِيُّ بْنُ إِسْحَاقَ، قَالَ: أَنَا عَبْدُ اللَّهِ، يَعْنِي ابْنَ الْمُبَارَكِ، قَالَ: أَنَا ابْنُ لَهِيْعَةَ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ أَبِي حَبِيبٍ أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ شِمَاسَةَ حَدَّثَهُ، قَالَ: حَضَرْتُ عَمْرُو بْنَ الْعَاصِ الْوَفَاةَ بِكَى فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ عَبْدُ اللَّهِ: لِمَ تَبْكِي؟ أَ جَزَعًا عَلَى الْمَوْتِ؟! فَقَالَ: لَا وَ اللَّهِ وَ لَكِنْ مِمَّا بَعْدَ! فَقَالَ لَهُ: قَدْ كُنْتَ عَلَى خَيْرٍ، فَجَعَلَ يَذْكُرُهُ صَحْبَهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، وَ فَتُوْحَهُ الشَّامَ، فَقَالَ عَمْرُو: تَرَكْتُ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ: شَهَادَةُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، إِنِّي كُنْتُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَطْبَاقٍ لَيْسَ فِيهَا طَبَقٌ إِلَّا قَدْ عَرَفْتُ نَفْسِي فِيهِ: كُنْتُ أَوَّلَ شَيْءٍ كَافِرًا فَكُنْتُ أَشَدَّ النَّاسِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَلَوْ مِتَّ حِينَئِذٍ وَجِبْتَ لِي النَّارَ، فَلَمَّا بَايَعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كُنْتُ أَشَدَّ النَّاسِ حَيَاءً مِنْهُ فَمَا مَلَأْتُ عَيْنِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ لَا رَاجِعُهُ فِيمَا أُرِيدُ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَيَاءً مِنْهُ، فَلَوْ مِتَّ يَوْمَئِذٍ قَالَ النَّاسُ:

هَنِيئًا لِعَمْرُو! أَسْلَمَ وَ كَانَ عَلَى خَيْرٍ، فَمَاتَ فَرَجَى لَهُ الْجَنَّةُ، ثُمَّ تَلَبَّسْتَ بَعْدَ ذَلِكَ بِالسَّيْطَانِ وَ أَشْيَاءَ فَلَا أَدْرِي عَلَى أَمِّ لِي، فَإِذَا مِتَّ فَلَا تَبْكِينَ عَلَيَّ وَ لَا- تَتَّبَعْنِي مَادِحًا وَ لَا نَارًا وَ شَدَّوْا عَلَى إِزَارِي فَأَتَى مَخَاصِمَ وَ سَنَوْا عَلَى التُّرَابِ سَنًّا فَإِنَّ جَنبِي الْأَيْمَنَ لَيْسَ أَحَقَّ بِالتُّرَابِ مِنْ جَنبِي الْأَيْسَرِ وَ لَا تَجْعَلْنِ فِي قَبْرِ خَشْبَةٍ وَ لَا حَجَرٍ، فَإِذَا وَارَيْتُمُونِي فَاقْعِدُوا عِنْدِي قَدْرَ نَحْرِ جَزُورٍ وَ تَقْطِيعِهَا أَسْتَأْنِسُ بِكُمْ .

و نیز احمد در «مسند» خود گفته [ثَنَا: عَفَّان، ثَنَا الْأُسُودُ بْنُ شَيْبَانَ، قَالَ:

ثَنَا أَبُو نُوفَلٍ بْنُ أَبِي عَقْرَبٍ، قَالَ: جَزَعُ عَمْرُو بْنِ الْعَاصِ عِنْدَ الْمَوْتِ جَزَعًا شَدِيدًا، فَلَمَّا [۱] مَخْفَى نَمَانَدَ كِهَ اَيْنَ حَدِيثِ هَمَانَ حَدِيثِ اسْتِ كِهَ ابْنِ سَعْدِ آن رَا دَر «طَبَقَاتُ» بِالْتِمَامِ رَوَايَتِ نَمُودَه، لِيَكُنْ چُونِ تَمَمَهْ آن مُشْتَمِلُ بُوَدُ بَرِ اعْتِرَافِ عَمْرُو بْنِ الْعَاصِ بِقَتْلِ حَضَرَتِ عَمَارٍ، لِهَذَا بَعْضُ مُحَرِّفِينَ أَغْمَارِ بِفَرْضِ إِصْلَاحِ حَالِ بَرِ اخْتِلَالِ عَمْرُو بْنِ الْعَاصِ آن رَا حَذَفِ كَرَدَنَدَ، وَ لَنْ يَصْلَحَ الْعِطَارُ مَا أَفْسَدَه الدَّهْرُ (۱۲).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۰۵

رَأَى ذَلِكَ ابْنُهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو قَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! مَا هَذَا الْجَزَعُ؟ وَ

قَدْ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَدْنِيكَ وَ يَسْتَعْمَلُكَ! قَالَ: أَيْ بَنِي! قَدْ كَانَ ذَلِكَ وَ سَأَخْبِرُكَ عَنْ ذَلِكَ: إِنِّي وَ اللَّهِ مَا أَدْرِي أَ حَبًّا ذَلِكَ كَانَ أَمْ تَأَلَّفَا يَتَأَلَّفَنِي، وَ لَكِنْ أَشْهَدُ عَلَى رَجُلَيْنِ أَنَّهُ قَدْ فَارَقَ الدُّنْيَا وَ هُوَ يَحْبُهُمَا: ابْنُ سَمِيَّةٍ وَ ابْنُ أُمِّ عَبْدِ، فَلَمَّا حَدَّثَهُ وَضَعَ يَدَهُ مَوْضِعَ الْغُلَالِ مِنْ ذِقْنِهِ وَ قَالَ: اللَّهُمَّ أَمَرْتَنَا فَنَرَكُنَا وَ نَهَيْتَنَا فَرَكَبْنَا وَ لَا يَسْعُنَا إِلَّا مَغْفِرَتُكَ! وَ كَانَتْ تِلْكَ هَجِيرَاهُ حَتَّى مَاتَ .

و أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ الطَّبْرِيِّ دَر «تَارِيخُ» خُود آوَرْدَه: [وَ خَرَجَ الْيَوْمَ الثَّلَاثُ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ خَرَجَ إِلَيْهِ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَاقْتَتَلَ النَّيَّاسَ كَأَشَدِّ الْقِتَالِ وَ أَخَذَ عَمَّارٌ يَقُولُ: يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ! أَ تَرِيدُونَ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ عَادَى اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ جَاهَدَهُمَا وَ بَغَى عَلَى



المسلمين و ظاهر المشركين، فلما رأى الله عزّ و جلّ يعزّ دينه و يظهر رسوله أتى النبيّ صلعم فأسلم و هو فيما يرى راهب غير راغب، ثمّ قبض الله عزّ و جلّ رسوله صلعم فو الله إن زال بعده معروفًا بعداوة المسلم و هواده المجرم فاثبتوا له و قاتلوه فإنّه يطفى نور الله و يظهر أعداء الله عزّ و جلّ، فكان مع عمّار زياد بن التّصر على الخيل فأمره أن يحمل في الخيل فحمل و قاتله الناس و صبروا له و شدّ عمّار في الرّجال فأزال عمرو بن العاص عن موقفه .

و نیز طبری در «تاریخ» خود گفته: [حدّثني محمد عن خلف، قال: ثنا منصور ابن أبي نويره، عن أبي مخنف، و حدّث عن هشام بن الكلبي عن أبي مخنف، قال:

حدّثني مالك بن أعين الجهني، عن زيد بن وهب الجهني أنّ عمّار بن ياسر (رح) قال يومئذ: أين من يبتغي رضوان الله عليه و لا يؤب إلى مال و لا ولد؟ فأنته عصابة من النّاس فقال: أيّها النّاس! اقصدوا بنا نحو هؤلاء الّذين يبعون دم ابن عفّان و يزعمون أنّه قتل مظلوما، و الله ما طلبتهم بدمه و لكنّ القوم ذاقوا الدّنيا فاستحبّوها و استمرّوها و علموا أنّ الحقّ إذا لزمهم حال بينهم و بين ما يتمرّغون فيه من دنياهم، و لم يكن لقوم سابقه في الإسلام يستحقّون بها طاعة النّاس و الولاية عليهم، فخدعوا أتباعهم أن قالوا: إمامنا قتل مظلوما! ليكونوا بذلك جبابرة ملوكا، و تلك مكيدة بلغوا بها

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۰۶

ما ترون و لو لا- هي ما تبعهم من النّاس رجلا-ن. اللهم! إن تنصرنا فطالما نصرت و إن تجعل لهم الأمر فادّخر لهم بما أحدثوا في عبادك العذاب الأليم! ثمّ مضى و مضت تلك العصابة الّتي أجابته حتّى دنا من عمرو فقال: يا عمرو! بعث دينك بمصر؟! تبأ لك تبأ، طال ما بغيت في الإسلام عوجا، و قال لعبيد الله بن عمر بن الخطّاب:

صرعك الله! بعث دينك من عدوّ الاسلام و ابن عدوّه؟! قال: لا، و لكن أطلب بدم عثمان بن عفّان (رض) قال له: أشهد على علمي فيك أنّك لا- تطلب بشيء من فعلك وجه الله عزّ و جلّ، إن لم تقتل اليوم تمت غدا فانظر إذا أعطى النّاس على قدر نيّاتهم ما نيّتك؟! حدّثني موسى بن عبد الرحمن المسروقي، قال: نا: عبيد بن الصّميّاح، عن عطاء بن مسلم، عن الأعمش، عن أبي عبد الرحمن السّلمي، قال: سمعت عمّار بن ياسر بصفّين و هو يقول لعمرو بن العاص: لقد قاتلت صاحب هذه الرّاية ثلثا مع رسول الله صلّى الله عليه و آله و هذه الرّابعة ما هي بأبرّ و لا أتقى [۱].

و أبو الحسن على بن الحسين المسعودي در «مروج الذهب» در ذكر معاويه گفته: [و بلغ من أحكامه للسّياسه و إتقانه لها و اجتذابه قلوب خواصّه و عوامّه أنّ رجلا- من أهل الكوفه دخل على بغير له إلى دمشق في حال منصرفه عن صفّين فتعلّق به رجل من دمشق، فقال: هذه ناقتي أخذت منّي بصفّين! فارتفع أمرهما إلى معاويه و أقام الدّمشقيّ خمسين رجلا بينه يشهدون أنّها ناقتة، فقضى معاويه على الكوفيّ و أمره بتسليم البعير إليه، فقال الكوفي: أصلحك الله! إنّه جمل و ليس بناقة! فقال معاويه: هذا حكم قد مضى، و دسّ إلى الكوفی بعد تفرّقهم فأحضره و سأله عن ثمن بعيره فدفع إليه ضعفه و برّه و أحسن إليه و قال له: أبلغ عليّا أنّي أقاتله بمائه ألف ما فيهم من يفرّق بين النّاقة و الجمل! و لقد بلغ من أمرهم في طاعتهم له أنّه صلّى بهم عند مسيرهم إلى صفّين الجمعة في يوم الأربعاء! و أعاروه رءوسهم عند القتال و حملوه بها و ركنوا إلى قول عمرو بن العاص أنّ عليّا هو الّذي قتل عمّار بن ياسر حين أخرج له لنصرته ثمّ ارتقى بهم الأمر في طاعته إلى أن جعلوا لعن عليّ (ع) سنّه ينشأ عليها الصّغير و يهلك عليها الكبير!].

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۰۷

و أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النّيسابوري در كتاب «المستدرک على الصّحيحين» در ترجمه حضرت عمّار عليه الرّحمه و الرّضوان در ضمن روایتی آورده:

[و كان الّذى قتل عمّارا أبو غادية المزني، طعنه بالرمح فسقط و كان يومئذ يقاتل و هو ابن أربع و تسعين، فلما وقع أكبّ عليه رجل آخر فاجتزّ رأسه فأقبلا- يختصمان كلاهما يقول: أنا قتلت! فقال عمرو بن العاص: و الله إن يختصمان إلّا في النّار! فسمعها منه معاويه

فلما انصرف الرجلان قال معاوية لعمر بن العاص: ما رأيت مثل ما صنعت! قوم بذلوا أنفسهم دوننا تقول لهم: إنكما تختصمان في النار؟! فقال عمرو:

هو والله ذلك والله إنك لتعلم ولوددت أنني مت قبل هذا بعشرين سنة].

و نیز در «مستدرک علی الصحیحین» در ترجمه حضرت عمار یاسر رضوان الله علیه گفته: [

حدثنا أبو عبد الله محمد بن يعقوب الحافظ، ثنا: يحيى بن محمد بن يحيى، ثنا عبد الرحمن بن المبارك، ثنا المعتمر بن سليمان، عن أبيه، عن مجاهد، عن عبد الله بن عمرو أن رجلين أتيا عمرو بن العاص يختصمان في دم عمار بن ياسر و سلبه فقال عمرو: خليا عنه! فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: اللهم أولعت قريش بعمار: إن قاتل عمار و سالبه في النار.

و تفرد به عبد الرحمن بن المبارك و هو ثقة مأمون عن معتمر عن أبيه، فإن كان محفوظا فإنه صحيح على شرط الشيخين و لم يخرجاه، و إنما رواه الناس عن معتمر عن ليث عن مجاهد].

و ابن الاثير الجزري در تاريخ «كامل» گفته: [

و قد كان ذو الكلاع سمع عمرو بن العاص يقول: قال رسول الله صلى الله عليه وآله لعمار بن ياسر: تقتلك الفئة الباغية، و آخر شربه تشربها ضياح من لبن، فكان ذو الكلاع يقول لعمر: ما هذا ويحك يا عمرو؟! فيقول عمرو: إنه سيرجع إلينا، فقتل ذو الكلاع قبل عمار مع معاوية و أصيب عمار بعده مع علي فقال عمرو لمعاوية: ما أدري بقتل أيهما أنا أشد فرحا؟! بقتل عمار أو بقتل ذي الكلاع؟ و الله لو بقي ذو الكلاع بعد قتل عمار لمال بعامة أهل الشام إلى علي. فأتى جماعة إلى معاوية كلهم يقول: أنا قتلت عمارا فيقول عمرو: و ما سمعته يقول؟ فيخلطون، فأتاه ابن حوى فقال: أنا قتلتك و سمعته يقول: اليوم ألقى الأحبة محمدا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۰۸

و حزبه. فقال عمرو: أنت صاحبه، ثم قال: رويدا، و الله ما ظفرت يداك و لقد أسخطت ربك .

و نیز ابن الاثير الجزري در «أسد الغابة» گفته: [و قد اختلف في قاتله فقيل:

قتله أبو الغادية المزني، و قيل: الجهني طعنه فسقط فلما وقع أكب عليه آخر فاجتز رأسه فأقبلا يختصمان كل منهما يقول: أنا قتلتك، فقال عمرو بن العاص: و الله إن يختصمان إلّا في النار، و الله لوددت أنني مت قبل هذا اليوم بعشرين سنة. و قيل:

حمل عليه عقبه بن عامر الجهني و عمرو بن الحارث الخولاني و شريك بن سلمة المرادي فقتلوه، و كان قتله في ربيع الأول أو الآخر من سنة سبع و ثلاثين، و دفنه علي في ثيابه و لم يغسله .

و محمد بن طلحة نصيب شافعي در «مطالب السائل» گفته: [و روى صاحب كتاب «صفوة الصّفة» بسنده أن عبد الله بن سلمة قال: سمعت عمارا يوم صفين و هو شيخ في يده الحرب و قد نظر إلى عمرو بن العاص معه الزّاية في فئة معاوية، يقول: إن هذه الزّاية قد قاتلتها مع رسول الله (ص) ثلاث مرّات و هذه الزّابعة، و الله لو ضربونا حتّى بلغوا سعفات هجر لعرفت أننا على الحقّ و أنّهم على الضّلالة].

و سبط ابن الجوزي در «تذكرة خواصّ الأئمة» گفته: [و لما كان اليوم الثالث من سفر خرج عمرو فخرج إليه عمار و قال: أيها الناس! أ تريدون أن تنظروا إلى عدوّ الله و رسوله و من بغى على المسلمين و ظاهر أعداء الله تعالى أعداء الدّين فلما رأى الله تعالى قد أظهر دينه و أعزّ رسوله دخل في الإسلام رهبة غير رغبة و لمّا قبض الله تعالى رسوله ما زال معروفا بعداوة المسلمين، فقاتلوه فإنّه ممّن يجتهد في إطفاء نور الله تعالى و مظاهرة أعدائه، فهو هذا!، يشير إلى عمرو، فولّى عمرو راجعا].

و نیز در «تذكرة خواصّ الأئمة» گفته: [و قال ابن سعد في «الطبقات»:

كان عمار يحمل و يقول: و الله لو ضربونا حتّى يبلغونا سعفات هجر لعلمنا أننا على حقّ و هم على باطل، ثم قال: اليوم ألقى الأحبة محمدا و حزبه. ثم حمل على عمرو بن العاص و قال: ويحك يا عمرو! بعث دينك بمصر؟ تبا لك طالما بغيت في



عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۰۹

الإسلام عوجا و الله ما قصدك و قصد عدو الله بالتعلل بدم عثمان إلّا الدنيا].

و ابن خلدون مغربی در «تاریخ» خود آورده: [ثم خرج عمار بن ياسر و قال: اللهم إني لا أعمل اليوم عملا أَرْضِي من جهاد هؤلاء الفاسقين، ثم نادى: من سعى في رضوان ربه فلا يرجع إلى مال و لا ولد، فأتاه عصابة فقال: اقصدوا بنا هؤلاء الذين يطلبون بدم عثمان يخادعون بذلك عما في نفوسهم من الباطل، ثم مضى فلا يمرّ بواد من صفين إلّا اتبعه من هناك من الصحابة، ثم جاء إلى هاشم بن عتبة و كان صاحب الزاية فأنهضه حتى دنا من عمرو بن العاص و قال: يا عمرو! بع دينك بمصر؟ تبا لك! فقال: إنما أطلب دم عثمان. فقال: أشهد أنك لا تطلب وجه الله في كلام كثير من أمثال ذلك، و

أن رسول الله صلى الله عليه و آله قال في عمار: تقتله الفئة الباغية،

و لما قتل عمار حمل على و حمل معه ربيعة و مضر و همدان حملة منكرة فلم يبق لأهل الشام صف إلّا انتقض حتى بلغوا معاوية فناداه على: علام يقتل الناس بيننا؟

هلّم احاكمك إلى الله فأينا قتل صاحبه استقام له الأمر، فقال له عمرو: أنصفك، فقال له معاوية: لكنك ما أنصفت .

و ملا علی متقی در «کنز العمال» در کتاب الفضائل من قسم الأقوال گفته:

[اللهم أولعت (قریش. صح. ظ) بعمار، قاتل عمار و سالبه في النار. ك، عن عمرو بن العاص .

و نیز علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[تقتلك الفئة الباغية و آخر زادك من الدنيا ضيح من لبن. تمام و ابن عساكر عن عبد الله بن كعب بن مالك، عن أبيه و ابن عساكر، عن عمرو بن العاص .

و نیز علی متقی در «کنز العمال» آورده:

[قاتل ابن سميّة في النار. كر، عن عمرو بن العاص .

و نیز علی متقی در «کنز العمال» آورده:

[ويح ابن سميّة، تقتله الفئة الباغية. ع. ر. ك، عن حذيفة و ابن مسعود مع. ع، عن أبي هريرة. ابن عساكر، عن أم سلمة، الخطيب، عن عمرو بن العاص .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۱۰

و نیز علی متقی در «کنز العمال» گفته:

[يدخل سالبك و قاتلك النار، قاله لعمار. تمام و ابن عساكر، عن عمرو بن العاص .

و نیز ملا علی متقی در «کنز العمال» در کتاب الفضائل من قسم الأفعال گفته:

[عن حوشب الفزاري، قال: قال عمرو بن العاص يوم قتل عمار بن ياسر: قال رسول الله صلى الله عليه و آله يدخل سالبك و قاتلك النار. كر! عن عمرو بن العاص أنّه قيل له: قتل عمار بن ياسر، فقال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله يقول: إن سالبه و قاتله في النار! فقيل لعمرو: هو ذا أنت تقتله! فقال إنّما قال: قاتله و سالبه. كر.].

و نیز علی متقی در «کنز العمال» آورده:

[عن عبد الله بن الحارث بن نوفل قال: رجعت مع معاوية من صفين فسمعت عبد الله بن عمرو يقول: يا أبت! أ ما سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله؟ يقول لعمار حين كان بيني المسجد: إنك لحريص على الأجر و إنك من أهل الجنة و لتقتلك الفئة الباغية. قال: بلى، قد سمعته! ع. كر.].

و کمال غی و ضلال عمرو بن العاص در خصوص واقعه هائله شهادت حضرت عمار علیه آلاف الرحمة و الرضوان من الملك الغفار

بنا بر اقوال خودش از بعض عباراتی که در وجه آینده مذکور می شود نیز ظاهر و باهر می گردد! فترصدّ لذلک، و استعصم بالله عن نزغات کلّ جاحد متهاکک.

## وجه ۱۹- تخلف أو الغادية صاحبی از هدای حضرت عمار و مباشرت او قتل آنجناب را و نقل کلمات بزرگان مورخین اهل سنت درین باره

### اشاره

وجه نوزدهم آنکه: این حدیث دلیل کمال خزی و خسار و هلاک و تبار مقتدای خاص حضرات سَیِّه اَعْنی ابو الغادیه صحابی نیز می باشد زیرا که او هرگز مهتدی بهدی حضرت عمار علیه آلاف الرضوان من الغفار نبوده، بلکه باعلان و اجهار شرکت فته باغیه داعیه إلى النار اختیار نموده و بلا خوف جبار و قهار، مباشرت قتل جناب عمار رَوَّحَ اللّهُ روحه بنعم دار القرار، گردیده و بارتکاب این ظلم عظیم و اجترأ جسیم با وصف علم بحال خسران مآل خود قدم در عرصه بیحیائی و بی شرمی فشرده بذکر و بیان افعال و اقوال خویش متعلّق باین واقعه عظمی قصب السبق از هر کفّار عنید برده. و چون بعض عبارات علمای اعلام و ارکان عظام سَیِّه درین خصوص کما ینبغی هائک اُستار و مظهر عوار این مقتدای حضرات اهل سنت ست، لهذا بایراد آن مبادرت

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۱۱

می کنم و اصول و أعراق باطل لجلج و غیّی اُسمح بتیشه حقّ اُبلج و صواب اُروج بر می کنم.

محمد بن سعد البصری المعروف بکاتب الواقدی در کتاب «الطبقات» در ترجمه حضرت عمار می آرد:

[أخبرنا محمّد بن عمر، حدّثنی عبد الله بن الحارث بن الفضیل، عن أبيه، عن عماره بن خزيمة بن ثابت، قال: شهد خزيمة بن ثابت الجمل و هو لا یسلّ سیفا و شهد صفّین و قال: أنا لا أصلّ (أسلّ. ط) أبدا حتّی یقتل عمار فانظر من یقتله، فإنّی سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: تقتله الفئة الباغية. قال: فلمّا قتل عمار ابن یاسر قال خزيمة: قد بانت لی الضلالة و اقترّب، فقاتل حتّی قتل. و كان المذی قتل عمار بن یاسر أبو غادية المزنی طعنه برمح فسقط و كان یومئذ یقاتل فی محفّة فقتل یومئذ و هو ابن أربع و تسعین سنه، فلمّا وقع أكبّ علیه رجل آخر فاجتزّ رأسه فأقبلا یختصمان فیهِ کلاهما یقول: أنا قتلته، فقال عمرو بن العاص: و الله إن یختصمان إلّا فی النار! فسمعها منه معاویة فلمّا انصرف الرّجلان قال معاویة لعمرو بن العاص: ما رأیت مثل ما صنعت! قوم بذلوا أنفسهم دوننا تقول لهما: إنکما تختصمان فی النار؟! فقال عمرو: هو و الله ذاک و الله إنک لتعلمه، و لوددت أنّی متّ قبل هذه بعشرین سنه!].

و نیز در «طبقات» می آرد: ]

أخبرنا عفّان بن مسلم و مسلم بن إبراهیم و موسى ابن إسماعیل، قالوا: نا: ربیعہ بن کلثوم بن جبر، قال: حدّثنی أبی قال: كنت بواسط القصب عند عبد الأعلى بن عبد الله بن عامر فقال الآذن: هذا أبو غادية الجهنی، فقال عبد الأعلى: أدخلوه! فدخل علیه مقطعات له فإذا رجل طوال ضرب من الرّجال كأنّه لیس من هذه الائمة فلمّا أن قعد قال: بایعت رسول الله صلی الله علیه و آله. قلت: بیمنک؟ قال: نعم! و خطبنا رسول الله صلی الله علیه و آله یوم العقبة فقال: یا أيّها النّاس! ألا إنّ دماءکم و أموالکم حرام علیکم إلى أن تلقوا ربکم کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا، ألا هل بلّغت؟ فقلنا: نعم! فقال: اللّهم اشهد! ثمّ قال: ألا! لا ترجعوا بعدی کفّارا یضرب بعضکم رقاب بعض. قال: ثمّ اتبع ذا فقال: إنّنا کنا نعدّ عمار بن یاسر فینا حنانا فبینا أنا فی مسجد قباء إذا هو یقول: ألا إنّ نعتلا هذا لعثمان، فالتفت فلو أجد

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۱۲

علیه أعوانا لو طوّثته حتّی أقتله. قال: قلت: اللّهم إنک إن تشأ تمکنی من عمار! فلمّا کان یوم صفّین أقبل یسنّن أوّل الکتیبه راجلا حتّی

إذا كان بين الصَّفَّينِ فأبصر رجل عورةً فطعنه في ركبته بالزَّمَحِ فعثر فانكشف المغفر عنه فضربته فإذا رأس عَمَّارٍ! قال:

فلم أر رجلاً أبين ضلالةً عندي منه أنه سمع من النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَا سَمِعَ ثُمَّ قَتَلَ عَمَّارًا! قال:

وَ اسْتَسْقَى أَبُو غَادِيَةَ فَأَتَى بِمَاءٍ فِي زَجَاجٍ فَأَبَى أَنْ يَشْرَبَ فِيهَا، فَأَتَى بِمَاءٍ فِي قَدَحٍ فَشَرِبَ، فَقَالَ رَجُلٌ عَلَى رَأْسِ الْأَمِيرِ قَائِمٌ بِالْبَطِّيَّةِ:

أَوَى يَدِ كَفْتَا (بَدِ كَفْتَارِ. ظ!)! يَتَوَرَّعُ عَنِ الشَّرَابِ فِي زَجَاجٍ وَ لَمْ يَتَوَرَّعْ عَنِ قَتْلِ عَمَّارٍ! أَخْبَرَنَا عَفَّانُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: نَا:

حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ، قَالَ: نَا: أَبُو حَفْصٍ وَ كُلْثُومُ بْنُ جَبْرِ، عَنْ أَبِي غَادِيَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ يَقَعُ فِي عَثْمَانَ يَشْتُمُهُ بِالْمَدِينَةِ، قَالَ:

فَتَوَعَّدْتَهُ بِالْقَتْلِ، قُلْتُ: لَنْ أُمَكِّنِيَ اللَّهُ مِنْكَ لِأَفْعَلَنَّ! فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ صَفَّينَ جَعَلَ عَمَّارٌ يَحْمِلُ عَلَى النَّاسِ فَقِيلَ: هَذَا عَمَّارٌ! فَرَأَيْتُ فَرْجَهُ

بَيْنَ الرَّتْنَيْنِ وَ بَيْنَ السَّاقَيْنِ، قَالَ: فَحَمَلْتُ عَلَيْهِ فَطَعَنْتُهُ فِي رُكْبَتِهِ، قَالَ: فَوَقَعَ فَقَتَلْتُهُ فَقِيلَ: قَتَلْتَ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ!

وَ أَخْبَرَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَقَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ قَاتِلَهُ وَ سَالِبَهُ فِي النَّارِ، فَقِيلَ لِعَمْرُو بْنِ الْعَاصِ: هُوَ ذَا

أَنْتَ تَقَاتِلُهُ! فَقَالَ:

إِنَّمَا قَالَ: قَاتِلُهُ وَ سَالِبُهُ. أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو وَ غَيْرُهُ، قَالُوا: لَمَّا اسْتَلْحِمَ الْقِتَالَ بَصَفَّينَ وَ كَادُوا يَتَفَانُونَ قَالَ مُعَاوِيَةُ: هَذَا يَوْمُ تَفَانِي فِيهِ

الْعَرَبُ إِلَّا أَنْ تَدْرِكَهُمْ فِيهِ خَفَّةُ الْعَبْدِ يَعْنِي عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ. قَالَ: وَ كَانَ الْقِتَالُ الشَّدِيدَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ لِيَالِيَهُنَّ آخِرُهُنَّ لَيْلَةُ الْهَرِيرِ، فَلَمَّا كَانَ

الْيَوْمَ الثَّلَاثُ قَالَ عَمَّارٌ لِهَاشِمِ بْنِ عَتْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ وَ مَعَهُ اللَّوَاءُ يَوْمَئِذٍ:

أَحْمِلْ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي! فَقَالَ هَاشِمٌ: يَا عَمَّارُ! رَحِمَكَ اللَّهُ، إِنَّكَ رَجُلٌ يَسْتَخَفُّكَ الْحَرْبُ وَ إِنِّي إِنَّمَا أَزْهَفُ بِاللَّوَاءِ زَحْفًا رَجَاءً أَنْ

أُبْلَغَ بِذَلِكَ مَا أُرِيدُ وَ إِنِّي إِنْ خَفَفْتُ لَمْ أَمِنْ الْهَلَكَةَ، فَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى حَمَلَ فَهَضَّ عَمَّارٌ فِي كَتِيبَتِهِ فَهَضَّ إِلَيْهِ ذُو الْكَلَاعِ فِي كَتِيبَتِهِ

فَاقْتَتَلُوا فَقَتَلَا جَمِيعًا وَ اسْتَوْصَلَتِ الْكَتِيبَتَانِ وَ حَمَلَ عَلَى عَمَّارٍ حَوَى السَّكْسَكِيُّ وَ أَبُو الْغَادِيَةِ الْمَزْنِي وَ قَتَلَاهُ، فَقِيلَ لِأَبِي الْغَادِيَةِ: كَيْفَ

قَتَلْتَهُ؟ قَالَ: لَمَّا دَلَفَ إِلَيْنَا فِي كَتِيبَتِهِ وَ دَلَفْنَا إِلَيْهِ نَادَى: هَلْ مِنْ مَبَارِزٍ؟ فَبَرَزَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ السَّيْكَاسِكِ فَاضْطَرَبَا بِسَيْفَيْهِمَا فَقَتَلَ عَمَّارُ

السَّكْسَكِيُّ ثُمَّ نَادَى: مَنْ يَبَارِزُ؟ فَبَرَزَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ حَمِيرٍ فَاضْطَرَبَا بِسَيْفَيْهِمَا فَقَتَلَ عَمَّارُ الْحَمِيرِيُّ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي امامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ٢١، ص: ٤١٣

وَ أَثَخَنَهُ الْحَمِيرِيُّ، وَ نَادَى: مَنْ يَبَارِزُ؟ فَبَرَزَتْ إِلَيْهِ فَاخْتَلَفْنَا ضَرْبَتَيْنِ وَ قَدْ كَانَتْ يَدُهُ ضَعْفَتْ فَانْتَحَى عَلَيْهِ بِضَرْبَةٍ أُخْرَى فَسَقَطَ فَضْرِبَتْهُ

بِسَيْفِي حَتَّى بَرَدَ، قَالَ: وَ نَادَى النَّاسُ: قَتَلْتُ أَبَا الْيَقْظَانَ، قَتَلَكَ اللَّهُ! فَقُلْتُ: أَذْهَبَ إِلَيْكَ فَوَ اللَّهُ مَا أَبَالِي مِنْ كُنْتُ وَ بِاللَّهِ مَا أَعْرِفُهُ يَوْمَئِذٍ،

فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْتَشِرِ: يَا أَبَا الْغَادِيَةِ! خَصَمَكَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا زَنْدَرُ! يَعْنِي ضَخْمًا، قَالَ:

فَضَحَكَ، وَ كَانَ أَبُو الْغَادِيَةِ شَيْخًا كَبِيرًا جَسِيمًا أَدْلَمَ

، قَالَ: وَ قَالَ عَلِيٌّ حِينَ قَتَلَ عَمَّارَ: إِنْ أَمْرٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَمْ يَعْظُمْ عَلَيْهِ قَتْلُ ابْنِ يَاسِرٍ وَ تَدْخُلَ بِهِ عَلَيْهِ الْمَصِيبَةُ الْمَوْجَعَةُ لَغَيْرِ رَشِيدٍ، رَحِمَ

اللَّهُ عَمَّارًا يَوْمَ أُسْلِمَ وَ رَحِمَ اللَّهُ عَمَّارًا يَوْمَ يَبْعَثُ حَيًّا. لَقَدْ رَأَيْتُ عَمَّارًا وَ مَا يَذْكُرُ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ

صَلَّعَ أَرْبَعَةً إِلَّا كَانَ رَابِعًا وَ لَا خَمْسَةً إِلَّا كَانَ خَامِسًا، وَ مَا كَانَ أَحَدٌ مِنْ قَدَمَاءِ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ يَشْكُ أَنْ عَمَّارًا قَدْ وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ

فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ وَ لَا اثْنَيْنِ. فَهَنِيئًا لِعَمَّارٍ بِالْجَنَّةِ.

وَ لَقَدْ قِيلَ: إِنَّ عَمَّارًا مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ يَدُورُ عَمَّارٌ مَعَ الْحَقِّ أَيْنَمَا دَارَ، وَ قَاتَلَ عَمَّارٌ فِي النَّارِ].

وَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بَخَارِيُّ صَاحِبُ «الْجَامِعِ الصَّحِيحِ» دَر «تَارِيخِ صَغِيرٍ» خُود آوَرْدَه: ]

حَدَّثَنِي حَرَمِيُّ بْنُ حَفْصٍ، ثَنَا: مَرْثَدُ بْنُ عَامِرٍ، سَمِعْتُ كُلْثُومَ بْنَ جَبْرِ يَقُولُ: كُنْتُ بِوَاسِطٍ عِنْدَ عَمْرُو بْنِ سَعِيدٍ فَجَاءَ آذَنُ فَقَالَ: قَاتَلَ عَمَّارُ

بِالْبَابِ، فَذَا هُوَ طَوِيلٌ فَقَالَ: أَدْرَكَتِ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ وَ أَنَا أَنْفَعُ أَهْلِي وَ أَرَدْتُ عَلَيْهِمُ الْغَنَمَ، فَذَكَرَ لَهُ عَمَّارُ فَقَالَ: كُنَّا نَعُدُّهُ حَنَانًا

حَتَّى سَمِعْتُهُ يَقَعُ فِي عَثْمَانَ فَاسْتَقْبَلَنِي يَوْمَ صَفَّينَ فَقَتَلْتُهُ.

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ ثَنَا ابْنُ أَبِي عَدَى عَنْ ابْنِ عَوْنٍ، عَنْ كُلْثُومِ بْنِ جَبْرِ: كُنَّا بِوَاسِطٍ عِنْدَ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ فَاسْتَسْقَى أَبُو

غَادِيَةَ، وَ قَصَّ الْحَدِيثَ. اسْمُ أَبِي غَادِيَةَ الْمَزْنِي: يَسَارُ بْنُ سَبْعٍ .

و یعقوب بن شیبۀ السدوسی البصری در «مسند» خود در مسند حضرت عمار علی ما نقل عنه گفته: [

حدَّثنا مسلم بن إبراهيم، حدَّثنا ربيعة بن كلثوم بن جبر، حدَّثنا أبي قال: كنت بواسط القصب عند عبد الأعلى بن عبد الله بن عامر فقال الآذن:

هذا أبو الغادية الجهني! فقال: أدخلوه! فدخل رجل عليه مقطعات فإذا رجل ضرب من الرجال كأنه ليس من رجال هذه الأمة! فلما أن قعد قال: بايعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قلت: يمينك؟ قال: نعم! قال: وخطبنا يوم العقبة، فقال: يا أيها الناس! إن دماءكم

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۱۴

و أموالكم عليكم حرام (و ساق الحديث إلى أن قال): و كنّا نعدّ عمار بن ياسر فينا حنانا فو الله إنّي لفي مسجد قباء إذ هو يقول: إنّ نعثلا فعل كذا، يعني عثمان، قال:

فو الله لو وجدت عليه أعوانا لو طئته حتّى أقتله! فلما كان يوم صفين أقبل يمشى أول الكتيبة راجلا حتّى كان بين الصّفين طعن رجل في ركبته بالرمح و عثر فانكفأ المغفر فضربته فإذا رأسه! قال: فكانوا يتعجبون منه أنّه سمع «دماءكم و أموالكم حرام» ثم يقتل عمارا]. و عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدّينوري در كتاب «المعارف» در ترجمه حضرت عمار آورده: [و شهد عمار صفين مع علي بن أبي طالب رضی الله عنه، فقتل و دفن هناك و صلى عليه على و لم يغسله. و عمار ممّن شهد بدرًا و سائر المشاهد مع رسول الله صلى الله عليه و سلّم

حدَّثني الزّياتي قال: حدَّثني عبد الوارث بن سعيد قال: حدَّثنا زمعة (ربيعه. ظ) ابن كلثوم بن جبر قال: حدَّثني أبي قال حدَّثني أبو الغادية قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلّم يقول: ألا! لا ترجعوا بعدى كفّاراً يضرب بعضكم رقاب بعض، فإنّ الحقّ يومئذ لمع عمار.

قال أبو الغادية: و سمعت عماراً يذكر عثمان في المسجد، قال: و كان يدعى فينا حنانا، و يقول: إنّ نعثلا هذا يفعل و يفعل، يعيبه، فلو وجدت ثلاثة أعوان يومئذ لو طئته حتّى أقتله! فبينما أنا يوم صفين إذ أنا به أول الكتيبة راجلا فطعنته في ركبته فانكشف المغفر عن رأسه فضربت رأسه فإذا رأس عمار قد ندر! قال ابى: فما رأيت شيخاً أضلّ منه! يروى أنّه سمع النّبيّ صلى الله عليه و سلّم يقول ما قال ثمّ ضرب عنق عمار!].

و أبو جعفر محمد بن جرير طبري در كتاب «ذيل المذيل» در ترجمه حضرت عمار در ضمن روايتی آورده: [و كان الذي قتل عمار بن ياسر أبو غادية المزني، طعنه برمح فسقط و كان يومئذ يقاتل في محفّة فقتل يومئذ و هو ابن أربع و تسعين فلما وقع أكبّ عليه رجل آخر فاجتزأ رأسه فأقبلا يختصمان فيه كلاهما يقول: أنا قتلت! فقال عمرو بن العاص: و الله إن يختصمان إلّا في النار! فسمعها منه معاوية، فلما انصرف الرجلان قال معاوية لعمرو: ما رأيت مثل ما صنعت! قوم بذلوا أنفسهم دوننا تقول لهما: إنكما تختصمان في النار؟! فقال عمرو: و الله ذاك، و الله إنك لتعلمه، و لوددت أنّي متّ قبل هذا بعشرين سنة!]

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۱۵

و نیز طبري در كتاب مذکور در ترجمه حضرت عمار در ضمن روايتی آورده:

[و حمل على عمّار حوى السكسكى و أبو غادية المزني فقتلاه، فقيل لأبى غادية: كيف قتلت؟ قال: لما دلف إلينا فى كتيبتة و دلفنا إليه نادى: هل من مبارز؟ فبرز إليه رجل من السكاسك فاضطربا بسيفيهما فقتل عمار السكسكى ثم نادى: هل من مبارز؟ فبرز إليه رجل من حمير فاضطربا بسيفيهما فقتل عمّار الحميرى و أثخنه الحميرى و نادى من يبارز، فبرزت فاختلفنا ضربتين و قد كان يده ضعفت فانتحى عليه بضربة اخرى فسقط فضربته بسيفى حتّى برد. قال: و نادى الناس: قتلت أبا اليقظان قتلك الله! فقلت:

أذهب إليك فو الله ما ابالى من كنت و باله (بالله. ظ) ما أعرفه يومئذ. فقال له محمّد بن المنتشر: يا أبا الغادية! خصمك يوم القيامة

مازندر، یعنی ضخما. قال: فضحك!].

و أبو الحسن علی بن الحسین المسعودی در «مروج الذهب» در ذکر واقعه صفین آورده: [و قال عَمَّار بن یاسر: إِنِّی لأُرى وجوه قوم لا یزالون یقاتلون حتّٰی یرتاب المبطلون، و الله لو هزمونا حتّٰی یبلغوا بنا سعفات هجر لکنّا علی الحقّ و کانوا علی الباطل. و تقدّم عَمَّار فقاتل ثمّ رجع إلى موضعه فاستسقی فأتته امرأة من نساء بنی شیّان من مصافّهم بعسّ فیہ لبن فدفعته إلیه، فقال: الله أكبر! الله أكبر! اليوم ألقى الأحبة تحت الأستة، صدق الصادق و بذلک خبر النّاطق و هو اليوم الذّی وعدت فیہ، ثمّ قال: أيّها النّاس! هل من رائح إلى الله تحت العوالی؟ و الذّی نفسی بیده لنقاتلکم علی تأویله کما قاتلنا کم علی تنزیله! و تقدّم و هو یقول:

نحن ضربنا کم علی تنزیله فالیوم نصر بکم علی تأویله

ضربا یزیل الهام عن مقيله و یذهل الخلیل عن خلیله

أو یرجع الحقّ إلى سبيله فتوسّط القوم و اشتبکت علیه الأستة فقتله أبو الغادیة العاملی و أبو حواء السّکسکی و اختلفا فی سلبه فاحتکما إلى عبد الله بن عمرو بن العاص فقال لهما:

أخرجنا عنّی فإنّی سمعت رسول الله صلّی الله علیه و سلّم یقول؛ أو قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: أولعت قریش بعَمَّار، ما لهم و لعَمَّار؟! یدعوهم إلى الجنّة و یدعونه إلى النّار! و کان قتله عند المساء، و له ثلاث و

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۱۶

تسعون سنه، و قبره بصفین، و صلّی علیه علیّ علیه السلام و لم یغسله و کان یغیر شیبه .

و أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاکم التّیسابوری در «مستدرک» گفته: [حدّثنا أبو جعفر محمّد بن صالح بن هانی، ثنا السّیری بن خزیمه، ثنا مسلم بن إبراهیم، ثنا ربیعہ ابن کلثوم، حدّثنی أبی، قال: كنت بواسط القصب فی منزل عبد الأعلى بن عبد الله بن عامر، قال الآذن: هذا ابو غادیة الجهنی یستأذن، فقال عبد الأعلى بن عبد الله: أدخلوه! فدخل و علیه مقطعات فإذا رجل طوال ضرب من الرّجال کأنّہ لیس من هذه الأمّیة! فلما قعد قال: کنا نعدّ عَمَّار بن یاسر من خيارنا، قال: فو الله، إنّی لفی مسجد قبا إذا یقول و ذکر کلمه: لو وجدت علیه أعوانا لوطنته حتّٰی أقتله. قال: فلما کان یوم صفین أقبل یمشی أوّل الکئیة راجلا حتّٰی کان بین الصّیفین طعنه رجل بالرمح فانکفی المغفر عنه فأضربه فإذا رأس عَمَّار بن یاسر، قال: یقول مولی لنا: لم أر رجلا أبین ضلاله منه!].

و أبو عمر یوسف بن عبد الله القرطبی المعروف بابن عبد البرّ در «استیعاب» در ترجمه حضرت عمّار گفته: [و روی الشعبی عن الأحنف بن قیس فی خبر صفین قال:

ثمّ حمل عمّار فحمل علیه ابن جزء السّکسکی و أبو الغادیة الفزاری، فأما أبو الغادیة فطعنه، و أما ابن جزء فاجتزّ رأسه، و ذکر تمام الحدیث و قد ذکرته فیما خرّجت من طرق حدیث عمّار: تقتلک الفئة الباغیة].

و نیز ابن عبد البر در «استیعاب» گفته: [أبو الغادیة الجهنی، و جهنیة فی قضاعة اختلف فی اسمه فقیل: یسار بن سبع، و قیل: یسار بن أزهري، و قیل: اسمه مسلم، سكن الشّام و نزل واسط یعدّ فی الشّامیین أدرك النّبی صلّی الله علیه و سلّم و هو غلام.

روی عنه أنّه قال: أدركت النّبی صلّی الله علیه و سلّم و أنا أیفع أردّ علی أهلی الغنم، و له سماع من النّبی صلّی الله علیه و سلّم قوله صلّی الله علیه و سلّم: لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض،

و کان محبّا فی عثمان و هو قاتل عَمَّار بن یاسر رحمّة الله علیه، و کان إذا استأذن علی معاویة و غیره یقول: قاتل عَمَّار بالبَاب و کان یصف قتله له إذا سئل عنه لا بیالیه و فی قصّیته عجب عند أهل العلم، روی عن النّبی صلّی الله علیه و سلّم ما ذکرنا أنّه سمعه منه ثمّ قتل عمّارا رضی الله عنه! و روی عنه کلثوم بن جبر].

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۱۷

و عبد الرحمن بن عبد الله السهيلي در كتاب «الروض الأنف» در ذكر عمره القضاء بعد ذكر رجز عبد الله بن رواحه گفته: [و هذان البيتان الآخران هما لعمار بن ياسر كما قال ابن هشام قالهما يوم صفين و هو اليوم الذي قتل فيه عمار، قتله ابو الغادية الفزارى و ابن جزء اشتركا فى قتله و ابن الاثير الجزرى در «اسد الغابة» گفته: [أبو الغادية الجهنى. بايع النبى صلى الله عليه و سلم و جهينه بن زيد قبيلة من قضاعة، اختلف فى اسمه فقيل: بشار بن ازيهر، و قيل: اسمه مسلم، سكن الشام يعد فى الشاميين و انتقل إلى واسط، قال أبو عمر:

أدرك النبى صلى الله عليه و سلم و هو غلام،

روى عنه أنه قال: أدركت النبى صلى الله عليه و سلم و أنا أيفع أرد على أهلى الغنم. أخبرنا عبد الوهاب بن هبة الله باسناده عن عبد الله بن أحمد، حدثنى أبى أخبرنا عبد الصمد بن عبد الوارث، أخبرنا ربيعة بن كلثوم، عن أبيه، عن أبى غادية قال: خطبنا رسول الله صلى الله عليه و سلم غداة العقبة فقال: إن دماءكم و أموالكم حرام كحرمة يومكم هذا فى بلدكم هذا فى شهركم هذا. ألا! هل بلغت؟ قالوا: نعم! و كان من شيعه عثمان رضى الله عنه و هو قاتل عمار بن ياسر و كان إذا استأذن على معاوية و غيره يقول: قاتل عمار بالباب و كان يصف قتله لعمار إذا سئل عنه كأنه لا يبالي به!

و فى قصته عجب عند أهل العلم،

روى عن النبى صلى الله عليه و سلم التهى عن القتل ثم يقتل مثل عمار! نسأل الله السلامة.

روى ابن أبى الدنيا عن محمد بن أبى معشر، عن أبيه قال: بينا الحجاج جالسا إذ أقبل رجل مقارب الخطو فلما رآه الحجاج قال: مرحبا بأبى غادية و أجلسه على سريره و قال: أنت قتلت ابن سمية؟ قال: نعم! قال: كيف صنعت؟ قال: صنعت كذا حتى قتلت. فقال الحجاج لأهل الشام: من سره أن ينظر إلى رجل عظيم الباع يوم القيامة فلينظر إلى هذا! ثم ساره أبو غادية يسأله شيئا فأبى عليه و قال أبو غادية: نوطى لهم الدنيا ثم نسألهم فلا يعطوننا و يزعم أنى عظيم الباع يوم القيامة! أجل! و الله إن من ضرسه مثل احد و فحذه مثل ورقان و مجلسه مثل ما بين المدينة و الرّبذة لعظيم الباع يوم القيامة! و الله لو أن عمارا قتله أهل الأرض لدخول النار. و قيل: إن الذى قتل عمارا غيره، و هذا أشهر. أخرجه الثلاثة.]

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۱۸

و نیز ابن الاثير الجزرى در «تاريخ كامل» آورده: [إن أبا غادية قتل عمارا و عاش إلى زمن الحجاج و دخل عليه فأكرمه الحجاج و قال له: أنت قتلت ابن سمية؟

يعنى عمارا. قال: نعم! فقال من: سره أن ينظر إلى عظيم الباع يوم القيامة فلينظر إلى هذا الذى قتل ابن سمية! ثم سأله أبو الغادية حاجته فلم يجبه إليها فقال: نوطى لهم الدنيا و لا يعطوننا منها و يزعم أنى عظيم الباع يوم القيامة! قال الحجاج: أجل! و الله، من كان ضرسه مثل احد و فحذه مثل جبل ورقان و مجلسه مثل المدينة و الرّبذة لعظيم الباع يوم القيامة! و الله لو أن عمارا قتله أهل الأرض كلهم لدخلوا كلهم النار].

و سبط ابن الجوزى در «تذكرة خواص الأئمة» گفته: [و قال الواقدي: لما طعن أبو الغادية عمارا بالرمح و سقط أكب عليه آخر فاجترأ رأسه، ثم أقبل إلى معاوية يختصمان فيه كل منهما يقول: أنا قتلت، فقال لهما عمرو: و الله إن تختصمان إلّا فى النار! فقال معاوية: ما صنعت؟! قوم بذلوا نفوسهم دوننا تقول لهم هذا؟! فقال عمرو: هو و الله كذلك و أنت تعلمه و إنى و الله وددت أنى مت قبل هذا اليوم بعشرين سنة، قال ابن سعد: قتل عمار و هو ابن سبع و سبعين سنة، و قال: لما قتل عمار عطش قاتله فاستسقى ماء فأتى بقدر من زجاج فامتنع من الشرب منه! و غير ابن سعد يقول: اتى بقدر من فضة. فقال بعض أصحابه: انظروا إلى هذا الاحمق! يمتنع من الشرب فى هذا الإناء و ينسى أنه قتل عمارا و



قد قال رسول الله: تقتلك الفئة الباغية].

و ملا علی متقی در «کنز العمال» گفته: [ایضا-

عن زید بن وهب، قال: کان عمار بن یاسر قد ولع بقريش و ولعت به فغدوا عليه فضربوه فجلس في بيته فجاء عثمان ابن عفان يعوده فخرج عثمان و صعد المنبر فقال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: تقتلك الفئة الباغية، قاتل عمار في النار (حل. كر).

و نیز ملا علی متقی در «کنز العمال» آورده: ]

عن عبد الله بن عمر قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول لعمار: تقتلك الفئة الباغية، بشر قاتل عمار بالنار (ع. كر).

أى أخرجه أبو يعلى و ابن عساكر.

و نیز علی متقی در «کنز العمال» آورده: ]

مسند علی بن سعد- أنبأنا محمد بن

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۴۱۹

عمر و غيره قالوا: قال عليّ حين قتل عمار: إن امرء من المسلمين لم يعظم عليه قتل ابن ياسر و يدخل عليه المصيبة الموجهة، لغير رشيد، رحم الله عمّاراً يوم أسلم، و رحم الله عمّاراً يوم قتل، و رحم الله عمّاراً يوم يبعث حيّاً، لقد رأيت عمّاراً و ما يذكر من اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم أربعة إلا كان رابعاً و لا خمسة إلا كان خامساً و ما كان أحد من قدماء اصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم يشكّ أنّ عمّاراً قد وجبت له الجنة في غير موطن و لا أشدّ تهنيّا (و لا اثنين، فهنيئاً. ظ) لعمار بالجنة و لقد قيل: أنّ عمّاراً مع الحقّ و الحقّ معه، يدور عمار مع الحقّ أينما دار و قاتل عمار في النار (كر).

و ملا علی قاری در «شرح شفا» در ذکر حضرت عمار گفته: [قتل بصفين مع عليّ عن ثلاث و تسعين من عمره و

قد قال صلى الله تعالى عليه و سلم له: تقتلك الفئة الباغية.

و قتله أبو الغادية و اسمه يسار بن سبع، سكن الشام و نزل واسط و عاداه في الشاميين أدرك النبي صلى الله تعالى عليه و سلم و هو غلام و سمع منه

قوله: لا ترجعوا بعدى كفّاراً يضرب بعضكم رقاب بعض!

و كان محباً لعثمان رضى الله تعالى عنه و كان إذا استأذن معاوية يقول: قاتل عمار بالباب، اخرج له احمد في «المسند».

و نور الدين حلبی در «إنسان العيون» گفته: ]

و عن أبي العالية [۱]: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: قاتل عمار في النار،

و من العجب أنّ أبا العالية هذا هو القاتل لعمار يوم صفين فكان أبو العالية مع معاوية و كان عمار مع عليّ .

و شيخ عبد الحق دهلوی در «تحقيق الإشارة إلى تعميم البشارة» گفته: [و

عن عليّ رضى الله عنه أنّه قال لما قتل عمار: إن امرء من المسلمين لم يعظم عليه قتل ابن ياسر و يدخل عليه المصيبة لغير رشيد. رحم الله عمّاراً يوم أسلم و رحم الله عمّاراً يوم قتل و رحم الله عمّاراً يوم يبعث حيّاً، لقد رأيت عمّاراً و ما يذكر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم أربعة إلا كان رابعاً و لا خمسة إلا كان خامساً و ما كان أحد من قدماء أصحاب رسول الله صلى الله عليه و سلم يشكّ أنّ عمّاراً قد وجبت له الجنة في غير موطن و لا أشدّ تهنيّا (و لا اثنين، فهنيئاً. ظ) لعمار بالجنة و لقد قيل إنّ عمّاراً مع الحقّ و الحقّ معه، يدور عمار مع الحقّ أينما دار، و قاتل عمار في النار. رواه ابن عساكر في تاريخه. [۱] الصحيح أبو الغادية، كما ذكره غير واحد، فتنبه (۱۲. ن).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۴۲۰

و نیز شيخ عبد الحق دهلوی در «رجال مشكاه» در ترجمه عمار گفته: [و مناقبه كثيرة، و في الحديث: عمار خلط الله الايمان ما بين

قرنه إلى قدمه و خلط الإيمان بلحمه و دمه، يزول مع الحقّ حيث زال و ليس ينبغي للنار أن يأكل منه شيئاً. رواه ابن عساكر عن عليّ. قاتل عمّار و سالبه في النار. كم من ذی طمرین لا يؤبه به لو أقسم على الله لأبره منهم عمّار بن یاسر. ابن سمیة ما عرض عليه أمران قطّ إلّا أخذ أرشدهما.

إذا اختلف الناس كان ابن سمیة مع الحقّ.

ویح عمّار، یقتله الفئة الباغیة، یدعوهم إلى الجنة و یدعونه إلى النار.

و فی روایة: و ذلك فعل الأشقیاء الأشرار.

و فی روایة: دأب الأشقیاء الفجّار.

و لهذا الحديث طرق متعدّدة متکثرة یبلغ حدّ التواتر معنی بلا شبهة].

### تخلف أبو الغادیة از هدای عمار

و سید مرتضی الزبیدی در «تاج العروس» گفته: [و أبو الغادیة، یسار بن سبع الجهنی، صحابی باع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم، هو قاتل عمّار بن یاسر رضی الله عنهما مذکور فی «تاریخ دمشق»].

### استدلال شاهصاحب به قوله: [و «تمسکوا بعهد ابن أم عبد»] در معارضة قرار دادن این حدیث با حدیث ثقلین

قوله: [و «تمسکوا بعهد ابن أم عبد»]

### جواب مؤلف باین معارضة باطله و رد استدلال شاهصاحب بسه وجه

#### اشاره

أقول:

تمسک و احتجاج مخاطب منکود باین حدیث مردود باطل و مضمحلّ است بچند وجه:

أول آنکه: این حدیث از متفردات اهل سنت است و اهل حقّ آن را إثبات نمی نمایند پس ذکر آن بمقابله حدیث ثقلین که متفق علیه فریقین می باشد حیف صریح و جور فضیح خواهد بود.

دوم آنکه: این حدیث را بخاری و مسلم روایت نکرده اند و إعراض شیخین از حدیثی دلیل مقدوحیت و مجروحیت آن نزد اکابر اهل سنت می باشد، چنانچه در مجلّد حدیث طبر بجواب حدیث اقتدا مفصّلاً مبین و مصرّح گردیده.

سوم آنکه: بر ماهرین علم رجال و ناقدین احادیث فطاعت اشتمال، واضح و لائح است که این حدیث سنداً مقدوح و مجروح می باشد و عند التحقیق سلسله روایت آن متلاشی گشته از هم می باشد.

عَبَقَاتُ الْإِنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۲۱

عز الدین ابن الاثیر الجزری در کتاب «أسد الغابة» بترجمه ابن مسعود آورده:

[أخبرنا أبو البركات الحسن بن محمد بن الحسن بن هبة الله الدمشقي، أخبرنا أبو العشائر محمد بن خليل بن فارس القيسي، أخبرنا أبو القاسم عليّ بن محمّد بن عليّ المصيصي، أخبرنا أبو محمّد عبد الرحمن بن عثمان بن القاسم بن أبي نصر، أخبرنا أبو الحسن خيثمة بن سليمان ابن حيدر الأطللسي، حدّثنا أبو عبيدة السّيري بن يحيى بالكوفة، حدّثنا قبيصة بن عقبة، حدّثنا سفيان الثّوري، عن عبد



الملك بن عمير، عن مولى لربي، عن ربي، عن حذيفة، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: و تمسكوا بعهد ابن أم عبد. و قد رواه سلمة بن كهيل عن أبي الزعراء عن ابن مسعود].  
و این سند چنانچه می بینی مشتمل است بر «قیصه بن عقبه» و او را ابن معین که از اکابر نقاد و اعلام أطواد سنیّه است بجرح و قدح نواخته.

### جرح و قدح قیصه بن عقبه که روایت حدیث مذکور نموده، بتصدیق اهل رجال

جرح و قدح قیصه بن عقبه ذهبی در «میزان الاعتدال» بترجمه او گفته: [قال ابن معین: هو ثقة إلا في حديث الثوري .

و نیز در «میزان» بترجمه او مذکورست: [و قال ابن معین: ليس بذاك القوي و قال: ثقة في كل شيء إلا في سفیان .  
و در کمال ظهورست که قیصه حدیث «تمسکوا بعهد ابن أم عبد»

را از سفیان ثوری روایت نموده پس او درین روایت حسب افاده ابن معین غیر ثقة خواهد بود.

و نیز درین سند «سفیان ثوری» واقع شده، و قوادح عظیمه و مطاعن جسیمه او مثل ارتکاب تدلیس و ابتلا بحسد و عداوت و غیبت إمام أعظم سنیّه و اعتراض و ایراد بر صادق آل محمد صلوات الله علیه و علیهم إلى يوم التناذ در جزء ثانی مجلد حدیث مدینه العلم بتفصیل تمام مذکور شده.

و نیز درین سند «عبد الملك بن عمير» واقع است و قدح مکمل و جرح مفصل او در مجلد حدیث طبر یا شباع تام و تبیین معجب اهل أحلام، مبین و مبرهن گردیده.

و نیز درین سند «مولای ربي» واقع می باشد و او مجهول است.

و طریق دیگر این حدیث که ابن الأثير آن را معلقاً ذکر کرده نیز مجروح و مقدوح

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۲۲

است زیرا که در آن «أبو الزعراء» واقع شده و او در روایت خود مطعون و موهون می باشد.

### جرح و قدح أبو الزعراء عبد الله بن هاني راوی دیگر حدیث بتصدیق اهل رجال

ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [عبد الله بن هاني أبو الزعراء صاحب ابن مسعود قال البخاري: لا يتابع على حديثه، سمع منه سلمة بن كهيل حديثه عن ابن مسعود في الشفاعة: ثم يقوم نبيكم صلى الله عليه وسلم رابعا و المعروف أنه عليه السلام أول شافع، قاله البخاري و قد أخرج النسائي الحديث مختصرا].

و ابن حجر عسقلانی در «تهذيب التهذيب» بترجمه او گفته: [عبد الله بن هاني الكندي الأزدی أبو الزعراء الكبير الكوفي روى عن عمرو ابن مسعود، و عنه ابن اخته سلمة بن كهيل. قال البخاري: لا يتابع في حديثه .

و از مراجعه «جامع ترمذی» باب مناقب ابن مسعود واضح و آشکار می شود که راوی این حدیث از سلمه بن كهيل، يحيى بن سلمه بن كهيل است، و از يحيى پسر او إسماعيل و از إسماعيل پسر او إبراهيم است، و این جمله روات حسب تصریحات أئمه اعلام و أساطين عظام سنیّه مقدوح و مجروح می باشند، كما فصل في مجلد حدیث الطير، و ستقف على ذلك عن قريب في هذا المجلد أيضا بعون الله المفيض للخير. و بالخصوص يحيى بن سلمه چنان مهتوك الستر است که خود ترمذی در او قادح و طاعن شده و بعد

نقل این حدیث برای اظهار حال پر اختلال او گفته: [هذا حدیث غریب من حدیث ابن مسعود لا نعرفه إلا من یحیی بن سلمة بن كهیل، و یحیی بن سلمه یضعف فی الحدیث .  
و از اینجا بر ناظر بصیر ممعن خبیر كالشمس فی رابعة النهار واضح و آشکار می گردد که تمسك مخاطب كثير العثار باین حدیث بی اعتبار اقتضای اثر ناکب جوار و اتباع طریقه ناکث خوارست، و الله ولی التوفیق لأهل التقد و الإختبار و هو الملهم الموزع للتمیز بین التور و النار.

### آوردن صاحب «تحفه» حدیث «و رضیت لکم ما رضی لکم ابن ام عبد» را بمقابله حدیث ثقلین

قوله: [و «رضیت لکم ما رضی لکم ابن ام عبد»]

### جواب مؤلف باین معارضه باطله و رد استدلال شاه صاحب به پنج وجه

#### اشاره

أقول:

این حدیث هم قابل احتجاج و استدلال بمقابله اهل حق و اقبال نیست بچند وجه:

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۲۳

اول آنکه: این حدیث بلا ریب از آحادست و حدیث ثقلین از متواترات می باشد و معارضه متواترات با آحاد خارج از طریق انصاف و سدادست.

دوم آنکه: این حدیث از متفردات اهل سنت است و اهل حق آن را هرگز قبول ندارند، پس ذکر آن در مناظره و محاجه با ایشان علاوه بر آنکه خلاف مواعید عرقوبیه شاه صاحب است، بلا اشکال از دائره انصاف خارج و متمسك بآن در مقابله شان یقینا بر وتیره اعتساف دارج خواهد بود.

سوم آنکه: این حدیث حدیثی است که بخاری و مسلم از ذکر آن اعراض ورزیده و عنقریب ما تنبیه نموده ایم که عدم ذکر شیخین حدیثی را نزد اجله اهل سنت موجب ظهور وهن و هوان آن می باشد، و جمعی از متعصبین سئیه حدیث غدیر را که کمتر حدیثی مثل آن در تواتر و کثرت طرق خواهد بود بهمین سبب که بخاری و مسلم آن را ذکر نکرده اند قبول نمی کنند، پس بنا بر این حدیث «رضیت لکم» بهزار اولویت صلاحیت احتجاج و استدلال نخواهد داشت و هر که ادنی حظی از انصاف داشته باشد اهل حق را در عدم قبول آن مصیب و محق خواهد انگاشت.

چهارم آنکه: قطع نظر از بخاری و مسلم، أبو داود و ابن ماجه و ترمذی و نسائی هم این حدیث را ذکر نکرده اند، و پر ظاهر است که هر گاه اعراض بخاری و مسلم نزد جماعتی از سئیه دلیل وهن و هوان حدیثی باشد اعراض اصحاب سته جمیعاً از حدیثی بأولیت تأمه نزد آن جماعت، دلیل قدح و جرح حدیث معرض عنه خواهد بود. و ازین جا پی توان برد که حدیث «رضیت لکم» بچه مرتبه وهن و اصل است و مخاطب را از احتجاج و استدلال بآن سوای خسران چه حاصل! پنجم آنکه: اگر بالفرض، این حدیث را تسلیم هم نمائیم معارضه آن بحدیث ثقلین؛ ضلال بعید و بغایت ناسدید است زیرا که دلالت حدیث ثقلین بر خلاف و امامت و عصمت و طهارت و أعلمیت و أفضلیت اهلبیت علیهم السلام بوجوه موفوره و عناوین غیر محصوره در ما سبق مفصلاً مبرهن و مبین شده؛ و این حدیث بر فرض ثبوتش چنان محدود المراد واقع شده که اصلاً دلیل عالم و مقتدا بودن ابن مسعود هم نیست، فضلاً عن الدلالة

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۲۴

علی حصول واحد من المزايا المذكورة له. بلکه اگر شأن صدور این حدیث را احدی از ارباب خبرت بیند یقین می داند که دلالت آن جز برین نیست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله الأُطْیاب برای مخاطبین اصحاب آنچه مرضی خدا و رسول او باشد پسند نموده.

توضیح این اجمال آنست که حاکم نسابوری این حدیث را در «مستدرک» باین نهج روایت نموده:

[أخبرنا ابو الفضل الحسن بن يعقوب بن يوسف العدل، ثنا محمد بن عبد الوهاب العبدی، أنبا جعفر بن عون، أنبا المسعودی، عن جعفر بن عمرو بن حریث، عن ابيه قال: قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لعبد الله بن مسعود: اقرء! قال: أقرأ و عليك انزل؟ قال: إني أحب ان أسمع من غيري. قال: فافتتح سورة النساء حتى بلغ «إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً» فاستعبر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و كفَّ عبد الله. فقال له رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: تكلم! فحمد الله في أول كلامه و اثنى على الله و صلى على النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و شهد شهادة الحق و قال: رضينا بالله رباً و بالإسلام ديناً و رضيت لكم ما رضى الله و رسوله. فقال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رضيت لكم ما رضى لكم ابن أم عبد.

هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه .

ازین روایت ظاهرست که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و سلم روزی بعد الله بن مسعود حکم فرمود که چیزی از قرآن بخواند عبد الله بن مسعود در مقام عذر عرض نمود که آیا مناسب است که من قرآن بر تو بخوانم حال آنکه قرآن بر جناب تو نازل شده؟! آن حضرت در مقام بیان مصلحت این حکم ارشاد فرمودند که: من می خواهم که قرآن را از غیر خود بشنوم. پس ابن مسعود قرائت سوره نساء شروع کرد تا اینکه رسید بقول خداوند عالم «فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً» باستماع این کلام عبرت انضمام چشم مبارک آن حضرت اشک آلود گردید و عبد الله بن مسعود از مشاهده این حال از قرائت باز ماند. آن حضرت باو ارشاد فرمودند که: کلام بکن! و مقصود آن جناب کلام کردن بر نهج خطابت بود. ابن مسعود امتثالاً للأمر العالی زبان بحمد و ثنای إلهی گشاد و درود بر آن جناب فرستاد و شهادت حق بداد و گفت «رضينا بالله رباً و بالإسلام ديناً و رضيت لكم ما رضى الله و رسوله» یعنی راضی شدیم ما بخدا از روی پروردگار، و یاسلام از روی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۲۵

دین، و پسند کردم برای شما آنچه خدا و رسول او پسند کند. چون این کلام ابن مسعود صحیح و مشتمل بر نصیحت بود آن حضرت نیز در مقام تأیید آن ارشاد فرمودند:

«رضيت لكم ما رضى لكم ابن أم عبد»

یعنی: پسند کردم برای شما آنچه پسند کرد برای شما ابن أم عبد.

مقصود این ست که: پسندیده خدا و رسول را که ابن مسعود برای شما پسندیده من هم پسند می کنم.

پس کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار گردید که مراد از قول آن جناب

«رضيت لكم ما رضى لكم ابن أم عبد»

همین است که «رضيت لكم ما رضى الله و رسوله» یعنی: پسند کردم برای شما آنچه پسند کرد خدا و رسول.

بالجمله، این روایت، شأن صدور این کلام را بنهایت ظهور واضح می گرداند و یثبات می رساند که همین قول عبد الله بن مسعود «رضيت لكم ما رضى الله و رسوله» مرضی آن جناب بودند نه آنکه هر آنچه ابن مسعود در زمان آینده برای مخاطبین پسند کند مرضی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد.

**در بیان سلوک خلیفه ثانی و اتباع او با ابن مسعود (ابن ام عبد) و نقل کلمات بسیاری از مورخین اهل سنت درین خصوص**

«توقیف فیه تعنیف» کمال تعجب است از شاه صاحب که بحديث

«تمسکوا بعهد ابن أمّ عبد»

و

حديث «رضیت لکم ما رضی لکم ابن أمّ عبد»

تمسک می نمایند و بذکر آن بمقابله اهل حق در معارضه حدیث ثقلین راه مباهته و سداد و طریق مکابره و عناد می پیمایند و اصلاً بخیال نمی آرند که خلیفه ثانی ابن مسعود را از افتا منع می نمودند و درین باب راه تأنیب و تعبیر بآن صحابی جلیل کبیر می پیمودند، چنانچه ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمی در مسند خود آورده: [اخبرنا محمد بن الصّیلت، ثنا ابن المبارک، عن ابن اعون عن محمد قال: قال عمر لابن مسعود: أ لم أنبأ، أو: أنبت، أنك تفتی و لست بأمر؟! ولّ حارها من تولّى قارها!].

و شاه ولی الله در «إزالة الخفا» در زیر عنوان تثقیف عمر رعیت خود را گفته:

[الدارمی - عن محمد بن سيرين، قال: قال عمر لابن مسعود: أ لم أنبأ، أو أنبت؛ أنك

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۲۶

تفتی و لست بأمر؟! ولّ حارها من تولّى قارها!].

و نیز شاه ولی الله در «قرّة العینین» در ضمن شواهد تربیت کردن شیخین صحابه و سائر امت را بر منهاج تربیت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته: [عن محمد بن سيرين، قال: قال عمر لابن مسعود: أ لم أنبأ، أو: أنبت؛ أنك تفتی و لست بأمر؟! ولّ حارها من تولّى قارها. أخرجه الدارمی .

و پر ظاهرست که این صنیع شنیع خلیفه ثانی صراحه خلاف

حديث «تمسکوا بعهد ابن أمّ عبد»

و أمثال آن می باشد. پس حضرات اهل سنت را لازم که یا این چنین احادیث را باطل دانسته دست از آن بردارند و یا حضرت خلیفه ثانی را دیده و دانسته مرتکب عصیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشمارند! و بالاتر ازین آنست که حضرت خلیفه ثانی ابن مسعود را در بیان احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم متهم دانسته از تحدیث منع می نمود و بحبس این صحابی جلیل با دیگر صحابه کبار در مدینه و منعشان از خروج بسوی دیگر بلاد و أمصار؛ ظلم و جور خود را إلى اقصى الغایه می افزود.

محمد بن سعد البصری المعروف بکاتب الواقدی در کتاب «طبقات» در ذکر من کان یفتی بالمدينة گفته: [أخبرنا حجاج بن محمد، عن شعبه، عن سعد بن إبراهيم، عن أبيه قال: قال عمر بن الخطاب لعبد الله بن مسعود ولأبي الدرداء ولأبي ذر: ما هذا الحديث عن رسول الله (ص)؟ قال: أحسبه، قال: و لم يدعم يخرجون من المدينة حتى مات .

و أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوری در کتاب «المستدرک على الصّیحیحین» گفته: [حدّثنا أبو بکر محمد بن أحمد بن بالویه، ثنا محمد بن غالب، ثنا عفان ثنا شعبه. و أخبرني أحمد بن يعقوب الثقفي، ثنا محمد بن أيوب، أنبا أبو عمر الحوصي، ثنا شعبه، عن سعد بن إبراهيم، عن أبيه أن عمر بن الخطاب قال لابن مسعود ولأبي الدرداء ولأبي ذر: ما هذا الحديث عن رسول الله صلی الله علیه و سلم؟! و أحسبه حبسهم بالمدينة حتى أصيب .

و ذهبی در «تذکره الحفاظ» در ترجمه عمر گفته: [معن بن عيسى: أنا: مالک عن عبد الله بن إدريس، عن شعبه، عن سعيد بن إبراهيم، عن أبيه أن عمر حبس ثلاثة:

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۲۷

ابن مسعود و أبا الدرداء و أبا مسعود الأنصاري، فقال: قد أكثرتم الحديث عن رسول الله صلعم .

و ازینجا نیز بر حضرات اهل سنت واجب می آید که یا

حدیث «تمسکوا بعهد ابن أمّ عبد»

و یا مماثله را کذب و باطل گویند و باقتدای خلیفه ثانی راه اتهام ابن مسعود در بیان احادیث نبویّه پویند، و یا خلیفه ثانی را بسبب اتهام این صحابی جلیل و دیگر اصحاب با تبجیل و ارتکاب حبس بیجا نسبت باین حضرات مراجیح و بهالیل، مرتکب ظلم عظیم و جور بدانند و باعتراف مخالفت صریحه خلیفه ثانی با ارشاد رسول ربّانی علیه و آله آلاف السلام ما تليت السّبع المثاني تبديع تضلیل آن ظالم جانی و توهین و تذلیل آن معادی شانی را بمنصّه شهود رسانند، و لنا فی کلّ واحد من الشّقّین فوز و فتح و نصر و ظفر، و لهم فی کلا الأمرین ذلّ و کسر و نتن و دفر.

و از همه عجیب تر آنست که این حضرات وقت ذکر فضائل ابن مسعود هرگز التفاتی نمی فرمایند به اینکه حضرت خلیفه ثالث و اتباعشان با این چه سلوک نموده اند و تا کجا بر ارشادات جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم در حقّ او عمل فرموده، اگر ناظر غیر ماهر را در این باب شکّ یا ارباب دامنگیر شود و بلحاظ صحابه پرستی حضرات سنیّه درین خصوص راه حسن ظنّ برود، اینک شواهد چند که هاتک حجاب و کاشف جلباب و رافع نقاب و قاطع أصلاب سنیّه می باشد می بیند و برهنائی رأی صائب و عقل دائب و فهم ثاقب و فکر ناقب؛ حقّ صریح و صدق نصیح را بر باطل فضیح و کذب قبیح برگزیند.

أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح الکاتب العباسی المعروف بالیعقوبی در «تاریخ» خود گفته: [و جمع عثمان القرآن و ألفه و صیر الطّوال مع الطّوال و القصار مع القصار من السّور و کتب فی جمع المصاحف من الآفاق حتّی جمعت ثم سلقها بالماء الحارّ و الخلّ و قیل: أحرّقها؛ فلم یبق مصحف إلّا فعل به ذلك خلا مصحف ابن مسعود و کان ابن مسعود بالكوفة فامتنع أن یدفع مصحفه إلى عبد الله بن عامر و کتب إليه عثمان أن: أشخصه إن لم یکن (أنّه لم یأل. ظ) هذا الدّین خبالا و هذه الأئمة فسادا! فدخل المسجد و عثمان یخطب فقال: إنّه قد قدمت علیکم دابة سوء، و کلم ابن مسعود بکلام غلیظ فأمر به عثمان فجّر برجله حتّی کسر له ضلعان فتکلمت عائشة و قالت قولا

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۲۸

کثیرا؛ و بعث بها [۱] إلى الأمصار و بعث بمصحف إلى الشّام و مصحف إلى البحرين و مصحف إلى الیمن و مصحف إلى الجزيرة، و أمر النّاس أن یقرءوا علی نسخه واحدة، و کان سبب ذلك أنّه بلغه أنّ النّاس یقولون: قرآن آل فلان، فأراد أن یكون نسخه واحدة. و قیل:

إنّ ابن مسعود کان کتب بذلك إليه فلمّا بلغه أنّه یحرّف المصاحف قال: لم أرد هذا، و قیل: کتب إليه بذلك حذیفه بن الیمان. و اعتلّ ابن مسعود فأتاه عثمان یعوده فقال له:

ما کلام بلغنی عنک؟ قال: ذكرت الّذی فعلته بی إنّک أمرت بی فوطئ جوفی فلم أعقل صلاة الطّهر و لا العصر و منعنی عطائی، قال: فأتی اقیّدک من نفسی فافعل بی مثل الّذی فعل بک. قال: ما کنت بالّذی أفتح القصاص علی الخلفاء. قال: فهذا عطاؤک فخذہ! قال: منعنی و أنا محتاج إليه و تعطينیه و أنا غنی عنه! لا حاجة لی به! فانصرف فأقام ابن مسعود مغاضبا لعثمان حتّی توفی و صلی علیه عمّار بن یاسر و کان عثمان غائبا فستر أمره فلمّا انصرف رأى عثمان القبر فقال: قبر من هذا؟ فقیل: قبر عبد الله بن مسعود، قال: فکیف دفن قبل أن أعلم؟! فقالوا: ولی أمره عمّار بن یاسر و ذکر أنّه أوصی ألا یخبره به، و لم یلبث إلّا یسیرا حتّی مات المقداد فصلّی علیه عمّار و کان أوصی إليه و لم یؤذن عثمان به، فاشتدّ غضب عثمان علی عمّار و قال: ویلی علی ابن السّوداء! أما لقد کنت به علیما!]

و أبو الحسن علی بن الحسین المسعودی در «مروج الذهب» گفته: [و فی سنه خمس و ثلاثین - کثر الطّعن علی عثمان رضی الله عنه و ظهر علیه التّکیر لأشیاء ذکرها من فعله، منها: ما کان بینه و بین عبد الله بن مسعود و انحراف هذیل عن عثمان من أجله .

و أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري در كتاب «المعارف» زیر عنوان «خلافه عثمان بن عفان» گفته: [و كان مما نقموا على عثمان: أنه آوى الحكم بن أبي العاص و أعطاه مائة ألف درهم و قد سيره رسول الله صلى الله عليه و سلم ثم لم يؤده أبو بكر و لا عمر.

قالوا: و تصدق رسول الله صلى الله عليه و سلم بمهزول موضع سوق المدينة على المسلمين فأقطعه عثمان الحرث بن الحكم أخا مروان. و أقطع فذك مروان و هي صدقة رسول الله صلى الله عليه و سلم. و افتتح [۱] أى: بالمصاحف (۱۲).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۲۹

إفريقيه فأخذ الخمس فوهبه كله لمروان فقال عبد الرحمن بن حنبل الجمحي، و كان عثمان سيره:

أحلف بالله ربّ الأنام ما ترك الله شيئا سدى

و لكن خلقت لنا فتنة لكى نبتلى بك أو تبتلى

فإنّ الأمينين قد بينا منار الطريق عليه الهدى

فما أخذنا درهما غيلة و ما جعلنا درهما فى الهوى

و أعطيت مروان خمس العباد فبهيات شاوك ممن سعى! و طالب (طلب. ظ) إليه عبد الله بن خالد بن اسيد صله فأعطاه أربعمائه ألف درهم من بيت المال المسلمين فقال عبد الله بن مسعود فى ذلك، فضربه إلى أن دقّ له ضلعين! و سير أبا ذر إلى الزبده. و سير عامر بن عبد القيس من البصرة إلى الشام .

و أبو جعفر محمد بن جرير طبرى در «تاريخ» خود در واقع سنه ست و عشرين آورده: [و كتب إلى السري، عن شعيب، عن سيف، عن عمرو، عن الشعبي قال: كان أول ما نزع به بين أهل الكوفة، و هو أول مصر نزع الشيطان بينهم فى الإسلام، أن سعد بن أبى وقاص استقرض من عبد الله بن مسعود من بيت المال مالا فأقرضه فلما تقاضاه لم يتيسر عليه فارتفع بينهما الكلام حتى استعان عبد الله بأناس من الناس على استخراج المال و استعان سعد بأناس من الناس على استنظاره فافترقوا و بعضهم يلوم بعضا، يلوم هؤلاء سعدا و يلوم هؤلاء عبد الله! كتب إلى السري، عن شعيب، عن سيف، عن إسماعيل بن أبى خالد، عن قيس بن أبى حازم، قال: كنت جالسا عند سعد و عنده ابن اخيه هاشم بن عتبة فأتى ابن مسعود سعدا فقال له: إنّ المال الذى قبلك فقال له سعد: ما أراك إلّا ستلقى شرا! هل أنت إلّا ابن مسعود عبد من هذيل؟! فقال: أجل! و الله إننى لابن مسعود و إنك لابن حمينة! فقال هاشم: أجل و الله إنكما لصاحبا رسول الله صلعم ينظر إليكما فطرح سعد عودا كان فى يده و كان رجلا فيه حدة و رفع يديه و قال: اللهم ربّ السموات و الأرض! فقال عبد الله: ويلك قل خيرا و لا تلعن! فقال سعد عند ذلك: أما و الله لولا

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۳۰

اتقاء الله لدعوت عليك دعوة لا تخطئك! فولّى عبد الله سريعا حتى خرج، و كتب إلى السري عن شعيب، عن سيف، عن القاسم بن الوليد، عن المسيّب، عن عبد خير، عن عبد الله بن عكى، قال: لما وقع بين ابن مسعود و سعد الكلام فى قرض أقرضه عبد الله إياه فلم يتيسر على سعد قضاءه، غضب عليهما عثمان و انتزعها من سعد و عزله و غضب على عبد الله و أقره و استعمل الوليد بن عقبة و كان عاملا لعمر على ربيعة بالجزيرة، فقدم الكوفة فلم يتخذ لداره بابا حتى خرج من الكوفة. و كتب إلى السري، عن شعيب عن سيف، عن محمّد و طلحة قالوا: لما بلغ عثمان الذى كان بين عبد الله و سعد فيما كان غضب عليهما و همّ بهما ثم ترك ذلك و عزل سعدا و أخذ ما عليه و أقرّ عبد الله و تقدّم إليه و أمر مكان سعد الوليد بن عقبة و كان على عرب الجزيرة عاملا لعمر بن الخطّاب، فقدم الوليد فى السنة الثانية من إمارة عثمان، و قد كان سعد عمل عليها سنة و بعض أخرى .

و نیز طبرى در «تاريخ» خود در وقایع سنه ثلثین گفته: [كتب إلى السري، عن شعيب، عن سيف، عن محمّد و طلحة قالوا: لما بلغ عثمان الذى كان بين عبد الله و سعد غضب عليهما و همّ بهما ثم ترك ذلك و عزل سعدا و أخذ ما عليه و أقرّ عبد الله و تقدّم إليه و



أمر مكان سعد الوليد بن عقبة و كان على عرب الجزيرة عاملا لعمر بن الخطاب فقدم الوليد في السنة الثانية من إمارة عثمان، و قد كان سعد عمل عليها سنة و بعض اخرى .

و نیز طبری در «تاریخ» خود در وقایع سنه ثلثین گفته: [كتب إلى السري عن شعيب، عن سيف، عن الغصن (العيص. ظ) بن القاسم، عن عمرو بن عبد الله قال:

جاء جندب و رهط معه إلى ابن مسعود فقالوا: الوليد يعتكف على الخمر! و أذاعوا ذلك حتى طرح على ألسن الناس، فقال ابن مسعود: من استتر عَنَّا بشيء لم تنتجع عورته و لم نهتك ستره. فأرسل إلى ابن مسعود فأثابه فعاتبه في ذلك و قال: أ يرضى من مثلك بأن يجيب قوما موتورين بما أجبت؟! على أي شيء استتر به؟! إنما يقال هذا للمريب فتلاحيا و افترقا على تغاضب لم يكن بينهما أكثر من ذلك .

و أبو عمر أحمد بن محمد بن عبد ربه القرطبي در کتاب «العقد الفريد» در ذکر مقتل عثمان در روایتی که از سعد بن المسيب منقولست آورده: [و من قبل ذلك

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۳۱

كانت من عثمان هنات إلى عبد الله بن مسعود و أبي ذر و عمار بن ياسر، فكانت هذيل و بنو زهرة في قلوبهم ما فيها لابن مسعود، و كانت بنو غفار و أحلافها و من غضب لأبي ذر في قلوبهم ما فيها، و كانت بنو مخزوم قد حنفت على عثمان بحال عمار بن ياسر]. و نیز درین روایت آورده: [فلم يبق أحد في المدينة إلّا حنق على عثمان و ازداد من كان منهم غاضبا لابن مسعود و أبي ذر و عمار بن ياسر].

و نیز ابن عبد ربه القرطبي در کتاب «العقد الفريد» زیر عنوان «ما نقم الناس على عثمان آورده: [و من حديث ابن أبي قتيبة، عن الأعمش، عن عبد الله بن سنان، قال: خرج علينا ابن مسعود و نحن في المسجد و كان على بيت مال الكوفة و على الكوفة الوليد بن عقبة بن أبي معيط فقال: يا أهل الكوفة! فقدت من بيت ما لكم الليلة مائة ألف لم يأتني بها كتاب من أمير المؤمنين و لم يكتب لي بها براءة قال: فكتب الوليد بن عقبة إلى عثمان في ذلك فنزعه عن بيت المال!].

و أبو هلال حسن بن عبد الله العسكري در کتاب «الأوائل» در ذکر اموری که باعث مخالفت أصحاب با عثمان شده گفته: [و أمر ابن مسعود: أخبرنا أبو القاسم باسناده عن المدائني، عن بشر بن عاصم، عن الأعمش، عن عبد الله بن سنان: خرج علينا عبد الله بن مسعود فقال: فقدت من بيت ما لكم مالا لم يكتب به براءة و لم يأتني به (و لم يأتني به كتاب. ظ). فكتب الوليد بن عقبة إلى عثمان يشكوه، فعزله عن بيت المال. قال: فبينا الوليد يخطب نهض عبد الله فصلّى فقال الوليد: أتاك في هذا أمر أمير المؤمنين أم ابتدعت؟ قال: لم يأتني فيه أمر و ما ابتدعت و لكن أبي الله أن نتظرك بصلاتنا و أنت تلعب! فكتب عثمان في حمله إلى المدينة فخرج فقال عثمان: تأتیکم دویبه لا تسلح على شيء فیاکل منه أحد إلّا مات. فلما قدم عاتبه و حرّمه عطاءه ثلث سنين، فلما حضرته الوفاة حمله إليه فقال: حرمتيه حين ينفعني و تعطينيه حين لا- ينفعني؟! و ردّه و أوصى إلى الزبير ان يصلّي عليه، فلما مات صلّى عليه الزبير، فعاتبه عثمان و قال: لهممت أن أنبشه و اصلّي! فقال الزبير: لو رمت ذلك لحيل بينك و بينه! فوقف على قبره و ترخّم عليه و حمل عطاءه إلى ولده، فقال الزبير:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۳۲

لا- ألفتك بعد اليوم (الموت. ظ) تندبني و في حياتي ما زودتني زادي!]. و فخر الدين محمد بن عمر الرازي در «نهاية العقول» در جواب مطاعن عثمان گفته: [قوله: سادسا- ضرب ابن مسعود و عمارا و سیر أبا ذر رضى الله عنهم إلى الرّبذة قلنا: كما فعل ذلك فقد قيل عن هؤلاء أنهم أقدموا على أفعال استوجبوا ذلك .

و عز الدين على بن محمد الشيباني المعروف بابن الأثير الجزري در «کامل» در وقایع سنه ست و عشرين آورده: [و في هذه السنة-

عزل عثمان بن عفان سعد بن أبي وقاص عن الكوفة في قول بعضهم واستعمل الوليد بن عقبة بن أبي معيط، واسم أبي معيط ابان بن أبي عمرو واسمه ذكوان بن أمية بن عبد شمس، وهو أخو عثمان لأمه، أمهما أروى بنت كرز، وأمها البيضاء بنت عبد المطلب. وسبب ذلك أن سعدا اقترض من عبد الله بن مسعود من بيت المال قرضا فليما تقاضاه ابن مسعود لم يتيسر له قضاءه فارتفع بينهما الكلام، فقال له سعد: ما أراك إلا ستلقى شرا! هل أنت إلا ابن مسعود عبد من هذيل؟! فقال: أجل والله إني لابن مسعود وإنك لابن حمينة! وكان هاشم بن عتبة بن أبي وقاص حاضرا فقال: إنكما لصاحبا رسول الله صلى الله عليه وآله وآله سلم ينظر إليكما! فرفع سعد يده ليدعوا على ابن مسعود وكان فيه حدة فقال: اللهم رب السموات والأرض! فقال ابن مسعود: ويلك قل خيرا ولا تلعن! فقال سعد عند ذلك:

أما والله لو لا اتقاء الله لدعوت عليك دعوة لا تخطئك! فولّى عبد الله سريرا حتى خرج.

ثم استعان عبد الله باناس على استخراج المال واستعان سعد باناس على أنظاره فافترقوا وبعضهم يلوم بعضا، يلوم هؤلاء سعدا وهؤلاء عبد الله، فكان ذلك أول ما نزع به بين أهل الكوفة وأول مصر نزع الشيطان بين أهله الكوفة، وبلغ الخبر عثمان فغضب عليهما فعزل سعدا وأقر عبد الله واستعمل الوليد بن عقبة بن أبي معيط مكان سعد وكان على عرب الجزيرة عاملا لعمر بن الخطاب و عثمان بن عفان بعده فقدم الكوفة واليا عليها وأقام عليها خمس سنين وهو من أحب الناس إلى أهلها، فلما قدم قال له سعد: أ كست بعدنا أم حمقنا بعدك؟! فقال: لا تجزعن يا أبا إسحاق! كل ذلك لم يكن وإنما هو الملك يتغذاه قوم ويتعشاه آخرون! فقال سعد: أراكم جعلتم

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢١، ص: ٤٣٣

ها ملكا! وقال له ابن مسعود: ما أدري أ صلحت بعدنا أم فسد الناس .

و نیز ابن الاثير الجزري در «اسد الغابة» در ترجمه ابن مسعود آورده: ]

وقال سلمة بن تمام: لقي رجل ابن مسعود فقال: لا تعدم حالما مذكرا رأيته البارحة ورأيت النبي صلى الله عليه وسلم على منبر مرتفع وأنت دونه وهو يقول: يا ابن مسعود! هلم إلي فلقد جفيت بعدى، فقال: الله! لأنت رأيت هذا؟ قال: نعم! قال: فعزمت أن تخرج من المدينة حتى تصلني علي، فما لبث أياما حتى مات. وقال أبو طيبة: مرض عبد الله فعاده عثمان بن عفان فقال: ما تشكي؟ قال: ذنوبي! قال: فما تشتهي؟ قال: رحمة ربّي! قال: ألا أمر لك بطبيب؟ قال: الطبيب أمرضني! قال: ألا أمر لك بعطاء؟ قال: لا حاجة لي فيه! قال: يكون لبناتك، قال: أ تخشى على بناتي الفقر؟! إني أمرت بناتي أن يقر أن كل ليلة سورة الواقعة، إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: من قرأ الواقعة كل ليلة لم تصبه فاقة أبدا. وإتما قال له عثمان: ألا أمر لك بعطائك؟ لأنه كان قد حبسه عنه سنتين فلما توفي [١] أرسله إلى الزبير فدفعه إلى ورثته. وقيل [٢]: بل كان عبد الله ترك العطاء استغناء عنه وفعل غيره كذلك .

وسيف آمدی در «أبكار الأبيكار» در جواب مطاعن عثمان گفته: [قولهم: إنه ضرب ابن مسعود حتى كسر ضلعيه. قلنا: إن صح [١] قال محمد بن سعد البصري في «الطبقات» في ترجمة ابن مسعود: [أخبرنا يزيد بن هارون عن اسماعيل بن أبي خالد عن قيس بن أبي حازم، قال: دخل الزبير بن العوام على عثمان بعد وفاة عبد الله بن مسعود فقال: أعطني عطاء عبد الله فأهل عبد الله أحق به من بيت المال. فأعطاه خمسة ألف درهم. أخبرنا الفضل بن دكين، نا: حفص بن غياث، عن هشام بن عروة، عن أبيه أن عبد الله بن مسعود أوصى إلى الزبير وقد كان عثمان حرمه عطاءه سنتين فأتاه الزبير فقال: أن عبد الله أخرج إليه من بيت المال. فأعطاه عطاءه عشرين ألفا أو خمسة وعشرين ألفا] انتهى. وهذا الخبران يدلان على أن عثمان منع عطاء ابن مسعود وحرمه منه إلى أن مات ولم يسلمه إلى ورثته المحتاجين إلا بعد المخاصمة والصفات، والله ولي التوفيق للصبر على الحق والثبات وهو العاصم من الاخلاص إلى أرباب الظلم والعنات (١٢. ن).



[۲] هذا القول لا يعرف قائله و يرده كثير من الاختبار و الروايات الثابتة في الكتب المعتمدة (۱۲. ن).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۳۴

ضربه له فقد قيل إنه لمّا أراد عثمان أن يجمع الناس على مصحفه لاختلافهم بينهم في كتاب الله طلب مصحفه منه فأبى ذلك فما كان فيه من الزيادة و التّقصان فأدّبه على ذلك .

و ابراهيم بن عبد المنعم الهمداني المعروف ابن أبي الدم در «تاريخ مظفری» على ما نقل عنه گفته: [و دخلت سنة خمس و ثلثين. فيها اضطربت الأمصار على عثمان و كاتبوه من الآفاق بعزله و قتله و جرت امور نقوموها عليه، منها ما تقدّم ذكره و منها: نفيه أبا ذر إلى الرّبذة و ضربه عمار بن ياسر و شتمه [۱] ابن مسعود].

و محب الدين أحمد بن عبد الله الطّبري در «رياض نضرة» در مقتل عثمان روایتی از سعيد بن المسيّب آورده كه در آن مذکورست: [و كان من قبل ذلك من عثمان هنات إلى عبد الله بن مسعود و أبي ذرّ و عمار بن ياسر و كانت هذيل و بنو زهرة في قلوبهم ما فيها لأجل عبد الله بن مسعود و كانت بنو غفار و أحلافها و من غضب لأبي ذرّ في قلوبهم ما فيها و كانت بنو مخزوم حنقت على عثمان لأجل عمار بن ياسر].

و نیز درین روایت مذکورست: [فلم يبق أحد من أهل المدينة إلّا حنق على عثمان و زاد ذلك غضب من غضب لأجل ابن مسعود و أبي ذر و عمار].

و نیز محب الدين طبري در «رياض نضرة» در مقام جواب از مطاعن عثمان گفته:

[و أمّا القضية الثالثة و هو ما ادّعوه من حبس عطاء ابن مسعود فكان ذلك في مقابلة ما بلغه عنه و لم تزل الأئمة على مثل ذلك و كلّ منهما مجتهد، فإمّا مصيبان أو مخطئ و مصيب و لم يكن قصد عثمان حرمانه البتّة و إنّما التأخير إلى غاية اقتضى نظره التأخير إليها أدبا، فلمّا قضى عليه إمّا مع بلوغ حصول تلك الغاية أو دونها وصل به ورثته و لعلّه كان أنفع لهم . [۱] و مما يدل على تشدد عثمان على ابن مسعود و تهديده إياه و تكذيبه له ما رواه أحمد بن حنبل الشيباني في مسنده و هذا لفظه: ]

في مسند عثمان: ثنا أبو المغيرة، ثنا أروطاه، يعني ابن المنذر، أخبرني أبو عون الانصاري أن عثمان بن عفان قال لابن مسعود: هل أنت منته عما بلغني عنك؟ فاعتذر بعض العذر فقال عثمان: ويحك! اني قد سمعت و حفظت و ليس كما سمعت أن رسول الله صلعم قال: سيقتل أمير و ينتزى منتز و اني أنا المقتول و ليس عمر انما قتل عمر، واحد و انه يجتمع على (۱۲. ن).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۳۵

و نیز محب طبري در «رياض نضرة» در مقام جواب از مطاعن عثمان گفته: [و أمّا القضية العاشرة، و هو ما روه مّا جرى على عبد الله بن مسعود من عثمان و أمره غلامه بضربه، إلى آخر ما قرّره، فكلّه بهتان [۲] و اختلاق لا يصحّ منه شيء و هؤلاء الجهلة لا يتحامون الكذب فيما يرونه موافقا لأغراضهم إذ لا ديانة تردّهم عن ذلك! ثمّ نقول: على تقدير صحّة صدور ذلك من الغلام فيكون قد فعله من نفسه غضبا لمولاه، قال (فانّ. ظ) ابن مسعود كان يجيبه عثمان بالكلام و يلقيه بما يكرهه و لو صحّ ذلك عنه لكان محمولا على الأدب فإنّ منصب الخلافة لا يحتمل ذلك و يصنع (يضع. ظ) ذلك منه بين العامّة، و ليس هذا بأعظم من ضرب عمر سعد بن أبي وقاص بالدرّة على رأسه حين لم يقم له و قال له: إنك لم تهب الخلافة فأردت أن تعرف أنّ الخلافة لا تهابك! و لم يغيّر ذلك سعدا و لا رآه عيبا. و كذلك ضربه لابيّ بن كعب حين رآه يمشي و خلفه قوم فعلاه بالدرّة و قال: إنّ هذا مذللّ للتابع و فتنة للمتبوع و لم يطعن ابنيّ بذلك على عمر بل رآه أدبا منه نفعه الله به، و لم يزل دأب الخلفاء و الأمراء تأديب من رأوا منه الخلاف على أنّه قد روى أنّ عثمان اعتذر لابن مسعود و أتاه في منزله حين بلغه مرضه و سأله أن يستغفر له و قال: يا أبا عبد الرحمن! هذا عطاؤك فخذ! قال له ابن مسعود: و ما أتيتني به إذ كان ينفعي و جئتني به عند الموت؟! لا أقبله! فمضى عثمان إلى أمّ حبيبة و سألها أن تطلب إلى ابن مسعود ليرضى عنه فكلّمته أمّ حبيبة ثمّ أتاه عثمان فقال له:

یا ابا عبد الله! ألا تقول كما قال يوسف لإخوته: «لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ»

### آوردن صاحب «تحفه» حدیث «و أعلمکم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل» را بمقابله حدیث ثقلین

قوله: [و أعلمکم بالحلال و الحرام معاذ بن جبل]

### جواب مؤلف باین معارضة باطله ورد استدلال شاهصاحب بشانزده وجه (قاص ۴۷۰)

#### اشاره

أقول:

استدلال مخاطب با کمال باین حدیث واضح الافتعال، صریح الاختلال و بین الانخزالست بوجوه عدیده:

اول آنکه: این حدیث هرگز از احادیث امامیه نیست، پس ذکر آن بمقابله ایشان ناشی از نهایت رقاعت و سفاهت و غایت صفاقت و بلاهتست.

دوم آنکه: احتجاج باین حدیث حسب افاده والد مخاطب جائز نیست، زیرا که حضرت او احادیث صحیحین را نیز در مقام مناظره با اهل حق قابل احتجاج ندانسته چه جای این حدیث که أصلاً اثری از آن در صحیحین نیست.

سوم آنکه: ذکر این حدیث بمقابله اهل حق خلاف عهود مکرره و التزامات مکرره خود مخاطب می باشد، و قد مر ذکرها غیر مره بالفاظ تکرر علی هفوات الخطاب اشد کره.

چهارم آنکه: این حدیث بحیثیت سند، نهایت مقدوح و مجروح و بغایت مضروح و مطروح می باشد، زیرا که این حدیث جزویست از حدیث طویل

«أرحم أمتی بأمتی أبو بکر»

که وضاعین آنکاس و صناعین أرجاس، آن را در قوالب مختلفه وضع و کذب ریخته سلسله دین و ایمان خود را بارتکاب افترای قبیح و افتعال فضیح گسیخته اند، و بحمد الله الجلیل قدح و جرح آن افترای طویل بیسط جمیل و تفصیل جزیل در مجلد حدیث مدینه العلم بجواب عاصمی گذشته، و بر ناظر آن جرح مفصل و نقض مکمل، واضح و لائح شده که تمام آسانید و کل طرق و قاطبه وجوه این حدیث بهر نهج باطل و مضمحل و عاطل و منخزل می باشد.

پنجم آنکه: ابن تیمیه حرانی که بسیاری از کبار سنیّه را بخرافات و جزافات و تعصبات و هفوات خود مفتون نموده در «منهاج السنّه» اعتراف کرده به اینکه حدیث أعلمیت معاذ را بعض اهل سنت تضعیف می نمایند، چنانچه در جواب

حدیث «أقضاکم علی»

بعد سراییدن خرافات بی سر و پا و ذکر حدیث أعلمیت معاذ می گوید: [مع

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۴۵]

أَنَّ الْحَدِيثَ الَّذِي فِيهِ ذِكْرُ مَعَاذٍ وَ زَيْدٍ بَعْضُهُمْ يَضَعُفُهُ وَ بَعْضُهُمْ يَحْسَنُهُ .

و پر ظاهر است که قول مضعّفین سنیّه برای ردّ و قدح این حدیث، دلیل بس متین و برهان بغایت رزین ست که بآن ارغام انوف جاحدین و قطع ألسن معاندین بوجه أحسن صورت می گیرد. أمّا قول ابن تیمیه که بعض اهل سنت تحسین آن می نمایند پس ضرری بأهل حقّ و یقین نمی رساند، زیرا که عنقریب متعقب بودن آن حسب افاده علامه ابن عبد الهادی خواهی شنید.

ششم آنکه: حدیث أعلمیت معاذ را اگر چه بعضی از علمای سنیّه جسارّه تحسین بلکه تصحیح نموده اند، لیکن علامه ابن عبد الهادی

در «تذکره» خود تعقب ایشان کرده در صدد ردّ و ابطال کلام و مقالشان بر آمده، و ازینجا ثابت و واضح و آشکار می‌گردد که تحسین و تصحیح این حدیث بحدی باطل و قبیحست که محققین و منصفین سنیّه؛ خود در ردّ و ابطال آن سعی جمیل می‌فرمایند و باظهار حقیقت حال وهن و انخزال آن در توهین باطل لجلج و تهجین فاسد اُسمج می‌افزایند.

هفتم آنکه: علامه ابن عبد الهادی در «تذکره» خود از راه کمال انصاف، اعتراف نموده که در متن این حدیث نکارت است. و بعد اعتراف این محقق با مهارت در باب متن این حدیث بنکارت، اقدام مخاطب بی بصارت بر احتجاج باین کذب سراسر خسارت خصوصا بمقابله حدیث ثقلین نهایت جرأت و جسارت بلکه منتهای خلاعت و دعارت می‌باشد.

هشتم آنکه: علامه ابن عبد الهادی در «تذکره» خود افاده نموده که شیخ او این حدیث را تضعیف نموده، و پر ظاهر است که بعد تضعیف شیخ ابن عبد الهادی احتجاج مخاطب باغی و عادی باین حدیث فاسد المبادی عین ظلم بادی‌ست.

نهم آنکه: علامه ابن عبد الهادی در «تذکره» خود افاده نموده که شیخ ابن عبد الهادی از تضعیف این حدیث سخیف، ترقی کرده موضوع بودن آن را ترجیح داده، و عمری اُن احتجاج مخاطب بهذا الحدیث الموضوع و تمسّی که بهذا الخبر المصنوع ولوع بالباطل و اُی ولوع، و نزوع إلى النعی و اُی نزوع.

دهم آنکه: علامه شمس الدّین ذهبی که خود مخاطب؛ بکلام او در جواب حدیث طیر متمسک شده، حدیث اُعلَمِیت معاذ را از اُحادیث مقدوحه و روایات مجروحه

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَظْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۴۶

وانموده بذکر آن در کتاب «میزان» در ترجمه سلام بن سلم متروک مهتوک؛ اِظهار کمال وهن و هوان آن فرموده، کما ستقف علیه إِنْشَاءَ اللَّهِ عَنْقَرِيبَ.

### جرح و قدح ابن البیلمانی محمد بن عبد الرحمن و پدرش که راوی اینخبرند از کتب قوم

یازدهم آنکه: علامه مناوی در «فیض القدر» - شرح جامع صغیر - حدیث اُعلَمِیت معاذ را مقدوح و مجروح ساخته باظهار مروی بودن آن از طریق ابن البیلمانی و معروف بودن حال قدح اشتمال او نزد نقّاد رجال، اُعلام تفضیح و تقبیح او افراخته، و نیز متعلّق باین حدیث افادات عالیّه علامه ابن عبد الهادی را که برای اِظهار بطلان و فساد و تبیین انخرام و انهداد این خبر بی‌بنیاد، کار شرط حدّاد می‌کند و بنای موهون این حدیث مطعون را بمعادل نقض و هدم می‌کند؛ ذکر نموده طریق قبول و تقریر آن بلا ردّ و نکیر پیموده. حالا عبارت مناوی که دارای این افاداتست باید شنید و بکنه بطلان و هوان این کذب منحول و افترای مجعول باید رسید.

مناوی در «فیض القدر» در شرح حدیث اُعلَمِیت معاذ که بسیاق طویل منقول است می‌گوید: [ع ۱]. من طریق ابن البیلمانی، عن أبیه، عن ابن عمر بن الخطّاب و ابن البیلمانی، حاله معروف لکن فی الباب ایضا عن أنس و جابر و غیرهما عند الترمذی و ابن ماجه و الحاکم و غیرهم لکن قالوا فی روایتهم بدل أرف: أرحم. و قال ت [۲]: حسن صحیح. و قال ک [۳]: علی شرطهما، و تعقبهم ابن عبد الهادی فی تذکرته بأنّ فی متنه نکاره و بأنّ شیخه ضَعَفَه بل «یح» وضعه، انتهى .

و مخفی نماند که ابن البیلمانی و پدرش که راوی این خبر مشبه السّمر از ابن عمر هستند و هر دو مقدوح و مجروح و مطاعن و مخازی ایشان اُظهر من الشّمس و أبین من الأمس ست و غالبا بهمین سبب مناوی در حقّ ابن البیلمانی بکلمه بلیغه خود: [و ابن البیلمانی حاله معروف اکتفا ورزیده از ذکر مقدوحیّت او بتفصیل دل دزدیده، لیکن ما درین مقام برای تبکیت خصام و هتک اُستار کذّابین طغام قدری از احوال ابن البیلمانی و پدرش هر دو مرقوم و مسطور می‌نمایم.

\* أما محمد بن عبد الرحمان البیلمانی پس شواهد قدح او بالاتر از آنست که [۱] اُی أخرجه أبو یعلی (۱۲).

[۲] اُی الترمذی (۱۲).

[۳] أی الحاکم (۱۲).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۴۷  
احصای آن شود.

بخاری در «کتاب الضَّعْفَاءِ وَ الْمَتْرُوكِينَ» گفته: [محمّد بن عبد الرّحمان البیلمانی، عن أبیه، منکر الحدیث، کان الحمیدیّ یتکلم فیہ .  
و نسائی در «کتاب الضَّعْفَاءِ وَ الْمَتْرُوكِينَ» گفته: [محمّد بن عبد الرّحمن البیلمانی، عن أبیه، منکر الحدیث [۱].  
و محمد بن طاهر بن أحمد مقدسی در کتاب «تذکره الموضوعات» جابجا محمّد بن عبد الرّحمان البیلمانی را بقدرح و جرح یاد  
فرموده بذکر طعن و وهن او احادیث عدیده را موضوع وانموده چنانچه در کتاب مذکور گفته:  
[إذا کان آخر الزّمان و اختلف الأهواء فعلیکم بدین البادیة و النّساء.

فیہ: محمّد بن عبد الرّحمان البیلمانی.

قال ابن معین: لیس بشیء.]

و نیز در کتاب مذکور گفته: ]

إذا لقیّت الحاجّ فسلمّ علیه و صافحه و مره أن یتستغفر لک.

فیہ: محمّد بن عبد الرّحمن البیلمانی و هو لا شیء فی الحدیث .

و نیز در کتاب مذکور گفته: ]

إن أحببت أن تكون من القانتین فلا تعرفنّ من عن یمینک.

فیہ: محمّد بن عبد الرّحمن البیلمانی و هو لا شیء فی الحدیث .

و نیز در کتاب مذکور گفته: ]

إنّ المؤمن یمعل الطّاعات لحفظه الله فی سبع قرون من ذریّته.

فیہ: محمّد بن عبد الرّحمان البیلمانی، لا شیء فی الحدیث .

و نیز در کتاب مذکور گفته:

[أی النّاس أجوع؟ قال: الذی لا یشبع من العلم.

فیہ: محمّد بن عبد الرّحمان البیلمانی و هو لا شیء فی الحدیث .

و نیز در کتاب مذکور گفته:

[علیکم بدین العجائز.

لیس له أصل من روایه صحیحه و لا سقیمه إلّا لمحمّد بن عبد الرّحمان البیلمانی بغير هذه العبارة، له نسخه، کان یتهم . [۱] و ابن حزم  
ظاهری در «محلّی» بعد ذکر حدیثی در باب شفّعه گفته: [و ابن البیلمانی ضعیف مطرح متفق علی ترکه . و نیز ابن حزم در «محلّی»  
بعد ذکر حدیثی در باب مثله عبد گفته: [و ابن البیلمانی ضعیف مطرح لا یحتج بروایته (۱۳).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۴۸

و نیز در کتاب مذکور گفته: [من أفطر یوما من رمضان. فیہ: أبو المطوس، یروی عن أبیه ما لا- یتابع علیه. و فیہ: محمّد بن عبد  
الرّحمن البیلمانی، لا شیء.]

و نیز در کتاب مذکور گفته:

[من صام صبیحه یوم الفطر فإنّما صام الدّهر.

فیہ محمّد بن عبد الرّحمن البیلمانی، لیس بشیء فی الحدیث .

و نیز در کتاب مذکور گفته:

[من صام يوم الجمعة كتب الله له عشرة أيام.

فيه:

محمّد بن عبد الرّحمان البیلمانی، لیس بشیء فی الحدیث .

و نیز در کتاب مذکور گفته:

[من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يعقد على مائدة يشرب عليها الخمر.

فيه: محمّد بن عبد الرّحمان البیلمانی، لا شیء.]

و نیز در کتاب مذکور گفته:

[ولد الزّنا لا يرث و لا یورث.

فيه محمّد بن عبد الرّحمن البیلمانی، لا شیء، یروی نسخه عن أبيه عن ابن عمر، موضوعه].

و نیز در کتاب مذکور گفته:

[لا صلاة لیل فی لیل و لا نهار فی نهار و لكنّ التّضییع فیما بین ذلك.

فيه محمّد بن عبد الرّحمان البیلمانی، لا شیء.]

و نیز در کتاب مذکور گفته:

[لا شفعة لصغير و لا لغائب و إذا سبق الشّریک شریکه بالشفعة فلا شفعة و الشّفعة كحلّ العقال.

فيه: محمّد بن عبد الرّحمان البیلمانی، و هو لا شیء.]

و نیز در کتاب مذکور گفته:

[لا يزال أربعون يحفظ الله بهم الأرض كلّما مات واحد أبدل.

فيه: محمّد بن عبد الرّحمان البیلمانی، لیس بشیء.]

و أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمّد المعروف بابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» مکرّر قدح محمّد بن عبد الرّحمن البیلمانی بمعرض إثبات آورده طریق طعن در احادیث مرویه او بکمال إعلان و اجهار سپرده، چنانچه در کتاب «الموضوعات» که نسخه عتیقه آن بحمد الله پیش نظر قاصرست گفته: [باب ما یصنع عند حدوث الاختلاف.

أنبأنا ابن خیرون، عن الجوهري، عن الدّار قطنی، عن أبي حاتم، قال:

ثنا: محمّد بن یعقوب بن إسحاق الخطیب، قال: ثنا: عبد الله بن محمّد الحارثی، قال: ثنا:

محمّد بن عبد الرّحمن البیلمانی، عن أبيه، عن ابن عمر قال: قال رسول الله صلّی الله علیه

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَنْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۴۹

و علی آله و سلّم: إذا كان آخر الزّمان و اختلف الأهواء فعليكم بدین أهل البادية،

و فی رواية: بدین أهل البادية و النّساء.

قال المصنّف: هذا حدیث لا یصحّ عن رسول الله صلّی الله علیه و علی آله و سلّم. قال یحیی بن معین: محمّد بن الحارث و محمّد بن عبد الرّحمان لیسا بشیء. قال أبو حاتم: حدّث محمّد بن عبد الرّحمان عن أبيه بنسخه شبيه بمائتي حدیث كلّها موضوعه لا یحلّ الاحتجاج به و لا ذكره فی الكتب إلّا تعجّبا].

و نیز ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» گفته: [باب فضل جدّه.

أنبا محمّد بن عبد الملك، قال: أنبا إسماعیل بن مسعدة، قال: أنبا حمزة قال: قال: أنبا أبو أحمد بن عدی قال: حدّثنا محمّد بن إبراهيم

الدَّيْلِيُّ قَالَ: ثنا عبد الحميد بن صبيح قال: ثنا صالح بن عبد الجبار قال: ثنا محمد بن عبد الرحمن البيلماني، عن أبيه، عن ابن عمر قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و على آله و سلم: يأتي على الناس زمان يكون أفضل الرباط رباط جدّه.

حديث آخر في ذلك: أنبأنا محمد بن أبي طاهر، عن الجوهري، عن الدار قطنی، عن أبي حاتم البستي، قال: ثنا محمد بن المسيب، قال: ثنا إسماعيل بن مالك، قال: ثنا الحجاج بن خالد، قال: ثنا عبد الملك بن هارون بن عترة، عن أبيه، عن جدّه، عن عليّ، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و على آله و سلم: أربعة أبواب من أبواب الجنة مفتحة في الدنيا أولهنّ اسكندرية و عسقلان و قزوين، و فضل جدّه على هؤلاء كفضل بيت الله الحرام على سائر البيوت.

قال المصنّف: هذان حديثان لا صحة لهما. أمّا الأول ففيه: محمد بن عبد الرحمن، قال يحيى: ليس بشيء، و قال ابن حبان: حدّث عن أبيه نسخة شبيهة بمائتي حديث كلّها موضوعة لا يحلّ الاحتجاج به. و أمّا الثاني، فقال يحيى عبد الملك بن مروان: كذاب، و قال السّعدی: دجال كذاب، و قال ابن حبان: يضع الحديث .

و ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [ه. ق. محمد بن عبد الرحمن بن البيلماني، عن أبيه: ضعفه، و قال البخاري و أبو حاتم: منكر الحديث، و قال الدارقطني و غيره:

ضعيف، و قال ابن حبان: حدّث عن أبيه بنسخة شبيهة (شبهه. ظ) بمائتي حديث كلّها موضوعة. صالح بن عبد الحميد الحضرمي: ثنا ابن البيلماني، عن أبيه، عن ابن عمر مرفوعا: من مسح الركن فكأنما وضعها في كفّ الرحمن عزّ و جلّ.

ابن حبان: ثنا

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۵۰

محمد بن يعقوب الخطيب بالأهواز، ثنا عبيد بن محمد الحارثي، ثنا محمد بن الحارث الحارثي ثنا محمد بن عبد الرحمن بن البيلماني مولى ابن عمر، عن أبيه، عن ابن عمر مرفوعا: إذ اختلف الأهواء فعليكم بدين أهل البادية. و به: ولد الزنا لا يرث و لا يورث. و به: من صام يوم الجمعة كتب الله له عشرة أيام غزّا زهرا لا يشاكلهنّ أيام الدنيا. و به: من صام صبيحة يوم الفطر فكأنما صام الدهر. و به: إنّ الّذي يعلم (يعمل. ظ) الطّاعات يحفظه الله في سبع قرون من ذرّيته. و به: إذا لقيت الحاجّ فصافحه و مره أن يستغفر لك فإنّه مغفور له. و به: لا زال (لا يزال. ظ) أربعون يحفظ الله بهم الأرض.

محمد بن أبي بكر المقدسي: ثنا محمد بن الحارث، عن ابن البيلماني، عن أبيه، عن ابن عمر مرفوعا: لا شفعة لصغير و لا لغائب و الشّفعة كحلّ العقال.

قال ابن عدي: كلّ ما يرويه ابن البيلماني البلاء فيه منه! و محمد بن الحارث ضعيف أيضا[.

و نیز ذهبی در «مغنی» گفته: [محمد بن عبد الرحمن بن البيلماني عن أبيه.

ضعفه، و قال ابن حبان: روى عن أبيه نسخة موضوعة[.

و حافظ زين الدين عبد الرحيم بن الحسين العراقي در كتاب «المغنى عن حمل الأسفار في الأسفار» گفته:

[حديث «عليكم بدين العجائز».

قال ابن طاهر في كتاب «التذكّر»: هذا اللفظ تداوله العامّة و لم أقف له على أصل يرجع إليه من روايته صحيحة و لا سقيمة حتّى رأيت

حديثا لمحمد بن عبد الرحمن بن البيلماني عن ابن عمر عن النّبي صلعم: إذا كان في آخر الزّمان و اختلف الأهواء فعليكم بدين أهل البادية و النساء.

و ابن البيلماني له عن أبيه عن ابن عمر نسخة كان يتهم بوضعها، انتهى. و هذا اللفظ عن هذا الوجه رواه «حب [۱]» في الضّعفاء في ترجمة ابن البيلماني، و الله أعلم .

و علی بن ابی بکر بن سلیمان الهیتمی در «مجمع الزوائد» در باب صلاة الخوف بعد نقل حدیثی از ابن عمر گفته: [رواه البزار، و فيه: محمد بن عبد الرحمن البیلمانی و هو ضعیف جدًا].

و ابراهیم بن محمد بن خلیل الحلبی المعروف بسبط ابن العجمی در کتاب [۱] ای ابن حبان (۱۲).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۵۱

«كشف الحثيث عمن رمى بوضع الحديث» گفته: [محمد بن عبد الرحمن بن البیلمانی، عن أبيه. ضعفه غير واحد، و قال «خ [۱]» و أبو حاتم: منكر الحديث. و قال ابن حبان:

حدث عن أبيه بنسخه شبيهها (شبيهه. ظ) بمائتي حديث كلها موضوعه. و قد ذكر الذهبي عدة أحاديث في ميزانه و في آخرها: قال ابن عدی: كل ما يرويه ابن البیلمانی فالبلاء منه.

و محمد بن الحرث أيضا ضعيف، انتهى. یعنی راوی غالب الأحاديث التي ذكرها، و الله أعلم. و في «ثقات ابن حبان» في ترجمة أبيه: يضع على أبيه العجائب .

و ابن حجر عسقلانی در «تلخيص الخبير» در ذكر حديث عثمان در باب مسح رأس ثلثا گفته: [و رواه الدار قطنی من طريق ابن البیلمانی عن أبيه عن عثمان. و ابن البیلمانی ضعیف جدًا و أبوه ضعیف أيضا].

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تلخيص الخبير» در ذكر

حديث «لا صلاة بعد الفجر إلّا ركعتا الفجر»

گفته: [و رواه ابن عدی في ترجمة محمد بن الحارث من روايته عن محمد بن عبد الرحمن البیلمانی عن أبيه عن ابن عمر. و المحمّدان ضعيفان .

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تلخيص الخبير» در ذكر حديث علائق مروی از ابن عباس گفته: [و إسناده ضعیف جدًا فإنه من رواية محمد بن عبد الرحمن البیلمانی، عن أبيه عنه .

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تهذيب التهذيب» گفته: [محمد بن عبد الرحمن البیلمانی الكوفي النحوي مولى آل عمر روى عن أبيه و عن خال أبيه و لم يسمه، روى عنه سعيد بن بشير البخاري و عبد الله بن عباس بن الزبيع الحارثي و محمد بن الحارث بن زياد الحارثي و محمد بن كثير العبدی و أبو سلمة موسى بن إسماعيل و غيرهم. قال عثمان الزومی عن ابن معين: ليس بشيء، و قال البخاري و أبو حاتم و النسائي: منكر الحديث، و قال البخاري: كان الحميدى يتكلم فيه و يضعفه، و قال أبو حاتم أيضا: مضطرب الحديث، و قال ابن عدی: كل ما يرويه ابن البیلمانی فالبلاء فيه منه! و إذا روى عنه محمد بن الحارث فهما ضعيفان. قلت: و قال ابن حبان: حدث عنه ابنه (عن أبيه. ظ) نسخة [۱] أي البخاري (۱۲).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۵۲

شبيهها بمائتي حديث كلها موضوعه لا- يجوز الاحتجاج به! و لا- ذكره إلّا على وجه التعجب، و قال الساجي: منكر الحديث، و قال العقيلي روى عنه صالح بن عبد الجبار و محمد بن الحارث مناكير، و قال الحاكم: روى عن أبيه عن ابن عمر المعضلات .

و نیز ابن عسقلانی در «لسان الميزان» گفته: [محمد بن عبد الرحمن ابن البیلمانی العدوی، مولا هم، عن أبيه، و عنه محمد بن كثير العبدی. قال البخاري: منكر الحديث .

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تقريب» گفته: [محمد بن عبد الرحمن بن البیلمانی - بفتح الموحدة و اللام بينهما تحتانيه ساكنه - ضعیف و قد اتهمه ابن عدی و ابن حبان.

من السابعة].

و کمال الدین محمد بن عبد الواحد السیواسی المعروف بابن الهمام در «فتح القدير» در مسئله تقدير مهر گفته: [و حديث العلائق:



معلول بمحمد بن عبد الرحمن ابن البیلمانی. قال ابن القطان: قال البخاری: منکر الحديث .

و شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی در «مقاصد حسنه» گفته:

[حدیث «علیکم بدین العجائز» لا أصل له بهذا اللفظ و لكن عند الدیلمی من حدیث محمد بن عبد الرحمن ابن البیلمانی عن أبیه عن ابن عمر مرفوعاً: إذا كان فی آخر الزمان و اختلف الأهواء فعلیکم بدین أهل البادية و النساء. و ابن البیلمانی ضعیف جداً، قال ابن حبان: حدث عن أبیه بنسخة شیهها (شیهه. ظ) بمائتی حدیث کلها موضوعه لا يجوز الاحتجاج به! و لا ذكره إلّا علی وجه التعجب .

و صفی الدین أحمد بن عبد الله الخزر جی در «مختصر تذهیب التهذیب» گفته:

[ (د. ق.) - محمد بن عبد الرحمن ابن البیلمانی العدوی مولا هم، عن أبیه، و عنه محمد بن کثیر العبدی. قال البخاری: منکر الحديث . و رحمه الله بن عبد الله السندی در «مختصر تنزیه الشریعه» گفته: [محمّد بن عبد الرحمن البیلمانی، روى عن أبیه بنسخه کلها موضوعه].

و ملا علی قاری در «رساله موضوعات» نقلاً عن ابن القیم گفته: [و من ذلك

حدیث یرویه محمد بن عبد الرحمن البیلمانی، عن ابن عمر، عن التّبیّ صلی الله علیه و سلّم: من صام

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۵۳

یوم صیحه یوم الفطر فکأنما صام الدهر.

و هذا حدیث باطل موضوع علی رسول الله علیه السلام، و ابن البیلمانی یروی المناکیر. قال البخاری و أبو حاتم الرازی و النسائی: هو منکر الحديث، و قال یحیی بن معین: لیس بشیء و قال الدّار قطنی و الحمیدی: ضعیف، و قال ابن حبان: حدث عن أبیه بنسخه (شیهه بمائتی حدیث. ظ) سرد فیها ثمانین حدیثاً کلها موضوعه لا يجوز الاحتجاج به، و لا ذكره إلّا علی وجه التعجب به .

### جرح و قدح عبد الرحمن بیلمانی از کتب تراجم اهل سنت

و عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوی در «فیض القدير- شرح جامع صغیر» در شرح

حدیث «إذا كان آخر الزمان و اختلف الأهواء»

گفته: [حب [۱]- فی کتاب الضّعفاء فی ترجمه محمد بن عبد الرحمن البیلمانی من حدیثه. فرا [۲]- من هذا الوجه عن ابن عمر، قال ابن طاهر فی ترجمته: و ابن البیلمانی له عن أبیه ابن عمر نسخه یتهم بوضعها و لا- يجوز الاحتجاج بها، و لا- ذکرها إلّا علی وجه التعجب، انتهى .

و محمد مرتضی الزبیدی در «شرح إحياء العلوم» گفته: [

و عند الدیلمی من حدیث محمد بن عبد الرحمن البیلمانی، عن أبیه، عن ابن عمرو مرفوعاً: إذا كان فی آخر الزمان و اختلف الأهواء فعلیکم بدین أهل البادية و النساء.

و ابن البیلمانی ضعیف جداً أورده السخاوی فی «المقاصد»].

و قاضی القضاة محمد بن علی شوکانی در «نیل الأوطار» بعد ذکر حدیثی در باب تکرار مسح رأس از دار قطنی گفته: [و فیه: ابن البیلمانی، و هو ضعیف جداً، عن أبیه و هو أيضا ضعیف .

و نیز شوکانی در «نیل الأوطار» گفته: [فائدة- من الأحادیث الواردة فی الشّفعه

حدیث ابن عمر عند ابن ماجه و البزار بلفظ: لا شفّعه لغائب و لا لصغیر و الشّفعه کحلّ عقال،

و فی إسناده محمد بن عبد الرحمن البیلمانی، و له مناکیر کثیره].

و نیز شوکانی در «نیل الأوطار» بعد ذکر



حدیث «حَجُّوا تَسْتَغْنُوا»

گفته: [و فی إسناده محمد بن الحارث عن محمد بن عبد الرحمن البيلماني، و هما ضعيفان .

\* أما عبد الرحمن البيلماني، پس شواهد مجروحیت او هم بسیار از بسیارست. [۱] أى أخرجه ابن حبان (۱۲).

[۲] أى أخرجه الديلمي فى «الفردوس» (۱۲).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۵۴

حافظ جلیل أبو الحسن علی بن عمر الدَّارِ قُطْنِی در کتاب «المجتبی» که نسخه عتیقه آن بخط عرب پیش نظر قاصر حاضرست در مقام قدح و جرح حدیث قتل مسلم بمعاهد که عبد الرحمن بن البيلماني آن را روایت کرده گفته: [و ابن البيلماني ضعيف لا يقوم به حجة إذا وصل الحديث فكيف بما يرسله، و الله أعلم .

و أبو عبد الله الحاكم النيسابوري در «مستدرک» در کتاب التفسير بعد ذکر حدیثی که در سند آن ابن البيلماني واقع است گفته: [و الشيخان لم يحتجا بابن البيلماني .

و ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [عبد الرحمن بن البيلماني، من مشاهير التابعين، يروى عن ابن عمر، لئنه أبو حاتم، و قال الدَّارِ قُطْنِی: ضعيف لا يقوم به حجة].

و نیز ذهبی در «مغنی» گفته: [عبد الرحمن بن البيلماني، تابعي مشهور، قال أبو حاتم: لئين الحديث، و ذكره ابن حبان فى «الثقات»، و قال الدَّارِ قُطْنِی: ضعيف .

و نیز ذهبی در «کاشف» گفته: [عبد الرحمن بن البيلماني، عن ابن عباس و ابن عمر، و عنه ابنه محمد و ربيعة و ابن إسحاق، قال أبو حاتم: لئين، و ذكره ابن حبان فى ثقاته، و كان من فحول الشعراء].

و نیز ذهبی در «تلخیص المستدرک» در کتاب الأحكام بعد ذکر حدیث سرق گفته: [و عبد الرحمن بن البيلماني، لئين و لم يحتج به البخاري .

و نیز در «تلخیص المستدرک» در کتاب الفتن بعد ذکر حدیث ابن عمر متعلق بدأية الأرض گفته: [قلت: ابن البيلماني ضعيف .

و ابن حجر عسقلاني در «تهذيب التهذيب» ترجمه او گفته: [قال أبو حاتم:

لئين، و قال ابن سعد: هو من أخماس عمر بن الخطاب، و قال عبد المنعم ابن إدريس:

هو من الأبناء الذين كانوا باليمن و كان ينزل بحرّان، و قيل: كان شاعرا مجيدا وفد على الوليد فأجزل له الجباء، و توفي فى ولايته له عند الترمذى فى طواف الوداع، و عند النسائي حديث عمر بن عنبسة فى قصة إسلامه و غير ذلك، و قرنه ابن ماجة و ذكره ابن حبان فى «الثقات». قلت: و قال: مات فى ولاية الوليد بن عبد الملك، لا يجوز أن يعتبر بحديثه إذا كان من روايته ابنه محمد، لأن ابنه يضع على أبيه العجائب، و قال الدَّارِ قُطْنِی: ضعيف

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۵۵

لا يقوم به حجة، و قال الأزدي: منكر الحديث روى عن ابن عمر بواطيل، و قال صالح جزرة: حديثه منكر و لا نعرف أنه سمع أحدا من الصحابة إلّا من سرق. قلت: فعلى مطلق هذا يكون حديثه عن الصحابة المسمين مرسلا عند صالح .

و نیز ابن حجر عسقلاني در «تقريب» گفته: [عبد الرحمن بن البيلماني، مولى عمر، مدني نزل حرّان، ضعيف، من الثالثة].

و صفی الدین الخزرجی در «مختصر تذهيب التهذيب» گفته: [عبد الرحمن ابن البيلماني - بفتح الموحدة ثم تحتانيه ساكنه و فتح اللام - مولى عمر، عن ابن عباس و عمر بن عنبسة، و عنه ابنه محمد و زيد بن سلم. قال أبو حاتم: لئين، و وثقه ابن حبان و قال الحافظ عبد العظيم: لا يحتج به .

و علامه ابن امير الحاج در کتاب «التقرير و التحبير» در مسئله نفی مساوات مؤمن و کافر گفته: [ثم فى الآثار ما يؤيده، أى قول

الْحَنْفِيَّةُ، مِنْهَا: حَدِيثُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْبَيْلَمَانِي - بِالْبَاءِ الْمَوْحَدَةِ وَاللَّامِ الْمَفْتُوحَتَيْنِ بَيْنَهُمَا يَاءٌ تَحْتَانِيَّةٌ - مِنْ مَشَاهِيرِ التَّابِعِينَ، رَوَى عَنْ ابْنِ عَمْرٍ، لِيْنُهُ أَبُو حَاتِمٍ وَ ذَكَرَهُ ابْنُ حَبَّانٍ فِي «الثَّقَاتِ»، وَقَالَ الدَّارِقُطْنِيُّ: ضَعِيفٌ لَا تَقُومُ بِهِ حُجَّةٌ، قَالَ: قَتَلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُسْلِمًا بِمَعَاهِدٍ، الْحَدِيثُ، يَعْنِي قَوْلَهُ: وَقَالَ أَنَا أَحَقُّ مَنْ وَفَى بِذِمَّتِهِ، رَوَاهُ أَبُو حَنِيفَةَ وَ أَبُو دَاوُدَ فِي مَرَاسِيلِهِ وَ عَبْدِ الرَّزَّاقُ، وَ أَخْرَجَهُ الدَّارِقُطْنِيُّ عَنْ ابْنِ الْبَيْلَمَانِي، عَنْ ابْنِ عَمْرِ مَرْفُوعًا

، وَ أَعْلَهُ، وَ اسْتِفَاءُ الْكَلَامِ فِيهِ لَهُ مَوْضِعٌ غَيْرُ هَذَا].

وَ مَلَا عَلَى مُتَقَى دَر «كَنْزِ الْعَمَالِ» كَقَوْلِهِ: [

عَنْ ابْنِ عَمْرٍ، قَالَ: سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا الَّذِي يَجُوزُ فِي الرِّضَاعِ مِنَ الشَّهَادَةِ؟ قَالَ: رَجُلٌ وَ امْرَأَةٌ.

(ع. ش.)، وَ فِيهِ ابْنُ الْبَيْلَمَانِي، ضَعِيفٌ .

وَ عَبْدِ الرَّؤُوفِ بْنِ تَاجِ الْعَارِفِينَ الْمَنَاوِي دَر «فَيْضِ الْقَدِيرِ» دَر شَرْحِ

حَدِيثِ «أَجْوَعُ النَّاسِ طَالِبُ عِلْمٍ»

كَقَوْلِهِ: [وَ ابْنُ الْبَيْلَمَانِي ضَعْفُهُ الدَّارِقُطْنِيُّ وَ غَيْرُهُ .

وَ شَوَكَانِي دَر «نَيْلِ الْأَوْطَارِ» دَر ذِكْرِ حَدِيثِ قَتْلِ مُسْلِمٍ بِمَعَاهِدٍ كَقَوْلِهِ: [وَ أَجِيبْ عَنْهُ بِأَنَّهُ مَرْسُلٌ وَ لَا تُثَبِّتُ بِمِثْلِهِ حُجَّةٌ، وَ بِأَنَّ ابْنَ الْبَيْلَمَانِي الْمَذْكُورَ ضَعِيفٌ لَا تَقُومُ بِهِ

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۵۶

حُجَّةٌ إِذَا وَصَلَ الْحَدِيثَ فَكَيْفَ إِذَا أَرْسَلَهُ، كَمَا قَالَ الدَّارِقُطْنِيُّ.

وَ مُحَمَّدُ مَرْتَضَى الزَّيْدِيُّ دَر «تَاجِ الْعُرُوسِ» دَر لُغَتِ «بَلَمٍ» كَقَوْلِهِ: [وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنِ أَبِي يَزِيدٍ الْبَيْلَمَانِي مَوْلَى عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، تَابَعَنِي رَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ ابْنِ عَمْرٍ وَ نَافِعٍ وَ ابْنِ جَبْرِ، وَ عَنْهُ ابْنُ مُحَمَّدٍ وَ رِبِيعَةُ الرَّأْيِ وَ ابْنُ إِسْحَاقَ. قَالَ أَبُو حَاتِمٍ:

لَيْنَ، وَ ذَكَرَهُ ابْنُ حَبَّانٍ فِي «الثَّقَاتِ»، كَانَ مِنْ فَحُولِ الشُّعْرَاءِ].

### جرح و قدح زید عمی راوی دیگر حدیث اعلییت معاذ بنقل از کتب اهل سنت

دوازدهم آنکه: علّامه مناوی در جای دیگر حدیث اعلییت معاذ را بحلال و حرام بتصریح و توضیح تمام مطعون و موهون نموده باظهار مقدوح و مجروح بودن روات آن که زید عمی و سلام بن سلیم هستند طریق انصاف پیموده، چنانچه در «فیض القدیر» - شرح جامع صغیر» در شرح

حدیث «معاذ بن حبل أعلم الناس بحلال الله و حرامه»

می آرد: [حل - عن أبي سعيد الخدري، وفيه زيد العمي و قد مرّ ضعفه، و سلام بن سلیم. قال ابن عدی: عامّة ما يرويه لا يتابع عليه . ازین عبارت ظاهرست که علّامه مناوی در مقام قدح این حدیث افاده می فرماید که سند آن زید عمی واقع شده و ضعف او سابقا گذشته، و سلام بن سلیم نیز واقعست و ابن عدی در حقّ او گفته که عامّه آنچه او روایت می کند بر او متابعت کرده نمی شود، و اگر چه علّامه مناوی بر قدح و جرح این دو راوی بر همین افاده موجه اکتفا کرده، لیکن ما بحمد الله المنام برای إفحام خصام و إتمام إلزام بتفصیل تامّ آن را ذکر می نمائیم.

\* أما زید عمی پس بسیاری از علمای اعلام و منقّدين فخام سَيِّه بَانُوعِ مِثَالِبِ وَ مَعَايِبِ دَرِ اَوْ قَدَحِ وَ جَرَحِ نَمُودِه بَتَضْعِيفِ وَ تَوْهِينِ اَوْ كَمَا يَنْبَغِي هَتَكِ سِتَرِ وَ اِبْدَايِ سَرِّ اَوْ فَرْمُودِه اَنْدِ.

نسائی در کتاب «الضعفاء و المتروکین» گفته: [زید العمی، ضعیف .

و عبد الرحمن بن ابی حاتم الرازی در «کتاب العلل» گفته:

[سائت ابی عن حدیث رواه عبد الرحیم بن زید العمی، عن أبیه، عن معاویة بن قرّة، عن ابن عمر، عن النّبیّ صلی الله علیه و سلّم أنّه توضّأ مرّة مرّة و قال: هذا وضوء من لا یقبل الله صلاة إلّا به، ثمّ توضّأ مرّتين مرّتين و قال: هذا وضوء من یضعف الله له الأجر مرّتين، ثمّ توضّأ ثلاثا ثلاثا قال:

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۵۷

هذا وضوئی و وضوء الأنبیاء قبلی.

فقال أبی: عبد الرحیم بن زید متروک الحدیث، و زید العمی ضعیف الحدیث و لا یصحّ هذا الحدیث عن النّبیّ صلی الله علیه و سلّم.

و سئل أبو زرعة عن هذا الحدیث فقال: هو عندی حدیث واه، و معاویة بن قرّة لم یلحق ابن عمر. قلت لأبی:

فإنّ الرّبیع بن سلیمان حدّثنا هذا الحدیث عن أسد بن موسى، عن سلام بن سلیم، عن زید بن أسلم، عن معاویة بن قرّة، عن ابن عمر،

عن النّبیّ صلی الله علیه و سلّم. فقال: سلام هو سلام الطّویل و هو متروک الحدیث، و زید هو زید العمی و هو ضعیف الحدیث .

و ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» بعد ذکر أحادیث احتجاج يوم الثلاثاء گفته: [هذه أحادیث ليس فيها صحیح، أمّا الأول ففيه أبو

هرمز، قال یحیی: ليس بشیء کذاب، و قال النسائی: ليس بثقة، و قال الدّار قطنی: متروک، و الثّانی و الثّالث فیهما زید العمی. قال ابن

حبّان: یروی أشياء موضوعة لا أصل لها حتّی یسبق إلى القلب أنّه المتعمّد لها].

و ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [زید بن الحواری العمی أبو الحواری البصری، قاضی هراء، عن أنس و سعید بن المسيّب و طائفة،

و عنه ابنه عبد الرحیم و عبد الرحمن و شعبه و هشیم، قال ابن معین: صالح، و قال مرّة: لا شیء، و قال مرّة:

ضعیف یکتب حدیثه، قال أبو حاتم: ضعیف یکتب حدیثه، و قال الدّار قطنی: صالح و ضعفه النسائی، و قال ابن عدی: لعلّ شعبه لم

یرو عن أضعف منه، و قال السّعدی:

متماسک و من مناکیره:

قیس بن الرّبیع، عن حبيب بن أبی ثابت، عن أيوب بن موسى، عن زید بن الحواری، عن أنس مرفوعا: یوشک الفالج أن یفشو فی

النّاس حتّی یتمّنوا الطّاعون مکانه.

سلام الطّویل، عن زید العمی، عن قتادة، عن أنس مرفوعا: یکره للمؤذن أن یكون إماما

، فهذا لعلّ البلاء فيه من سلام.

عن زید العمی، عن معاویة بن قرّة، عن معقل بن یسار مرفوعا: من احتجم يوم الثلاثاء لسبع عشرة من الشّهر كان دواء للسّنة.

نعیم بن حماد: ثنا عبد الرحیم بن زید العمی، عن أبیه، عن سعید بن المسيّب، عن عمر مرفوعا: سألت ربّی فیما اختلف فی أصحابی

من بعدی فأوحی الله إلّی: یا محمّد! إنّ أصحابک عندی بمنزلة النّجوم بعضهم أضواء من بعض، فمن أخذ بشیء ممّا هم علیه من

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۵۸

اختلافهم فهو عندی علی هدی.

فهذا باطل. و عبد الرحیم ترکوه، و نعیم صاحب مناکیر].

### «فائدة» قدح حدیث النجوم

و نیز ذهبی در «کاشف» گفته: [زید العمی. ابن الحواری، أبو الحواری البصری، قاضی هراء، عن أنس و ابن المسيّب، و عنه ابنه عبد

الرحیم و عبد الرحمن و شعبه، فيه ضعف، قال ابن عدی: لعلّ شعبه لم یرو عن أضعف منه .

و عبد الرحیم بن الحسین العراقی در کتاب «المغنی عن حمل الأسفار» گفته:

[و لأحمد و أبی یعلی من حدیث أنس: لكل نبی، و قال أبو یعلی: لكل أمة رهبانیة، و رهبانیة هذه الأمة الجهاد فی سبیل الله. و فيه زید العمی و هو ضعیف .

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» ترجمه زید عمی گفته: [و قال إسحاق بن منصور عن ابن معین: صالح الحدیث، و قال غیر مرّة: لا شیء، و قال أبو الولید ابن أبی الجارود عن ابن معین: زید العمی و أبو المتوکل یکتب حدیثهما و هما ضعیفان، و قال أبو حاتم: ضعیف الحدیث یکتب حدیثه و لا یحتج به، و قال أبو ذرعة: لیس بقوی واهی الحدیث ضعیف، و قال الجوزجانی: متماسک، و قال الآجری عن أبی داود: حدّث عنه شعبه و لیس بذاک و لكنّ ابنه عبد الرّحیم لا یکتب حدیثه، و قال الآجری أيضا:

سألت أبا داود عنه فقال زید بن مرّة، قلت: کیف هو؟ قال: ما سمعت منه إلّا خیرا، و قال النسائی: ضعیف، و قال الدّار قطنی: صالح، و قال ابن عدی: عامّة ما یرویه ضعیف علی أنّ شعبه قد روى عنه، و لعلّ شعبه لم یرو عن أضعف منه! و قال علی بن مصعب: سمی العمی، لأنّه کان کلّما سئل عن شیء قال: حتّی أسأل عمی! قلت: و قال الرّشاطی:

هو منسوب إلى بنی العمّ من تمیم. و قال ابن سعد: کان ضعیفا فی الحدیث. و قال ابن المدینی: کان ضعیفا عندنا. و قال أبو حاتم: کان شعبه لا یحمد حفظه. و قال العجلی:

بصری ضعیف، الحدیث لیس بشیء. و قال ابن عدی: هو فی جملة الضّعفاء الذین یکتب حدیثهم .

و نیز در «تهذیب» ترجمه او گفته: [و قال ابن حبان: یروی عن أنس أشياء موضوعه لا اصول لها حتّی یسبق إلى القلب أنّه المتعمّد لها. و کان یحیی یمرض القول

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ ج ۲۱، ص: ۴۵۹

فیه، و هو عندی لا یجوز الاحتجاج بخبره و لا أکتبه إلّا للاعتبار، و هو الذی

روی عن أنس مرفوعا: من احتجم يوم الثلاثاء لسبع عشر مضین من الشّهر کان دواء سنّه].

و نیز ابن حجر در «تقریب» گفته: [زید بن الحواری أبو الحواری العمی البصری، قاضی هراة، یقال: اسم أبیه مرّة، ضعیف، من الخامسة].

و ضعیف بودن زید عمی از «تلخیص الخیر» ابن حجر عسقلانی نیز واضح و لائح است، کما ستسمع فیما بعد إنشاء الله تعالی.

و محمد طاهر گجراتی در «قانون الموضوعات» گفته: [زید العمی لیس بشیء.

«ج [۱]» متروک. «غ [۲]» زید بن الحواری العمی أبو الحواری البصری قاضیها.

ضعفه النسائی و ابن عدی، و قیل: صالح، و قیل: ضعیف یکتب حدیثه.

و شیخ رحمہ الله السندی در «مختصر تنزیه الشریعة» گفته: [زید بن الحواری العمی، یروی أشياء موضوعه لا أصل لها حتّی یسبق إلى القلب أنّه المتعمّد لها].

### جرح و قدح سلام بن سلیم سعدی از لسان کبار اهل سنت

\* اما سلام، پس معیوب و مطعون و مثلوب و موهون بودن او بضروب قوادح و مطاعن و صنوف معایب و مشائن؛ از افادات ائمّه کبار و اعلام أخبار سنیّه واضح و آشکارست.

بخاری در «کتاب الضّعفاء» گفته: [سلام بن سلیم السّعدی الطّویل، عن زید العمی، ترکوه .

و نسائی در «کتاب الضّعفاء و المتروکین» گفته: [سلام بن سلم. متروک الحدیث .

و ابن أبی حاتم رازی در «کتاب العلل» کما سمعت سابقا، نقلا عن والده گفته: و سلام هو سلام الطّویل و هو متروک الحدیث .

و نیز ابن ابی حاتم رازی در «کتاب العلل» گفته:

[سمعت أبی، و ذکر حدیثا.

حدَّثنا به عن محمد بن عبد الله بن بكر الصنعاني، عن أبي سعيد مولى بني هاشم، قال: حدَّثنا أبو سلام، عن زيد العمي، عن أبي الصديق، عن عائشة أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قبلها ثم مضى لوجهه لم يحدث وضوءا

سمعت أبي يقول: أبو سلام هذا هو خطأ إنما هو سلام الطويل، [۱] أي أبو جيز (۱۲)

[۲] أي «الترغيب و الترهيب» (۱۲).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۶۰

و الحدیث منکر، و سلام متروک الحدیث .

و أبو نعیم اصفهانی در «حلیة الاولیاء» در ترجمه شعبی بعد روایت حدیث شفاعت ملائکه گفته: [و الحمل فيه على سلام فإنه متروک باتفاق .

و ابن الجوزی در «کتاب الموضوعات» در ضمن قدح حدیث طویل در فضل مؤذنین گفته: [و فيه سلام الطویل، قال يحيى: ليس بشيء لا- يكتب حديثه. و قال البخاري: تركوه. و قال النسائي و الدارقطني: متروك. و قال ابن حبان: يروى عن الثقات الموضوعات كأنه كان المتعمد لها].

و نیز ابن الجوزی در «کتاب الموضوعات» بعد ذکر حدیثی در باب زکاة الفطر گفته: [قال المصنف: هذه الزيادة و هي ذكر اليهودي و النصراني موضوعه على رسول الله انفراد بها سلام الطويل. قال يحيى: لا يكتب حديثه، و قال النسائي: متروك.

و قال ابن حبان: كان يروى عن الثقات الموضوعات كأنه كان المتعمد لها].

و نیز ابن الجوزی در «کتاب الموضوعات» بعد ذکر حدیثی در فضل یوم اول ماه رمضان گفته: [هذا حديث لا يصح. قال يحيى: سلام ليس بشيء. و قال البخاري و النسائي و الدارقطني: متروك .

و نیز ابن الجوزی در «کتاب الموضوعات» در قدح احادیث احتجام یوم الثلاثاء گفته: [و في الحديث الثاني أيضا سلام. قال يحيى: ليس بشيء. و قال البخاري: متروك .

و ذهبی در «میزان» گفته: [سلام بن سلم، و يقال: ابن سليم التميمي السعدي الخراساني ثم المدائني الطويل. روى عن زيد العمي و منصور بن زاذان و حميد و البصريين. قال «خ [۱]: سلام بن مسلم السعدي الطويل. عن زيد العمي، تركوه. و قال أحمد بن أبي مريم: سألت ابن معين عن سلام بن سلم التميمي فقال:

ضعيف لا يكتب حديثه. و روى ابن الدورقي عن يحيى سلام الطويل ليس بشيء. و روى عباس عن يحيى: سلام التميمي ليس بشيء. و قال أحمد: سلام الطويل منكر الحديث، و قال «س [۲]: سلام بن سلم متروك. و قال أبو زرعة: ضعيف.

أبو الزبيع الزهراني، [۱] أي البخاري (۱۲). [۲] أي النسائي (۱۲). عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۶۱

ثنا: سلام الطويل، عن زيد العمي، عن معاوية بن قرة، عن ابن عمر بحديث الوضوء مرة و مرتين و ثلاثا، تابعه فيه عبد الرحيم بن زيد العمي. شبابة، ثنا سلام عن زيد، عن معاوية بن قرة، عن أنس، عن النبي صلى الله عليه وسلم في المسح على الخفين ثلاثة أيام و لياليهن للمسافر و يوما و ليلة للمقيم. و به عن زيد العمي عن أبي الصديق الناجي عن أبي سعيد عن النبي صلى الله عليه وسلم مثله.

أحمد بن يونس، ثنا سلام، ثنا زيد العمي، عن أبي الصديق الناجي، عن أبي سعيد مرفوعا: أرحم هذه الائمة بها أبو بكر، و أقواهم في دين الله عمر، و أفضاهم علي، و أصدقهم حياء عثمان و أمين الائمة أبو عبيدة بن الجراح، و أقرأهم ابني، و أبو هريرة وعاء من العلم، و عند سلمان علم لا يدرك، و معاذ أعلمهم بحلال الله و حرامه، و ما أظلت الخضراء و لا أفلت الغبراء و البطحاء من ذي لهجة أصدق من أبي ذر.

و قد ساق ابن عدی له جملة و قال: لا يتابع على شيء منها. منها له

عن زيد العمی، عن قتادة، عن أنس مرفوعاً: كره للمؤذن أن يكون إماماً.

قال ابن عدی: لعلّ البلاء فيه منه أو من زيد. قيل:

توفى في حدود سنة سبع و سبعين و مائة].

و نیز ذهبی در «میزان» در ترجمه زید عمی گفته:

[سلام الطویل، عن زید العمی، عن قتادة، عن أنس مرفوعاً: يكره للمؤذن أن يكون إماماً.

فهذا لعلّ البلاء فيه من سلام .

و نیز ذهبی در «مغنی» گفته: [سلام بن سلم، و قيل ابن سليم المدائنی السَّعْدِيُّ الخراساني الأصل الطویل، عن زید العمی و حمید

الطویل و منصور بن زاذان، متروک و قال أبو زرعة: ضعيف .

و نیز ذهبی در «کاشف» گفته: [سلام بن سلم التميمي المدائنی الطویل، و قيل ابن سليم، عن زید العمی و منصور بن زاذان، و عنه

قبيصة و خلف بن هشام و أبو الزَّبيع الزَّهراني. قال البخاري: تركوه .

و علاء الدين علي بن عثمان المعروف بابن التَّركماني در کتاب «الجواهر النقي في الرد على البيهقي» گفته: [باب فضل التكرار في

الوضوء. ذكر (أى البيهقي)

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۶۲

فيه حديث معاوية بن قرّة، عن ابن عمر: هذا وضوئي و وضوء الأنبياء قبلي. قلت: في سنده سلام الطویل، سكت عنه [۱] و قال في باب

وقت الحجامة: سلام بن سلم الطویل متروک .

و علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي در «مجمع الزوائد» در باب الاستنجاء بعد ذكر حديثي از «معجم أوسط» طبراني گفته: [و فيه

سلام الطویل، و قد أجمعوا على ضعفه .

و سبط ابن العجمي الحلبي در کتاب «الكشف الحثيث عمّن رمى بوضع الحديث» گفته: [سلام بن سلم، و يقال ابن سليم التميمي

السَّعْدِيُّ الطویل. جرحه جماعة.

قال ابن الجوزي في «الموضوعات»: يروى عن الثقات الموضوعات كأنه المتعمد لها! ذكره في فضل المؤذنين و في موضع آخر في

الزَّكاة و نقل هذا الكلام عن ابن حبان، و الله أعلم .

و ابن حجر عسقلاني در «تهذيب التهذيب» بترجمه او گفته: [قال أحمد: روى أحاديث منكّرة، و قال ابن أبي مريم عن ابن معين: له

أحاديث منكّرة، و قال الدَّورِيُّ و غيره عن ابن معين: ليس بشيء، و قال ابن المديني: ضعيف، و قال ابن عمار: ليس بحجة، و قال

الجوزجاني: ليس بثقة، و قال البخاري: تركوه، و قال مَرَّةً: يتكلمون فيه، و قال أبو حاتم: ضعيف الحديث تركوه، و قال أبو زرعة:

ضعيف، و قال النَّسَائِيُّ:

متروك، و قال مَرَّةً: ليس بثقة و لا يكتب حديثه، قال ابن خراش: كذاب، و قال مَرَّةً:

متروك، و قال أبو القسم البغوي: ضعيف الحديث جداً، و روى ابن عدی أحاديث و قال:

لا يتابع على شيء منها و أخرج له الحديث الذي أخرجه ابن ماجه و ليس له عنده غيره و هو حديث أنس: وقت للنفساء. قلت: و منها

زيد العمی، عن قتادة، عن أنس مرفوعاً: كره للمؤذن أن يكون إماماً،

قال ابن عدی: لعلّ البلاء فيه منه أو من زيد، و قال ابن حبان: روى عن الثقات الموضوعات كأنه كان المتعمد لها و هو الذي

روى عن حميد عن أنس أنّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَّتَ لِلنَّفْسَاءِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا،

و قال العجلي: ضعيف، و قال السَّيَّاحِيُّ: عنده مناكير، و قال الحكم: روى أحاديث موضوعه، و قال أبو نعيم في [۱] أى سكت عنه

البیهقی (۱۲).

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۶۳

«الحلیه» فی ترجمه الشّعبی: سلام بن سلیم الخراسانی متروک باتّفاق. قرأت بخطّ الذّهبی: قیل: إنّ مات فی حدود سنّ ۱۷۷ سبع و سبعین و مائه].

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تقریب» گفته: [سلام- بتشدید اللّام- ابن سلیم أو سلم أبو سلیمان و یقال له الطّویل المدائن متروک من السّابعه، مات سنّه سبع و سبعین .

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تلخیص الخیر» در ذکر حدیث ابن عمر در باب وضو گفته: [و قال ابن أبی حاتم: قلت لأبی زرعه: حدّثنا الرّبیع بن سلیمان، ثنا أسد بن موسى عن سلام بن سلیم، عن زید بن أسلم، عن معاویه بن قره، عن ابن عمر، فقال: سلام هو سلام الطّویل و هو متروک، و زید هو العمی و هو متروک ایضا].

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تلخیص الخیر» بعد ذکر حدیثی در باب نفساء گفته: [و قال التّووی: قول جماعة من مصنّفی الفقهاء أنّ هذا الحدیث ضعیف مردود علیهم و له شاهد

أخرجه ابن ماجه من طریق سلام عن حمید عن أنس أنّ رسول الله صلعم وقت للنّفساء أربعین یوما إلّا أنّ ترى الطّهر قبل ذلك، قال: لم یروه عن حمید غیر سلام و هو ضعیف .

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تلخیص الخیر» بعد ذکر حدیثی در باب اذان گفته: [

و قد روی ابن عدی عن أنس مرفوعا: یکره للإمام أن یكون مؤذّنا،

قال ابن عدی: منکر و البلاء فیہ من سلام الطّویل أو زید العمی .

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تلخیص الخیر» در ذکر

حدیث «أفرضکم زید»

گفته: [و عن أبی سعید رواه قاسم بن أصبغ عن أبی خثیمه و العقیلی فی الضّ عفاء، عن علی بن عبد العزیز، کلاهما عن أحمد بن یونس، عن سلام، عن زید العمی، عن أبی الصّدیق، عنه [۱] و زید و سلام ضعیفان .

و صفی الدین الخزر جی در «مختصر تذهیب التّهذیب» گفته: [ (ق). سلام ابن سلیم التّیمی السّعدی، أبو سلیمان المدائن الطّویل، عن زید العمی فأکثر و حمید الطّویل، و عنه أبو الرّبیع الزّهرانی و علی بن الجعد. قال أبو زرعه: ضعیف. قال البغوی: [۱] أی عن أبی سعید (۱۲). ]

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۶۴

توفی قریبا من سنّه سبع و سبعین و مائه].

و شیخ رحمّه الله سندی در «مختصر تنزیه الشّریعه» گفته: [سلام الطّویل یروی الموضوعات کأنّه المتعمّد لها].

و محمد بن طاهر فتّنی در «قانون الموضوعات» گفته: [سلام الطّویل، یروی عن الثّقات الموضوعات کأنّه المتعمّد لها].

و أبو الفیض محمد مرتضی الزّبیدی در «تاج العروس» گفته: [سلام بن سلم، و قیل: ابن سالم، و قیل: ابن سلیمان أبو العبّاس المدائن السّعدی التّیمی عن زید العمی و منصور بن زاذان، و عنه خلف بن هشام، قال البخاری: ترکوه .

و قاضی القضاة محمّد بن علی الشّوکانی در «نیل الأوطار» بعد ذکر حدیث أمّ سلمه در باب نفساء گفته: [قال التّووی: قول جماعة من مصنّفی الفقهاء أنّ هذا الحدیث ضعیف، مردود علیهم، و له شاهد

أخرجه ابن ماجه من طریق سلام عن حمید عن أنس أنّ رسول الله صلعم وقت للنّفساء أربعین یوما إلّا أنّ ترى الطّهر قبل ذلك.

قال: لم یروه عن حمید غیر سلام و هو ضعیف، کذبہ ابن معین و غیره من الأئمّه].



و عبد الوهاب بن محمد غوث المدارسی در «كشف الأحوال فی نقد الرجال» گفته: [سلام بن سلم، و قیل: ابن سلیمان، و قیل ابن سالم أبو العباس التمیمی الطویل من أهل خراسان، سكن المدائن، متروک یروی عن الثقات الموضوعات کأنه المتعمد لها، سمع عباد بن کثیر و أبا بشر و فضیل بن مرزوق و زید العمی و زیاد بن میمون و غیرهم. روى عنه الحكم بن مروان السلمی و یزید بن محمد بن عبد الصمد و سلیمان بن مهران و هاشم بن القاسم و قیصه و زهیر بن عباد و غیرهم فی الصلوة و الصدقة و الصیام و المرض و البعث .

سیزدهم آنکه: علامه مناوی در «تیسیر- شرح جامع صغیر» نیز حدیث اعلیّت معاذ را بقدرح و جرح نواخته، چنانچه بعد ذکر آن می گوید: [حل [۱]. عن أبي سعيد، و إسناده ضعيف . [۱] أى أخرجه أبو نعيم فى «الحلیة» (۱۲) عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۶۵

و بحمد الله تعالى این جمله متینه و افاده رزینه برای تضعیف و توهین این حدیث مهین نزد محققین منتقدین کافی و وافست. چهاردهم آنکه: علامه علی بن أحمد بن محمد بن ابراهیم العزیزی نیز حدیث اعلیّت معاذ را تضعیف و توهین نموده، باعتراف ضعف اسنادش باب قدح و جرح آن بر ناقدین ممیزین گشوده، چنانچه در «سراج منیر- شرح جامع صغیر» در شرح حدیث مذکور گفته: [حل [۱]. عن أبي سعيد، و إسناده ضعيف .

### تصرف معاذ بن جبل بر غلمانی که مردم یمن او را بهدیه داده بودند

پانزدهم آنکه: از جمله مبطلات واضحه حدیث اعلیّت معاذ بحلال و حرام قصه تصرف اوست بر غلمانی که مردم او را در یمن بهدیه داده بودند و او ایشان را مال خود می فهمید تا اینکه دید آنچه دید.

محمد بن سعد بن منیع الزهری المعروف بکاتب الواقدی در کتاب «طبقات» بترجمه معاذ بن جبل گفته:

[أخبرنا عبيد الله بن موسى، أنا شيبان، عن الأعمش، عن شقيق قال: استعمل النبي صلى الله عليه وسلم معاذاً على اليمن، فتوفي النبي صلى الله عليه وسلم واستخلف أبو بكر وهو عليها وكان عمر عامنذ على الحج. فجاء معاذ إلى مكّة و معه رقيق و وصفاء على حدة فقال له عمر: يا أبا عبد الرحمن! لمن هؤلاء الوصفاء؟ قال: هم لى! قال: من أين هم لك؟ قال: اهدوا لى. قال: أطعنى و أرسل بهم إلى أبى بكر فإن طيهم لك فهم لك.

قال: ما كنت لأطيعك فى هذا، شىء أهدى لى أرسل بهم إلى أبى بكر؟ قال: فبات ليلاً ثم أصبح فقال: يا بن الخطاب! ما أرانى إلّا مطيعك! إننى رأيت الليلة فى المنام كأنى أجزّ، أو: أقاد، أو كلمة تشبهها إلى النار و أنت آخذ بحجزتى، فانطلق بى و بهم إلى أبى بكر! فقال: أنت أحقّ بهم، فانطلق بهم إلى أبى بكر. فقال أبو بكر: هم لك، فانطلق بهم إلى أهله فصفاؤا خلفه يصلون. فلما انصرف قال: لمن تصلون؟ قالوا: لله تبارك و تعالى. قال: فانطلقوا فأنتم له.

و نیز ابن سعد در «طبقات» بترجمه معاذ گفته:

[أخبرنا محمد بن عمر، حدثني عيسى بن النعمان، عن معاذ بن رفاعه، عن جابر بن عبد الله، قال: كان معاذ بن جبل رحمه الله [۱] أى أخرجه أبو نعيم فى «الحلیة» (۱۲).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۶۶

من أحسن الناس وجهاً و أحسنهم خلقاً و أسمحهم كفاً، فأدان دينا كثيرا فلزمه غрмаؤه حتى تغيب منهم أياها فى بيته حتى استأدى غрмаؤه رسول الله صلى الله عليه وسلم، فأرسل رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى معاذ يدعوه فجاء و معه غрмаؤه فقالوا: يا رسول الله! صلى الله عليه وسلم خذ لنا حقنا منه! فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: رحم الله من تصدق عليه. قال: فتصدق عليه ناس و أبى آخرون و قالوا: يا رسول الله خذ لنا حقنا منه! فقال رسول الله: اصبر لهم يا معاذ! قال: فخلعه رسول الله صلى الله عليه وسلم من



ماله فدفعه إلى غرمائه فاقسموه بينهم فأصابهم خمسة أسباع حقوقهم.

قالوا: يا رسول الله! بعد لنا! قال لهم رسول الله صلى الله عليه وسلم: خلّوا عنه فليس لكم إليه سبيل! فانصرف معاذ إلى بني سلمة فقال له قائل: يا أبا عبد الرحمن! لو سألت رسول الله فقد أصبحت اليوم معدما. قال ما كنت لأسأله. قال: فمكث يوما ثم دعاه رسول الله صلى الله عليه وسلم فبعثه إلى اليمن وقال: لعل الله يجبرك ويؤدي عنك دينك. قال: فخرج معاذ إلى اليمن فلم يزل بها حتى توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم فوافى السنة التي حج فيها عمر بن الخطاب استعمله أبو بكر على الحج فالتقى يوم التروية بمنى فاعتنقا وعزى كل واحد منهما صاحبه برسول الله صلى الله عليه وسلم ثم أخلدا إلى الأرض يتحدثان، فرأى عمر عند معاذ غلمانا فقال: ما هؤلاء؟ يا أبا عبد الرحمن! قال: أصبتهم في وجهي هذا. فقال عمر: من أي وجه؟

قال: أهدوا إليّ و اكرمت بهم. فقال: أذكرهم لأبي بكر. فقال معاذ: ما ذكرى هذا لأبي بكر، و نام معاذ فرأى في النوم كأنه على شفير النّار و عمر أخذ بحجزته من ورائه يمنعه أن يقع في النّار ففزع معاذ فقال: هذا ما أمرني به عمر. فقدم معاذ فذكرهم لأبي بكر، فسوّغه أبو بكر ذلك و قضى بقيّة غرمائه و قال: إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: لعلّ الله يجبرك . و شاه ولی الله والد مخاطب در «إزالة الخفا» گفته:

[عن عبد الله بن مسعود (رض) قال: لما قبض النّبيّ صلى الله عليه وسلم و استخلفوا أبا بكر (رض) و كان رسول الله صلى الله عليه و سلّم بعث معاذًا إلى اليمن فاستعمل أبو بكر عمر على الموسم فلقى معاذًا بمكّة و معه رقيق، فقال: ما هؤلاء؟ فقال: هؤلاء أهدوا لي و هؤلاء لأبي بكر. فقال له عمر: إني أرى لك أن تأتي بهم أبا بكر، فأبى فلقية من الغد فقال: يا بن الخطاب! لقد رأيتني البارحة و أنا أنزو إلى النّار و أنت آخذ

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۱، ص: ۴۶۷

بحجزتي، و ما أراني إلّا مطيعك. قال: فأتى بهم أبا بكر (رض) فقال: هؤلاء أهدوا لي و هؤلاء لك. قال: فإنّا سلّمنا لك هديّتك. فخرج معاذ إلى الصّلاة فإذا هم يصلّون خلفه. فقال معاذ: لمن تصلّون؟ قالوا: لله عزّ و جلّ. قال: فأنتم له، فأعتقهم. أخرج الحاكم . و نیز شاه ولی الله در «قرّة العینین» گفته:

[الحاكم، عن عبد الله بن مسعود، قال: لما قبض النّبيّ صلى الله عليه وسلم و استخلفوا أبا بكر رضی الله عنه، و كان رسول الله صلى الله عليه و سلّم بعث معاذًا إلى اليمن و استعمل أبو بكر عمر رضی الله عنه، على الموسم، فلقى معاذًا بمكّة و معه رقيق فقال: ما هؤلاء؟ فقال: هؤلاء أهدوا لي و هؤلاء لأبي بكر. فقال له عمر: إني أرى لك أن تأتي بهم أبا بكر، فأبى فلقية من الغد فقال: يا بن الخطاب! لقد رأيتني البارحة و أنا أنزو إلى النّار و أنت آخذ بحجزتي! و ما أراني إلّا مطيعك. قال: فأتى بهم أبو بكر فقال: هؤلاء اهدوا لي و هؤلاء لك! قال: فإنّا سلّمنا لك هديّتك. فخرج معاذ إلى الصّلاة فإذا هم يصلّون خلفه. فقال معاذ: لمن تصلّون؟ قالوا: لله عزّ و جلّ. قال: فأنتم له، فأعتقهم .

ازین روایات بعد جمع، واضح می شود که هر گاه معاذ از یمن مراجعت نمود و در مکّه با عمر بن الخطاب ملاقی شد، عمر دید که با معاذ جماعتی از عبيد و غلمان است و چون در باب ایشان از معاذ سؤال کرد که اینها را از کجا یافتی؟ معاذ گفت: اینها را مردم بسوی من هدیه کرده اند. عمر باو گفت: اطاعت من بکن و اینها را بسوی أبو بكر بفرست که اگر او اینها را برای تو پاکیزه گرداند پس ایشان ملک تو خواهند بود. معاذ از نهایت جهالت، مشورت خلیفه ثانی را قبول نکرد و گفت که من اطاعت تو درین باب نخواهم کرد، این چیز است که بسوی من هدیه کرده شده پس چرا آن را بسوی ابي بكر بفرستم، لیکن چون شب شد و معاذ بخواب رفت دید که او بسوی نار کشیده می شود و عمر کمر او را گرفته است و از افتادن در نار مانع می شود. معاذ از این خواب خوفناک شد و گفت که این همان چیز است که مرا عمر بآن امر کرده بود، پس صبح آن شب معاذ نزد عمر آمد و گفت که من نمی بینم خود را مگر مطیع تو، بتحقیق که من در خواب چنین و چنان دیدم، و باو حال منام خود مفصّلا بیان کرد و بعد از آن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۶۸

نزد خلیفه اول رسید و بر او عبید و غلمان خود را پیش کرد و خلیفه از راه عنایت آن عبید را باو بخشید.

و این قصه عجیبه و واقعه غریبه بوضوح تمام بر جهل تامّ معاذ از حلال و حرام دلالت دارد، و ظاهر می نماید که او در جمع اموال خیلی بی اعتدال بود و هرگز خیال حرام و حلال نمی کرد، بلکه بر استحلال غیر طیب اصرار مورث و بال می نمود. و پر ظاهرست که هر گاه حال پر اختلال معاذ بن جبل باین حدّ رسیده باشد دیگر او را عالم بحلال و حرام شریعت حضرت خیر الانام علیه و آله آلاف الصلوة و السلام دانستن ظلم عظیم و جور فحیمست، چه جای آنکه، العیاذ باللّٰه، حدیث موضوع اعلّمت در حقّ او ثابت بدانند و آن را بمقابله حدیث ثقلین ذکر نموده خلاعت و رقاعت را بدرجه قصوی برسانند، فَإِنَّهُ مِنَ الشَّانَعَةِ وَ الْفِطَاعَةِ بِمَكَانٍ أَيْ مکان، و اللّٰه العاصم عن التّردّي فی هوة الصّغار و الهوان.

و مخفی نماند که بعضی از اسلاف نا انصاف سّیّه برای حمایت معاذ ملیم و تبریه او ازین جرم عظیم، افترای بس جسیم بر جناب رسالت مآب صلیّ الله علیه و آله و سلّم تراشیده، گونه دین و ایمان خود بناخن جسارت سراسر خراشیده اند، و ما بحمد الله الجلیل بتفصیل جمیل در مجلّد حدیث مدینه العلم بجواب کلام عاصمی آن را کما ینبغی باطل و مضمحل ساخته، بهتک ستر و ابدای سرّ آن علی وجه الکمال پرداخته ایم، فراجعه إن شئت.

### تصرف معاذ بن جبل در مالی که آنرا بذریعه تجارت در مال الله حاصل کرده بود

شانزدهم آنکه: از جمله قوادح مظهره بطلان حدیث اعلّمت معاذ بحلال و حرام قصّه تصرف اوست در مالی که آن را بذریعه تجارت در مال الله حاصل کرده بود و بزعم باطل تملّک آن طریق اصرار بر خطا می پیمود. علامه ابن عبد البر در کتاب «استیعاب» بترجمه معاذ گفته:

[حدّثنا خلف بن قاسم، حدّثنا ابن المفسّر، حدّثنا أحمد بن علی، حدّثنا یحیی بن معین، حدّثنا عبد الرزّاق أنبأنا معمر، عن الزّهری، عن عبد الرّحمن بن عبد الله بن کعب بن مالک، عن أبيه، قال: کان معاذ بن جبل شابّاً جمیلاً أفضل من شباب قومه سمحاً لا یمسک فلم یزل یدان حتّی أغلق ماله من الدّین. فأتی النّبی صلیّ الله علیه و سلّم فطلب إلیه أن یسأل غرمائه أن یضعوا له، فأبوا.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۶۹

و لو ترکوا لأحد من أجل أحد لتركوا معاذاً من أجل رسول الله صلیّ الله علیه و سلّم. فباع النّبی صلیّ الله علیه و سلّم ما له كلّ فی دینه حتّی قام معاذ بغير شیء حتّی إذا کان عام فتح مکّه بعثه النّبی صلیّ الله علیه و سلّم إلی طائفه من الیمن لیجبره، فمکث معاذ بالیمن أمیراً و کان أوّل من اتّجر فی مال الله هو، فمکث حتّی قبض رسول الله صلیّ الله علیه و سلّم فلما قدم قال عمر لأبی بکر رضی الله عنهما: أرسل إلی هذا الرّسل فدع له یعیشه و خذ سائرته منه. فقال أبو بکر: إنّما بعثه رسول الله صلیّ الله علیه و سلّم لیجبره و لست بأخذ منه شیئاً إلّا إن یعطینی. فانطلق عمر إلیه إذ لم یطعه أبو بکر، فذكر ذلك لمعاذ فقال معاذ: إنّما أرسلنی النّبی صلیّ الله علیه و سلّم لیجبرنی و لست بفاعل، ثمّ لقی معاذ عمر فقال: قد أطعتک و أنا فاعل ما أمرتني به، إنّی رأیت فی المنام أنّی فی حومه ماء قد خشیت الغرق فخلّصتني منه یا عمر! فأتی معاذ أبا بکر فذكر ذلك له و حلف أن لا یکنمه شیئاً. فقال أبو بکر رضی الله عنه: لا آخذ منك شیئاً قد وهبته، فقال:

هذا حين حلّ و طاب، و خرج معاذ عند ذلك إلی الشّام .

و ملا علی متقی در «کنز العمّال» در کتاب الخلافه آورده:

[أخبرنا معمر، عن الزّهری، عن کعب بن عبد الرّحمن بن کعب بن مالک، عن أبيه، قال: کان معاذ بن جبل رجلاً سمحاً شابّاً جمیلاً من أفضل شباب قومه و کان لا یمسک شیئاً، فلم یزل یدان حتّی أغلق ماله كلّ من الدّین. فأتی النّبی صلیّ الله علیه و سلّم یطلب له

أَنْ يَسْتَلَّ لَهُ غَرْمَائِهِ أَنْ يَصْغُوا لَهُ، فَأَبَوْا. فَلَوْ تَرَكَوا لِأَحَدٍ مِنْ أَجْلِ أَحَدٍ تَرَكَوا لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَبَاعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كُلَّ مَالِهِ فِي دِينِهِ حَتَّى قَامَ مَعَاذٌ بِغَيْرِ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا كَانَ عَامَ فَتْحِ مَكَّةَ بَعَثَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى طَائِفَةٍ مِنَ الْيَمَنِ أَمِيرًا لِيَجْبِرَهُ، فَمَكَثَ مَعَاذٌ بِالْيَمَنِ أَمِيرًا، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ اتَّجَرَ فِي مَالِ اللَّهِ هُوَ، وَكَثُرَ حَتَّى أَصَابَ وَحَتَّى قَبِضَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَلَمَّا قَدِمَ قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ:

أَرْسَلْتُ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فَدَعَا لِي مَا يَعْيشُهُ وَخَذَ سَائِرَهُ! فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّمَا بَعَثَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَجْبِرَهُ وَلَسْتُ بِأَخْذُ مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا أَنْ يُعْطِيَنِي. فَنَاطَلْتُ عُمَرَ إِلَى مَعَاذٍ إِذْ لَمْ يَطْعُهُ أَبُو بَكْرٍ فَذَكَرَ ذَلِكَ عُمَرُ لِمَعَاذٍ. فَقَالَ مَعَاذٌ: إِنَّمَا أُرْسَلَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِيَجْبِرَنِي وَلَسْتُ بِفَاعِلٍ، ثُمَّ لَقِيَ مَعَاذٌ عُمَرَ فَقَالَ: قَدْ أَطْعَمْتُكَ وَأَنَا فَاعِلٌ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ إِنَّنِي رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ أَنَّنِي فِي حَوْمَةِ مَاءٍ قَدْ خَشِيتُ الْغُرُقَ فَخَلَصْتَنِي مِنْهُ يَا عُمَرُ! فَأَتَى مَعَاذٌ أَبَا بَكْرٍ

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۴۷۰

فَذَكَرَ ذَلِكَ لَهُ وَحَلَفَ لَهُ أَنَّهُ لَمْ يَكْتُمْهُ شَيْئًا حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُ سَوَاطِئَهُ؛ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَاللَّهِ لَا أَخْذُهُ مِنْكَ قَدْ وَهَبْتَهُ لَكَ. فَقَالَ عُمَرُ: هَذَا حِينَ طَابَ وَحَلَّ. فَخَرَجَ مَعَاذٌ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى الشَّامِ.

قال معمر: فأخبرني رجل من قريش قال: سمعت الزهري يقول: لما باع النبي صلى الله عليه وسلم مال معاذ أوقفه للناس فقال: من باع هذا شيئا فهو باطل. «عب» وابن راهويه .

ازین عبارات ظاهرست که معاذ بن جبل از راه جهل و نادانی مالی را که هنگام اقامت در یمن بذریعه تجارت در مال الله حاصل کرده بود نیز مثل غلمان و عبید مال خود می فهمید و بدفع آن و دست برداری از آن راضی نمی گردید و درین باب نیز هر چند حضرت عمر او را افهام و تفهیم بلیغ نمودند، لیکن آن خیره سر نصیحت ایشان را قابل قبول ندانسته پس پشت خود انداخت و در استحلال آن مال، ارسال جناب رسالت مآب صلى الله عليه وسلم او را بسوی یمن برای جبر حال دستاویز خود ساخت، آخر نوبت بجای رسید که در عالم رؤیا خویشان را مشرف بر غرق یافت و بناچاری بسوی استحلال آن از خلیفه اول بشتافت. و این واقعه نیز مثل واقعه سابقه دلالت بر کمال جهل معاذ از حلال و حرام و تجاسر و اقدام او بر اخذ مال خالق انام دارد، و متاع کاسد باثر آن تاجر حائر را توده توده پیش ناظرین ماهرین می آرد. و ازین مقام بوضوح تمام بر ناظرین کرام ثابت و محقق می شود که نه تنها حدیث أعلمیت معاذ بحلال و حرام؛ موضوع و مفتری است، بلکه دیگر احادیث و آثار و واقعات نیز که حضرات اهل سنت از راه کمال جسارت برای اثبات علم معاذ در کتب خود می آرند از جمله موضوعات شنیعه و مختلفات فظیحه است.

### کلام صاحب «تحفه» که گفته: [و أمثال ذلك كثيرة].

قوله:

[و أمثال ذلك كثيرة]

### جواب کلام صاحب «تحفه» که گفته: [و أمثال ذلك كثيرة].

أقول:

نعم! أمثال هذه الموضوعات في كتب السيئة موفرة كثيرة، وهي على ألسن المفتونين بالثلاثة و أحزابهم مذكورة شهيرة، و لكن دلائل الوضع و الاختلاق عليها لائحة مستتيرة، كما لا يخفى على من له أدنى دربه و بصيره، و حيث إن روايتها عند

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۴۷۱

ناقديهم بالجرح و القدح موهونون و بالكذب و الغرابة مطعونون فالتمسك بها جريرة و آية جريرة، و مع قطع النظر عن ذلك و صرف

الَّلَّحْظُ عَنْ مِثَالِ رَوَاتِهَا الْمَلْقِينَ أَنْفُسَهُمْ فِي الْمَهَالِكِ؛ لَا تَخْرُجُ عَنْ كَوْنِهَا مِنْ مَتَفَرِّدَاتِ السَّيِّئَةِ، فَلَا يَحْتَجُّ بِهَا عَلَى أَهْلِ الْحَقِّ إِلَّا مَنْ نَفَلَتْ مِنْهُ السَّرِيرَةُ، وَ لَعُمْرِي أَنَّ مَعَارِضَهُ حَدِيثَ الثَّقَلَيْنِ الَّذِي تَوَاتَرَ عِنْدَ الْفَرِيقَيْنِ بِأَمْثَالِ هَذِهِ الْأَكَاذِيبِ الَّتِي اخْتَلَقَهَا أُولُو الْإِفْكَ وَالْمِينِ، وَ تَفَرَّدَ بِهَا الْمَوْسُومُونَ بِالشَّنَارِ وَالشَّيْنِ لَا تَرُوحُ إِلَّا عَلَى ذَوِي الْأَعْيُنِ الضَّرِيرَةِ، وَ لَقَدْ أَتَيْنَا بِحَمْدِ اللَّهِ الْمَنَّانِ، عَلَى كُلِّ مَا تَمَسَّكَ بِهِ الْمُخَاطَبُ الْمَهَانَ، مِنْ الْمَوْضُوعَاتِ الْوَاضِحَةِ الْوَضْعِ وَ الْبَطْلَانِ، وَ الْمَصْوَغَاتِ الْفَاضِحَةِ لِأَهْلِ الْبَغْضِ وَ الشَّنَانِ، وَ أَبْطَلْنَا مِنْهَا كُلَّ طَوِيلَةٍ وَ قَصِيرَةٍ، وَ سَنَأْتِي عَلَى مَا يَتَفَوَّهُ بِهِ مِنَ الزُّورِ وَ الْبَهْتَانِ فِي مَدْحِ أَصْحَابِ الْبَغْيِ وَ الْعِدْوَانِ، وَ نُرْسِلُ عَلَيْهِ حَاصِبَ الدَّلِيلِ وَ الْبِرْهَانِ وَ نَدْمُدُّ عَلَيْهِ بِمَا يَعْنُ لَنَا مِنَ الْحِجَّةِ وَ السُّلْطَانِ وَ ذَلِكَ بِعَوْنِ اللَّهِ الَّذِي أَحْصَى مِنَ الْمَجْرِمِينَ كُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ.

**پیش کردن صاحب «تحفه» حدیث مجعول «اقتدوا بالذین من بعدی: ابی بکر و عمر» را بمقابله حدیث ثقلین و ادعای رسیدن آن بدرجه شهرت و تواتر معنوی**

قوله:

[خصوصاً

«اقتدوا بالذین من بعدی: ابی بکر و عمر»

که بدرجه شهرت و تواتر معنوی رسیده

**جواب مؤلف باین حدیث و اثبات مجعولیت و موضوعیت آن از کلام بزرگان علماء**

**اشاره**

أقوال:

پیش کردن مخاطب، این حدیث پر شین را بمقابله حدیث ثقلین و ادعای شهرت و تواتر آن بلا تجرّح از کذب و مین، از جمله هفوات شنیعه و خزعات فظیحه اوست که عاقل لیب را بچار موجه حیرت می اندازد، و تجاسر بی نهایت و تنطع بی غایت او را در اقدام بر کذب و زور و إثار باطل مهجور کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار می سازد. زیرا که بحمد الله المفیض للوجود الخیر در مجلّد حدیث طیر بتفصیل تمام و بسط معجب اولی الأحلام ثابت و مبرهن گردیده که این حدیث موضوع و خبر مصنوع بجمیع طرقة و وجوه باطل و مضمحلّ و فاسد و منخزل است. و بحمد الله این مطلب در آن مجلّد بنحوی بیان شده که اگر اهل سنت زمین را باسمان دوزند، و مدّة العمر دماغ خود را سوزند، و هزار باره حجاب حیا و شرم خود را بدرند، و انواع تلیس و تسویل

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۷۲

را بکار برند هرگز إثبات صحّت این حدیث نمی توانند کرد، فضلاً عن التواتر. و هر چند برای ناظر بصیر احاله بهمان مجلّد کافی و وافی بود، لیکن در این جا هم بعون الله الودود بغرض إفحام و إلزام مخاطب حیود میود؛ تبیین وهن و هوان و فساد و بطلان حدیث اقتدا می نمایم، و بوجه عدیده در تخجیل و تشویر مدّعی شهرت و تواتر آن می افزایم.

**وجه ۱ در بیان قدح حافظ أبو حاتم رازی در حدیث اقتدا**

**اشاره**

أول آنکه: أبو حاتم محمد بن إدريس الحنظلي الرّازي که از حفاظ متبحرين و نقّاد متمهرين و أقران بخاري و مسلم نزد سَيِّتِه است، حديث اقتدا را بإعلال نواخته، پرده از روی عدم صحتش بلا محابا انداخته، چنانچه علامه مناوی در «فيض القدير- شرح جامع صغير» در شرح این حديث که از حذیفه منقول است گفته: [و أعلّه أبو حاتم و قال البزار كابن حزم: لا يصح، لأنّ عبد الملك لم يسمعه من ربّعي، و ربّعي لم يسمعه من حذيفه، لكنّ له شاهد [۱]] انتهى.

و اگر چه جلالت شان و رفعت مکان أبو حاتم رازی نزد سَيِّتِه در علم حديث و أثر بالاتر از آنست که متبیین از آن بی خبر بوده باشند، لیکن برای مزید توقیف ناظرین؛ بعض عبارات در این جا مذکور می شود.

### ترجمه حافظ أبو حاتم رازی

سمعانی در «أنساب» گفته: [الجزّي- بفتح الجيم و كسر الزاء المشددة- هذه النسبة إلى جرّ قرية من قرى أصبهان، منها: أبو حاتم محمّد بن إدريس بن المنذر الحنظلي الرّازي، و كان يقول: نحن من أهل أصبهان من قرية جرّ. قال: و كان أهلها يقدمون علينا حياة أبي ثمّ انقطعوا عنّا. و أبو عمرو بن حكيم و عالم لا يحصون كثرة، توفي سنة سبع و سبعين و مائتين .

و نیز سمعانی در «أنساب» در نسبت حنظلي گفته: [و بالرّی درب مشهور يقال له: درب حنظله، منها أبو حاتم محمد بن إدريس بن المنذر بن داود بن مهران الرّازي الحنظلي إمام عصره و المرجوع إليه في مشكلات الحديث، و هو من هذا الدّرب، و كان [۱] قدح سند این شاهد زور در مجلد حديث طبر بتفصيل تسبیل مبین و مذکور شده، فليرجع إليه (۱۲). منه طاب ثراه].

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۷۳

من مشاهير العلماء المذكورين الموصوفين بالفضل و الحفظ و الرّحله، و لقي العلماء، و سمع محمّد بن عبد الله الأنصاري و أبا زيد النّحويّ و عبيد الله بن موسى و هودّة بن خليفة و أبا مسهر الدّمشقيّ و عثمان بن الهيثم المؤدّن و سعيد بن أبي مريم المصري و أبا اليمّن الحمصيّ و أمثالهم. و كان أوّل كتبه الحديث في سنة تسع و مائتين. روى عنه الأعلام الأئمة، مثل: يونس بن عبد الأعلى و الرّبيع بن سليمان المصريّان، و هما أكبر منه سنّا و أقدم سماعاً، و أبو زرعة الرّازيّ و الدّمشقيّ و محمّد بن عوف الحمصيّ، و هؤلاء من أقرانه، و عالم لا يحصون. و ذكر أبو حاتم و قال: أوّل سنة خرجت في طلب الحديث أقمت سنين أحصيت ما مشيت على قدمي زيادة على ألف فرسخ لم افك احصى حتّى لما زاد على ألف فرسخ تركته! و قال أبو حاتم: قلت على باب أبي الوليد الطيالسي:

من أغرب عليّ حديثاً غريباً مسنداً صحيحاً لم أسمع به فله عليّ درهم يتصدّق به. و قد حضر عليّ باب أبي الوليد خلق أبو زرعة فمن دونه، و إنّما كان مرادى أن يلقى عليّ ما لم أسمع به ليقولوا هو عند فلان فأذهب فأسمع، و كان مرادى أن أستخرج منهم ما ليس عندي. فما تهياً لأحد منهم أن يغرب عليّ حديثاً. و كان أحمد بن سلمة يقول: ما رأيت بعد إسحاق، يعني ابن راهويه، و محمّد بن يحيى أحفظ للحديث و لا أعلم بمعانيه من أبي حاتم محمّد بن إدريس. قال أبو حاتم: قال لي هشام بن عمار يوماً: أى شيء تحفظ من الأذواء؟ قلت له: ذو الأصابع، و ذو الجوشن، و ذو الرّوائد، و ذو اليمين، و ذو اللّحية الكلابي؛ و عددت له ستّة، فضحك و قال: حفظنا نحن ثلثه و زدت أنت ثلثه.

مات أبو حاتم بالرّي في شعبان سنة سبع و سبعين و مائتين .

و أبو الحسن علي بن محمد المعروف بابن الأثير در «تاريخ كامل» در وقائع سنة ۲۷۷ سبع و سبعين و مائتين گفته: [و فيها- توفي أبو حاتم الرّازي، و اسمه محمّد بن إدريس بن منذر و هو من أقران البخاري و مسلم .

و شمس الدين محمّد بن أحمد الدّهبي در «سير النبلا» گفته [أبو حاتم الرّازي و ابنه محمّد بن إدريس بن المنذر بن داود بن مهران الإمام الحافظ النّاقذ شيخ المحدثين الحنظلي الغطفاني، من نميم بن حنظله بن يربوع، و قيل: عرف بالحنظلي لأنّه كان

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۷۴

سكن في درب حنظلة بمدينة الرّی. كان من بحور العلم، طوف البلاد و برع في المتن و الإسناد و جمع و صنّف و جرح و عدّل و صحّح و علّل. مولده سنة خمس و تسعين و مائة و أوّل كتابته للحديث كان في سنة تسع و مائتين و هو من نظراء البخاري و من طبقته و لكنّه عمّر بعده أزيد من عشرين سنة. سمع عبيد الله و محمد بن موسى و محمد بن عبد الله الأنصاري و الأصمعي و قبيصة و أبا نعيم و عفّان و عثمان بن الهيثم المؤدّن و أبا مسهر الغساني و أبا اليمان و سعيد بن أبي مريم و زهير بن عباد و يحيى بن بكير و أبا الوليد و آدم بن أبي إياس و ثابت بن محمد الزّاهد و أبا زيد الأنصاري النّحويّ و عبيد الله بن صالح العجليّ و عبد الله بن صالح الكاتب و أبا الجماهر محمد بن عثمان و هوذة بن خليفة و يحيى الوحاظيّ و أبا توبة الحلبيّ و خلقا كثيرا، و تنزّل إلى بندار و أبي حفص الفلاس و الزّبيع المرادي ثمّ إلى ابن واره و محمد بن عوف، و يتعدّد استقصاء سائر مشايخه، فقد قال الخليلي:

قال لي أبو حاتم اللّبان الحافظ: قد جمعت من روى عنه أبو حاتم الرّازي فبلغوا قريبا من ثلاثة آلاف. حدّث عنه ولده الحافظ الإمام أبو محمد عبد الرّحمن بن أبي حاتم و يونس ابن عبد الأعلى و الزّبيع بن سليمان المؤدّن شيخاه و أبو زرعة الرّازي رفيقه و قرابته و أبو زرعة الدمشقيّ و إبراهيم الحربيّ و أحمد الرّماديّ و موسى بن إسحاق الأنصاريّ و أبو بكر بن أبي الدنيا و أبو عبد الله البخاريّ، فيما قيل، و أبو داود و أبو عبد الرّحمن النّسائيّ في سننهما و ابن صاعد و أبو عوانة الإسفرائينيّ و حاجب بن دكين و محمد بن إبراهيم الكنانيّ و زكريّا بن أحمد البلخيّ و القاضي المحامليّ و محمد بن مخلد بن إبراهيم العطارّ و أبو الحسن عليّ بن إبراهيم القطان و أبو عمر و محمد بن أحمد بن حكيم و سليمان بن يزيد الفاميّ و القاسم بن صفوان و أبو بشر الدّولابيّ و أبو حامد بن حنويه و خلق كثير. و قد حدّث في رحلاته بأماكن و ارتحل بابنه و لقي به أصحاب ابن عيينة و وكيع .

و نیز ذهبی در «سير النبلاء» در ترجمه أبو حاتم گفته: [أنا عليّ بن طلحة، ثنا صالح، قال عبد الرّحمن بن أبي حاتم: سمعت موسى بن إسحاق القاضي يقول: ما رأيت أحفظ من والدك، و كان قد لقي أبا بكر بن أبي شيبة و ابن نمير و يحيى الحمانيّ، قال الخطيب: كان أبو حاتم أحد الأئمة الحفّاظ الأثبات، أوّل سماعه سنة تسع و مائتين.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۷۵

قال أبو الشّيخ الحافظ: حكى لنا عبد الله بن محمد بن يعقوب: سمعت أبا حاتم يقول:

نحن من أهل أصبهان من قرية جزّ. و كان أهلها كانوا يقدمون علينا في حياة أبي ثمّ انقطعوا عنا.

قال الخليلي: كان أبو حاتم عالما باختلاف الصّحابة وقفه التّابعين و من بعدهم. سمعت جدّي و جماعة سمعوا عليّ بن إبراهيم القطان يقول: ما رأيت مثل أبي حاتم. فقلنا له:

قد رأيت الحربيّ و إسماعيل القاضي. قال: ما رأيت أجلع من أبي حاتم. و لا أفضل منه.

عليّ بن إبراهيم الرّازي: أنا أحمد بن عليّ الرّقّام: سمعت الحسن بن الحسين الدّارستني قال: سمعت أبا حاتم يقول: قال لي أبو زرعة: ما رأيت أحرص على الحديث منك! فقلت له: إنّ عبد الرّحمن ابني لحريص. فقال: من أشبه أباه فما ظلم! قال الرّقّام: فسألت عبد الرّحمن عن اتّفاق كثرة السّماع له و سؤالاته لأبيه. فقال: ربّما كان يأكل و أقرأ عليه، و يمشي و أقرأ عليه، و يدخل الخلاء و أقرأ عليه، و يدخل البيت في طلب شيء و أقرأ عليه! قال أحمد بن السّلمة النّيسابوريّ: ما رأيت بعد إسحاق و محمد بن يحيى أحفظ للحديث من أبي حاتم الرّازي و لا أعلم بمعانيه. قال ابن عدي: سمعت القاسم بن صفوان: سمعت أبا حاتم يقول: أروع من رأيت أربعة: آدم و أحمد بن حنبل و ثابت بن محمد الزّاهد و أبو زرعة الرّازي. قال القاسم: فذكرته لعثمان بن خرّزاد، فقال: أنا أقول:

أحفظ من رأيت أربعة: محمد بن المنهال الصّريّ و إبراهيم بن عرعة و أبو زرعة و أبو حاتم.

قال ابن أبي حاتم: سمعت يونس بن عبد الأعلى يقول: أبو زرعة و أبو حاتم إماما خراسان و دعا لهما و قال: بقاؤهما صلاح للمسلمين. و قال محمد بن الحسين بن مكرم: سمعت حجاج بن الشّاعر و ذكرت له أبا زرعة و ابن واره و أبا جعفر الدّارميّ. فقال: ما



بالمشرق أنبل من أبي حاتم. ابن أبي حاتم: سمعت أبي: قال لي هشام بن عمار: أي شيء تحفظ من الأذواء؟ قلت: ذو الأصابع و ذو الجوشن و ذو الزوائد و ذو اليمين و ذو اللحية الكلابي، و عددت له ستة، فضحك و قال: حفظنا نحن ثلاثة و زدت أنت ثلاثة. قال الحافظ عبد الرحمن بن خراش: كان أبو حاتم من أهل الأمانة و المعرفة. و قال هبة الله اللالكائي: كان أبو حاتم إماماً حافظاً متقناً. و ذكره اللالكائي في شيوخ البخاري.

و قال النسائي: ثقة. قال ابن أبي حاتم: سمعت أبي يقول: جرى بيني و بين أبي زرعة

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۷۶

يوماً تميز الحديث و معرفته، فجعل يذكر أحاديث و عللها، و كذلك كنت أذكر خطأ أحاديث و خطأ عللها و خطأ الشيوخ. فقال لي: يا أبا حاتم! قل من يفهم هذا؟ ما أعز هذا إذا رفعت هذا من واحد و اثنين! فما قل من يحسن هذا! و ربما أشك في شيء أو يتخالجني في حديث فأرى أن ألتقي معك و لا أجد من يشفيني. قال أبي: و كذلك كان أمرى.

و نیز ذهبی در «سیر النبلاء» در ترجمه ابو حاتم گفته: [و قال ابن أبي حاتم في أول كتاب «الجرح و التعديل» له: سمعت أبي يقول: جاءني رجل من أهل جلة أصحاب الزأى من أهل الفهم منهم و معه دفتر، فعرضه علي فقلت في بعض: هذا حديث خطأ قد دخل لصاحبه حديث في حديث، و هذا باطل و هذا منكر، و سائر ذلك صحاح.

فقال: من أين علمت أن ذاك خطأ و ذاك باطل و ذلك كذب؟ أ أخبرك راوی هذا الكتاب بأنني غلطت أو بأنني كذبت في حديث كذا؟ قلت: لا! ما أدري هذا من راويه غير أنني أعلم أن هذا خطأ و أن هذا باطل. فقال: تدعى الغيب؟! قلت: ما هذا ادعاء غيب.

قال: فما الدليل على ما قلت؟ قلت: سل عمي قلت من يحسن مثل ما احسن، فإن اتفقنا علمت أننا لم نجازف. قال: و يقول ابو زرعة كقولك؟ قلت: نعم! قال: هذا عجب! قال: فكتب في كاغذ ألفاظي في تلك الأحاديث فقال: ما قلت: أنه كذب، قال ابو زرعة:

هو باطل. قلت: الكذب و الباطل واحد. قال: و ما قلت إنه منكر، قال هو منكر كما قلت. و ما قلت إنه صحيح قال هو صحيح. ثم قال: ما أعجب هذا! تتفقان من غير مواطاة فيما بينكما! قلت: نعتد ذلك علمت أننا لم نجازف و أننا قلنا بعلم و معرفه قد اوتيناها. و للدليل على صحة ما نقوله أن دینارا بهرجا يحمل إلى الناقد فيقول:

هذا بهرج. فان قيل: اخبرك الذي بهرجه؟ قال: لا! و إن قيل: فمن أين قلت؟ قال:

علما رزقته. و كذلك نحن رزقنا معرفه ذلك. و كذلك إذا حمل إلى جوهری فص ياقوت و فص زجاج، يعرف ذا من ذا و يقول كذلك، و كذلك نحن رزقنا علما لا يتهيا له أن نخبر كيف علمنا بأن هذا كذب و هذا منكر و نعلم صحة الحديث بعدالة ناقله و أن يكون كلاما يصلح أن يكون كلام النبوة و نعرف سقمه و إنكاره فنرد من لم تصح

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۷۷

عدالته. قال: و سمعت أبي يقول: قلت على باب أبي الوليد الطيالسي: من اغرب علي حديثا صحيحا فله علي درهم يتصدق به، و كان ثم خلق: ابو زرعة فمن دونه.

و إنما كان مرادى أن يلقي علي ما لم اسمع به فيقولون: هو عند فلان، فأذهب و أسمع، فلم يتهيا لأحد أن يغرب علي حديثا. و سمعت أبي يقول: كان محمد بن يزيد الأسفاطي قد ولع بالتفسير و بحفظه فقال يوما: ما تحفظون في قوله تعالى «فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ»؟. فبقي أصحاب الحديث ينظر بعضهم إلى بعض. فقلت: أنبا ابو صالح، عن معاوية بن صالح، عن علي بن أبي طلحة، عن ابن عباس قال: ضربوا في البلاد. سمعت أبي يقول: قدم محمد بن يحيى النيسابوري الرزي فألقيت عليه ثلثة عشر حديثا من حديث الزهري فلم يعرف منها إلا ثلثة أحاديث، و سائر ذلك لم يكن عنده و لم يعرفها].

و نیز ذهبی در «سیر النبلاء» در ترجمه ابو حاتم گفته: [مات الحافظ أبو حاتم في شعبان سنة سبع و سبعين و مائتين، و قيل: عاش ثلثا و ثمانين سنة و لأبي محمد الأيادي الشاعر مرثية طويلة في ابي حاتم رواها عنه ابن أبي حاتم، أولها:

أَنْفُسِي! مَا لَكَ لَا تَجْزِعِينَا؟ وَ عَيْنِي! مَا لَكَ لَا تَدْمَعِينَا؟

أَلَمْ تَسْمَعِي بِكَسُوفِ الْعُلُومِ فِي شَهْرِ شَعْبَانَ مُحَقًّا مَدِينَا

أَلَمْ تَسْمَعِي خَيْرَ الْمُرْتَضَى أَبِي حَاتِمٍ أَعْلَمَ الْعَالَمِينَ]. وَ نِيزَ ذَهَبِي دَر «تَذَكُّرَةُ الْحَفَاطِ» كَفَتَهُ: [أَبُو حَاتِمٍ الرَّازِي الْإِمَامَ الْحَافِظَ الْكَبِيرَ، مُحَمَّدَ بْنَ إِدْرِيسَ بْنِ الْمُنْذِرِ الْحَنْظَلِيِّ، أَحَدَ الْأَعْلَامِ. وَلَدَ سَنَةَ خَمْسٍ وَ تَسْعِينَ وَ مَائَةٍ. قَالَ: كَتَبْتُ الْحَدِيثَ سَنَةَ تِسْعٍ وَ مَائَتَيْنِ. قُلْتُ: رَحَلَ وَ هُوَ أَمْرَدٌ فَسَمِعَ عِبِيدَ اللَّهِ ابْنَ مُوسَى وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَ الْأَصْمَعِيَّ وَ أَبَا نَعِيمٍ وَ هُوَذَةَ بْنَ خَلِيفَةَ وَ عَفَانَ وَ أَبَا مَسْهَرٍ وَ أَمَّا سِوَاهُمْ، وَ بَقِيَ فِي الرَّحْلَةِ زَمَانًا فَقَالَ: أَوَّلَ مَا رَحَلْتُ أَقَمْتُ سَبْعَ سَنِينَ أَحْصَيْتُ مَا مَشَيْتُ عَلَى قَدَمِي زِيَادَةَ عَلَى الْفِ فرسخ ثم تركت العدد، وَ خَرَجْتُ مِنَ الْبَحْرَيْنِ إِلَى مِصْرَ مَاشِيًا ثُمَّ إِلَى الرَّمْلَةِ مَاشِيًا ثُمَّ إِلَى طَرَسُوسَ وَ لِي عِشْرُونَ سَنَةً. قُلْتُ:

الْحَقُّ عِبِيدَ اللَّهِ فَأَتَيْتُهُ قَبْلَ مَوْتِهِ بِشَهْرَيْنِ. قَالَ: وَ كَتَبْتُ عَنِ النَّفِيلِيِّ نَحْوَ أَرْبَعَةِ عَشَرَ أَلْفًا وَ سَمِعْتُ مِنْ مُحَمَّدَ بْنَ مَصْفَى أَحَادِيثَ، قُلْتُ: وَ حَدَّثَ عَنْهُ يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢١، ص: ٤٧٨

عَوْنُ الطَّاعِي وَ أَبُو دَاوُدَ وَ النَّسَائِيُّ وَ أَبُو عَوَانَةَ الْإِسْفَرَائِينِيُّ وَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْقَطَّانُ وَ أَبُو عَمْرٍو أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدَ بْنَ حَكِيمٍ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ حَمْدَانَ الْجَلَّابُ وَ عَبْدِ الْمُؤْمِنِ ابْنَ خَلْفِ النَّسْفِيِّ وَ خَلَقَ كَثِيرًا. قَالَ مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْأَنْصَارِيَّ الْقَاضِي: مَا رَأَيْتُ أَحْفَظَ مِنْ أَبِي حَاتِمٍ، وَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سَلْمَةَ الْحَافِظُ: مَا رَأَيْتُ بَعْدَ مُحَمَّدَ بْنَ يَحْيَى أَحْفَظَ لِلْحَدِيثِ وَ لَا أَعْلَمُ بِمَعَانِيهِ مِنْ أَبِي حَاتِمٍ، وَ قَالَ النَّسَائِيُّ: ثَقَّةٌ، وَ قَالَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: قُلْتُ عَلَى بَابِ أَبِي الْوَلِيدِ الطَّيَالِسِيِّ: مَنْ أَغْرَبَ عَلَيَّ حَدِيثًا صَحِيحًا فَلَهُ دَرَاهِمٌ، وَ كَانَ ثُمَّ خَلَقَ، أَبُو زُرْعَةَ فَمِنْ دُونِهِ: وَ إِنَّمَا كَانَ مُرَادِي أَنْ يَلْقَى عَلِيَّ مَا لَمْ أَسْمَعْ بِهِ لِأَذْهَبَ بِهِ إِلَى رَاوِيهِ فَأَسْمَعَهُ، فَلَمْ يَتَهَيَّأَ لِأَحَدٍ أَنْ يَغْرِبَ عَلَيَّ إِلَخ.

وَ نِيزَ ذَهَبِي دَر «عَبْرَ فِي خَيْرٍ مِنْ غَيْرٍ» دَر وَقَائِعِ سَنَةِ ٢٧٧ سَبْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مَائَتَيْنِ كَفَتَهُ: [فِيهَا- تَوَفَى حَافِظُ الْمَشْرِقِ أَبُو حَاتِمٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ الْحَنْظَلِيِّ الرَّازِيَّ فِي شَعْبَانَ وَ هُوَ فِي عِشْرِ التَّسْعِينَ، وَ كَانَ بَارِعَ الْحَفَظِ، وَ أَسْعَ الرَّحْلَةَ، مِنْ أَوْعِيَةِ الْعِلْمِ، سَمِعَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَ أَبَا مَسْهَرٍ وَ خَلَقًا لَا يَحْصُونَ، وَ كَانَ جَارِيًا فِي مِضْمَارِ الْبَخَارِيِّ وَ أَبِي زُرْعَةَ الرَّازِيَّ .

وَ نِيزَ ذَهَبِي دَر «دَوْلُ الْإِسْلَامِ» كَفَتَهُ: [وَ فِي سَنَةِ سَبْعٍ - أَيْ سَبْعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مَائَتَيْنِ - مَاتَ حَافِظُ زَمَانِهِ أَبُو حَاتِمٍ مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ الْحَنْظَلِيِّ الرَّازِيَّ فِي شَعْبَانَ وَ هُوَ فِي عِشْرِ التَّسْعِينَ، وَ كَانَ جَارِيًا فِي مِضْمَارِ أَبِي زُرْعَةَ وَ الْبَخَارِيِّ .

وَ نِيزَ ذَهَبِي دَر «كَاشَفُ» كَفَتَهُ: [مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ أَبِي حَاتِمٍ الرَّازِيَّ الْحَافِظَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَى الْأَنْصَارِيِّ وَ خَلَائِقِهِ، وَ عَنْهُ «د. س.» وَ وَلَدَهُ وَ الْمُحَامِلِيَّ وَ خَلَقَ. قَالَ مُوسَى بْنُ إِسْحَاقَ الْأَنْصَارِيِّ: مَا رَأَيْتُ أَحْفَظَ مِنْهُ. وَ قَالَ أَحْمَدُ بْنُ سَلْمَةَ:

مَا رَأَيْتُ بَعْدَ ابْنِ رَاهُويَةَ وَ الذَّهْلِيِّ أَحْفَظَ لِلْحَدِيثِ وَ لَا أَعْلَمُ بِمَعَانِيهِ مِنْ أَبِي حَاتِمٍ، مَاتَ فِي شَعْبَانَ سَنَةِ ٢٧٧].

وَ عَبْدِ الْوَهَّابُ بْنُ عَلِيٍّ السَّبْكَيُّ دَر «طَبَقَاتُ شَافِعِيَّةٍ» كَفَتَهُ: [مُحَمَّدُ بْنُ إِدْرِيسَ بْنِ الْمُنْذِرِ بْنِ دَاوُدَ بْنِ مَهْرَانَ الْغُفْطَانِيِّ الْحَنْظَلِيِّ أَبُو حَاتِمٍ الرَّازِيَّ أَحَدَ الْأَئِمَّةِ الْأَعْلَامِ، وَلَدَ سَنَةَ خَمْسٍ وَ تَسْعِينَ وَ مَائَةٍ، سَمِعَ عِبِيدَ اللَّهِ بْنَ مُوسَى وَ أَبَا نَعِيمٍ وَ طَبَقْتُهُمَا بِالْكُوفَةِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢١، ص: ٤٧٩

عَبْدَ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَ الْأَصْمَعِيَّ وَ طَبَقْتُهُمَا بِالْبَصْرَةِ وَ عَفَانَ وَ هُوَذَةَ بْنَ خَلِيفَةَ وَ طَبَقْتُهُمَا بِبَغْدَادَ، وَ أَبَا مَسْهَرٍ وَ أَبَا الْجَمَاهِرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَثْمَانَ وَ طَبَقْتُهُمَا بِدِمَشْقَ، وَ أَبَا الْيَمَانَ وَ يَحْيَى الْوَحَاطِيَّ وَ طَبَقْتُهُمَا بِحَمَصَ، وَ سَعِيدُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ وَ طَبَقْتَهُ بِمِصْرَ، وَ خَلَقَا بِالنُّوَاحِي وَ الثَّغُورِ، وَ تَرَدَّدَ فِي الرَّحْلَةِ زَمَانًا، قَالَ ابْنُهُ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: أَوَّلَ سَنَةٍ خَرَجْتُ فِي طَلَبِ الْحَدِيثِ أَقَمْتُ سَبْعَ سَنِينَ أَحْصَيْتُ مَا مَشَيْتُ عَلَى قَدَمِي زِيَادَةَ عَلَى الْفِ فرسخ، ثُمَّ تَرَكْتُ الْعِدَدَ بَعْدَ ذَلِكَ، وَ خَرَجْتُ مِنَ الْبَحْرَيْنِ إِلَى مِصْرَ مَاشِيًا، ثُمَّ إِلَى الرَّمْلَةِ، ثُمَّ إِلَى دِمَشْقَ، ثُمَّ إِلَى أَنْطَاكِيَّةَ، ثُمَّ إِلَى طَرَسُوسَ، ثُمَّ رَجَعْتُ إِلَى حَمَصَ، ثُمَّ مِنْهَا إِلَى الرَّقَّةَ، ثُمَّ رَكِبْتُ إِلَى الْعِرَاقِ، كُلُّ هَذَا وَ أَنَا ابْنُ عِشْرِينَ سَنَةً. حَدَّثَ عَنْهُ مِنْ شَيْخُوهُ:



الضَّفَّار و یونس بن عبد الأعلى و عبده بن سلیمان المروزِی و الرِّبِیع بن سلیمان المرادی.

و من أقرانه: أبو زرعة الرّازی و الدّمَشَقِیّ. و من اصحاب السّین: أبو داود و النّسائی، و قیل: إنّ البخاری و ابن ماجه روى عنه، و لم یثبت ذلك. و روى عنه أيضا أبو بكر ابن أبی الدّنیّا و ابن صاعد و ابو عوانه و القاضی المحاملى و ابو الحسن علی بن إبراهیم القَطّان صاحب ابن ماجه و خلق كثير. قال عبد الرّحمن بن أبی حاتم: قال موسى بن إسحاق القاضی: ما رأیت أحفظ من ذلك. و قال أحمد بن سلمه الحافظ: ما رأیت بعد إسحاق بن راهویه و محمّد بن یحیی أحفظ للحديث من أبی حاتم و لا اعلم بمعانيه. و قال ابن أبی حاتم: سمعت یونس بن عبد الأعلى یقول: أبو زرعه و ابو حاتم إماما خراسان بقاؤهما صلاح للمسلمین. و قال ابن أبی حاتم: سمعت أبی یقول: قلت علی باب أبی الولید الطّیالسی: من أغرب علیّ حدیثا صحیحا فله درهم. و كان ثمّ خلق: أبو زرعه فمن دونه، و إنّما كان مرادی أن یلقى علیّ ما لم اسمع به فیقولون هو عند فلان، فأذهب و أسمع، فلم یتهیئا لأحد ان یغرب علیّ حدیثا. و سمعت أبی یقول:

كان محمّد بن یزید الأسقاطی قد ولع بالتّفسیر و بحفظه، فقال یوما: ما تحفظون فی قوله تعالى «فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ» ؟ فسکتوا، فقلت: ثنا أبو صالح عن معاویه بن صالح عن علیّ بن أبی طلحه عن ابن عبّاس، قال: ضربوا فی البلاد. و سمعت أبی یقول: قدم محمّد بن یحیی النّیسابوری الرّی فألقت علیه ثلثة عشر حدیثا من حدیث الرّهري، فلم

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۸۰

یعرف منها إلّا ثلثة أحادیث، قال شیخنا الذّهبی: إنّما ألقى علیه من حدیث الرّهري لأنّ محمّدا كان إلیه المنتهی فی معرفه حدیث الرّهري، قد جمعه و صنّفه و تتبّعه حتّى كان یقال له «الرّهري».

إلی أن قال السّبکی: [و قال أبو محمّد الأیادی یرثی أبا حاتم من قصیده:

أ نفسی! ما لك لا تجزعینا؟! \* و عینی! ما لك لا تدمعینا?!]

أ لم تسمعی بكسوف العلوم فی شهر شعبان محقا مدینا

أ لم تسمعی خبر المرتضی أبی حاتم أعلم العالمینا

توفی أبو حاتم الرّازی فی شعبان سنه سبع و سبعین و مائتین، و له اثنتان و ثمانون سنه].

و أبو محمد عبد الله بن أسعد یمنی یافعی در «مرآة الجنان» گفته: [سنه سبع و سبعین و مائتین: فیها- توفی حافظ المشرق أبو حاتم محمّد بن إدريس الحنظلی الرّازی فی شعبان، و كان بارع الحفظ واسع الرّحله، من أوعیه العلم جاریا فی مضمار البخاری و أبی زرعه الرّازی .

و ابن حجر عسقلانی در «تقریب التّهذیب» گفته: [محمّد بن إدريس بن المنذر الحنظلی أبو حاتم الرّازی أحد الحفاظ، من الحادیة عشر، مات سنه سبع و سبعین .

و جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته:

[أبو حاتم محمّد بن إدريس بن المنذر بن داود الحنظلی الرّازی أحد الأئمّة الحفاظ، روى عن أحمد و آدم بن أبی یاس و أبی خيثمه و قتيبة و خلق، و عنه أبو داود و النّسائی و ابن ماجه و آخرون. قال الخطیب: كان احد الأئمّة الحفاظ الأثبات مشهور بالعلم مذكورا بالفضل، وثّقه النّسائی و غيره، و قال ابن یونس: قدم مصر قديما و كتب بها و كتب عنه، مات بالرّی سنه خمس، و قیل سنه سبع و سبعین و مائتین .

وجه ۲ قدح و جرح ترمذی که از أصحاب صحاح سنه است در حدیث اقتدا

دوم آنکه: أبو عیسیٰ محمد بن عیسیٰ بن سورۃ الترمذی که یکی از اصحاب صحاح ستّه است اگر چه حدیث اقتدا را بروایت حدیفه در جامع خود مکرر آورده و با وصف روایت آن از رجال مقدوحین و روات مجروحین، بتحسین آن طریق جرأت و جسارت سپرده، لیکن جائی که آن را بروایت ابن مسعود اخراج نموده، یالجای قادر علی الإطلاق عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۴۸۱

لب بقدرح و جرح آن گشوده بإظهار مطعونیت بعض روات آن در تهجین و توهین آن افزوده، چنانچه در جامع خود می گوید: [حدّثنا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ يَحْيَى بْنِ سَلْمَةَ بْنِ كَهِيلٍ، ثَنَى أَبِي، عَنْ أَبِيهِ سَلْمَةَ بْنِ كَهِيلٍ، عَنْ أَبِي الزَّعْرَاءِ، عَنْ ابْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اقْتَدُوا بِالَّذِينَ مِنْ بَعْدِي مِنْ أَصْحَابِي: أَبِي بَكْرٌ وَعُمَرُ، وَاهْتَدُوا بِهَدْيِ عُمَارَ، وَتَمَسَّكُوا بِعَهْدِ ابْنِ مَسْعُودٍ.]

هذا حدیث غریب من هذا الوجه من حدیث ابن مسعود لا نعرفه إلّا من حدیث یحیی بن سلمة بن كهیل، و یحیی بن سلمة يضعف فی الحدیث و أبو الزّعراء اسمه عبد الله بن هانی، و أبو الزّعراء الذی روی عنه شعبه و الثّوری و ابن عیینة اسمه عمرو بن عمرو و هو ابن أخی أبی الأحوص صاحب ابن مسعود].

ازین عبارت ظاهرست که اولاً، ترمذی این حدیث را بروایت ابن مسعود غریب می داند. ثانیاً، افاده می نماید که ما نمی شناسیم آن را از حدیث یحیی بن سلمة ابن كهیل. ثالثاً، بتصریح می گوید که یحیی بن سلمه تضعیف کرده می شود در حدیث. رابعاً، بلحاظ این معنی که حقیقت حال أبو الزّعراء راوی این حدیث بر ناظر غیر ماهر مشتبه نشود افاده می کند که أبو الزّعرائی که در سند این حدیث واقعست نام او عبد الله بن هانیست و أبو الزّعرائی که از و شعبه و ثوری و ابن عیینة روایت می کنند نام او عمرو بن عمروست، و اگر چه ترمذی در قدح این حدیث اکتفا بر همین قدر نموده لیکن ما بعون الله المنعم می گوئیم که رجال سند این حدیث تماماً مقدوح و مجروح می باشند.

### قدح و جرح اهل سنت در ابراهیم بن اسمعیل کوفی که از راویان حدیث اقتدا است

\* أما ابراهیم بن اسماعیل، پس نهایت حقیر و ضئیل و بغایت مقدوح و مطعون ناقدین با تبجیلست. علامه أبو زرعه، زارع أرض نقد و تحقیق، و بارع در سیر و تدقیق او را بتلین و غمز و تضعیف و همز نواخته، و حسب افاده ابن ابی حاتم أبو زرعه ارشاد کرده که چنان نقل می کنند که او حدیثی چند از پدر خود روایت می کرد و من بعد روایت آن احادیث از پدر خود ترک کرده و آن را بکذب و زور بر عمّ خود بر بست چرا که نزد مردم مشهورتر و معروف تر بود، و أبو حاتم عمدة الأعظم بترک او را در هوّه صغار و خسار انداخته، و ابن نمیر نحیر، شارب نمیر تنقیب و تنقیر؛ او را نمی پسندید بلکه سالک طریق تضعیف و توهین و جرح و تهجین او می گردید، و إثبات روایت مناکیر

عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۴۸۲

برای آن منخدع غریب نموده، و عقیلی با عقل و شعور حائر عثور موفور بإرشاد کلمه بلیغه «لم یکن إِبْرَاهِيمُ هَذَا بِقِيمِ الْحَدِيثِ» إثبات کمال قصور و فتور آن مغرور نموده، و نیز برای توهین او قصّه ادغال و ادخال او حدیثی را در حدیثی دیگر ذکر فرموده، و ابن حبان اگر چه او را در ثقات وارد کرده مگر اینهم ارشاد کرده که در روایت او از پدرش بعض مناکیرست.

و در کمال ظهورست که حدیثی که ما در صدد قدح او هستیم از همین قبیل می باشد. زیرا که ابراهیم آن را از پدر خود اسماعیل روایت کرده پس در مطعون و منکر بودن آن امترا و ارتیاب نیست.

ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [إبراهیم بن إسماعیل بن یحیی بن سلمه بن کهیل. لِئَنه أَبُو زُرْعَه و ترکہ أَبُو حاتم، یروی عن أبيه، تأخر].

و نیز ذہبی در «مغنی» گفته: [إبراهیم بن إسماعیل بن یحیی بن سلمه بن کهیل، غمزه أَبُو زُرْعَه و ترکہ أَبُو حاتم .  
و ابن حجر عسقلانی در «تہذیب التہذیب» گفته: [إبراهیم بن إسماعیل بن یحیی بن سلمه بن کهیل الحضرمی أَبُو إِسْحَاق الْکُوفِی،  
عن أبيه و أبي نعيم، و عنه الترمذی و ابنه سلمه بن إبراهيم و ابن صاعد و یعقوب بن سفیان و ابن واره و السراج و غیرهم.  
قال ابن أبي حاتم: كتب أبي حديثه و لم يأته و لم يذهب بي إليه و لم يسمع منه زهاده فيه: و سألت أبا زُرْعَه عنه فقال: يذكر عنه أنه  
كان يحدث بأحاديث عن أبيه ثم ترك أباه فجعلها عن عمه لأنَّ عمه أجلى عند الناس، و قال العقيلي عن مطين: كان ابن نمير لا  
يرضاه و يضعفه، و قال: روى أحاديث مناكير. قال العقيلي: و لم يكن إبراهيم هذا بقیم الحديث. قال مطين: مات سنة ۲۵۸. قلت: و  
بقية كلام العقيلي:

روى عن أبيه، عن جدّه عن سلمه، عن إبراهيم، عن علقمه، عن ابن مسعود: كنّا مع النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ فِي غَزْوَةِ خَيْبَر وَ كَانَ  
إِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَبَرَّزَ تَبَاعَدَ

، الحديث. و فيه قَصِيَّةُ الشَّاتَيْنِ وَ نِعِ الْمَاءِ وَ قَصِيَّةُ الْإِدَاوَةِ وَ قَصِيَّةُ الْجَمَلِ مَطَوَّلًا. قال العقيلي: أَمَّا قَصِيَّةُ الْإِدَاوَةِ وَ الطَّهْوَرِ فَبِجَاءِ عَنِ ابْنِ  
مَسْعُودٍ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ، وَ أَمَّا مَا عَدَا ذَلِكَ فَبِجَاءِ عَنْ غَيْرِ ابْنِ مَسْعُودٍ فَأَدْخَلَ حَدِيثًا فِي

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۸۳

حديث و روى عنه ابن خزيمة في صحيحه، و ذكره ابن حبان في الثقات فقال: في روايته عن أبيه بعض المناكير].  
و صفی الدین أحمد بن عبد الله الخزر جی در «مختصر تذهیب تذهیب الکمال» گفته: [إبراهیم بن إسماعیل بن یحیی بن سلمه بن  
کهیل الحضرمی أَبُو إِسْحَاق الْکُوفِی، عن أبيه و أبي نعيم، و عنه الترمذی، اتهمه أَبُو زُرْعَه. قال مطين: مات سنة ثمان و خمسين و  
مائتين .

### قدح و جرح اهل رجال در اسمعیل بن یحیی بن سلمه بن کهیل راوی دیگر حدیث

\* و أما اسماعیل بن یحیی، پس حسب ارشاد دارقطنی، متروک؛ یعنی بعید از مرتبه قبول و رضا و قریب بزمرة اهل دغل و دغا  
می باشد، و حسب نقل ابن الجوزی إمام أئمة تحقیق از أزدی أفيق نیز ثابت و محققست که او متروکست و مهجور. پس تمسّک  
بروایت او محض تهوّر محذور، و الله هو المخرج من ظلمات الزور إلى الصدق و النور.

ذهبی در «میزان» گفته: [إسماعیل بن یحیی بن سلمه بن کهیل، عن أبيه و عنه إبراهيم، قال الدار قطنی: متروک .

و نیز در «مغنی» گفته: [إسماعیل بن یحیی بن سلمه بن کهیل؛ قال الدار قطنی:

متروک .

و ابن حجر عسقلانی در «تہذیب التہذیب» گفته: [إسماعیل بن یحیی بن سلمه بن کهیل الحضرمی الْکُوفِی، روى عن أبيه و عنه  
محمد، و عنه ابن إبراهيم و أبو العوّام أحمد بن یزید الرّیاحی. قال الدار قطنی: متروک، و تقدّم الكلام عليه في ترجمة ابنه.  
قلت: و نقل ابن الجوزی عن الأزدی أنه قال: متروک .

و صفی الدین خزر جی در «مختصر تذهیب تذهیب الکمال» گفته: [إسماعیل بن یحیی بن سلمه بن کهیل الحضرمی الْکُوفِی، عن  
أبيه و عنه محمد، و عنه ابنه إبراهيم قال الدار قطنی: متروک .

**قدح و جرح علماء سنت در یحیی بن سلمه بن کهیل راوی دیگر حدیث اقتدا**

\* و اما یحیی بن سلمه بن کهیل، پس اگر چه خود ترمذی در قدحش بر همین اکتفا نموده که «یحیی بن سلمه یضعف فی الحدیث»، لیکن از مطالعه کتب رجال بتصریح تمام واضح و آشکار می شود که ابن معین او را گاهی «لیس بشیء» گفته و عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فی امامة الاثمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۴۸۴

گاهی «ضعیف الحدیث» گفته. و بخاری گفته که در حدیث او مناکیرست. و نیز بخاری در «تاریخ اوسط» خود او را «منکر الحدیث» گفته، و أبو حاتم رازی گفته که او منکر الحدیث است و قوی نیست. و نسائی گفته که ثقه نیست. و نیز نسائی گفته که او متروک است، و عباس گفته که او چیزی نیست و حدیث او نوشته نمی شود. و ابن حبان اگر چه او را در ثقات ذکر نموده لیکن با این همه افاده کرده که در حدیث پسرش از وی مناکیرست.

و پر ظاهرست که حدیث اقتدا را از یحیی بن سلمه پسرش إسماعیل بن یحیی روایت کرده، پس در مقدوح بودن آن حسب افاده ابن حبان شکی نمی باشد. و از عجائب آنست که ابن حبان یحیی بن سلمه را در «کتاب الضعفاء» هم ذکر کرده و در حق او گفته که او منکر الحدیث است جدّا و باو احتجاج کرده نمی شود، و ابن نمیر گفته که او از آن کسان نیست که حدیثشان نوشته شود. و دارقطنی گفته که او متروکست.

و نیز دارقطنی گفته که او ضعیف است. و عجلی گفته که او ضعیف الحدیث می باشد.

و ابن سعد گفته که او ضعیف بوده جدّا، و یعقوب بن سفیان او را در باب کسانی که إعراض کرده می شود از روایت شان آورده و افاده نموده که من از أصحاب خود می شنیدم که تضعیف او می کردند، و آجری از أبو داود نقل کرده که او چیزی نیست. حالا عباراتی که کاشف ازین اقوال ائمه رجالست باید شنید.

بخاری در «تاریخ صغیر» گفته: [قال أبو نعیم: مات سلمه بن کهیل آخر إحدى و عشرين يوم عاشورا. قال أبو عبد الله: هو الخضرمی أبو یحیی الکوفی والد محمد و یحیی، أما یحیی فمنکر الحدیث .

و نیز بخاری در «کتاب الضعفاء» گفته: [یحیی بن سلمه بن کهیل، عن أبيه، فی حدیثه مناکیر].

و نسائی در «کتاب الضعفاء و المتروکین» گفته: [یحیی بن سلمه بن کهیل، متروک الحدیث، کوفی .

عبد الغنی مقدسی در «کمال» گفته: [یحیی بن سلمه بن کهیل الحضرمی الکوفی أبو جعفر، عن أبيه و بیان بن بشر و جماعه، و عنه ابنه إسماعیل و قبیصة بن عقبه و

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فی امامة الاثمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۴۸۵

یحیی الحمانی و أبو غسان النهدی و أسید بن زید الحمال و محمّد بن عبد الواهب الحارثی و آخرون. ضعفه ابن معین. و قال أبو حاتم: ليس بالقوی. و قال البخاری: فی حدیثه مناکیر و قال النسائی: ليس بثقة. و قال الترمذی: ضعيف. و أما ابن حبان فذكره فی «الثقات» قال مطین: مات سنة اثنتين و سبعين و مائة].

و ذهبی در «کاشف» گفته: [یحیی بن سلمه بن کهیل، عن أبيه و بیان بن بشر، و عنه قبیصة و یحیی الحمانی، ضعيف، مات سنة ۱۷۲]. و در حاشیه «کاشف» مذکورست: [قال یحیی: ليس بشیء، و قال مرة: ضعيف الحدیث. و قال «خ»: فی حدیثه مناکیر. و قال «س»: ليس بثقة. و ذكره ابن حبان فی الثقات. و قال أبو حاتم: منکر الحدیث ليس بالقوی .

و نیز ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [یحیی بن سلمه بن کهیل، عن أبيه، قال أبو حاتم و غیره: منکر الحدیث، و قال النسائی: متروک. و قال عباس: ليس بشیء، لا یکتب حدیثه .

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» گفته: [یحیی بن سلمه بن کهیل الحضرمی أبو جعفر الکوفی، روی عن أبيه و إسماعیل

بن ابی خالد و بیان بن بشر و عاصم بن بهدله و عمار الدّهنی و یزید بن ابی زیاد، و عنه ابنه إسماعیل و عبد الله بن نمیر و بکر بن بکّار و أبو سعید مولى بنی هاشم و موسى بن داود الضّبی و عبد الله بن صالح العجلی و أبو غسان التّهدی و یحیی بن عبد الحمید الحماني و آخرون. قال الدورى عن ابن معین: ضعيف الحديث، و قال مضر بن محمّد عن ابن معین: ليس بشيء. و قال أبو حاتم منكر الحديث ليس بالقوى. و قال البخارى: فى حديثه مناكير. و قال الترمذی:

يضعف فى الحديث. و قال النسائي: ليس بثقة. و ذكره ابن حبان فى «الثقات» و قال:

فى حديث ابنه عنه مناكير، مات سنه تسع و سبعين و مائه. و قال مطين: مات سنه اثنتين و سبعين، قلت: و ذكره ابن حبان ايضا فى الضّعفاء فقال: منكر الحديث جدّا لا يحتجّ به. و قال النسائي فى الكنى: متروك الحديث و قال ابن نمير: ليس ممّن يكتب حديثه. و قال الدار قطنی: متروك. و قال مرّة: ضعيف. و قال العجلى، ضعيف

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۸۶

الحديث و كان يغلو فى التشيع. و قال ابن سعد: كان ضعيفا جدّا. و قال البخارى فى الأوسط منكر الحديث، و ذكره يعقوب بن سفيان فى باب من يرغب عن الرّواية عنهم: و كنت أسمع أصحابنا يضعّفونه. و قال الآجرى عن أبى داود: ليس بشيء.].

و صفى الدين خزرجى در «مختصر تذهيب التّهديب» گفته: [یحیی بن سلمه ابن کهیل، عن أبيه. و عنه ابنه إسماعیل ضّعفه ابن معین. قال مطين: مات سنه اثنتين و تسعين و مائه.].

### اشاره بقدر و جرح حافظ بزّار صاحب «مسند» در حديث اقتدا

\* اما أبو الزّعرأ عبد الله بن هانى الكندى، پس مقدوح و مجروح بودنش حسب افاده بخارى سابقا در مقام قدح

حديث «و تمسّكوا بعهد ابن أمّ عبد»

مذكور و مسطور شده، فليكن منك على ذكر.

سوم آنکه: أبو بكر أحمد بن عمر بن عبد الخالق البصرى البزّار که از محدثين كبار و أساطين أخبار و نقّاد أخبار و جهابذه آثار نزد سنيّه است؛ حديث اقتدا را غير صحيح وانموده بقدر و جرح آن طريق إنصاف پيموده؛ كما عرفته سابقا بنصّ المناوى فى «فيض القدير».

و در کمال ظهورست که بعد قدح و جرح اين حافظ كبير و ناقد شهير جاي آنست که مخاطب و اولیای او غرق عرق خجلت شوند و راه توبه و انابت از تمسّك باين كذب و زور روند و هرگز نام آن را بر زبان نيارند و ادّعاى شهرت و تواتر آن را از خطايای فاضحه خود شمارند، لكن ائى ذلك هم و أين؟! و قد صرّعهم دنف الضّلال و الحين، فصاروا مختومين بالطبع و الرّين، و ساقهم إلى البوار حبّ الشّخين.

از جمله عجائب آنست که شاه صاحب در حاشيه کيد نود و دوم از همین کتاب «تحفه» بروایت «مسند بزّار» بر أشجعيّت يار غار بمقابله اهل حقّ احتجاج و استدلال آغاز نهاده؛ داد کمال مجانبّت خود از دأب مناظره داده‌اند، و درين مقام أصلا التفاتى بقدر و جرح بزّار در حديث اقتدا نمی‌فرمايند، و بلا تحرّج زبان خود را بذکر آن می‌آلايند، و بلا محابا در صدد استدلال و احتجاج باين كذب کاسد بی رواج؛ مسلک زيغ و اعوجاج می‌پيمايند، و بادّعاى شهرت و تواتر آن بکمال جلع و اتقاح در ترويح ارواح مسيلمه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۸۷

و سجاج می‌افرايند.

و أعجب از آن اين ست که شاه صاحب در صدر همین باب أعنى باب هفتم «تحفه» در مقام نفی خلافت از معاويه و مروانيه و

عباسیه بحديث مروی بزار تمسّک نموده‌اند او را بعمده محدّثین اهل سنت وصف فرموده، ولی در این مقام از افاده آن عمده محدّثین عظام در باب عدم صحّت حدیث اقتدا إعراض و استنکاف آغاز می‌نهند، و بر خلاف و شقاق چنین ناقد جلیل و جهیز نبیل فرقه خود اقدام نموده بدعوای باطله شهرت و تواتر حدیث اقتدا داد ظلم و اعتدا می‌دهند. هل هذا إلّا صنیع أهل الخلاعة و الدّعارة؟! و الله العاصم عن زیع اولی الغوایة و الغماره.

و هر چند در إثبات جلالت و عظمت أبو بکر بزار همین معنی کافست که مخاطب ما او را عمده محدّثین اهل سنت می‌فرماید و بروایات او بمقابله اهل حقّ تمسّک و تشبّث نموده مقام منبع و محل رفیع او را بأولیای خود می‌نماید، لیکن ما بعضی از کلمات علمای رجال و عارفین احوال اهل سنت در حقّ او نقل نموده مزید إحکام و إبرام مقصود و مرام خود می‌نماییم.

حافظ ابو نعیم أحمد بن عبد الله اصفهانی در کتاب «تاریخ اصبهان» که نسخه عتیقه آن در کتب خانه حرم محترم مدینه منوره بنظر نحیف رسیده گفته: [أحمد بن عمر بن عبد الخالق البصری أبو بکر البزار الحافظ، قدم أصبهان مرّتين .

جلال الدین سیوطی در «طبقات» گفته: [البزار- الحافظ العلّامة الشهير أبو بکر أحمد بن هارون (عمر. ط) بن عبد الخالق البصری، صاحب «المسند الكبير المعلّل» رحل بآخر عمره إلى أصبهان و الشام، نشر (فنشر. ط) علمه، مات بالزّملة سنة ۲۹۲].

### ترجمه حافظ أبو بکر أحمد بن عمر بن عبد الخالق بزار

و محمد أمير الأزهری المالکی در «رساله أسانید» خود گفته: [«سنن البزار» الحافظ أبو بکر أحمد بن عمر بن عبد الخالق البزار العتکی- بفتح العين و التاء المخففة- البصری المتوفی سنة ۲۹۲ بالزّملة. قال ابن أبي خيثمة: هو ركن من أركان الاسلام، و كان يشبهه بابن حنبل في زهده و ورعه، له «المسند الكبير»، رحل في آخر عمره إلى الشام و أصبهان فنشر علمه، و مات بالزّملة من الشام، رويناه من سندنا للبزار عن صاحب

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۸۸

«المنح» من طريق ابن عتاب، عن أبيه، عن القاضي أبي أيوب بن خلف بن عمرو، عن محمّد بن أحمد بن مفرج. «ح» من طريق الصّيرفي، عن أبي محمّد عبد الله بن محمّد بن إسماعيل عن أبي عمرو الطلمنكي، عن ابن مفرج، عن أبي الحسن الصّيموت، عن البزار].

### قدح حافظ أبو جعفر محمد ابن حماد عقيلي در حدیث اقتدا و ترجمه او

چهارم آنکه: ابو جعفر محمّد بن عمرو بن موسی بن حماد العقيلي که از کبار حفاظ و عظام أيقاظ سنیّه است در «کتاب الضّعفا» حدیث اقتدارا بروایت ابن عمر ذکر فرموده و آن را حدیث منکر بی أصل و انموده، کما ستعرف إنشاء الله تعالی فیما بعد من عبارة ابن حجر العسقلانی فی «لسان المیزان» فی ترجمه محمّد بن عبد الله العمری.

و پر ظاهرست که بعد قدح عقيلي درین حدیث، کار عاقلی نیست که بآن تمسّک نماید، یا بدعوای باطله شهرت و تواتر آن لب گشاید.

و علو مرتبه عقيلي در نقد أحادیث و أخبار هر چند نزد حضرات سنیّه قابل إنکار نیست، لیکن إتماما للحجّه شطری از عبارات علمای رجال درین جا ذکر می‌نمایم.

علامه ذهبی در «تذکره الحفاظ» گفته: [العقيلي- الحافظ الإمام أبو جعفر ترجمه حافظ أبو جعفر ابن حماد عقيلي محمّد بن عمرو بن

موسی بن حماد العقیلى صاحب کتاب «الضَّعفاء الکبیر» سمع جده یزید بن محمّد العقیلى لامه و محمّد بن إسماعیل الصّائغ و أبایحیی بن أبی میسرّه و محمّد بن أحمد بن الولید بن برد الأنطاکی و یحیی بن أيّوب العلاف و محمّد بن إسماعیل التّرمذی و إسحاق بن إبراهيم الدّیری و علی بن عبد العزیز بن البغوی و محمّد بن خزیمه و محمّد بن موسى البلخی صاحب عبد الله بن موسى و خلقا کثیرا، و کان مقيما بالحرمين، حدّث عنه أبو الحسن محمّد بن نافع الخزاعي و يوسف بن البرحيل المصري و أبو بكر بن المقرئ و آخرون. قال مسلمة بن القسم:

کان العقیلى جلیل القدر عظیم الخطر ما رأيت مثله و کان کثیر التصانیف فکان من أتاه من المحدثین قال: اقرأ من کتابک و لا تخرج أصله! فتکلّمنا فی ذلك و قلنا: إمّا أن يكون أحفظ النّاس و إمّا أن يكون من أكذب النّاس! و اجتمعنا علیه فلمّا أتيت بالزیاده و النّقص فطن لذلك فأخذ منّي الكتاب و أخذ القلم فأصلحها من حفظه، فلمّا انصرفنا (فانصرفنا. ظ) من عنده و قد طابت أنفسنا و علمنا أنّه من أحفظ النّاس. و قال

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۸۹

الحافظ أبو الحسن بن سهل القطّان: أبو جعفر ثقة جلیل القدر عالم بالحديث مقدّم فی الحفظ توفي سنه اثنتين و عشرين و ثلاثمائه. و نیز ذهبی در «عبر» در وقائع سنه اثنتين و عشرين و ثلاثمائه گفته: [العقيلي - أبو جعفر محمّد بن عمرو الحافظ صاحب «الجرح و التّعديل» عداة فی أهل الحجاز، روى عن إسحاق الدّیری و أبی إسماعیل التّرمذی و خلق. توفي بمكّه فی ربيع الأوّل . و جلال الدین سیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته: [العقيلي - الحافظ الإمام أبو جعفر محمّد بن عمرو بن موسى بن حماد بن صاعد، صاحب «كتاب الضّعاء» جلیل القدر، عظیم الخطر، کثیر التصانیف، مقدّم فی الحفظ، عالم بالحديث، ثقة، قال مسلمة بن القاسم: کلّ ما أتاه من المحدثین قال: اقرأ من کتابک و لا- تخرج أصله. فتکلّمنا فی ذلك و قلنا: إمّا أن يكون أحفظ النّاس أو أكذب النّاس. فاتّفقنا علی أن نكتب أحاديث عنه روايه و نزيد فيها و ننقص، فأتیناه نمتحنه فقال لی: اقرأ! فقرأتها فلمّا أتيت بالزیاده و النّقص فطن لذلك فأخذ منّي الكتاب و أخذ القلم فأصلحها من حفظه. فانصرفنا و قد طابت أنفسنا و قد علمنا أنّه أحفظ النّاس. مات سنه ۳۲۲].

### قدح حافظ أبو بكر محمد بن حسن موصلي معروف بنقاش در حدیث اقتدا

پنجم آنکه: أبو بكر محمّد بن الحسن الموصلي المعروف بالنّقاش، حدیث اقتدا را که بروایت ابن عمر مرویست بتصريح تمام واهی گفته بتوهین و تهجین آن گوهر تحقیق بمثقب تنقید سفته، چنانچه ذهبی در «میزان الاعتدال» بترجمه أحمد بن محمّد ابن غالب الباهلی گفته:

[و من مصائبه قال: حدّثنا محمّد بن عبد الله العمری. حدّثنا مالک، عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله صلعم: اقتدوا بالذّین من بعدی أبی بکر و عمر

، فهذا ملصق بمالک، و قال أبو بكر النّقاش: و هو واه .

و در کمال ظهورست که قدح نقاش درین حدیث واضح الاغتشاش و آن هم بلفظ «واهی» موجب انکشاف نهایت فساد و تباهی آن می باشد، زیرا که نقاش خیلی بجمع موضوعات فریفته و دل داده است و تفسیر خود را از احادیث موضوعه پر نموده است، کما لا یخفی علی من راجع «طبقات الحفاظ» للسیوطی. پس اگر چنین کسی حدیثی را واهی گوید و راه توهین و تهجین آن پوید لابدست که آن حدیث بأقصای حدود و غایات

عِبَقَاتِ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۹۰

بطلان واصل و در أسفل طبقات و در کات هوان داخل خواهد بود.



بالجملة بر ارباب نظر و أصحاب بصر واضح و آشکارست که حال حدیث اقتدا بعد قدح نقاش مثل نقش بر آب است، و نمایش این خبر مثل لَمْعِ سَرَاب!

### قدح حافظ أبو الحسن علی بن عمر الدارقطنی در حدیث اقتدا و مآخذ ترجمه او

ششم آنکه: أبو الحسن علی بن عمر الدارقطنی که از مشاهیر حفاظ کبار و معاریف نقاد اخبار نزد سنیّه است حدیث اقتدا را که بروایت ابن عمر منقولست، مجروح و مقدوح نموده بتصریح عدم ثبوت آن و ضعیف بودن راوی آن در إظهار وهن و هونش افزوده، کما ستعرف ذلك إنشاء الله تعالى فيما بعد من عبارة العسقلانی فی «لسان المیزان» فی ترجمه محمد بن عبد الله العمری. و بحمد الله تعالى ازین جا نیز کمال جرأت و جسارت مخاطب در ادّعی شهرت و تواتر این حدیث موضوع و خبر مصنوع، واضح و آشکار می گردد. و خلاعت و جلاعت او درین ادّعی فاسد و تقوّل کاسد، بمنصّه شهود می رسد.

و جلالت و عظمت دارقطنی نزد سنیّه و کمال مهارت و تقدّم او در علوم حدیث مآخذ ترجمه حافظ أبو الحسن دارقطنی و اثر بر ناظر کتاب «الأنساب» عبد الکریم سمعانی و «رساله فخر - الدّین رازی» در ترجیح مذهب شافعی و «تاریخ کامل» ابن الأثیر الجزری و کتاب «التّقریب و التّیسیر» محیی الدّین نووی و «وفیات الأعیان» ابن خلکان و «منهاج» ابن تیمیّه حرّانی و «سیر النبلاء» و «تذکره الحفاظ» و کتاب «العبر» ذهبی و «طبقات شافعیّه» عبد الوهّاب سبکی و «طبقات شافعیّه» عبد الرحیم أسنوی و «طبقات شافعیّه» أبو بکر أسدی و «أسماء رجال مشکاة» از ولی الدّین الخطیب التّبریزی و «طبقات القراء» محمد بن محمد الجزری و «طبقات الحفاظ» جلال الدّین سیوطی و «مرقاة - شرح مشکاة» ملا علی قاری و «رجال مشکاة» شیخ عبد الحق دهلوی و «مقالید الأسانید» أبو مهدی عیسی الثّعالبی و «بستان المحدثین» خود شاه صاحب و «إتحاف النبلاء» و «ابجد العلوم» و «تاج مکمل» مولوی صدیق حسن خان معاصر و غیر آن؛ ظاهر و باهرست. و بسیاری ازین عبارات در مجلّد حدیث طبر و بعضی از آن در جزء اول همین مجلّد مذکور شده. و از جمله عجایب مبالغات سنیّه در حقّ دارقطنی آنست که او را - معاذ الله -

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۹۱

«أمیر المؤمنین فی الحدیث» می گویند، و باین تلقیب غاصبانه إظهار نهایت نصب و عدوان و بغی و طغیان خود با ابی الأئمة الأطهار - سلام الله علیه ما اختلف اللیل و النهار - می پویند، کما لا یخفی علی ناظر کتاب «تذکره الحفاظ» للذهبی و غیره. پس کمال عجب ست که شاه صاحب بحکم أمیر المؤمنین اهل مذهب خود در باب قدح و جرح حدیث اقتدا اعتنائی نمی سازند و بادّعی شهرت باطل و تواتر آن غلغله بغاوت و حروریت در آسمان اهل عالم می اندازند!

### قدح علی بن أحمد ابن حزم ظاهری در حدیث اقتدا و فوائد خمسة که از کلام او مستفاد میشود و ترجمه او

هفتم آنکه: ابو محمد علی بن أحمد بن حزم الظّاهری که از اکابر محققین و أعظم منقّدين اهل سنّت ست بتصریح صریح حدیث اقتدار را غیر صحیح انگاشته بکمال ایضاح دست از احتجاج باین کذب صراح برداشته. چنانچه در کتاب «ملل و نحل ابن حزم» در بحث استخلاف أبو بکر مرقوم است: [و ایضا: فَإِنَّ الزَّوایةَ قد صَحَّتْ بِأَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ:

یا رسول الله! أ رأیت إن رجعت و لم أجدک؟ کأنّھا تريد الموت. قال: فأنت (فأتی. ظ) أبا بکر!

و هذا نصّ جلیّ علی استخلاف أبی بکر. و ایضا فَإِنَّ الخبر قد جاء من الطّرق الثّابتة أنّ رسول الله صلّی الله علیه و سلّم قال لعائشة

رضی الله عنها فی مرضه الَّذی توفی فیهِ علیه السَّلام: هممت أن أبعث إلى أییک و أخیک فأکتب کتابا و أعهد عهدا لکیلا یقول قائل: أنا أحق! أو یتَمَنَّى متمنّ، و یأبى الله و المؤمنون إلّا أبا بکر! و

روی أيضا: و یأبى الله و التَّبیون إلّا أبا بکر

! فهذا نصّ جلیّ علی استخلافه علیه الصَّیْلُوهُ و السَّیْلَام أبا بکر علی ولایة الأُمّة بعده. قال أبو محمّد: و لو أنّنا نستجیز التَّدلیس و الأمر الَّذی لو ظفر به خصومنا طاروا به فرحا أو أبلسوا أسفا، لاحتججنا بما

روی «اقتدوا بالَّذین من بعدی أبی بکر و عمر».

قال أبو محمّد: و لکنّه لم یصحّ، و یعیذنا الله من الاحتجاج بما لا یصحّ!].

و ازین عبارت سراسر بشارت فوائد عدیده و عوائد سدیده واضح و لائح می شود:

فائده اولی آنکه: ظاهر می گردد که ابن حزم با وصفی که چنان دلدادۀ خلافت أبو بکرست که از راه خلاف و شقاق جمهور اهل سنّت گمان می نماید که- العیاذ بالله- جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم أبو بکر را بنصّ جلیّ خلیفه نموده و برای اثبات این مزعوم مشوم دست بدامن بعض موضوعات پارینه أسلافش زده، لیکن با این همه از احتجاج بحديث

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۹۲

اقتدا بازمانده و با آنکه ذکرش بمیان آورده لیکن بتصریح صریح آن را غیر قابل احتجاج وانموده.

فائده ثانیۀ آنکه: بصراحت ثابت می شود که اگر ابن حزم تدلیس را جائز می دانست البتّه احتجاج بحديث اقتدا می کرد.

و ازینجا محقق و مبرهن می گردد که مخاطب و دیگر کبار اهل سنّت که حدیث اقتدا را دست آویز خود ساخته اند و بر آن نازشهای بیجا دارند بنای کارشان از سر تا پا بر تدلیس و تلبیس و تدسیس و تعمیس ست!

فائده ثالثۀ آنکه: از آن بکمال ظهور متّضح می شود که حدیث اقتدا صحیح نیست و بعد تنصیص و تصریح ابن حزم بعدم صحّت این حدیث، عمارت تدلیس و تلبیس مخاطب و دیگر أسلاف او بخاک برابر می شود، و بنای تخدیع و تلمیع شان جمیعا بآب می رسد.

فائده رابعۀ آنکه: از آن نهایت وضوح متّیین می شود که ابن حزم حدیث اقتدا را بحدّی ساقط عن الاعتبار می داند که از احتجاج بآن پناه خدا می جوید و راه کمال تفضیح و تقبیح او می پوید. و چرا چنین نباشد حال آنکه نزد ابن حزم بنای احتجاج بآن بر تلبیس است، و تلبیس کار إبلیس است، و الله العاصم عن وسوسه و نزغاته.

و ازین جا بخوبی پی توان برد که مخاطب و دیگر حضرات اهل سنّت که بر حدیث اقتدا بار بار می نازند و نقد جانهای شیرین خود برین تعوّق إبلیس می بازند، بچه حدّ راه اتّباع إبلیس می روند، و چه قدر مصدر أفعال قابل استعاذه می شوند! [۱]. [۱] و نیز ابن حزم در کتاب «الأحكام» بقدرح و جرح حدیث اقتدا برخاسته بیان خود را بطعن در سند و متن آن کما ینبغی آراسته، چنانچه در باب ابطال تقلید از کتاب مذکور بجواب محتجین بحديث اقتدا گفته: [و أما

الروایة «اقتدوا بالَّذین من بعدی» فحدیث لا یصح، لأنه مروی عن مولی لربعی، مجهول. و عن المفضل الضبی، و لیس بحجّة، کما حدّثنا أحمد بن محمد بن الجسور، ثنا أحمد بن الفضل الدینوری، ثنا محمد بن جریر، ثنا عبد الرحمن بن الأسود الطفاوی، ثنا محمد بن کثیر الملائی، ثنا المفضل الضبی، عن ضرار بن مرّة، عن عبد الله بن أبی الهذیل العنزی، عن حذیفه، عن النبی صلی الله علیه و سلم قال: اقتدوا بالَّذین من بعدی أبی بکر و عمر، و اهتدوا بهدی عمار، و تمسکوا عبقات الانوار فی امامة الاثمة الاطهار، ج ۲۱، ص:

۴۹۳

و مخفی نماند که قدح و جرح ابن حزم در حدیث اقتدا و نفی صحّت از آن از «فیض القدر» مناوی نیز واضح و آشکارست، کما سمعته فیما سبق، فلا تغفل عنه.

و بر اصحاب تتبع و اختبار واضح و آشکارست که ابن حزم از حفاظ کبار و نقاد اخبار سنیّه می باشد، و مآثر سنیّه و مفاخر بهیّه او نزد این حضرات بیش از آنست که بمعرض بیان آید، لیکن درین مقام اختصارا بر بعض عبارات اکتفا می رود.

و عبد الکریم بن محمد السمعانی در کتاب «الأنساب» در نسبت یزیدی گفته:

[و أمّا أبو محمّد علی بن أحمد بن سعید الأندلسی الحافظ المعروف بابن حزم، و قيل له الیزیدی لأنّ جدّه الأعلى کان من موالی یزید بن أبی سفیان.

و أبو محمّد کان من أفضل أهل عصره بالأندلس و بلاد المغرب، له التصانیف و الكتب المفیده، و کان حافظا فی الحدیث و کان یمیل إلى مذهب أصحاب الطّواهر علی ما سمعت. سمع جماعة کثیره من أهل الأندلس و وقع حدیثه و تصانیفه بالعراق و خراسان بسبب أبی عبد الله محمّد بن أبی نصر الحمیدی بعهد ابن أم عبد.

و کما حدثناه أحمد بن قاسم قال: ثنا أبی قاسم بن محمد بن قاسم بن أصبغ، قال: حدثنی قاسم بن أصبغ، ثنا اسماعیل بن اسحاق القاضی، ثنا محمد بن کثیر، أنا سفیان الثوری، عن عبد الملك بن عمیر، عن مولى لربعی، عن ربعی، عن حذیفه، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: اقتدوا باللذین من بعدی أبی بکر و عمر، و اهتدوا بهدی عمار، و تمسکوا بعهد ابن أم عبد. و أخذناه أيضا عن بعض أصحابنا عن القاضی أبی الولید بن الفرضی، عن ابن الدخیل، عن العقیلی، ثنا محمد بن اسماعیل، ثنا محمد بن فضیل، ثنا وکیع، ثنا سالم المرادی، عن عمرو بن هرم، عن ربعی بن خراش و أبی عبد الله رجل من أصحاب حذیفه، عن حذیفه. قال أبو محمد: سالم ضعیف و قد سمی بعضهم المولی فقال: هلال مولى ربعی، و هو مجهول لا یعرف من هو أصلا، و لو صح لکان علیهم لا لهم لأنهم- نعنی أصحاب مالک و أبی حنیفه و الشافعی- أترك الناس لأبى بکر و عمر، و قد بینا أن أصحاب مالک خالفوا أبا بکر مما رَوَوْا فی «الموطأ» خاصه فی خمسۀ مواضع، و خالفوا عمر فی نحو ثلاثین قضیۀ مما رَوَوْا فی «الموطأ» خاصه، و قد ذکرنا أيضا أن عمر و أبا بکر اختلفا و ان ابتاعهما فیما اختلفا فیهِ معتذر ممتنع لا یقدر علیه أحد!].

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۹۴

الحافظ، فإنّه حدّث عنه و بلّغها منه. و كانت وفاته قبل سنۀ خمسین و اربعمائه، إنشاء الله، و الله أعلم .

و ذهبی در «عبر- فی خبر من غیر» در وقایع سنه ستّ و خمسین و اربعمائه گفته:

[و أبو محمّد بن حزم العلّامة علی بن أحمد بن سعید بن حزم بن غالب بن صالح الامویّ، مولاهم الفارسیّ الأصل الأندلسیّ القرطبیّ الظاهریّ صاحب المصنّفات مات مشردا عن بلده من قبل الدوله ببادیه بقریه له لیومین بقیا من شعبان عن اثنین و سبعین سنۀ روى عن أبی عمرو بن الجسور و یحیی بن مسعود و خلق. و أوّل سماعه سنۀ تسع و تسعین و ثلاثمائه و کان إلیه المنتهی فی الذّکاء و حدّه الذّهن و سعه العلم بالکتاب و السّیئه و المذاهب و الملل و النحل و العربیّه و الأدب و المنطق و الشّعر مع الصّدق و الأمانة و الدّیانه و الحشمة و السّؤدد و الرّیاسه و الثّروه و کثره الكتب. قال الغزالیّ: وجدت فی أسماء الله تعالی کتابا لأبى محمّد بن حزم یدلّ علی عظم حفظه و سیلان ذهنه. و قال صاعد فی تاریخه:

کان ابن حزم أجمع أهل الاندلس قاطبه لعلوم الإسلام و أوسعهم معرفه مع توسّعه فی علم اللّسان و البلاغه و الشّعر و السّیر و الأخبار. أخبرنی ابنه الفضل أنّه اجتمع عنده بخط أبیه من تألیفه نحو اربعمائه مجلّد].

و نیز ذهبی در «دول الإسلام» در وقایع سنه مذکوره گفته: [و فیها- مات عالم الأندلس أبو محمّد علی بن أحمد بن سعید بن حزم القرطبیّ الفقیه الظاهریّ، صاحب التصانیف، و له اثنان و سبعون سنۀ].

و جلال الدین سیوطی در «طبقات الحفاظ» گفته: [ابن حزم- الإمام العلّامه الحافظ الفقیه أبو محمّد علی بن أحمد بن سعید بن حزم بن غالب بن صالح بن خلف الفارسیّ الأصل التّرمذیّ الأمویّ، مولاهم، القرطبیّ الظاهریّ. کان أولا شافعیّا ثمّ تحوّل ظاهریّا، و کان صاحب فنون و ورع و زهد، و إلیه المنتهی فی الذّکاء و الحفظ و وسعه الدّائرۀ فی العلوم، اجمع أهل الأندلس قاطبه لعلوم الإسلام و

أوسعهم معرفة مع توسّعه في علوم اللسان و البلاغة و الشعر و السير و الأخبار، له: «المجلّي» على مذهبه و اجتهاده.

و شرحه «المحلّي». و «الملل و النحل». و «الإيصال في فقه الحديث، و غير ذلك. آخر

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۴۹۵

من روى عنه بالإجازة: أبو الحسن شريح بن محمد. مات في جمادى الأولى سنة سبع و خمسين و اربعمائة].

و مرزا محمد بدخشانی در «تراجم الحفاظ» گفته: [علی بن أحمد بن سعيد الأندلسی القرطبی أبو محمد المعروف بابن حزم، أحد الأئمة من أصحاب الطّواهر، ذكره في نسبة اليزيدي، و قال: بفتح الياء المنقوطة من تحتها باثنتين و الزّاي المكسورة بين اليائين و في آخرها الدال المهملة. هذه النسبة إلى يزيد و هو اسم رجل في أجداد المنتسب إليه، ثم ذكر جماعة من المشهورين بهذه النسبة. إلى أن قال: و أمّا أبو محمّد علی بن أحمد بن سعيد الأندلسی الحافظ المعروف بابن حزم، و قيل له اليزيدي لأنّ جدّه الأعلى كان من موالى يزيد بن أبى سفيان، و أبو محمّد كان من أفضل أهل عصره بالأندلس و بلاد المغرب، له التصانيف و الكتب المفيدة، و كان حافظاً للحديث، و كان يميل إلى مذهب أصحاب الطّواهر على ما سمعت، سمع جماعة كثيرة من أهل الأندلس و وقع حديثه و تصانيفه بالعراق و خراسان بسبب أبى عبد الله محمد بن أبى نصر الحميدى الحافظ، فإنّه حدّث عنه و بلغها منه. و كانت وفاته قبل سنة خمسين و اربعمائة إنشاء الله، انتهى. قلت:

و التّحقيق أنّ وفاته كانت بعد سنة خمسين و اربعمائة، فالأكثر على أنّها كانت سنة ستّ و خمسين، و قال بعضهم: سنة سبع. و خمسين، و كانت ولادته سنة اربع و ثمانين و ثلاثمائة، و قد روى عن أبى عمر الطّلمنكى و أبى عمر بن عبد البرّ و أبى عمر بن الجسور و أبى العلاء صاعد بن يسار الرّبعى و يحيى بن مسعود بن وجه الحيتىّ و يونس بن عبد الله بن مغيث و محمّد ابن سعيد بن سنان و غيرهم، و روى عنه ابنه الفضل و أبو عبد الله الحميدى و خلق، و ذكره الذّهبيّ و ابن ناصر الدّين في «طبقات الحفاظ».

و مولوى صديق حسن خان معاصر در «إتحاف النبلاء» گفته: [أبو محمّد علی بن أحمد بن سعيد بن حزم بن غالب بن صالح بن خلف بن معدان بن سفيان مولای يزيد بن أبى سفيان الأموى، أول کسی که از أجدادش مسلمان شد يزيد جدّ اوست، أصلش از فارس بوده، جدّ او خلف أول کسی ست که از آبای او بآندلس در آمده، مولدش به قرطبه از بلاد آندلس است يوم الأربعاء قبل طلوع شمس سلخ شهر رمضان سنة أربع و ثمانين

عقبات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۴۹۶

و ثلث مائة در جانب شرقی از آن، عالم بعلوم حديث و فقه آن و حافظ مستنبط أحكام از کتاب و سنت بود، از مذهب شافعى انتقال بسوى مذهب أهل ظاهر کرد، متفّن بود در علوم جمّه كثيره، عامل بود بعلم خود، زاهد در دنيا با وجود رياستى که او را و پدر او را پیش از وی در وزارت و تدبير ملک بود متواضع صاحب فضائل بسيار و تواليف كثيره است در علوم حديث. و از مصنّفات و مسندات شىء كثير جمع کرده و مساعدت بسيار نموده در فقه حديث کتابی نوشته مسمى به «ايصال إلى فهم الخصال الجامعة لجمل شرائع الإسلام في الواجب و الحلال و الحرام و السنّة و الإجماع» در وی أقوال صحابه و تابعين و من بعدهم من أئمة المسلمين رضى الله عنهم در مسائل فقه آورده و حجّت هر طائفة و ما لها و ما عليها بيان نموده و اين کتابی کلانست، و له کتاب «الإحكام لاصول الأحكام» في غاية التقصى و ايراد الحجج و کتاب «الفصل في الملل و الأهواء و النحل» و «كتاب في الإجماع و مسائله» على أبواب الفقه و «كتاب في مراتب العلوم» و كیفیّة طلبها و تعلّق بعضها ببعض و «كتاب إظهار تبديل اليهود و النصارى للتوراة و الانجيل و بيان تناقض ما بأيديهم من ذلك مما لا يحتمل التأويل» و هذا معنى لم يسبق إليه و كتاب «التّكريب بحدّ المنطق» و المدخل إليه بالفاظ العامية (العامة. ظ) و الأمثلة الفقهية فإنه سلك في بيانه و إزالة سوء الظنّ عنه و تكذيب المخرقين (الممخرقين. ظ) به طريقة لم يسلكها أحد قبله، و كان شيخه في المنطق محمّد بن الحسن المذحجى القرطبى المعروف بابن الكنانى. و وى اديب شاعر طيب بود در طبّ رساله‌ها دارد در أدب هم نوشته و بعد چهار صد سال از هجرت مرده، ذكر ذلك ابن ماكولا في كتاب «الإكمال» في باب

الکِنَانِی (الکِنِی. ظ) نقلاً عن الحافظ أبي عبيد الله الحميدي، و او را کتابی صغیرست مسمی «نقط العروس» در وی هر غریبه و نادره آورده و خیلی مفید است، ابن بشکوال در حق وی گفته: أبو محمّد أجمع أهل أندلس بود قاطبه برای علوم أهل اسلام و أوسع ایشان در معرفت با توسّع او در علم لسان و وفور حظّ از بلاغت و شعر و معرفت بسیر و أخبار پسرش أبو رافع الفضل گفته که نزدش از خطّ پدرش از تالیف او چهار صد مجلد است مشتمل بر هشتاد هزار ورقه تقریباً، و حمیدی گفته: [ما رأينا مثله فيما

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۹۷

اجتمع له من الذّكاء و سرعته الحفظ و كرم النّفس و التّدين، و ما رأيت من يقول الشعر على البديهة أسرع منه، ثم قال: أنشدني لنفسه، نظم:

لئن أصبحت مرتحلاً بجسمي فروحي عندكم أبداً مقيم

و لكن للعيان لطيف معنى له سأل المعانيه الكليم

و له أيضاً:

و ذی عدل فیمن سبانی حسنه یطیل ملامی فی الهوی و یقول

أ فی حسن وجه لاح لم تر غیره و لم تدر کیف الجسم أنت قتيل؟!

فقلت له: أسرفت فی اللّوم ظالماً و عندی ردّ لو أردت طویل

أ لم تر أنّی ظاهريّ و أنّی علی ما بدا حتّى یقوم دلیل؟!

و روی له الحافظ الحمیدی أيضاً:

أقمنا ساعةً ثمّ ارتحلنا و ما یغنی المشوق و قوف ساعه

کأنّ الشّمل لم یکک ذا اجتماع إذا ما شئت البین اجتماعه!

میان او و میان أبو الولید سلیمان الباجی مناظرات و ماجریات بود که شرحش درازست، و بود کثیر الوقوع در علمای متقدّمین، نزدیک نیست که هیچ یکی از زبانش سالم ماند، ازین جهت دلها از وی گریخت و هدف فقهای وقت شد و بر بغض او میل کردند و قول او را ردّ نمودند، و إجماع کردند بر تضلیلش، و تشنّیع نمودند بر وی، و تحذیر کردند سلاطین را از فتنه او، و نهی نمودند عوام را از نزدیک شدن بوی و أخذ کردن از وی، لهذا ملوک او را دور انداختند و از بلاد بدر کردند تا آنکه در بادیه لبّله رسیده آخر نهار أحد در شعبان سنه خمس و خمسين و أربعمائه بر حمت حقّ پیوست، و گویند در منت لیشم که قریه او بود بمرد، و ولادتش در شهر رمضان بعد طلوع فجر و قبل طلوع شمس يوم الأربعاء سنه أربع و ثمانين و ثلاثمائة بوده. قاله ابن صاعد. أبو العباس ابن عریف گفته: كان لسان ابن حزم و سيف الحجاج بن يوسف الثقفي شقيقين! و این بجهت کثرت وقوع او در أئمه گفت. انتهى كلام ابن خلکان. گویم: چون این همه

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۹۸

وقوع او از جهت تصلّب او در اتّباع و اجتناب از ابتداع بود و أكثر أئمّه را مقلّد محض یافته و حامی أخبار و رهبان خود دیده و رفض سنن صحیحه و نبذ کتاب الله و تمسّك بفروع مجتهد فیها مشاهده نموده، زبان را در ذمّ ایشان مطلق ساخته، اگر نیت صالحه همراه دارد إنشاء الله تعالی ضرری از آن بسوی وی عائد نخواهد شد، و لهذا شیخ اکبر در باب ثالث و عشرين و مائتين از «فتوحات مکیه» گفته: غایه الوصله أن یکون الشّیء عین ما ظهر و لا یعرف أنّه هو، کما رأيت النّبی صلی الله علیه و سلّم فی المنام و قد عانق أبا محمّد بن حزم المحدث، فغاب الواحد فی الآخر فلم نر إلّا واحداً و هو رسول الله صلی الله علیه و سلّم!!! فهذه غایه الوصله و هو المعبر عنه بالاتّحاد، انتهى بلفظه. و لنعم ما قیل، نظم:

توهم واشینا بلیل مزارنا فهم لیسعی بیننا بالتّباعد

فعانقته حتّی اتّحدنا تعانقا فلّمّا اُتانا ما رأى غیر واحد

و یقرب من ذلک ما قیل بالفارسیّة، شعر:

جذبه وصل بحدیست میان من و تو که رقیب آمد و پرسید نشان من و تو

رزقنا الله تعالی من هذا الاتحاد نصيبا فی الدّنيا والآخرة. وفات والد ابن حزم که وزیر دولت عامریّه بود و از اهل علم و ادب و خیر

و بلاغت در سنه اثنتین و أربع مائه اتّفاق افتاده، پسرش ابن حزم گوید: أنشدنی والدی الوزير فی بعض وصایاه:

إذا شئت أن تحیی غتیا فلا تكن علی حالة إلّا رضیت بدونها

ابن حزم را پسری بود فاضل که او را أبو رافع الفضل می گفتند، در خدمت معتمد ابن عبّاد صاحب اشبیلیّه و غیرها من بلاد أندلس

می ماند در وقعه زلاقه با مخدوم خود معتمد مذکور روز جمعه منتصف رجب سنه تسع و سبعین و أربع مائه کشته شد. «لبله» بفتح

لامین: بلده ایست باندلس. و منت لیشم: قریه از أعمال لبلة است که ملک ابن حزم مذکور بود و بسوی او تردّد آمد و شد داشت،

رحمه الله تعالی .

### قدح علامه برهان الدین عبید الله فرغانی شارح منهاج بیضاوی در حدیث اقتدا و ترجمه او

هشتم آنکه: علّامه برهان الدّین عبید الله بن محمّد العبري الفرغانی که از ائمه اعلام و أجله فخام ستّیه است حدیث اقتدا را

بصراحت تمام موضوع گفته و بجواب مستدلّین و محتجّین بآن در مقام ردّ و توهین آن بر آمده درر غرر بمثقب بیان سفته، چنانچه

در

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۴۹۹

«شرح منهاج بیضاوی» که نسخه عتیقه آن بخطّ عرب پیش فقیر حاضرست می گوید:

[و قیل: إجماع الشّیخین حجّة،

لقوله صلّی الله علیه و سلّم: اقتدوا بالذّین من بعدی: أبی بکر و عمر.

فالرسول أمرنا بالاعتداء بهما و الأمر للوجوب، و «ح» یكون مخالفتهم حراما، و لا نعنی بحجّیّة إجماعهما سوی ذلک. و الجواب أن

الحديث موضوع لما بینا فی «شرح الطّوابع»، و لو سلّم صحّته فمعارض

بقوله صلّی الله علیه و سلّم: أصحابی کالتّجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم.

فإنّه يدلّ علی وجوب متابعة کلّ منهم، لکنّها لیست بواجب إجماعا].

ازین عبارت سراسر بشارت در کمال وضوح و ظهورست که علّامه عبری عظیم العبور کثیر العثور برای کسر ظهور ارباب شرّ و شور

و درء نحور أصحاب تلفیق و زور، تصریح صریح بوضع این کذب سراسر موضوع و مهجور و تنصیص صحیح بر افتعال این بهت

مصنوع و منجور می نماید، و از غایت إنصاف و نهایت اتّصاف بمتارکعت اعتساف، مردودیّت و مطرودیّت و موهوئیّت و مطعوئیّت و

مقدوحیّت و مجروحیّت این فریه شنیعه و کذب فظیعه، بنهایت صراحت جاگزین خاطر مستفیدین می فرماید، فجزاه الله عنا و عن

جميع المسلمين خیر الجزاء، حیث أوصل إلى أسفل الدّركات هذا الکذب و الافتراء.

و جلالت شان و رفعت مکان علّامه عبری نزد علمای رجال و ناقدین با کمال بیش از آنست که استیعابا بمعرض تحریر آید، لهذا

نبذی از عبارات ایشان، مع توضیح و بیان، درین جا مذکور می گردد.

شیخ جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن بن علی الأسنوی الشّافعی در «طبقات الشّافعیّة» گفته: [الشّریف برهان الدّین عبید الله

الهاشمی الحسینی المعروف بالعبری- بعین مکسورة ثمّ باء موحّدة ساکنه- کان أحد الأعلام فی علم الکلام و المعقولات، ذا حظّ



وافر من باقی العلوم، و له التصانیف المشهورة، منها شرح کتاب (کتب. ظ) البیضاوی و هی «الغایة القصوی» فی الفقه و «المنهاج» و «المصباح» و «الطوالع». سکن السلطانیة ثم ارتحل إلى تبریز و توفي بها فی ثالث عشر رجب سنه ثلث و أربعین و سبعمائه[.]

ازین عبارت ظاهرست که عبری یکی از اعلام در علم کلام و معقولات و صاحب

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۰۰

حظّ وافر در باقی علوم بوده و تصانیف او مشهور است و ابن حجر عسقلانی در «درر کامنه فی أعیان المائة الثامنة» گفته [عبید الله ابن محمّد الهاشمی الحسینی الفریابی (الفرغانی. ظ) المعروف بالعبری- بکسر المهملة و سکون الموحدة- کان عارفا بالأصلین و شرح مصنّفات القاضي ناصر الدین البیضاوی «المنهاج» و «المطالع» و «الغایة القصوی» فی الفقه و «المصباح» و سکن السلطانیة ثم تبریز، و ولی قضاءها، ذکره الأسنوی فی «طبقات الشافعیة» و يقال إنه کان یقری المذهبین و کان أولا حنفیاً، و ذکره الذّهبی فی «المشتمة» فی العبری، فقال: عالم کبیر فی وقتنا و تصانیفه سائرة. و مات فی شهر رجب سنه ۷۴۳. قلت: رأیت بخط بعض فضلاء العجم أنه مات فی غرة ذی الحجة منها و هو أثبت، و وصفه فقال: هو الشّریف المرتضی قاضی القضاء، کان مطاعا عند السلاطین، مشهورا فی الآفاق، مشارا إلیه فی جمیع فنون، ملاذ الضّعفاء کثیر التّواضع و الإنصاف، و مال فی أواخر عمره إلى الاشتغال فی العلوم الدّینیة و شرح کتاب «المصابیح» فی المسجد الجامع بحضرة الخاصّ و العامّ بعبارات عذبة فصیحة قریبة من الأفهام، و كانت وفاته بتبریز،- و فیها کان الغلاء

### الغلاء المفرط فی بلاد ایران

المفرط بخراسان و العراق و فارس و أذربيجان و دیار بکر حتّی جاوز الوصف و أكل الرّجل أبوه و الابن أباه و بیعت لحوم آدمیین فی الأسواق جهرا، و دام سنّه أشهر، و کان أخفّ البلاد فی ذلك أهل تبریز[.]

ازین عبارت می توان دانست که عبری عارف بأصلین بوده و شرح مصنّفات قاضی بیضاوی نموده و بسبب کمال مهارت کتب هر دو مذهب یعنی حنفیّه و شافعیّه را درس می داد، و ذهبی او را در کتاب «مشتبه التّسبة» ذکر فرموده طریق تجحیل و تعظیم و تفخیم او پیموده، یعنی ارشاد کرده که او عالم کبیر است در وقت ما و تصانیف او سائرس.

و نیز از آن ظاهرست که بعضی فضلاّی عجم بعد ذکر تاریخ وفات عبری در مدح و ثنا و وصف و اطراء او افاده فرموده که او شریف مرتضی و قاضی القضاء و مطاع

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۰۱

نزدیک سلاطین و مشهور در آفاق و مشار إلیه در جمیع فنون و ملاذ ضعفاء و کثیر التّواضع و الإنصاف بوده و در آخر عمر خود بسوی اشتغال در امور دینیّه مائل گردیده و شرح کتاب «مصابیح» در مسجد جامع بحضرت خاصّ و عام بعبارات عذبه فصیحه قریبه من الأفهام نموده.

و أبو محمد عبد الله بن أسعد الیافعی در «مرآة الجنان» گفته: [سنه ثلث و أربعین و سبعمائه. فیما توفي الإمام العلّامة قاضی القضاء عبید الله بن محمّد العبری الفرغانی الحنفی البارع العلّامة المناظر، یضرب بذکائه و مناظرته المثل. کان إماما بارعا متفّنّا تخرّج به الأصحاب، یعرف المذهبین الحنفیّ و الشّافعیّ و أقرأهما و صنّف فیهما. و أمّا الاصول و المعقول فتفرّد فیهما بالإمامة، و له تصانیف منها: «شرح الغایة» فی الفقه فی مذهب الشّافعی و «شرح الطّوالع» و «شرح المصباح» و «شرح المنهاج» للبیضاوی و غیر ذلك من التّصانیف و الأمالی و التّعالیق، و ولی (قضاء. صح. ظ) تبریز و أعمالها إلى أن توفي، و کان استاذ الاستاذین فی وقته .

ازین عبارت می توان فهمید که عبری امام علّامه و قاضی القضاء فاضل بارع و علّامه مناظر بوده و بذکا و مناظره او مثل می زدند و او



مقتدای کامل بوده و علمای فرقه سنیّه با آن استاد ماهر فاضل متخرّج گردیدند یعنی از عَدْ دخول در زمره طَلّاب بحدّ استقلال و کمال رسیدند، و کتب مذهب حنفیه و شافعیّه را درس داده بتصنیف اُسفار در هر دو مذهب مَنّت بر اهل آن نهاده و در اصول و معقول بامامت متفرد گشته و در وقت خود استاذ اُساتذّه بوده.

و تقی الدین أبو بکر بن أحمد بن قاضی شهبه الأُسدی در «طبقات شافعیّه» گفته: [عبید الله بن محمد الشّریف برهان الدّین الحسینی الفرغانی المعروف بالعبری قاضی تبریز، کان جامعاً لعلوم شتّى من الأصلین و المعقولات، و له تصانیف مشهوره، و سکن السّلطانیّه مدّه ثمّ انتقل إلى تبریز و شرح کتاب (کتب. ظ) البیضاوی: «المنهاج» و «الغایه القصوی» و «المصباح» و «المطالع» ذکره الأسنوی فی طبقاته لکن قال الحافظ ابن العرّاقی فی «ذیل العبر»: کان حنفیاً یقری مذهب أبی حنیفه و الشّافعی و

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۰۲

صنّف فیهما، و قال الذّهبی فی «مشتبه النّسبه»: العبری- عالم کبیر فی وقتنا، ترفی بتبریز فی رجب سنّه ثلث و أربعین و سبع مائه. و العبری- بکسر العین المهمله و سکون الباء الموحّده- لا- أدری إلى ما ذا، ازین عبارت توان دانست که علامه عبری جامع علوم متفرّقه و حائز فنون متعدّده بوده و برای او تصانیف مشهوره است و او کتب بیضاوی را شرح نموده و بسبب کمال مهارت درس در مذهب أبو حنیفه و مذهب شافعی می داد و مصنّف تصانیف درین هر دو مذهب بود، و علامه ذهبی در کتاب «مشتبه النّسبه» افاده کرده که او عالم کبیر است در وقت ما، و ناهیک به اثباتا لجلیل النّشاء.

و محمد بن محمد بن عبد الرحمن القاهری الشّافعی المعروف بابن إمام الکاملیه در «شرح منهاج» که نسخه آن مزینه بخط او پیش نظر فقیر حاضرست گفته: [و اصول هذا الكتاب الذی جمعته و أصیلمته منها کتب الأئمة الأعلام الشّیخ جمال الدّین الأسنوی و العبری و الحلوائی و القاضی عضد الدّین فی «شرح مختصر ابن الحاجب» و الشّیخ سعد الدّین و الشّیخ سیف الدّین الأبهری و الشّیخ ولی الدّین العرّاقی فی «شرح جمع الجوامع» و الشّیخ بدر الدّین الزّرکشی فی «تخریج أحادیث المنهاج و المختصر» و غیر ذلك، رضی الله عنهم أجمعین و عَنّا بهم فی الدّنیاء و الآخرة، آمین، و الحمد لله ربّ العالمین .

ازین عبارت ظاهرست که علامه عبری از ائمه اعلام و از امثال أسنوی و حلوائی و قاضی عضد الدّین و شیخ سعد الدّین و شیخ سیف الدّین أبهری و شیخ ولی الدّین عراقی و شیخ بدر الدّین زرکشی بوده، و ابن الامام بالکاملیه بسبب کمال حسن اعتقاد رضای ربّ عباد را برای خود بسبب عبری والا نژاد و دیگر محقّقین نقاد طالب و باین طلب بسوی اثبات کمال جلالت و ارتفاع برای عبری عظیم الاطلاع مائل و راغب می باشد.

و قاضی محمد بن علی بن محمد الشّوکانی الصّنعانی در کتاب «البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن التاسع» گفته [السّید عبید الله بن محمّد الهاشمی الحسینی الملقّب بالعبری- بکسر المهمله و سکون الموحّده- ذکره الذّهبی فی

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۰۳

«المشتبه» فقال: عالم کبیر فی وقتنا و تصانیفه سائره. و قال الأسنوی فی «طبقات الشّافعیّه»: کان أوّلاً حنفیاً ثمّ صار شافعیاً و کان یقری المذهبین. و وصفه بعض أهل بلاده فقال: کان قاضی القضاة (مطاعاً. صح. ظ) عند السّلاطین مشهوراً فی الآفاق مشاراً إلیه فی جمیع الفنون ملاذاً للضعفاء کثیر التواضع و الإنصاف و مال فی أواخر عمره إلى الاشتغال بالعلوم الدّینیّه، و له من المصنّفات عدّه، منها شروح مصنّفات القاضی البیضاوی «المنهاج» و «المطالع» و «الغایه» و «المصباح» و «شرح المصابیح»، و سکن السّلطانیّه ثمّ تبریز و ولی قضاءها، و عباراته فصیحه قریبه إلى الأفهام، و کانت وفاته بتبریز فی شهر رجب سنّه ۷۴۳ فی العام الذّی حصل فیهِ الغلاء المفرط بخراسان و العراق و فارس و أذربیجان و دیار بکر حتّی جاوز الوصف و أکل الألب ابنه و الابن أباه و بیعت لحوم الآدمیین فی الأسواق جهراً، و دام ذلك سنّه أشهر، کذا فی «الدّرر» لابن حجر حاکیا عن بعض فضلاء العجم و ازین عبارت مفاخر زاهره و مآثر باهره عبری بهمان عنوان ظاهر می گردد که در «درر کامنه» ابن حجر بمنصّه شهود رسیده، کما لا یخفی علی اولى الأفهام السّدیده.

**قدح حافظ شمس الدین محمد ذهبی صاحب میزان الاعتدال در حدیث اقتدا**

نهم آنکه: شمس الدین محمد بن أحمد ذهبی که از نقاد کبار و اعلام أخبار سنیّه است و خود مخاطب در جواب حدیث طیر او را إمام الحدیث فرموده بکلام او تمسّک نموده‌اند، در حدیث اقتدا که از ابن عمر منقول است جرح و قدح آغاز نهاده بإظهار بطلان و هوان آن مرّة بعد آخری داد إنصاف داده، چنانچه در «میزان الاعتدال» گفته:

[أحمد بن صلیح، عن ذی الثّون المصری، عن مالک، عن نافع، عن ابن عمر بحدیث «اقتدوا بالذّین من بعدی»

و هذا غلط و أحمد لا یعتمد علیه و نیز ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [أحمد بن محمد بن غالب الباعلیّ غلام خلیل عن إسماعیل بن أبی اویس و شیبان و قرّة بن حبیب، و عنه ابن کامل و ابن السّیماک و طائفه و کان من کبار الرّهّاد بیغداد، قال ابن عدی: سمعت أبا عبد الله التّهاونديّ یقول: قلت لغلّام خلیل: ما هذه الرّقائقی الّتی تحدّث بها؟ قال: وضعناها لنرقّق بها قلوب العامّة! و قال أبو داود. أخشی أن یكون دجال بغداد! و قال

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۰۴

الذّار قطنی: متروک. قال الخطیب: مات فی رجب سنّه خمس و سبعین و مائتین و حمل فی تابوت إلی البصره و بنیت علیه قبه و کان یحفظ علما کثیرا و یخضب بالحناء و یقتات بالبقلاء صرفا. قال ابن عدی: أمره بین، حدّثنا أبو جعفر القاضی بالبصره، قال: حدّثنا أحمد بن محمد، حدّثنا شیبان، أنبأنا الرّبیع بن بدر عن أبی هارون عن أبی سعید قال: من قبل غلاما بشهوّه لعنه الله، فإن عانقه ضرب بسیاط من نار، فإن فسق به دخل النّار. و من مصائبه

قال: حدّثنا محمد بن عبد الله العمری حدّثنا مالک عن نافع عن ابن عمر، قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: اقتدوا بالذّین من بعدی أبی بکر و عمر،

فهذا ملصق بمالک، و قال أبو بکر التّقاش: و هو واه، قال أبو جعفر بن الشّعیری: لما حدّث غلام خلیل عن بکر بن عیسی عن أبی عوانه قلت له: یا أبا عبد الله! ما هذا الرّجل؟

هذا حدّث عنه أحمد بن حنبل و هو قدیم لم تدرکه. ففکر فی هذا فقلت: لعلّه آخر اسمه ذلک؟ فسکت، فلمّا کان من الغد قال لی: یا أبا جعفر! علمت أنّی نظرت البارحه فیمن سمعت علیه بالبصره ممّن یقال له «بکر بن عیسی» فوجدتهم ستّین رجلا] و نیز ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [محمد بن عبد الله بن عمر بن القاسم ابن عبد الله بن عبید الله بن عاصم بن عمر بن الخطّاب العدویّ العمری، ذکره العقیلّی و قال: لا یصحّ حدیثه و لا یعرف بنقل الحدیث. حدّثنا أحمد بن الخلیل، حدّثنا إبراهیم ابن محمد الحلّبی حدّثنی محمد بن عبد الله بن عمر بن القاسم، أنا مالک، عن نافع، عن ابن عمر - مرفوعا - اقتدوا بالذّین من بعدی، فهذا لا أصل له من حدیث مالک بل هو معروف من حدیث حذیفه بن الیمان، و قال الذّار قطنی البصری: هذا یحدّث عن مالک بأباطیل، و قال ابن منده: له مناکیر] از این عبارات عدیده که مشتمل بر افادات سدیده است بر ناظر خبیر و نقاد بصیر کمال وهن و هوان حدیث اقتدا و بودن آن از موضوعات و مصنوعات أهل جور و اعتدا واضح و لائحست.

و مخفی نماند که شمس الدین ذهبی در کتاب «تلخیص المستدرک» نیز بقدح و جرح حدیث اقتدا قلوب أصحاب حیف و اعتدا خراشیده، بتصریح واهی بودن سند

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۰۵

حدیث ابن مسعود جدّا نمک بر جراحات مستدلّین و محتجّین بآن پاشیده، چنانچه در «تلخیص المستدرک» علی ما نقل عنه مذکورست:

[عن یحیی بن سلمه بن کهیل، عن اُبیہ، عن اُبی الزَّعرَاء، عن ابن مسعود مرفوعاً: اقتدوا بالَّذین من بعدی: اُبی بکر و عمر، و اُهدوا بهدی عَمَّار، و تمسکوا بعهد ابن مسعود.  
قلت: سندہ واہ جدّاً].

و علامہ مناوی در «فیض القدر» در شرح حدیث اقتدا کہ از ابن مسعود منقولست گفته: [و رواہ «ک» - (أی الحاکم)] عن ابن مسعود باللفظ المذكور، قال الذَّهَبِيُّ: و سندہ واہ جدّاً].

### قدح حافظ شهاب الدین أحمد بن حجر عسقلانی در حدیث اقتدا

دہم آنکہ شہاب الدین أحمد بن علی بن حجر العسقلانی در إظهار وھن و ھوآن حدیث اقتدا بعلامہ ذہبی اقتدا نموده و علاوہ بر تقریر و امضای کلامش در «میزان» بقدح و جرح این حدیث واضح الھنات و إظهار مطعونیت روات آن بکرات و مرات تأیید و تشیید مقصود و مرامش بأحسن بیان فرمودہ، چنانچہ در «لسان المیزان» گفته: [أحمد بن صلیح، عن ذی الثَّون المصری، عن مالک، عن نافع، عن ابن عمر رضی اللہ عنہما بحدیث اقتدوا بالَّذین من بعدی اُبی بکر و عمر، و هذا غلط، و أحمد لا یعتمد علیہ .  
و نیز ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» گفته: [أحمد بن محمد بن غالب الباہلی غلام خلیل عن اسماعیل بن اُبی اویس و شیبان و قرۃ بن حبیب، و عنہ ابن کامل و ابن السَّیماک و طائفۃ، و کان من کبار الزَّھاد ببغداد. قال ابن عدی: سمعت أبا عبد اللہ التَّھاوندی یقول: قلت لغلام خلیل: ما هذه الرقائق الَّتِی تحدَّث بها؟ قال:

وضعناها لترقق بها قلوب العامیۃ. و قال أبو داود: أخشى أن يكون دجال بغداد. و قال الدَّار قطنی: متروک. و قال الخطیب: مات فی رجب سنۃ خمس و سبعین و مائتین و حمل فی تابوت إلی البصرۃ و بنیت علیہ قبۃ و کان یحفظ علما کثیرا و یخضب بالحناء و یقتات بالبقلاء صرفا. و قال ابن عدی: أمرہ بئین، حدَّثنا أبو جعفر القاضی بالبصرۃ، ثنا أحمد بن محمد، ثنا شیبان، ثنا الزَّبیع بن بدر، عن اُبی ہارون، عن اُبی سعید

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۰۶

رضی اللہ عنہ، قال: من قبل غلاما بشوہ لعنہ اللہ، فان عانقہ ضرب بسیاط من نار، فإن فسق بہ دخل النَّار، و من مصائبہ قال: حدَّثنا محمد بن عبد اللہ العمری، ثنا مالک، عن نافع، عن ابن عمر رضی اللہ عنہما، قال: قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلَّم: اقتدوا بالَّذین من بعدی: اُبی بکر و عمر،

فهذا ملصق بمالک. و قال أبو بکر النَّقَّاش: و هو واہ. قال أبو جعفر ابن الشَّعیری: لَمَّا حَدَّثَ غلام خلیل عن بکر بن عیسی عن اُبی عوانہ قلت لہ: یا أبا عبد اللہ! ما هذا الرَّجل؟ هذا حدَّث عنہ أحمد بن حنبل و هو قدیم لم تدركہ، ففکر فی هذا ثم خفته فقلت: لعلہ آخر باسمہ؟! فسکت، فلمَّا کان من الغد قال لی:

یا أبا جعفر! علمت أنَّی نظرت البارحۃ فیمن سمعت علیہ بالبصرۃ ممَّن یقال لہ «بکر ابن عیسی» فوجدتهم سَیِّئین رجلا، انتهى. و قال الحاکم: سمعت الشَّیخ أبا بکر بن إسحاق یقول: أحمد بن محمد بن غالب ممَّن لا أشکَّ فی کذبہ، و قال ابو احمد الحاکم:

أحادیثہ کثیرۃ لا- تحصی کثرۃ و هو یبَّین الأمر فی الضَّعف، و قال أبو داود: قد عرض علیَّ من حدیثہ فنظرت فی أربعمائۃ حدیث أسانیدھا و متونها کذب کلَّھا، روى عن جماعۃ من الثَّقَات أحادیث موضوعۃ علی ما ذکرہ لنا القاضی أحمد بن کامل من زھدہ و ورعہ، و نعوذ باللہ من ورع یمیم صاحبہ ذلک المقام. و قال ابن حَبَّان: کان یتقَشَّف و لم یکن الحدیث من شأنہ کان یحدَّث فی کلِّ ما یسئل أتوہ بصحیفۃ البخاری عن ابن اُبی اویس عن أخیه عن سلیمان بن بلال و ھی ثمانون حدیثا فحدَّث بها کلَّھا عن ابن اُبی اویس و لم یسمع منها شیئا. قال: و سمعت أحمد بن عمرو بن جابر بالزَّمَلۃ یقول: کنت عند اسماعیل بن إسحاق القاضی فدخل علیہ

غلام خلیل، فقال له فی خلال ما كان یحدّثه: تذكّر أیها القاضی حیث كنّا بالمدينة سنة أربع و عشرين و مائتين نكتب؟ قال: فالتفت إلینا إسماعیل و قال: قليلا یكذب، ما كنت فی تلك السنة بها! و نیز ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» گفته: [سالم، أبو العلاء، مولى إبراهيم الطائي، ما حدّث عنه سوى عبد الصمد التتوري، انتهى. و ذكره العقيلي فقال المرادي روى عن عمرو بن هرم عن ربعي عن أبي عبد الله رجل من أصحاب حذيفة رضي الله عنه: اقتدوا بالذين من بعدی، الحديث. و فيه قصّة ذكر (ذكرت. ظ)

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۰۷

للاختلاف على ربعي فيه، و ضَعَفَهُ ابن الجارود، و ذكره ابن حبان في «الثقات» و قال:

یروی عن عمرو بن هرم .

و نیز ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» گفته: [محمّد بن عبد الله بن عمر ابن القاسم بن عبد الله بن عبيد الله بن عاصم بن عمر بن الخطاب العدوي العمريّ، ذكره العقيلي فقال: لا یصحّ حديثه و لا يعرف بنقل الحديث. حدّثنا أحمد بن خلیل، قال:

ثنا إبراهيم بن محمد الحلبيّ، حدّثنی محمد بن عبد الله بن عمر بن القاسم، أنا مالك عن نافع، عن ابن عمر رضي الله عنهما مرفوعا: اقتدوا بالذين من بعدی أبي بكر و عمر

فهذا لا أصل له من حديث مالك، بل هو معروف من حديث حذيفة بن اليمان. و قال الدار قطني العمريّ: هذا یحدّث عن مالك بأبطل، و قال ابن مندة: له مناکیر، انتهى، و قال العقيليّ بعد تخريجه: هذا حديث منكر لا أصل له، و أخرجه الدار قطني من رواية أحمد الخليليّ الضمريّ بسنده و ساق بسند كذلك ثم قال: لا یثبت، و العمريّ هذا ضعيف، ثم أخرجه عن أبي العباس بن عقدة عن یونس بن سابق، ثنا محمد بن خالد العمريّ، ثنا مالك به، و قال: كذا قال محمد بن خالد العمريّ و أشار إلى أنّه واحد اختلف فی اسم أبيه، و یحتمل أن یكون آخر. و سیأتی القول فی یونس ابن سابق شیخ ابن عقدة، و أخرج له الدار قطني أيضا من طریق عبد العزيز بن محمّد بن عبد الله بن عبيد بن عقيل عنه عن مالك بهذا السند حديثا فی الغدوّ إلى العيد ماشيا و الرجوع راكبا، و كان إذا أراد الغدوّ جلس فی المسجد فجاء من شاء الله من أصحابه حتّى إذا طلعت الشمس خرج یكبر و یكبر من معه تكبیرا لیس بالعال الحديث. و قال محمد بن عبد الله العمريّ: هذا منكر الحديث یحدّث عن مالك بأبطل .

و از این عبارات سدیده و افادات مجیده بنحوی که هتک أستار و ابدای عوار حدیث اقتدا را بحدّ تحقّق می رسد و بطوری که کذب و زور روات آن بمرتبه عالیّه انجلا و ظهور متبیّن می گردد محتاج بإظهار نیست

### قدح شیخ الاسلام أحمد بن یحیی الهروی الشافعی صاحب الدر النضید در حدیث اقتدا

یازدهم آنکه: شیخ الاسلام أحمد بن یحیی بن محمد الحفید الهروی الشافعی در کتاب «الدّر النّضید» حدیث اقتدا را بصراحت تمام باطل و انموده، بذکر آن در

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۰۸

جمله موضوعات طریق کمال استهجان آن پیموده، چنانچه در کتاب مذکور گفته:

[من موضوعات أحمد الجرجاني: «من قال: القرآن مخلوق فهو كافر»، «الایمان یزید و ینقص»، «لیس الخبر كالمعاینه»، «البادنجان شفاء من كل داء»، «ردّ دائق، من حرام أفضل عند الله من سبعین حجّة مبرورة» موضوع. «اقتدوا باللمّذین من بعدی أبي بكر و عمر» باطل. «إن الله یتجلّى للخلائق یوم القيامة عامّة و یتجلّى لأبی بكر خاصّة» باطل!]

«بالجملة» بعد این بیان تیر البرهان، کالشمس فی رابعة النهار، واضح آشکار گردید که حدیث اقتدا بنحوی باطل و فاسد و باثر و کاسدست که مثل و نظیر آن در اُکاذیب واضح و ضّاعین و اُباطیل فاضحه صنّاعین بمشکل بهم خواهد رسید و کمتر مشابه و مضاهای آن در اُسمار قصّاص و افسانه‌های اهل اختلاق و اختراص مشهود خواهد گردید، و چرا چنین نباشد حال آنکه اُکابر نقّاد و اجلّه اهل انتقاد سیّئه - کما علمت - اعتراف بوهن و هوان آن دارند، و بلا محابا مسلک ابطال و منهج اخمال آن بأقدام انصاف می‌سپارند.

پس کمال عجب است که چگونه شاه صاحب با وجود این همه اعترافات صریحه و انتقادات صحیح علمای اعلام و محققین عظام خود متعلّق باین حدیث مجعول و خبر مفتول، تعامی صریح اختیار می‌نمایند، و بادّعی شهرت و تواتر آن قصب السّبق از مسیلمه و سجّاح می‌ربایند! و از جمله طرائف مبدعه این ست که شاه صاحب بر ذکر حدیث اقتدا در متن کتاب خود قناعت نفرموده بایراد آن در حاشیه کتاب نیز مسلک جسارت سراسر خسارت پیموده‌اند، چنانچه در حاشیه حدیث اقتدا می‌نویسند:

[قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم اقتدوا بالَّذين من بعدى أبى بكر و عمر فإنّهما جبل الله الممدود، من تمسك بهما فقد تمسك بالعروة الوثقى لا انفصام لها. أخرجه الطبرانی عن أبى الدرداء، و له طرق أخرى، انتهى .

### بیان مطعون و موهون بودن حدیث اقتدا بطریق اُبو الدرداء که شاه‌صاحب تمسک نموده

و در کمال ظهور است که حدیث اقتدا اگر چه بجمیع طرّقه و قاطبه وجوه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۰۹

باطل و فاسد و بهرج و کاسد می‌باشد - کما لا یخفی علی من أمعن النّظر فی مجلّد حدیث الطّیر، و قد ظهر آنفا فی هذا المقام أيضا بحمد الله المفیض للخیر - لیکن بالخصوص طریق اُبی الدرداء که شاه صاحب آن را علق نفیس پنداشته و تمرّ الغرب انگاشته‌اند حسب افادات عالیّه خود ایشان نهایت مطعون و موهون، و متمسک بآن بنابر تحقیقات عالیّه حضرت ایشان إلى أقصى الغایه خاسر و مغبونست، بچند وجه:

أول آنکه معلوم نیست که طبرانی این حدیث را بکدام سند روایت کرده، و تا وقتی که سند برای حدیث پیدا نشود آن حدیث حسب افاده شاه صاحب نزد اهل سنّت شتر بی مهارست که أصلا گوش بآن نمی‌کنند، چنانچه شاه صاحب در همین کتاب «تحفه» بجواب طعن دوم از مطاعن اُبی بکر در باب جمله لعن جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم بر متخلف از جیش اسامه می‌فرمایند: [و بعضی فارسی نویسان که خود را از محدّثین اهل سنّت شمرده‌اند و در سیر خود این جمله را آورده برای إلزام اهل سنّت کفایت نمی‌کند، زیرا که اعتبار حدیث نزد اهل سنّت بیافتن حدیث در کتب مسنده محدّثین است مع الحکم بالصّحّه، و حدیث بی سند نزد ایشان شتر بی مهارست که اصلا گوش بآن نمی‌کنند] انتهى.

پس ظاهر شد که این حدیث تا وقتی که سند آن ظاهر نشود مثل شتر بی مهار است و اهل سنّت اصلا گوش بآن نمی‌کنند.

دوم آنکه اگر سند این حدیث ظاهر هم شود چون شاه صاحب افاده کرده‌اند که اعتبار حدیث نزد اهل سنّت بیافتن آن در کتب مسنده محدّثین ست مع الحکم بالصّحّه و این حدیث هرگز محکوم بصحّت نیست، پس نزد ارباب أبصار از حیّز اعتماد و اعتبار دور و بر کنار باشد.

سوم آنکه شاه صاحب در همین کتاب باب امامت «تحفه» بجواب حدیث تشبیه می‌فرمایند: [و قاعده مقرّره اهل سنّت است که حدیثی را که بعض ائمّه فن حدیث در کتابی روایت کنند و صحّت ما فی الکتاب را التزام نکرده باشند، مثل بخاری و مسلم و بقیه

أصحاب «صحاح» و بصّحت آن حدیث بالخصوص صاحب آن کتاب یا غیر او از

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۱۰

محدّثین ثقات تصریح نکرده باشد؛ قابل احتجاج نیست انتهی.

و ظاهرست که حدیث اقتدا را بروایت اَبی الدّرداء هر چند طبرانی در «معجم کبیر» خود وارد کرده - کما فی «کنز العمال» - لکن طبرانی در «معجم کبیر» صحت ما فی الکتاب را مثل بخاری و مسلم و بقیه ارباب «صحاح» التزام نکرده، و نه طبرانی یا غیر او از محدّثین ثقات بصّحت آن تصریح نموده؛ بلکه هیچ کسی ثقه یا غیر ثقه از محدّثین باشد یا از غیر ایشان لب باین ادّعی باطل نگشوده، پس متحقّق شد که این حدیث بألویّت تمام حسب افاده مخاطب ق مقام قابل احتجاج نیست چهارم آنکه شاه صاحب در «رساله أصول حدیث» در ذکر طبقه ثالثه احادیث نقلا عن والده تصانیف طبرانی را از جمله آن کتب شمار فرموده که مصنّفین آنها التزام صحت ننموده اند و آن کتب در شهرت و قبول در مرتبه اولی و ثانیه نرسیده اند و در آن کتب احادیث صحیح و حسن و ضعیف بلکه متهم بالوضع نیز یافته می شود و رجال آن کتب بعضی موصوف بعدالت اند و بعضی مستور و بعضی مجهول و اکثر احادیث آن معمول به نزد فقها نشده اند، بلکه إجماع بر خلاف آنها منعقد گشته، پس هر گاه حسب افاده شاه صاحب، حال تصانیف طبرانی برین منوال باشد نزد اولیای - شان محض وجود حدیث أبو دردا در آن کی دلیل اعتبار و اعتماد و مجوّز تمسّک و استناد خواهد بود؟! بهر حال کمال عجب است از مخاطب محتال که با این همه کیاست و فراست که مایه نازش معتقدین و سبب افتخار مقلّدین حضرتش می باشد چرا از افادات متینه و تحقیقات رزینه خود که حدیث اقتدا را از طریق أبو الدّرءاء با خاک سیاه برابر می سازد، غفلت ورزیده همین طریق را از جمله طرق موهونه و وجوه مطعونه این حدیث برگزیده بذکر آن بالاخصاص گلگونه بی شرمی و عازه بی آزرمی بر رخسار خود مالیده بادّعی این معنی که «آن را طرق دیگرست» اولیای اوغاد و اتباع آنکاد خود را بر مخالفت حقّ آغالیده، و ندانسته که این طریق قطع نظر از آنکه اوهن طرق و أسخف وجوه حدیث اقتدا می باشد آثار وضع و اختلاق از متن و سیاق آن توده توده می بارد و جمله

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۱۱

جملات و کلّ کلمات آن ناظر ماهر را بخنده سرشار می آرد، مگر نه می بینی که واضع مدحور و مفتری مغرور در سوق این سیاق واضح الشّقاق رسن کذب و زور را که آن سرش بدست خدوع غرورست تاب داده بعدول و نکول از حقّ مقبول بسوی باطل مزدور مصداق مثل «أنکص من تلمیذ الحبال» گشته پبای خود در چاه غیّ و ضلال افتاده و در بافتن و تافتن این خبر مفتول جسارت خود را بر افتعال و افترا بغایت قصوی رسانیده بذکر جبل ممدود و عروّه وثقی در مدح صنمی قریش بدر از نفسی تمام بودن خود از وابستگان جبل شیطان رجیم و منسلکان سلسله نار جحیم بر همگنان واضح و لائح گردانیده، و لقد صار هذا المأفون ضحکة عند اولی الأحلام لکذبه و جهله، و لا یحیی المکر السیئی إلّا بأهله! و هیچ می دانی که باعث شاه صاحب بر ذکر این سیاق واضح الشّقاق چیست؟

همانا چون واضح مردود و مختلق مطرود در آن شیخین را «جبل الله الممدود» ساخته و بوضع بودن متمسّک ایشان متمسک بالعروّه الوثقی الّتی لا انفصام لها

أعلام جلاعت و خلاعت بدست تقوّل و افترا افراخته؛ لذلک شاه صاحب دل داده این کذب و زور فریفته این باطل مهجور گشته بجان خود آن را خریدند و در معارضه حدیث ثقلین این کذب و مین سراسر شین را ذکر نموده پا بر مصحف کشیدند، غافل ازین که اگر ناقدین اهل حقّ آن را خواهند دید لابدّ هتک ستر این عجزه شوها و ابدای عوار این عضیه سودا را یافادات خودشان خواهند ساخت، و پرده از روی کار واضع ناهنجار و مستدلّ بادی الشّنار بدست خود و بدست ایشان خواهند انداخت، و لقد آن یقرأ و یتلی فی حقّ مخاطبنا المغمم بهذا اللغو و الکذاب: و جادلوا بالباطل لیدحضوا به الحقّ فأخذتهم فکیف کان عقاب!.



و از صنائع شیعه و بدائع فطیحه شاه صاحب این ست که ایشان در صدد حمایت حمای حدیث اقتداء و پیروی آثار اصحاب حیف و اعتدا بر آمده بعض عبارات متکلمین اهل مذهب خود نیز متعلق باین خبر نقل نموده‌اند که بر وجه اُتم و اکمل کاشف از قلت حیا یأسلاف نا انصاف ایشان و کثرت وقاحت خود ایشان می‌باشد، چنانچه در

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۱۲

حاشیه حدیث اقتدا تحریر می‌نمایند: [قالت الشَّيْعَةُ: هذا خبر واحد فلا يجوز التمسك به فيما يطلب فيه اليقين. قلنا: ليس أقل من خبر الطير ولا من خبر المنزل، و هم يدعون فيما يوافق مذهبهم التواتر و فيما يخالفه الآحاد تحكما، فلا يكون هذا الادعاء مقبولا - ۱۲ - «شرح مواقف»].

و چون شاه صاحب در نقل این عبارت از «شرح مواقف» فی الجملة تصرّفی فرموده‌اند، لهذا ما أولا این عبارت را بنصوص ألفاظها از «شرح مواقف» نقل می‌نمایم و بعد از آن بنقض و ردّش بإجمال جمیل بدون الإطناب و التفصیل در تبکیت و إلزام و تسکیت و إفحام معاندین خصام و مباهتین أغنام می‌افزایم.

پس باید دانست که جائی که صاحب «مواقف» و شارح آن حسب زعم خود معارضه نصوص امامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بنصوص دالّه بر امامت ابی بکر نموده‌اند در «شرح مواقف» این عبارت مذکورست: [السادس - قوله عليه السلام: اقتدوا بالذين من بعدى: ابی بکر و عمر.

أقل مراتب الأمر الجواز. قالت الشَّيْعَةُ: هذا خبر واحد فلا يجوز أن يتمسك به فيما يطلب فيه اليقين. قلنا: ليس أقل من خبر الطير الذي يعولون به على الأفضلية، كما سيأتى انشاء الله تعالى، ولا من خبر المنزل الذي مرّ، و هم يدعون فيما يوافق مذهبهم التواتر، و فيما يخالفه الآحاد تحكما، فلا يكون ذلك الادعاء مقبولا].

### نقل کلام شارح مواقف درباره حدیث اقتدا و اظهار فساد و بطلان اینکلام پنج وجه

و بر ناظر بصیر و ماهر خبیر، فساد و بطلان و وهن و هوان این کلام فاسد النظام واضح و آشکارست بوجه عیدیه: وجه اول آنکه ادعای این معنی که شیعه بجواب حدیث اقتدا گفته‌اند که این حدیث خبر واحد است؛ خالی از تلبیس و تدلیس نیست، زیرا که هر که در کلمات علمای اعلام شیعه نظری دارد بعلم یقین می‌داند که ایشان این خبر مشبه السیر را قطعا و یقینا موضوع و مصنوع می‌دانند، و بر فساد و بطلان آن سندا و متنا از قدیم الأيام مخالفین خود را تنبیه می‌کنند، کما لا یخفی علی ناظر «الشافی» لعلم الهدی - طاب ثراه - و «منهاج الکرامه» للعلامة الحلّی - أعلى الله مقامه - و چسان چنین نباشد حال آنکه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۱۳

بطلان و هوان این خبر موضوع بحدّی رسیده که اجلّه حفاظ و أفاخم أیقاظ و أعظم محققین و اکابر منقّدین اهل سنت؛ خود معترف و مقرّر بآن می‌باشند و بقدرح و جرح این حدیث مفتعل؛ خاک مذلت و صغار بر متمسّکین آن می‌پاشند، پس چگونه ممکن ست که اهل حقّ از إثبات موضوعیتش خاموش بمانند و در جواب متمسّکین بآن مطعوتیت آن را بحدّ ایضاح نرسانند؟! بالجملة أصل جواب شیعه از حدیث اقتدا قدح و جرح در آنست، و اگر کسی در مقام جواب از آن خبر واحد بودن آن را ذکر کرده مقصود او علی سبیل التّنزل و التّسلیم؛ إلزام و إفحام سیه است، زیرا که این حدیث نزد مثبتین آن هم از حدّ خبر واحد بودن تجاوز نمی‌کند، کما ستعرف عن قریب إنشاء الله تعالى.

وجه دوم آنکه ادعای این معنی که حدیث اقتدا کمتر از حدیث طیر نیست دعوائیست که فساد و بطلان آن نزد ناظر بصیر کالصّبح المنیر منجلی و مستتیرست، و ما بحمد الله تعالى در مجلّد حدیث طیر آنچه در خصوص إثبات این حدیث شریف بیان کرده‌ایم ناظر



ماهر از آن وجوه لا تعدّ و لا تحصی که از مئین قطعا متجاوز باشد برای ابطال این دعوی فاسده و مقاله کاسده؛ بهم می‌رساند و نشترهای خونین برگ جان صاحب «مواقف» و شارح آن می‌خلاند، و هر که محض فوائد عشره صدر مجلد مذکور را دیده باشد بقطع و یقین می‌داند که تجاسر خاسر صاحب «مواقف» و شارح آن در دعوای تسویه حدیث اقتدا با حدیث طبر آفتی‌ست که سیلاب فنا باساس انصافشان می‌دواند.

وجه سوم آنکه ادعای این معنی که خبر اقتدا از خبر منزلت کمتر نیست از دعوی سابقه هم اوهی و افسد و اوهن و اکسد می‌باشد، زیرا که بحمد الله تعالی در مجلد حدیث منزلت اتفاق ائمه حدیث بر صحت آن و کثیر الطرق و متواتر و قطعی الصدور بودن آن حسب تصریحات اعظم محدّثین و افاحم منقّدین اهل سنت بنحوی بیان کرده‌ایم که اگر متعصّبین سنّه هزار بار آتش حسد و عناد افروزند و مدّه العمر دماغ خود سوزند؛ هرگز نمی‌توانند که حرفی درست بمقابله آن بر زبان آرند، جز آنکه راه اعتراف بتواتر و قطعیت آن سپارند. و هر که در مجلد مذکور نظری کند

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۱۴

بوجه موفوره و براهین غیر محصوره؛ فساد این دعوی باطله صاحب «مواقف» و شارح آن بر او کالشمس فی رابعه النهار واضح و آشکار می‌گردد، و کذب ایشان در تسویه حدیث اقتدا با حدیث منزلت نزد او بلا ریب و استنکار بحدّ تحقق بی استتار می‌رسد.

وجه چهارم آنکه ادعای این معنی که اهل حق در آنچه موافق مذهب خود باشد ادعای تواتر می‌کنند و در باب مخالف مذهب خویش ادعای آحاد بودن تحکّم می‌نمایند حرفیست باطل که فساد و بطلان آن بر تمامی اصحاب ابصار واضح و عیانست، زیرا که بحمد الله تعالی بر ناظر تصانیف علمای اعلام ما عموما، و بر بیننده مؤلفات این قاصر خصوصا روشن و مبرهن گردیده که هر خبری که اصحاب ما رضوان الله علیهم اجمعین مدعی تواتر آن شده‌اند؛ مثل حدیث غدیر و حدیث منزلت و غیر آن بلا شبهه تواتر آن حسب افادات اجلّه و اعلام مخالفین؛ ثابت و محقق است، و هیچ خبری از اخبار سنّیه که در مقابله و معارضه دلائل و براهین اهل حق آورده‌اند بآدنی درجات ثبوت هم نمی‌رسد چه جای تواتر و قطعیت. پس نسبت تحکّم بأهل حق درین باب بلا ریب مصادمت بدهت و مکابره با حقیقت و واقعیت می‌باشد.

آری، عادت متعصّبین و مجادلین اهل سنت جاری شده به اینکه آنچه موافق مذهب خود باشد آن را متواتر نامند و از راه کمال بی شرمی و نهایت بی آزر می‌حجج قطعیه و براهین متواتره اهل حق را آحاد گویند، بلکه از غایت تعصّب و رقاعت راه قدح و جرح در آن پویند، و لقد تحقّق و تبین فی مجلّات کتابنا هذا، لا سیما هذا المجلّد، أعنی مجلد حدیث الثقلین ما یدلّ علی هذا المرام الواضح لكلّ ذی عینین.

وجه پنجم آنکه دعوی این معنی که ادعای خبر واحد بودن حدیث اقتدا مقبول نیست؛ مکابره صریحه و مباحته فضیحه است، زیرا که در ما سبق دانستی که در حقیقت جواب شیعه از حدیث اقتدا قدح و جرح و اثبات موضوعیت و مصنوعیت آنست، و کسی که از ایشان حرف خبر واحد بودنش بر زبان آورده علی سبیل التّنزّل می‌باشد و مقصود از آن إلزام و إفحام اهل سنت است، زیرا که علمای سنّیه در خصوص حدیث اقتدا بر دو قسم منقسم می‌باشند:

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۱۵

قسم اول: علمائی هستند که از افاداتشان وهن و هوان و فساد و بطلان این خبر مشبه السمر برمی‌آید.

و قسمی دیگر هستند که اگر چه معترف بموضوعیت و مصنوعیت آن نمی‌شوند، لیکن بلا شبهه این حدیث نزدشان از دائره خبر واحد بودن بیرون نیست، و هر چند بعد اثبات مقدوحیت حدیث اقتدا و اظهار کمال وهن و هوان این کذب پر اعتدا حسب افادات علمای محقّقین و تصریحات کملائی منقّدین سئیه حاجتی نبود که خبر واحد بودن این حدیث رثیث از زبان مخالفین ثابت نمایم، لیکن برای اظهار کذب صاحب «مواقف» و شارح آن و رغم أنف شاه صاحب بعض عبارات علمای اعلام سنّیه که در آن اعتراف

بخبر واحد بودن این حدیث غیث نموده‌اند مذکور می‌نمایم، تا بر ناظرین اولی الأبصار واضح و آشکار گردد که کسانی که این حدیث باطل را بسبب محبت شیخین صراحه کذب و مین نمی‌گویند ایشان هم بادعای تواترش راه وقاحت و صفاقت و سیل جلالت و رقاعت نمی‌پویند، و چون از حقیقت حال این خبر باطل و محال آگاه می‌باشند بإقرار بودنش از اخبار آحاد خاک طرد و إبعاد بر سر معاند پر لداد می‌پاشند. و نیز ظاهر گردد که هر گاه اکابر اهل سنت معترف بخبر واحد بودن حدیث اقتدا هستند اگر کسی از اهل حق إلزاما حرف خبر واحد بودن آن بزبان آرد چگونه در حق او می‌توان گفت که «فلا یکون ذلک الادعاء مقبولا»، و لقد صدق الله العلیّ العظیم حیث یقول:

وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا

حالا شطری از عبارات مشار إليها باید شنید، و بظهور سخافت و رکاکت استدلال شاه صاحب بعبارت «شرح مواقف» بهره وافی از عبرت باید گزید.

أبو الحسن علی بن أبی علیّ الآمدی در کتاب «أبکار الأفكار» در مقام جواب از مطاعن عمر گفته: [و قد ورد فی حقّه من النصوص والأخبار ما یدرأ عنه ما قیل من التّرهات، و هی و إن کانت أخبار آحاد غیر أنّ مجموعها ینزل منزلة التواتر، فمن ذلک قوله علیه السّلام: إنّ فی امتی لمحدّثین و إنّ عمر منهم. و قوله علیه السّلام: اقتدوا باللّذین من بعدی: أبی بکر و عمر] إلخ.

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۱۶

و علامه ابن الهمام السیواسی الحنفی که شیخ الإسلام سنیّه است در کتاب «التحریر» در مبحث إجماع بعد ذکر حدیث اقتدا و حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين»

گفته: [اجیب: یفید ان أهلیة الاقتداء لا منع الاجتهاد، و علیه [۱] أنّ ذلک مع ایجابہ؛ إلّا أنّ یدفع بأنّه آحاد].

و علامه ابن امیر الحاج در کتاب «التقریر و التّحیر» در مبحث إجماع بعد ذکر حدیث اقتدا و حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين»

گفته: [اجیب: یفیدان] «أی هذان الحدیثان «أهلیة الاقتداء» «أی أهلیة الشّیخین و الأربعة لا تباع المقلّدين لهم «لا منع الاجتهاد» لغیرهم من المجتهدين، فیکون قولهم حجّة علی غیرهم من المجتهدين الذی هو محلّ النزاع «و علیه [۲]» «أی هذا الجواب أنّ یقال: «انّ ذلک» «أی الاقتداء فیهما «مع ایجابہ» «أی الاقتداء، فکلّ منهما حیث مذ مفید حجّیه قولهما و قولهم علی کلّ مجتهد سواهم الذی هو المطلوب «إلّا أنّ یدفع بأنّه» «أی کلاّ منهما آحاد فلا یثبت به القطع بکون إجماعهما أو إجماعهم حجّة قطعیة، لأنّ الظنّ لا یفید القطع .

و نیز ابن امیر الحاج در کتاب «التقریر و التّحیر» گفته: [ «و الحقّ أنّ مقتضاه» «أی دلیل کلّ من القول بحجّیه إجماع الأربعة و الشّیخین «الحجّیه الظّنیة» أمّا الحجّیه فالطلب الجازم للاتباع لهم و لهما، و أمّا الظّنیة فلاّته خبر واحد].

و ملا نظام الدین سهالوی «در صبح صادق- شرح منار» در مبحث إجماع بعد ذکر حدیث اقتدا و

حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين»

گفته: [و الجواب أنّهما من أخبار الآحاد فلا یثبت به حجّیه الإجماع القطعی الحجّیه].

و نیز در «صبح صادق» در مقام جواب ازین دو حدیث گفته: [و یمکن أنّ یجاب أيضا بأنّهما من الآحاد و أدلّتنا الدّالّة علی حجّیه الإجماع معّممة و هی قطعیة فلا تعاضها (یعارضانها. ظ)].

و مولوی عبد العلی «در فواتح الرحموت- شرح مسلم الثبوت» در مبحث إجماع بعد ذکر این دو حدیث گفته: [و قد یجاب بأنّ

الحديثين من أخبار الآحاد فلا يفيدان [١، ٢] أى: و يرد عليه (١٢).

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ٢١، ص: ٥١٧

القطع فلا يكون اتفاقهم إجماعاً. و ردّ بأنّ مقصودهم حجّة هذين الاتّفاقيين و لو ظنّا حتّى يقدّم على القياس و أقوال صاحبيّين آخرين، و فيه تأمل .

و از عجائب آنست که إمام اهل سنّت فخر رازی در «نهایه العقول» جائی که از قبول أحادیث دالّه بر خلافت جناب أمير عليه السّلام سر تافته چاره جز اعتراف بخبر واحد بودن حدیث اقتدا و أمثال آن نیافته، چنانچه گفته: [الطّریقه الخامسة لهم: التمسك بأخبار آحاد رووها، منها

قوله عليه السّلام: سلّموا على علیّ بإمرة المؤمنین.

و منها

قوله عليه السّلام: إنّهُ سيّد المسلمين و إمام المتّقين و قائد الغرّ المحجلّين.

و قال عليه السّلام: هذا وليّ كلّ مؤمن و مؤمنه

: و

قال عليه السّلام لعلیّ: أنت أخي و وصيّی و خلیفتی من بعدی و قاضی دینی.

و الاعتراض أنّها بأسرها معارضة بما

روى عن النّبی صلعم أنّه قال: اتّونى بدواء و قلم أكتب لأبى بكر كتاباً لا يختلف عليه اثنان، ثم قال: يأبى الله و المسلمون إلّا أبا بكر، و أيضاً عيّنه للإمامة فى الصّلوّة و ما عزله عنها، فوجب أن يبقى إماماً على الصّلوّة، و كلّ من أثبت إمامته فى الصّلوّة بعد الرّسول أثبت إمامته مطلقاً، فوجب القول بإمامته.

و روى عن أنس (رض) أنّ النّبی صلعم أمره عند إقبال أبى بكر أن يبشّره بالجنّة و بالخلافه بعده.

و بما

روى جبير بن مطعم رضى الله عنه إنّ امرأه أتت النّبی عليه السّلام و کلّمته فى شىء فأمرها أن ترجع إليه، فقالت: يا رسول الله! أ رأيت إن رجعت فلم أجدك؟

– تعنى الموت – فقال (ع): إن لم تجدینى فأتى أبا بكر

، و بما

روى أنه عليه السّلام قال: اقتدوا بالذین من بعدی: أبى بكر و عمر.

و الكلام فى صحّة هذه الأحادیث من الجانبين و فى دلالتها على المطلوب طویل، و لكنّها عن إفادة اليقين بمعزل لكونها من أخبار الآحاد عند التحقيق و إن كان كلّ واحد من الفريقين يدعى فى خبره كونه متواتراً و يطعن فيما يرويه مخالفه .

و از این کلام إمام المحقّقين و فخر المتكلّمين ايشان بغایت صراحت واضح مى شود که اگر چه حضرات اهل سنّت از راه جفا کیشی و نا عاقبت اندیشی بحدیث اقتدا و دیگر أخبار موضوعه اهل جور و اعتدا دست انداخته اند و آن را در مقام جواب استدلال اهل حقّ از افراط نادانی سپر خود ساخته، لیکن بتصریح جنابش هیچ یکی از آن متواتر نیست

عِبَقَاتِ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ٢١، ص: ٥١٨

بلکه همه آن از افاده یقین دور و بر کنارست. پس ادّعاى تواتر حدیث اقتدا که از شاه صاحب سرزده و نیز کلام صاحب «مواقف» و شارح آن که شاه صاحب بآن تمسک نموده؛ چنان دعوی باطلست که کلام إمام قمقامشان و آن هم بمقابله اهل حقّ تکذیب آن مى نماید و ردّ آن مى کند، وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ

و چون بحمد الله ما تواتر حدیث ثقلین را در ما سبق بأبلغ وجوه و أكمل طرق بإثبات رسانیده‌ایم اگر این حدیث موضوع را مثل شریک باری بفرض محال تسلیم هم کنیم که بطریقی درست نزد اهل سنت مروی شده باز هم صلاحیت معارضه با حدیث ثقلین نزد خود اهل سنت نخواهد داشت، و لله الحمد علی انقطاع حبل الضلال، و انکشاف خدع الجهال.

### کلام شاه‌صاحب [پس لازم آمد که همه این اشخاص امام باشند] و پاسخ آن

قوله:

[پس لازم آمد که همه این اشخاص امام باشند] أقول:

چون کلام مستوفی بر احادیث مجعوله و أخبار منحواله مندرجه در کلام مخاطب بحمد الله تعالی بوجهی مذکور شد که حق را از باطل و متحلی را از عاطل جدا می‌کند و بنای شبهه مخاطب لئاس را از اصل و اساس بر می‌کند، لهذا لزوم امامت اشخاص مذکورین بکسر باطل گردید، و بنای فاسد إلزام مخاطب کثیر الأوهام بآب رسید.

و کمال عجبست که شاه صاحب بمقابله حدیث ثقلین که متواتر عند الفریقین است و بحیثیت دلالت؛ نص صریح عصمت و امامت اهل بیت علیهم السلام عموما و دلیل واضح ولایت و خلافت جناب امیر المؤمنین علیه السلام خصوصا می‌باشد؛ چنین اخبار موضوعه و احادیث مصنوعه را که هرگز سندا و متنا و لفظا و معنی و خصوصا و عموما و منطوقا و مفهوما و مصداقا و مفادا و جمعا و فردای قابلیت ذکر ندارد؛ بکمال نشاط و نهایت انبساط ذکر می‌نماید، و بعد ذکر آن این لازم باطل را که از قبیل بنای فاسد علی الفاسد ست بر زبان آورده در جلب تقریع و تشویر و استحقاق تندید و تعیر می‌افزاید، و نمی‌داند که مفتریات اهل نحل‌اش جمیعا لائق آن نیست که در میزان عقل پیاسنک حدیث

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۱۹

ثقلین سنجیده شود، و در تمامی موضوعات اهل مذهبش أصلا کلمه نیست که بگرد کاروان «و إنَّهما لَن یفترقا حتَّى یردا علی الحوض» برسد.

بالجمله حرف لزوم امامت حمیرا و جناب عمار و ابن مسعود و معاذ بن جبل و ابو بکر و عمر بنابر اخباری که شاه صاحب از انبان أسلاف خود بر آورده‌اند؛ حرفیست نهایت باطل و واهی، و کلامی است بغایت مورث خسار و تباهی که وجوه بطلان و فساد و انحراف و انهداد آن در حیطه حصر و حساب نمی‌آید، و در ما سبق آنچه مذکور شده برای اعتبار اولی الأبصار کفایت می‌نماید.

### تمسک صاحب «تحفه» بحدیث نجوم «ان أصحابی بمنزلة النجوم فی السماء»

و از عجائب دهور و غرائب عصور آنست که شاه صاحب را این همه اخبار موضوعه و احادیث مصنوعه اهل کذب و معین که از راه تجاسر بمعارضه حدیث ثقلین در متن کتاب وارد کرده‌اند کافی و بسند نشد، و بر ایراد و تذکار این اکاذیب مصنفه آفاکین رقاعت آثار و أباطیل مختلقه و ضاعین ضلالت شعار حضرت ایشان را صبر و قرار دست نداد تا آنکه در حاشیه این کتاب ضلالت نصاب دست بر حدیث نجوم هم انداختند و بذکر آن علی التهج الغریب و الوجه العجیب تیغ ظلم بر سر انصاف آختند، چنانچه در حاشیه «تحفه» مذکورست: ]

و قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ: مهما اوتيتم من كتاب الله فالعمل به لا عذر لأحد في تركه، فإن لم يكن في كتاب الله فبسنة مني ماضية، فإن لم يكن مني سنة ماضية فما قال أصحابي، إن أصحابي بمنزلة النجوم في السماء، فأیما أخذتم به اهتديتم، و اختلاف أصحابي لكم رحمة. أخرجه البيهقي بسنده في «المدخل» عن ابن عباس .

### اثبات بطلان حدیث نجوم از کلمات بزرگان اهل سنت بشخصت و نه وجه

و بر ارباب ألباب در حیز خفا و احتجاب نیست که احتجاج شاهصاحب و اهل مذهبشان بحديث نجوم باطل و از حيله صحت و سداد عاطل ست، بچند وجه:

### قدح امام أحمد بن حنبل صاحب «مسند» در حدیث نجوم

وجه أول آنکه إمام أحمد بن محمد بن حنبل الشیبانی که یکی از ائمه أربعة اهل سنت ست حدیث نجوم را غیر صحیح بلکه موضوع و انموده بقدح و جرح این حدیث أبواب افاده و افاضه بر مستفیدین خود گشوده، چنانچه علامه ابن أمير الحاج الحلبي در کتاب «التقریر و التّحیر» در مقام ذکر قدح این حدیث گفته: [و من ثمة قال عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۲۰ أحمد: حدیث لا یصحّ .

و ملا نظام الدین سهالوی در «صبح صادق - شرح منار» در ذکر این حدیث گفته: [قال ابن حزم في رسالته الكبرى: مكذوب موضوع باطل، و به قال أحمد و البزار].

و مولوی عبد العلی الشّهییر ببحر العلوم در «فواتح الرّحموت - شرح مسلم الثّبوت» در ذکر این حدیث گفته: [قال ابن حزم في رسالته الكبرى: مكذوب موضوع باطل، و به قال أحمد و البزار].

و جلالشان و رفعت مکان أحمد بن حنبل شیبانی در تنقید احادیث و اخبار و تحقیق روایات و آثار نزد حضرات اهل سنت أظهر من الشّمس و أبین من الأمس ست، و در بعض مجلّدات سابقه ترجمه او به بسط تمام از کتب اکابر اعلام سنیّه بمعرض اثبات رسیده و بودن او قائم مقام انبیا علیهم السّلام و بهتر از أبو بکر در قیام بنصرت اسلام نزد ایشان واضح و لائح گردیده، فلیکن منک علی ذکر.

قدح اسماعیل بن یحیی المزنی تلمیذ خاص امام شافعی در حدیث نجوم

وجه دوم آنکه أبو ابراهیم إسماعیل بن یحیی المزنی تلمیذ خاصّ حضرت شافعی این حدیث را صحیح ندانسته بر فرض صحت برای آن معنایی بیان نموده که آن هم از صوب صواب بمراحل قاصیه دور می باشد، چنانچه علامه أبو عمر یوسف بن عبد الله النمري القرطبي در کتاب «جامع بیان العلم» گفته: [قال المزني رحمه الله في قول رسول الله صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ «أصحابي كالنجوم»

قال: إن صحّ هذا الخبر فمعناه فيما نقلوا عنه و شهدوا به عليه: فكُلّهم ثقة مؤتمن على ما جاء به. لا يجوز عندي غير هذا. و أمّا ما قالوا فيه برأيهم فلو كان عند أنفسهم كذلك ما خطأ بعضهم بعضا و لا أنكر بعضهم على بعض و لا رجع منهم أحد إلى قول صاحبه، فتدبر].

و مفاخر عظیمه و مآثر فخیمه مزنی نزد اهل سنت بر ناظر أسفار ائمه کبارشان مخفی و محتجب نیست.

**قدح اسماعیل بن یحیی المزنی تلمیذ خاص امام شافعی در حدیث نجوم****اشاره**

وجه دوم آنکه أبو ابراهیم اسماعیل بن یحیی المزنی تلمیذ خاص حضرت شافعی این حدیث را صحیح ندانسته بر فرض صحت برای آن معنایی بیان نموده که آن هم از صوب صواب بمراحل قاصیه دور می باشد، چنانچه علامه أبو عمر یوسف بن عبد الله النمري القرطبي در کتاب «جامع بیان العلم» گفته: [قال المزني رحمه الله في قول رسول الله صلى الله عليه وسلم «أصحابي كالنجوم» قال: إن صحَّ هذا الخبر فمعناه فيما نقلوا عنه و شهدوا به عليه: فكُلُّهم ثقة مؤتمن على ما جاء به. لا يجوز عندي غير هذا. و أمّا ما قالوا فيه برأيهم فلو كان عند أنفسهم كذلك ما خطأ بعضهم بعضا ولا أنكر بعضهم على بعض ولا رجع منهم أحد إلى قول صاحبه، فتدبر].

و مفاخر عظیمه و مآثر فخریه مزنی نزد اهل سنت بر ناظر أسفار أئمة كبارشان مخفی و محتجب نیست.

**ترجمه اسمعیل بن یحیی المزنی صاحب الشافعی از کتب تراجم اهل سنت**

أحمد بن محمد البرمکی الاربلي المعروف بابن خلکان در «وفیات الأعیان» گفته: [أبو إبراهيم إسماعيل بن يحيى بن إسماعيل بن عمرو بن إسحاق المزني، صاحب الإمام الشافعي رضي الله عنه، هو من أهل مصر و كان زاهدا عالما مجتهدا محججا غواصا على المعاني

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۲۱

ترجمه اسماعیل بن یحیی المزنی صاحب الشافعی الدقیقه، و هو إمام الشافعيین و أعرفهم بطرقه و فتاويه و ما ينقله عنه، صنف كتبا كثيرة في مذهب الإمام الشافعي، منها «الجامع الكبير» و «الجامع الصغير» و «مختصر المختصر» و «المنثور» و «المسائل المعتمدة» و «الترغيب في العلم» و كتاب «الوثائق» و غير ذلك. و قال الشافعي رضي الله عنه في حقّه: المزني ناصر مذهبي. و كان إذا فرغ من مسئلة و أودعها مختصره قام إلى المحراب و صلى ركعتين شكر الله تعالى. و قال أبو العباس أحمد بن سريج: يخرج «مختصر المزني» من الدنيا عذراء لم تفتض! و هو أصل الكتب المصنفة في مذهب الشافعي رضي الله عنه. و على مثاله رتبوا و لكلامه فسروا و شرحوا، و لمّا ولى القاضي بكار بن قتيبة- الآتي ذكره إنشاء الله تعالى- القضاء بمصر و جاءها من بغداد- و كان حنفي المذهب- توقع الاجتماع بالمزني مدة فلم يتفق له فاجتمعا يوما في صلاة جنازة فقال القاضي بكار لأحد أصحابه: سل المزني شيئا حتى أسمع كلامه. فقال له ذلك الشخص: يا أبا إبراهيم! قد جاء في الأحاديث تحريم التبيذ و جاء تحليله أيضا فلم قدمتم التحريم على التحليل؟ فقال المزني: لم يذهب

**فائدة حسنة في تحريم النبيذ**

أحد من العلماء إلى أن التبيذ كان حراما في الجاهلية ثم حُل، و وقع الاتفاق على أنه كان حلالا، فهذا يعضد صحة الأحاديث بالتحريم، فاستحسن ذلك منه، و هذا من الأدلة القاطعة، و كان في غاية الورع و بلغ من احتياظه أنه كان يشرب في جميع فصول السنة من كوز نحاس، فقليل له في ذلك، فقال: بلغني أنهم يستعملون السرجين في الكيزان، و النار لا تطهرها.

و قيل إنه إذا فاتته الصلاة في جماعة صلى منفردا خمسا و عشرين صلاة استدراكا لفضيلة الجماعة مستندا في ذلك إلى

قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: صلاة الجماعة أفضل من صلاة أحدكم وحده بخمس وعشرين درجة.

و كان من الزَّهْدِ على طريقة صعبة شديدة، و كان مجاب الدعوة، و لم يكن أحد من أصحاب الشَّافِعِيِّ يحدث نفسه في شيء من الأشياء بالتَّقدُّم عليه، و هو الَّذِي تَوَلَّى غسل الإمام الشَّافِعِيِّ، و قيل: كان معه أيضا حينئذ الزَّبيع، و ذكره ابن يونس في تاريخه و سَمَّاهُ و جعل مكان اسم جدِّه إِسْحاقَ مسلما، ثُمَّ قال: صاحب الشَّافِعِيِّ، و ذكر وفاته كما تقدَّم، و قال: كانت له عبادة

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢١، ص: ٥٢٢

و فضل ثقته في الحديث لا يختلف فيه حاذق من أهل الفقه، و كان أحد الزَّهَّادِ في الدُّنْيَا، و كان من خير خلق الله عزَّ و جلَّ. و مناقبه كثيرة و توفي لست بقين من شهر رمضان سنة أربع و ستين و مائتين بمصر، و دفن بالقرب من تربة الإمام الشَّافِعِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بالقِرافَةِ الصَّيْغَرِ بِسَفْحِ الْمُعْظَمِ، رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى، و زرت قبره هناك، و ذكر ابن زولاق في تاريخه الصَّيْغَرِ أَنَّهُ عاش تسعا و ثمانين سنة و صَلَّى عليه الزَّبيع بن سليمان المؤدَّن المَرادِي. و المَزْنِي - بضم الميم و فتح الزَّاي و بعدها نون - هذه التَّسْبِيَةُ إِلَى مَزْنِيَّة بنت كلب و هي قبيلة كبيرة مشهورة].

و ذهبى در كتاب «العبر» در وقائع سنه أربع و ستين و مائتين گفته: [و فيها المَزْنِي الفقيه أبو إبراهيم إسماعيل بن يحيى بن إسماعيل المصري صاحب الشَّافِعِيِّ، في ربيع الأول، و هو في عشر التَّسعين. قال الشَّافِعِيُّ في صفته: المَزْنِي ناصر مذهبي.

و كان زاهدا عابدا يغسل الموتى حسبة، صَنَّفَ «الجامع الكبير» و «الجامع الصغير» و تفقَّه عليه خلق .

و عبد الله بن أسعد اليافعي در «مرآة الجنان» در وقائع سنه مذكوره گفته:

[و فيها - الفقيه الإمام أبو إبراهيم إسماعيل بن يحيى المَزْنِي المصري الشَّافِعِيُّ، و كان زاهدا عابدا مجتهدا محججا غَوَاصا على المعاني الدَّقِيقَةِ، اشتغل عليه خلق كثير، و قال الشَّافِعِيُّ في صفته: المَزْنِي ناصر مذهبي - و هو إمام الشَّافِعِيِّين و أعرفهم بطريق الشَّافِعِيِّ و فتاويه و ما ينقله عنه. صَنَّفَ كتباً كثيرة منها «الجامع الكبير» و «الجامع الصغير» و «مختصر المختصر» و «المنشور» و «المسائل المعتمدة» و «الترغيب في العلم» و كتاب «الوثائق» و غير ذلك، و كان إذا فرغ من مسئلة و أودعها مختصره قام إلى المحراب و صَلَّى ركعتين شكراً لله تعالى. و قال أبو العباس بن سريج: يخرج «مختصر المَزْنِي» من الدُّنْيَا عذراء لم تفتَضَّ و هو أصل الكتب المصنَّفة في مذهب الشَّافِعِيِّ، و على مثاله رَتَّبُوا و بكلامه فَتَوَّروا و شرحوا، و لَمَّا ولى القضاء بكَار بن قتيبة بمصر و جاءها من بغداد - و كان حنفِي المذهب - يتوقَّع الاجتماع بالمَزْنِي مدَّة فلم يَتَّفَقْ، فاجتمعا يوما في صلاة جنازة فقال القاضي بكار لبعض أصحابه: سل المَزْنِي شيئا حَتَّى

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢١، ص: ٥٢٣

أسمع كلامه. فقال له ذلك الشخص: يا أبا إبراهيم! قد جاء في الحديث تحريم التَّيِّدِ و جاء تحليله، فلم قدَّمتم التَّحريم على التَّحليل؟ فقال المَزْنِي: لم يذهب أحد من العلماء إلى أَنَّ التَّيِّدَ كان حراما في الجاهليَّة ثُمَّ حُلَّ و وقع الاتفاق على أَنَّهُ كان حلالا، فهذا يعضد صحَّة الأحاديث بالتَّحريم، و استحسن ذلك منه، و قيل: و هذا من الأدلَّة القاطعة، و كان في غاية من الورع و بلغ من احتياطه أَنَّهُ كان يشرب في جميع فصول السَّنة من كوز نحاس، فقليل له في ذلك، فقال: بلغني أَنَّهُم يستعملون السَّرجين في الكيزان، و النَّار لا تطهر ذلك. و قيل إِنَّهُ كان إذا فاتته الصَّلوة في جماعة صَلَّى منفردا خمسا و عشرين صلاة استدركا لفضيلة الجماعة مستندا في ذلك إلى

قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: صلاة الجماعة أفضل من صلاة أحدكم وحده بخمس وعشرين درجة.

و كان من الزَّهْدِ على طريقة صعبة شديدة، و كان مجاب الدعوة، و لم يكن أحد من أصحاب الشَّافِعِيِّ يحدث نفسه بالتَّقدُّم عليه في شيء من الأشياء، و هو الَّذِي تَوَلَّى غسل الشَّافِعِيِّ و قيل:

كان معه أيضا الزَّبيع. و مناقبه كثيرة. و المَزْنِي: نسبة إلى مَزْنِيَّة بنت كلب، و وفاته لست بقين من رمضان، و دفن بالقرب من تربة الشَّافِعِيِّ و بالقِرافَةِ الصَّيْغَرِ.



رحمة الله عليهما].

و عبد الوهاب بن علي السيبكي در «طبقات شافعية» گفته: [إسماعيل بن يحيى بن إسماعيل بن عمرو بن إسحاق الإمام الجليل أبو إبراهيم و المزنّي ناصر المذهب و بدر سمائه، ولد سنة خمس و سبعين و مائة و حدث عن الشافعي و نعيم بن حماد و غيرهما، روى عنه ابن خزيمة و الطحاوي و زكريا الساجي و ابن جوصا و ابن أبي حاتم و غيرهم، و كان جبل علم مناظرا محججا، قال الشافعي رضى الله عنه في وصفه: لو ناظر الشيطان لغلبه! و كان زاهدا ورعا متقللا من الدنيا مجاب الدعوة، و كان إذا فاتته صلاة في جماعة صلاها خمسا و عشرين مرة، و يغسل الموتى تعيدا و احتسابا و يقول: أفعله ليرقّ قلبي. قال أبو الفوارس السندي: كان المزنّي و الربيع رضيعين، و قال أبو إسحاق الشيرازي: كان زاهدا عالما مجتهدا مناظرا محججا غواصا على المعاني الدقيقة، صنّف كتب كثيرة: «الجامع الكبير» و «الجامع الصغير» و

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۲۴

«المختصر» و «المنثور» و «المسائل المعتمدة» و «الترغيب في العلم» و كتاب «الوثائق» و كتاب «العقارب» و كتاب «نهاية الاختصار». قال الشافعي: المزنّي ناصر مذهبي. و قال الربيع بن سليمان: دخلنا على الشافعي رضى الله عنه عند وفاته أنا و البويطي و المزنّي و محمد بن عبد الله بن عبد الحكم، قال: فنظر إلينا الشافعي ساعة فأطال ثم التفت إلينا فقال: أما أنت يا أبا يعقوب! فستمت في حديدك. و أما أنت يا مزنّي! فسيكون لك بمصر هنات و هنات و لتدركن زمانا تكون أقيس أهل ذلك الزمان. و أما أنت يا محمد! فسترجع إلى مذهب أبيك. و أما أنت يا ربيع! فأنت أنفعهم لي في نشر الكتب، قم يا أبا يعقوب فتسلم الحلقة. قال الربيع: كما قال. (قلت): و ذكروا أن المزنّي كان إذا فرغ من مسئلة في «المختصر» صلى ركعتين. و قال عمرو بن عثمان المكي: ما رأيت أحدا من المعتبدين - في كثرة من لقيت منهم - أشدّ اجتهادا من المزنّي و لا أدوم على العبادة منه، و ما رأيت أحدا أشدّ تعظيما للعلم و أهله منه، و كان من أشدّ التّياس تضيقا على نفسه في الورع و أوسع في ذلك على التّياس، و كان يقول: أنا خلق من أخلاق الشافعي، و قال أبو عاصم: لم يتوصّا المزنّي من حباب ابن طولون و لم يشرب من كيزانه، قال: لأنّه جعل فيه سرجين، و النار لا تطهر. و قيل إن بكّار بن قتيبة لما قدم مصر على قاضيهما و هو حنفّي فاجتمع بالمزنّي مرّة فسأله رجل من أصحاب بكّار فقال: قد جاء في الأحاديث تحريم التّبيذ و تحليله، فلم قدّمتم التّحريم على التّحليل؟ فقال المزنّي: لم يذهب أحد إلى تحريم التّبيذ في الجاهليّة ثمّ تحليله لنا، و وقع الاتفاق على أنّه كان حلالا فحرّم، هذا يعضد أحاديث التّحريم، فاستحسن بكّار ذلك منه. أخذ عن المزنّي خلائق من علماء خراسان و العراق و الشّام، و توفي لسّت بقين من شهر رمضان سنة أربع و ستين و مائتين .

و تقى الدين أبو بكر بن أحمد الأسدي در «طبقات شافعية» گفته: [إسماعيل ابن يحيى بن إسماعيل بن عمرو بن إسحاق أبو إبراهيم المزنّي المصريّ الفقيه الإمام صاحب التّصانيف، أخذ عن الشافعيّ و كان يقول: أنا خلق من أخلاق الشافعيّ، ذكره الشيخ أبو إسحاق أوّل أصحاب الشافعيّ و قال: كان زاهدا عالما مجتهدا مناظرا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۲۵

محججا غواصا على المعاني الدقيقة. صنّف كتب كثيرة. قال الشافعي: المزنّي ناصر مذهبي، ولد سنة خمس و سبعين و مائة و توفي في رمضان، و قيل في ربيع الأوّل سنة أربع و ستين و مائتين، و كان مجاب الدعوة].

و جلال الدين سيوطي در «حسن المحاضرة» گفته: [المزنّي: أبو إبراهيم إسماعيل بن يحيى بن إسماعيل بن عمرو بن إسحاق الإمام الجليل ناصر المذهب. قال فيه الشافعي: لو ناظر الشيطان لغلبه! و كان إماما ورعا زاهدا مجاب الدعوة متقللا من الدنيا، قال الرّافعي: المزنّي صاحب مذهب مستقلّ، قال الأسنوي: صنّف كتب منها: «المبسوط» و «المختصر» و «المنثور» و «المسائل المعتمدة» و «الترغيب في العلم» و كتاب «الوثائق» و «العقارب»، سمّي بذلك لصعوبته و صنّف كتابا مفردا على مذهبه لا على مذهب الشافعي. كذا ذكره البنديجي في تعليقه. و كان إذا فاتته الجمعة صلاها خمسا و عشرين مرّة، و كان يغسل الموتى تعيدا و احتسابا و يقول: أفعله

لیرق قلبی، و کان جبل علم مناظرا محججا، ولد سنة خمس و سبعین و مائه، و توفي لست بقین من رمضان سنة أربع و ستین و مائتین، و دفن قریبا من قبر الشافعی .

### وجه ۳ قدح حافظ ابو بکر احمد بن عمر بزار در حدیث نجوم

وجه سوم آنکه ابو بکر احمد بن عمر بن عبد الخالق البصری المعروف بالبزار که جلالت شان و رفعت مکان او نزد حضرات سنیّه عموما قریب در مقام قدح حدیث اقتدا دانستی، و بودن او عمدۀ محدّثین حسب افادۀ خود شاه صاحب و تمسّک نمودن شاه صاحب بمرویات او بمقابله اهل حق در ما سبق دریافتی، حدیث نجوم را کما ینبغی بأنامل طعن و جرح فرسوده یابانت و هن و قدح آن إسنادا و متنا قصب السبق از دیگر نقاد ربوده چنانچه علامه ابو عمرو یوسف بن عبد الله القرطبی المعروف بابن عبد البر در «جامع بیان العلم» گفته: [

و عن محمّد بن أیوب الرقی، قال: قال لنا أبو بکر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار: سألتهم (سألتهم. ظ) عما یروی عن النبی صلی الله علیه و سلّم مما فی أیدی العامة یروونه عن النبی صلی الله علیه و سلّم أنّه قال: مثل أصحابی کمثل النجوم. أو:

أصحابی کالنجوم فبأیها اقتدوا اهتدوا.

قالوا (قال. ظ): و هذا الکلام لا یصحّ عن النبی صلی الله علیه و سلّم، رواه

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۲۶

عبد الرّحیم بن زید العمّی عن أبیه عن سعید بن المسیب عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه و سلّم و ربما رواه عبد الرّحیم عن أبیه عن ابن عمر، و إنّما أتى ضعف هذا الحدیث من قبل عبد الرّحیم بن زید لأنّ أهل العلم قد سکتوا عن الزّوایة لحديثه، و الکلام أيضا منکر عن النبی صلی الله علیه و سلّم، و

قد روى عن النبی صلی الله علیه و سلّم باسناد صحیح: علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الرّاشدین المهدیین بعدی، فعصّوا علیها بالتّواجد. و هذا الکلام یعارض حدیث عبد الرّحیم لو ثبت، فکیف و لم یثبت. و النبی صلی الله علیه و سلّم لا یسیح الاختلاف بعده من أصحابه، و الله أعلم. هذا آخر کلام البزار].

و بر ناظرین این کلام بزار واضح و آشکارست که او در حدیث نجوم بوجوه عدیده قدح و جرح نموده، و قد مرّ فی الجزء الثانی من مجلّد حدیث مدینه العلم بیانها بالتّفصیل و التّعدید، فراجعہ إن شئت مزید العلم بعون الله و التّأیید.

و قدح نمودن بزار در حدیث نجوم از رساله «إبطال رأى و قیاس» تصنیف ابن حزم و «منهاج السّنّة» ابن تیمیّه و تفسیر «بحر محیط» أبو حیّان و تفسیر «نهر مادّ» أبو حیّان و تفسیر «درّ لقیط» تاج الدّین أحمد القیسی المعروف بابن مکتوم و «أعلام الموقعین» ابن القیم و «تخریج أحادیث منهاج» تصنیف أبو الفضل العراقی و «تلخیص الخبیر» و «تخریج أحادیث مختصر» ابن الحاجب تصنیف ابن حجر عسقلانی و کتاب «التّقریر و التّحجیر» ابن أمیر الحاجّ الحلّبی و «شرح علی قاری بر شفای قاضی عیاض» و «فیض القدر» عبد الرّؤوف مناوی و «صبح صادق» ملّا نظام الدّین سهالوی و «فواتح الرّحموت» مولوی عبد العلی، نیز واضح و لائح است .

### وجه ۴ قدح حافظ ابن قطان عبد الله بن عدی جرجانی در حدیث نجوم

وجه چهارم آنکه أبو أحمد عبد الله بن محمد الجرجانی المعروف بابن عدی در کتاب «الکامل» که موضوع آن ذکر ضعفاء و مقدوحین و إظهار مجعولات و مفتریاتشان می باشد این حدیث را آورده و بذکر آن در ترجمه جعفر بن عبد الواحد الهاشمی القاضی و ترجمه حمزه بن أبی حمزة الجزری التّصییّ؛ راه طعن و قدح آن سپرده، كما ستقف علیه فیما بعد إنشاء الله تعالى من إفادات الحافظ العراقي.

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَظْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۲۷

و محامد جلیله و مآثر جمیله ابن عدی حسب افادات سنّیه اگر چه بیش از بیش است، لیکن درین مقام شطری از آن باید شنید.

### ترجمه حافظ ابن قطان بنقل از کتب تراجم معتبره أهل سنت

سمعانی در کتاب «الأنساب» در نسبت جرجانی گفته: [و أبو أحمد عبد الله بن عدی بن عبد الله بن محمد الجرجانی المعروف بابن القطّان الحافظ، من أهل جرجان، حافظ عصره. رحل ما بین الإسكندیّة و سمرقند و دخل البلاد و أدرك الشيوخ، سمع أبا عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي و علي بن سعد الزّازي و القاسم بن عبد الله الأخيمي و القاسم بن زكريّا الطّراز و خلقا يطول ذكرهم. روى عنه الحاكم أبو عبد الله الحافظ و أبو القاسم حمزة بن يوسف السّهمي و أبو بكر أحمد بن الحسن الحيري و غيرهم. أوّل ما كتب الحديث بجرجان في سنة تسعين و مائتين عن أحمد بن حفص و غيره، رحل إلى العراق و الشام و مصر في سنة سبع و تسعين، و صنّف في معرفة ضعفاء المحدثين كتابا مقدار ستين جزء سَمَاهُ «الکامل» و كان جمع أحاديث مالك ابن أنس و الأوزاعي و سفیان الثّوري و شعبه و إسماعيل بن أبی خالد و جماعة من المقلّين، و صنّف على كتاب المزني، سَمَاهُ «الانتصار» و كان حافظا متقنا لم يكن في زمانه مثله، تفرد بأحاديث و قد كان وهب أحاديث تفرد بها لابنيه عدی و أبی زرعة و منصور، تفردوا بروايتها عن أبيهم و ابنه عدی سكن سجستان و حدّث بها. قال حمزة بن يوسف السّهمي: سألت الدّار- قطنی أن يصنف كتابا في ضعفاء المحدثين فقال: أليس عندك كتاب ابن عدی؟ قلت:

نعم! قال: فيه كفاية، لا يزداد عليه. و كانت ولادته يوم السبت غرة ذی القعدة سنة سبع و سبعين و مائتين و هي السنّة التي مات فيها أبو حاتم الرّازي، و توفي غرة جمادى الآخرة سنة خمس و ستين و ثلاثمائة بجرجان. صلّى عليه أبو بكر الإسماعيلي و دفن بجنب مسجد كرز بن وبرة عن يمين القبلة، و زرت قبره .

و ذهبی در «تذكرة الحفاظ» گفته: [ابن عدی، الإمام الحافظ الكبير أبو أحمد عبد الله بن عدی بن عبد الله بن محمد بن مبارك الجرجاني، و يعرف أيضا بابن القطّان، صاحب كتاب «الکامل في الجرح و التعديل»، كان أحد الأعلام، ولد سنة

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَظْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۲۸

سبع و سبعين و مائتين، و سمع سنة تسعين، و ارتحل أوّل سنة سبع و تسعين و سمع بهلول بين إسحاق الأنباري و محمد بن عثمان بن أبی سويد و محمد بن يحيى المروزي و عبد الرحمن بن القسم أبا الرّؤاس الدّمشقيّ و أنس بن السّلم و أبا خليفة الجمحيّ و الحسن بن سفيان و أبا عبد الرحمن النسائيّ و عمران بن مجاشع و عبدان الأهوازيّ و أبا يعلى الموصليّ و الحسن بن محمد المدني - صاحب يحيى بن بكير - و الحسن بن الفرّج الغزيّ و خلاّق. و عنه: أبو العبّاس بن عنده شيخه و أبو سعيد المالينيّ و الحسن بن رامين و محمد بن عبد الله بن عبد كويه و حمزة بن يوسف السّهميّ و أبو الحسين أحمد بن العالی و آخرون. و هو المصنف في الكلام على الرجال عارفا بالعلل. قال أبو القسم بن عساكر: كان ثقة على لحن فيه. قال السّهمي: سألت الدّار قطنی أن يصنف كتابا في الضّعفاء، فقال: أليس عندك كتاب ابن عدی؟ فقلت: بلى! قال: فيه كفاية، لا يزداد عليه. قلت: و قد صنف ابن عدی على أبواب «مختصر المزني» كتابا سَمَاهُ «الانتصار»، قال حمزة السّهمي: كان حافظا متقنا لم يكن في زمانه أحد مثله، تفرد برواية أحاديث وهب منها لابنيه عدی و أبی

زرعه و تفرّدا بها عنه. قال الخليلي:

كان عديم النظير حفظا و جلاله، سألت عبد الله بن محمد الحافظ (أيهما أحفظ: ابن عدی أو ابن قانع؟ صح. ظ) فقال: زرّ قميص ابن عدی أحفظ من عبد الباقي بن قانع! قال الخليلي: و سمعت أحمد بن أبي مسلم الحافظ يقول: لم أر أحدا مثل أبي أحمد بن عدی و كيف فوّقه في الحفظ، و كان أحمد قد لقي الطبراني و أبا أحمد الحاكم و قد قال لي: كان حفظ هؤلاء تكلفا و حفظ ابن عدی طبعاً. زاد معجمه على ألف شيخ.

إلى أن قال الذهبي: [قال أبو الوليد الباجي: ابن عدی حافظ لا بأس به.

قال حمزة بن يوسف: توفي أبو أحمد في جمادى الآخرة سنة خمس و ستين، و صلى عليه الإمام أبو بكر الإسماعيلي . و نیز ذهبي در كتاب «العبر» در وقائع سنه خمس و ستين و ثلاثمائة گفته [و فيها- ابن عدی الحافظ الكبير أبو أحمد عبد الله بن عدی بن عبد الله بن محمد بن القطان الجرجاني مصنف «الكامل في الجرح» و له ثمان و ثمانون سنة، كتب الكثير سنة عبقات الانوار في امامة الاثمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۲۹

تسعين و مائتين و رحل في سنة سبع و تسعين و سمع أبا خليفه و عبد الرحمن بن الرّؤاس و بهلول بن إسحاق و طبقة. قال ابن عساكر: كان ثقة على لحن فيه. و قال حمزة السهمي:

كان حافظا متقنا لم يكن في زمانه مثله، توفي في جمادى الآخرة.

و يافعي در «مرآة الجنان» در وقائع سنه مذكوره گفته: [و فيها- الحافظ الكبير أبو أحمد عبد الله بن محمد المعروف بابن القطان الجرجاني مصنف «الكامل في الجرح»].

و سيوطي در «طبقات الحفاظ» گفته: [ابن عدی: الإمام الحافظ الكبير أبو أحمد عبد الله بن عدی بن عبد الله بن المبارك الجرجاني و يعرف أيضا بابن القطان صاحب «الكامل في الجرح و التعديل» أحد الأعلام، ولد سنة ۲۷۷ و سمع سنة ۲۹۰.

روى عن محمد بن عثمان و النسائي و أبي يعلى. و عنه ابن عقدة- و هو شيخه- و حمزة السهمي و هو عارف بالعلل منصف في الكلام على الرجال، لم يكن في زمانه مثله.

قال الخليلي: كان عديم النظير حفظا و جلاله مات في جمادى الآخرة سنة ۳۶۵].

### وجه ۵ قدح حافظ أبو الحسن علی بن عمر دارقطنی در حدیث نجوم

وجه پنجم آنکه أبو الحسن علی بن عمر الدّار قطنی که از أعلام حفاظ أحادیث و أخبار، و عظام نقّاد روایات و آثار است، و عنقریب ما در قدح حدیث اقتدا تنبیه بر جلالت و عظمت او نزد علمای سنیّه نموده‌ایم در کتاب «غرائب مالک» قدح و جرح حدیث نجوم نموده مسلک طعن و غمز روات آن بأقدام تحقیق پیموده، چنانچه علامه ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» گفته:

[جمیل بن یزید، عن مالک، عن جعفر بن محمد، عن أبيه. عن جابر، رفعه: ما وجدتم في كتاب الله فاعمل به و لا يسعكم تركه إلى غيره، الحديث.

و فيه: أصحابي كالتنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم. أخرجه الدّار قطنی في «غرائب مالک» و الخطيب في الرّواة عن مالک من طريق الحسن بن مهدی عن عبدة المروزی عن محمد بن أحمد السّکونی عن بكر بن عيسى المروزی عن أبي يحيى عن جميل، به. قال الدّار قطنی: لا يثبت عن مالک، و رواه مجهولون .

و بحمد الله قدح کردن دار قطنی در حدیث نجوم در کتاب «غرائب مالک» از مطالعه کتاب «تخريج أحاديث كشاف» تصنيف ابن حجر عسقلانی نیز ظاهر و آشکار می گردد، کما ستقف عليه فيما بعد إنشاء الله تعالى.

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۳۰

**وجه ۶ قدح حافظ ابن حزم ظاهری در حدیث نجوم در رساله «ابطال رأی و قیاس»**

وجه ششم آنکه ابو محمد علی بن محمد بن احمد بن حزم الأندلسی الظاهری که از کبار حفاظ و عظام أیقاظ سنیّه است، كما عرفت فیما سبق، در رساله «إبطال رأی و قیاس و استحسان و تعلیل و تقلید» مکذوب و موضوع و باطل و غیر صحیح بودن حدیث نجوم را بصراحت تمام واضح و آشکار ساخته بهتک ستر و ابدای عوار آن كما ینبغی پرداخته، چنانچه أبو حیان غرناطی در تفسیر «بحر محیط» در ذکر حدیث نجوم گفته:

[قال الحافظ أبو محمد علی بن أحمد بن حزم فی رسالته فی إبطال الرأی و القیاس و الاستحسان و التعلیل و التقلید ما نصّه: و هذا خبر مکذوب موضوع باطل لم یصحّ قطّ].

و نیز أبو حیان غرناطی در تفسیر «النهج الماد من البحر» در ذکر حدیث نجوم گفته: [قال الوزير الحافظ أبو محمد علی بن حزم فی رسالته فی إبطال القیاس و الرأی و الاستحسان و التعلیل و التقلید ما نصّه: [و هذا خبر مکذوب موضوع باطل لم یصحّ قطّ].

و تاج الدین أبو محمد أحمد بن عبد القادر بن أحمد بن مکتوم القیسى الحنفی در تفسیر «الدّر اللّقیط» در ذکر حدیث نجوم گفته: [قال الحافظ أبو محمد علی بن أحمد بن حزم رحمه الله فی رسالته فی إبطال الرأی و القیاس و الاستحسان و التعلیل و التقلید ما نصّه: هو خبر مکذوب موضوع باطل لم یصحّ قطّ].

و قدح و جرح ابن حزم در حدیث نجوم از «تخریج أحادیث منهاج» تصنیف حافظ زین الدّین عراقی و کتاب «تلخیص الخیر» حافظ ابن حجر عسقلانی و کتاب «التقریر و التّحییر» ابن امیر الحاجّ حلبی و «مرقاة» ملا علی قاری و «نسیم الزیاض» شهاب الدّین خفاجی و «صبح صادق» ملا نظام الدّین سهالوی و «فواتح الرّحموت» مولوی عبد العلی لکهنوی نیز واضح و لائح است، كما ستعرف إنشاء الله الجلیل عن قریب بالتّفصیل.

**وجه ۷ قدح حافظ بزار حدیث نجوم را بنقل ابن حزم در رساله «ابطال رأی و قیاس»**

وجه هفتم آنکه ابن حزم ظاهری در رساله «إبطال رأی و قیاس» کلام حافظ بزار را نیز متعلّق بقدح حدیث نجوم نقل کرده طریق تشیید و تأیید تحقیق خود یافاده مثل آن ناقد کبیر و جهیز تحریر سپرده، كما ستعرف ذلک عن قریب إنشاء الله تعالی عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۳۱

من عبارات «البحر المحيط» لأبی حیان الغرناطی و «النهج الماد من البحر» له و «الدّر اللّقیط» لابن مکتوم القیسى.

**وجه ۸- قدح و جرح جواب بن عبید الله تیمی که باز ابن حجر از قدح او سکوت نموده**

وجه هشتم آنکه حافظ ابن حزم أندلسی در کتاب «الاحکام» نیز علی ما نقل عنه، قدح و جرح حدیث نجوم كما ینبغی نموده أبواب افاضه و افاده بر مستفیدین و مسترشدین خود گشوده، و پر ظاهرست که بعد قدح و جرح چنین حافظ جلیل و ناقد نبیل احتجاج بحدیث نجوم، نهایت قبیح و مذمومست، و محتجّ بآن نزد أبواب عقول و حلوم بغایت مدحور و ملوم، و الله العاصم عن کید معاند جهول ظلوم.

**وجه ۹- قدح حافظ ابو بکر احمد بن حسین بیهقی حدیث نجوم**

وجه نهم آنکه أبو بکر أحمد بن الحسین بن علی البیهقی که از صدور حفاظ و عیون أیقاظ سنیّه است و کمال جلالت و نهایت

نبالت او نزد این حضرات أظهر من الشمس و أبین من الأمس می باشد، و خود مخاطب در «بستان المحدثین» مآثر زاهره و مفاخر باهره او ذکر نموده است، در کتاب «المدخل» حدیث نجوم را روایت کرده و در آن قدح و جرح مفصّل نموده زنگ اریاب از سجاجل قلوب اولی الألباب زدوده چنانچه حافظ زین الدین العراقي در «تخریج أحادیث منهاج» بیضاوی در ذکر حدیث نجوم گفته: [و رواه البیهقی فی «المدخل» من حدیث عمرو من حدیث ابن عباس بنحوه، و من وجه آخر مرسلًا. و قال: متنه مشهور و أسانیده ضعیفه لم یثبت فی هذا إسناده].

ازین عبارت ظاهرست که بیهقی در کتاب «المدخل» حدیث نجوم را از حدیث عمرو از حدیث ابن عباس و از وجه دیگر مرسلًا روایت نموده، و بعد از آن افاده کرده که متن آن مشهورست و أسانید آن ضعیفه است و درین حدیث هیچ اسنادی ثابت نشده. و این کلام حقیقت انضمام بنحوی که استیصال حدیث نجوم بطرقه می نماید، و بطوری که در إثبات وهن و هوان آن می افزاید بر ناظر خبیر واضح و مستترست.

و از اینجا بر تو مثل آفتاب روشن گردید که ذکر نمودن شاه صاحب حدیث نجوم را از کتاب «المدخل» بیهقی بروایت ابن عباس و سکوت نمودن از نقل

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۳۲

قدح بیهقی در آن بی شرمی و بیحیائی خود را واضح و عیان ساختن و بارتکاب خیانت صریحه فی النّقل أعلام جلاعت و خلاعت افراختن ست، سبحان الله! بیچاره بیهقی از راه کمال انصاف، اعتراف می نماید که أسانید حدیث نجوم ضعیف است و هیچ اسنادی درین حدیث ثابت نگردیده، و شاه صاحب أصلاً التفاتی بکلام او نمی نمایند و بمجرد روایت او این حدیث را بروایت ابن عباس تمسک نموده، قصب السبق از ملحدی که بکلمه «لا تقرّبوا الصلوة» احتجاج کرده بود می ربایند، و بحمد الله تعالی قدح و جرح بیهقی در حدیث نجوم و تضعیف جمله أسانید آن از کتاب «تخریج احادیث الکشاف» تصنیف ابن حجر عسقلانی نیز واضح و لائح می شود کما ستعرف فیما بعد بعون الله تعالی.

### وجه ۱۰- قدح و جرح عبد الرحیم بن زید عمی که ابن حجر درباره او مسلک اجمال سپرده

وجه دهم آنکه حافظ بیهقی در کتاب «الاعتقاد» نیز مطعون و موهون بودن حدیث نجوم واضح و آشکار ساخته رایت نقد و تحقیق بدست حزم و تدقیق بر افراخته چنانچه عنقریب بعون الله القدير از کتاب «تلخیص الخبیر» حافظ ابن حجر عسقلانی خواهی دانست که بیهقی در کتاب الاعتقاد اسناد حدیث نجوم را که بروایت عبد الرحیم عمی منقولست «غیر قوی» گفته، و حدیث نجوم را که بروایت ضحاک بن مزاحم مرویست «حدیث منقطع» نامیده. و این قدح و جرح را از بیهقی بحواله کتاب «الاعتقاد» او علامه ابن امیر الحاج حلبی در کتاب «التقریر و التحبیر» نیز نقل نموده، کما ستعرف فیما بعد إنشاء الله تعالی.

و هر گاه معلوم گردید که بیهقی بر قدح و جرح حدیث نجوم در کتاب «المدخل» اکتفا ننموده؛ بمزید انصاف در کتاب «الاعتقاد» نیز ضعف اسناد و انقطاع و انهداد آن را مبین فرموده؛ ظاهر و باهر شد که احتجاج مخاطب مدغل؛ بمجرد روایت نمودن بیهقی حدیث نجوم را در کتاب «المدخل» و کتمان و حال قدح کردن بیهقی در این حدیث مرّه بعد مرّه هم در کتاب المدخل و هم در کتاب الاعتقاد؛ امریست عجیب و غریب که در شناعة و فظاعت بأقصای حدود و أبعد غایات رسیده، و مخاطب ما باین صنیع شنیع مستوجب کمال زجر و ملام ارباب عقول و أحلام گردید.

### وجه ۱۱ قدح حافظ یوسف ابن عبد البر قرطبی حدیث نجوم را در کتاب جامع بیان العلم



وجه یازدهم آنکه حافظ المغرب أبو عمر یوسف بن عبد الله المعروف

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَنْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۳۳

بابن عبد البر التمری القرطبی در کتاب «جامع بیان العلم» بقدرح و جرح حدیث نجوم کما ینبغی برخاسته، کلام خود را در اظهار مطعونیت و إبراز موهونیت این حدیث بدلائل ساطعه و براهین قاطعه آراسته، چنانچه در کتاب مذکور گفته:

[قال المزنی رحمه الله فی قول رسول الله صلى الله عليه وسلم «أصحابی كالنجوم»

قال: إن صحَّ هذا الخبر فمعناه فيما نقلوا عنه و شهدوا به عليه، فكلمهم ثقه مؤتمن على ما جاء به، لا يجوز عندي غير هذا. و أما ما قالوا فيه برأيهم فلو كان عند أنفسهم كذلك ما خطأ بعضهم بعضا و لا أنكر بعضهم على بعض و لا رجع منهم أحد إلى قول صاحبه، فتدبر. و عن محمد بن أيوب الرقي قال:

قال لنا أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار: سألتهم (سألتهم. ط) عما يروى عن النبي صلى الله عليه وسلم مما في أيدي العامة يروونه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال: «مثل اصحابی كمثل النجوم» أو:

«أصحابی كالنجوم فبأيها اقتدوا اهتدوا».

قالوا (قال: و. ط) هذا الكلام لا يصح عن النبي صلى الله عليه وسلم، رواه عبد الرحيم بن زيد العمى عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن ابن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم، و ربما رواه عبد الرحيم بن زيد العمى عن أبيه عن ابن عمر، و إنتهيا أتى ضعف هذا الحديث من قبل عبد الرحيم بن زيد لأنَّ أهل العلم قد سكتوا عن الزوايه لحديثه، و الكلام ايضا منكر عن النبي صلى الله عليه وسلم، و

قد روى عن النبي صلى الله عليه وسلم باسناد صحيح: «عليكم بسنتي و سنَّ الخلفاء الراشدين المهديين بعدى فعصوا عليها بالتواجد» و هذا الكلام يعارض حديث عبد الرحيم لو ثبت، فكيف و لم يثبت! و النبي صلى الله عليه وسلم لا- يبيح الاختلاف بعده من أصحابه، و الله اعلم. هذا آخر كلام البزار.

قال أبو عمر: قد روى أبو شهاب الحنيط عن حمزه الجزري عن نافع عن ابن عمر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إنَّما أصحابی مثل النجوم فأيتهم أخذتم بقوله اهتديتم،

و هذا إسناد لا يصح و لا يرويه عن نافع من يحتج به، و ليس كلام البزار بصحيح على كل حال لأنَّ الاقتداء بأصحاب النبي صلى الله عليه وسلم منفردین إنَّما هو لمن جهل ما یسئل عنه، و من كانت هذه حاله فالتقليد لازم له و لم يأمر أصحابه أن يقتدى بعضهم ببعض إذا تأولوا تأویلا سائغا جائزا ممكنا فی الاصول، و إنَّما كل واحد منهم نجم جائز أن يقتدى به العامي الجاهل، بمعنى ما يحتاج إليه من دينه، و كذلك سائر العلماء من العامة، و الله

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَنْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۳۴

أعلم. و قد روى فی هذا الحديث إسناد غير ما ذكر

البزار عن سلام بن سليم، قال:

حدثنا الحارث بن غصين عن الأعمش عن أبي سفيان عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أصحابی كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم.

قال أبو عمر: هذا إسناد لا تقوم به حجة لأنَّ الحارث بن غصين مجهول .

و فوائد سديده و عوائد مفیده این کلام تحقیق انضمام ابن عبد البر مع تنقید بعض أقوال او در جزء ثانی مجلّد حدیث مدینه العلم بتفصیل جمیل مذکور شده، فعلیک بمراجعتها حتّی تستفید نهاییه و هن هذا الحديث بمطالعتها.



## وجه ۱۲ قدح حافظ أبو القاسم علی ابن عساکر دمشقی در حدیث نجوم، و مآخذ ترجمه او

### اشاره

وجه دوازدهم آنکه أبو القاسم علی بن الحسن بن هبة الله الدمشقی المعروف بابن عساکر که از جمله فقهاء عظام و حفاظ فحام سنیّه است در حدیث نجوم قدح نموده و طریق تضعیف راوی آن بالصّراحه پیموده، كما ستعرف إنشاء الله تعالى فیما بعد من عبارة المناوی فی «فیض القدير».

و قدح و جرح این حافظ جلیل و ناقد نبیل در حدیث نجوم برای اسقاط آن از درجه اعتبار کافی و وافی، و رسوم این خبر را بسوافی اخیال ماحی و عافی است.

### مآخذ ترجمه حافظ ابن عساکر دمشقی

و محامد کثیره وافر و مکارم منیره سافره ابن عساکر حسب افادات سنیّه در مجلّد حدیث طیر از «معجم الأدباء» یاقوت حموی و «وفیات الأعیان» ابن خلکان و «تذکره الحفاظ» ذهبی و کتاب «دول الإسلام» ذهبی و «مرآة الجنان» عبد الله بن أسعد یافعی و «طبقات شافعیه» تاج الدین سبکی و «طبقات شافعیه» عبد الرّحیم أسنوی و «طبقات شافعیه» تقی الدّین الأسدی و «طبقات الحفاظ» جلال الدّین سیوطی و «مختصر» أبو الفداء و «تتمّة المختصر» ابن الوردی و «تاریخ خمیس» دیاربکری و «جامع مسانید أبی حنیفه» تصنیف أبو المؤید محمّد بن محمود الخوارزمی و «مدینه العلوم» از نیقی و و «ابجد العلوم» و «تاج مکمل» و «اتحاف النبلاء» مولوی صدیق حسن خان معاصر، بتفصیل شنیدی

## . وجه ۱۳ قدح أبو الفرج ابن جوزی حدیث نجوم را در کتاب «العلل المتناهیة»

وجه سیزدهم آنکه أبو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد البکری البغدادی

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۳۵

المعروف بابن الجوزی، حدیث نجوم را بقدح و جرح صریح نواخته بتصریح عدم صحّت آن و مجروح بودن یک راوی و کذاب بودن راوی دیگرش رایت تفضیح و تقبیح بر افراخته، چنانچه در کتاب «العلل المتناهیة» گفته: ]

روی نعیم بن حماد قال: نا عبد الرّحیم بن زید العمّی عن أبيه عن سعيد بن المسيّب عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله (ص): سألت ربّي فيما يختلف فيه أصحابي من بعدى فأوحى إليّ: يا محمد! إنّ أصحابك عندى بمنزلة النّجوم فى السّماء بعضها أضواء من بعض، فمن أخذ بشيء ممّا هم عليه من اختلافهم فهو على هدى.

قال المؤلّف: و هذا لا يصحّ، نعیم مجروح، و قال يحيى بن معين: عبد الرّحیم كذاب ،

## وجه ۱۴ قدح حافظ عمر بن حسن ابن دحیه کلبی اندلسی در حدیث مذکور، و مآخذ ترجمه او

وجه چهاردهم آنکه حافظ جلیل أبو الخطاب عمر بن الحسن بن علی الكلبیّ الأندلسی المعروف بابن دحیه که از نقّاد جلیل الشّأن و حفاظ رفیع المکان سنیّه است در حدیث نجوم قدح و جرح آغاز نهاده بنفی صحّت آن بالصّراحه داد إنصاف و ترک اعتساف داده،

چنانچه حافظ زین الدین العراقي در «تعلیق تخریج أحادیث منهاج بیضاوی» گفته: [و قال ابن دحیه و قد ذکر حدیث أصحابی کالنجوم : حدیث لا یصح .

و مدائح مبهرة و محامد مزهره علامه ابن دحیه نزد علمای سنیّه در مجلّد حدیث ولایت، از «وفیات الأعیان» ابن خلکان و «بغیة الوعاة» سیوطی و «حسن المحاضره» سیوطی و «حسن المقصد» سیوطی و «نفح الطیب» علامه مقرئ و «شرح مواهب» محمد ابن عبد الباقي زرقانی، مذکور و مسطور شده و بعد ملاحظه آن در تمامیت إلزام خصام و إفحام تامّ معاندين أغاثام، شبهه باقی نمی ماند.

### وجه ۱۵ قدح و جرح ابن تیمیه حنبلی در حدیث نجوم

وجه پانزدهم آنکه أحمد بن عبد الحليم الحنبلي المعروف بابن تیمیه که تعنت و تعصب او بیش از آنست که بمعرض بیان آید، بمقابله اهل حقّ عاجز گردیده ناچار بر سر قدح و جرح حدیث نجوم رسیده، چنانچه در «منهاج» جائی که علامه حلی علیه الرّحمه ذکر حدیث نجوم فرموده می گوید: [و أما قوله: أصحابی کالنجوم فبأيهم اقتديتم اهتديتم. فهذا الحديث ضعيف ضعفه أئمة الحديث. قال البزار: هذا حديث لا يصحّ عن رسول الله صلى الله عليه و سلم و ليس هو في كتب الحديث المعتمدة].

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۳۶

و از این عبارت ابن تیمیه وجوه عدیده که مظهر وهن و هوان حدیث نجوم می باشد در مجلّد حدیث مدینه العلم، بتفصیل جمیل مبین شده، فراجعها إن شئت، و الله الهادی.

### وجه ۱۶ قدح جرح ابو حیان محمد بن یوسف غرناطی حدیث نجوم را در تفسیر بحر محیط

وجه شانزدهم آنکه أبو حیان محمد بن يوسف الأندلسي الغرناطی که از اکابر مفسرین أعلام و أجلة محدثین عالیمقام نزد سنیّه است در قدح حدیث نجوم انهماک تمام نموده باقدام اقدام تامّ و طعن و إبطال و محو و اخمال آن سعی جمیل فرموده، چنانچه در تفسیر «بحر محیط» گفته: قال [الرّمخسري: فان قلت: كيف كان القرآن تبياناً لكلّ شيء؟ قلت: المعنى أنّه بين كلّ شيء من أمور الدّين حيث كان نصّاً على بعضها و إحالة على السنّة حيث امر فيه بالتّابع رسول الله صلى الله عليه و سلم و طاعته و قيل: و ما ينطق عن الهوى

، و حتّا على الإجماع في قوله: وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ

. و قد رضى رسول الله صلى الله عليه و سلم لأئمة اتّباع أصحابه و الاقتداء بآثاره في

قوله: أصحابی کالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم.

و قد اجتهدوا و قاسوا و وطئوا طرق القياس و الاجتهاد، فكانت السّنّة و الإجماع و القياس و الاجتهاد مستنده إلى تبين الكتاب، فمن ثمّ كان تبياناً لكلّ شيء، و قوله: و قد رضى رسول الله صلى الله عليه و سلم، إلى قوله: اهتديتم، لم يقل ذلك رسول الله صلى الله عليه و سلم و هو حدیث موضوع لا یصحّ بوجه عن رسول الله صلى الله عليه و سلم. قال الحافظ أبو محمد عليّ بن أحمد بن حزم في رسالته في إبطال الرّأى و القياس و الاستحسان و التّعليل و التّقليد ما نصّه: و هذا خبر مكذوب موضوع باطل لم یصحّ قطّ. و ذکر إسناده إلى البزار صاحب «المسند» قال: سألتهم عمّا روى عن النّبي صلى الله عليه و سلم ممّا في أيدي العامة ترويه

عن رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا مِثْلُ أَصْحَابِي كَمِثْلِ النُّجُومِ ،  
أو

كَالنُّجُومِ بِأَيِّهَا اقْتَدُوا اهْتَدُوا.

و هذا كلام لم يصحَّ عن النبي صَلَّى الله عليه و سلم رواه عبد الرّحيم بن زيد العمى عن أبيه عن سعيد بن المسيّب عن ابن عمر عن النبي صَلَّى الله عليه و سلم و إِنَّمَا اتى ضعف هذا الحديث من قبل عبد الرّحيم لأنَّ أهل العلم سكتوا عن الرّواية لحديثه، و الكلام أيضا منكر عن النبي صَلَّى الله عليه و سلم و لم يثبت، و النبي صَلَّى الله عليه و سلم لا يبيح الاختلاف بعده من أصحابه.

هذا نصّ كلام البزار. قال ابن معين: عبد الرّحيم بن زيد كذاب ليس بشيء. و قال

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۳۷

البخاري: هو متروك، رواه أيضا حمزة الجزري؛ و حمزة هذا ساقط متروك .

و این کلام بلاغت نظام علامه ابو حیان بچند وجه دلالت بر مقدوحیت و مطعوتیت حدیث نجوم دارد.

أوّل آنکه: علامه ابو حیان بعد نقل کلام زمخشری که مشتمل بر حدیث نجوم است بصراحت تمام افاده نموده که هرگز جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم این کلام را نفرموده.

دوم آنکه: بتصریح گفته که این حدیث موضوعست.

سوم آنکه: بتوضیح تمام گفته که این حدیث بهیچ وجه از رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله و سلم صحیح نیست.

چهارم آنکه: از رساله «إبطال رأى و قياس» تصنیف حافظ ابن حزم بنصّ کلام او نقل کرده که این حدیث مکذوبست.

پنجم آنکه: از ابن حزم نقل کرده که این حدیث موضوع است.

ششم آنکه: از ابن حزم نقل کرده که این حدیث باطل است.

هفتم آنکه: از ابن حزم نقل کرده که این حدیث هرگز صحیح نشده.

هشتم آنکه: بواسطه ابن حزم از بزار نقل کرده که این حدیث را عامّه روایت می کنند.

نهم آنکه: از بزار نقل نموده که این کلام از جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم صحیح نشده.

دهم آنکه: از بزار نقل آورده که ضعف این حدیث از جانب عبد الرّحيم آمده، یعنی این حدیث بسبب روایت کردن عبد الرّحيم ضعیف می باشد.

یازدهم آنکه: از بزار نقل نموده که أهل علم از روایت حدیث عبد الرّحيم باز مانده اند.

دوازدهم آنکه: از بزار نقل کرده که این کلام یعنی

«أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهَا اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ»

منکرست از جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم.

سیزدهم آنکه: از بزار نقل نموده که این کلام ثابت نیست.

چهاردهم آنکه: از بزار نقل کرده که جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم مباح نمی فرماید که أصحاب آن جناب بعد آن

جناب اختلاف نمایند، و این حدیث دلیل عقلیست بر وضع

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۳۸

حدیث نجوم، و قد مرّ بیانه فی مجلّد حدیث مدینه العلم عند ذکر فوائد کلام ابن عبد البرّ فی کتاب «جامع بیان العلم»، فراجعهُ فَإِنَّهُ مفید جدّا.

پانزدهم آنکه: در حقّ عبد الرّحيم بن زيد که راوی این حدیث است از ابن معین نقل کرده که او کذاب است.

شانزدهم آنکه: در حقّ عبد الرّحیم از ابن معین نقل نموده که او خبیث است.  
 هفدهم آنکه: در حقّ عبد الرّحیم مذکور از ابن معین آورده که او چیزی نیست.  
 هیجدهم آنکه: از بخاری در حقّ عبد الرّحیم نقل کرده که او متروکست.  
 نوزدهم آنکه: از راه کمال تحقیق افاده نموده که این حدیث را حمزه جزری نیز روایت کرده، و حمزه ساقط است.  
 بستم آنکه: در حقّ حمزه بعد وصف او بساقط؛ متروک بودن او هم مصرّح نموده.  
 و هذه الوجوه العشرون كلّ واحد منها يرغم أنف الشّامس الحرون، و يستأصل شافه المعاند المرون، و يظهر أنّ المختلقين للكذب قد غرّهم فی دینهم ما كانوا یفترون!

### وجه ۱۷ قدح و جرح أبو حیان حدیث مذکور را در تفسیر دیگرش «انهر الماد»

#### اشاره

وجه هفدهم آنکه علامه أبو حیان أندلسی غرناطی در تفسیر «النهر الماد من البحر» نیز حدیث نجوم را دستخوش جرح و قدح ساخته باظهار کمال وهن و هوان آن کما ینبغی پرداخته، چنانچه در تفسیر مذکور گفته: [قال الرّمخسری: فان قلت: كيف كان القرآن تبياناً لكلّ شيء؟ قلت: المعنى أنّه بيّن كلّ شيء من أمور الدّين حيث كان نصّاً على بعضها وإحالة على السّنة، حيث أمر فيه باتّباع رسول الله صلّى الله عليه وسلّم وطاعته، وفيه وما ينطق عن الهوى ، و حتّا على الإجماع فى قوله: وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ ، و قد رضى رسول الله صلّى الله عليه وسلّم اتّباع أصحابه و الاقتداء بآثارهم فى قوله: أصحابى كالنّجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم. و قد اجتهدوا و قاسوا و وطأوا طرق القياس و الاجتهاد، فكانت السّنة و الاجتهاد و القياس مستنده إلى تبين الكتاب، فمن ثمّ كان تبياناً لكلّ شيء انتهى. قوله: و قد رضى رسول الله صلّى الله عليه وسلّم، الى قوله: اهتديتم؛ لم يقل ذلك رسول الله صلّى الله عليه وسلّم و هو حديث موضوع لا يصحّ بوجه عن رسول الله صلّى الله عليه وسلّم. قال الوزير الحافظ أبو محمّد على بن أحمد بن حزم فى رسالته فى إبطال القياس و الرّأى و الاستحسان

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۳۹

و التعليل و التّقليد؛ ما نصّه: و هذا خبر مكذوب موضوع باطل لم يصحّ قطّ، و ذكر باسناده إلى البزار صاحب المسند، قال: سألتكم عمّا روى عن النّبي صلّى الله عليه وسلّم ممّا فى أيدي العامة ترويه عن النّبي صلّى الله عليه وسلّم أنّه قال: إنّما مثل أصحابى كمثّل النّجوم ، أو

كالنّجوم، بأيّهم اقتدوا اهتدوا.

فهذا كلام لم يصحّ عن النّبي صلّى الله عليه وسلّم، رواه عبد الرّحيم بن زيد العمى عن أبيه عن سعيد بن المسيّب عن ابن عمر عن النّبي صلّى الله عليه وسلّم، و لم يثبت، و النّبي صلّى الله عليه وسلّم لا يبيح الاختلاف بعده من أصحابه. هذا نصّ كلام البزار. قال ابن معين: عبد الرّحيم بن زيد كذاب خبيث ليس بشيء. و قال البخارى: هو متروك، و رواه أيضا حمزة الجزرى، و حمزة هذا ساقط

متروک .

و این کلام أبو حیان هم بوجوه عدیده مذکورہ سابقہ دلیل وهن و هوان و فساد و بطلان حدیث نجوم می باشد، فتنبه لذلك، و الله الهادی إلى أقوم المسالك.

و نهایت علو شأن و غایت رفعت مکان علامه أبو حیان نزد اکابر و أعیان سنیّه محتاج بیان نیست.

### ترجمه أبو حیان أندلسی

علامه ذهبی در «معجم مختص» گفته: [محمّد بن یوسف بن علی بن حیان الإمام العلامة ذو الفنون حجة العرب أبو حیان الأندلسی الجبائی ثم الغرناطی الشافعی، عالم الدیار المصریّة و صاحب التصانیف البدیعة، ولد سنة أربع و خمسين و ستمائة، أخذ عن علماء الأندلس و العدوّة و مصر و تلا بالسّبع على الملیحی صاحب أبی الجود و غیره، و سمع من العزّ الحزانی و طبقة، كتب إلى بمرویاته، و له عمل جید فی هذا الشأن و كثرة طلب، له السنّ و أضرب آخره ثم ولی القبة المنصوریّة. توفی عشی يوم السّبت ثامن عشری صفر سنة ۷۴۵].

و صلاح الدین خلیل بن أبیک الصّغدی در «وافی بالوفیات» گفته: [محمّد بن یوسف ابن علی بن یوسف بن حیان، الشّیخ الإمام الحافظ العلامة فريد العصر و شیخ الزّمان و إمام النّحاة أثیر الدّین أبو حیان الغرناطی، قرأ القرآن بالزّوايات، و سمع الحدیث بجزیره الأندلس و بلاد إفريقية و ثغر الإسکندیّة و دیار مصر و الحجاز، و حصّل الإجازات من الشّام و العراق و غیر ذلك، و اجتهد و طلب و حصّل و كتب و قید، و

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۴۰

لم أر فی أشیأخی أكثر اشتغالا منه لأنّی لم أره إلّا یسمع أو یشتغل أو یکتب و لم أره على غیر ذلك، و له إقبال على الطّلبة الأزکیاء و عنده تعظیم لهم، نظم و نثر و له الموشّحات البدیعة، و هو ثبت فیما ینقله محرّر لما یقوله عارف باللّغة ضابط لألفاظها و أمّا النّحو و التّصریف فهو إمام الدّنیاء فیهما لم یذكر معه فی أقطار الأرض غیره فی العربیّة، و له الید الطّولی فی التّفسیر و الحدیث و الشّروط و الفروع و تراجم النّاس و طبقاتهم و تواریخهم و حوادثهم خصوصا المغاربة و تقيید أسمائهم على ما یتلفّظون به من إمالة و ترخیم و ترقیق و تفخیم لأنّهم مجاور و بلاد الفرنج و أسماؤهم قرینه و ألقابهم كذلك، کلّ ذلك قد جوّد و قیده و حرّره، و الشّیخ شمس الدّین الذّهبی له سؤالات سأله عنها فیما یتعلّق بالمغاربة و أجاب عنها، و له التصانیف الّتی سارت و طارت و انتشرت و ما انتشرت و قرئت و درست و نسخت و ما نسخت، أخلت كتب الأقدمین و ألّهت المقیمین بمصره و القادمین، و قرأ النّاس علیه و صاروا أئمّة و أشیأخا فی حیاتہ، و هو الّذی جسر النّاس على مصنّفات الشّیخ جمال الدّین ابن مالک رحمه الله و رغبهم فی قراءتها و شرح لهم غامضها و خاض بهم لججها و فتح لهم مقفلها، و كان یقول عن «مقدّمه ابن الحاجب» رحمه الله تعالى: هذه نحو الفقهاء! و التزم أن لا یقری أحدا إلّا أن كان فی «كتاب سیبویه» أو فی «التّسهیل» لابن مالک أو فی تصانیفه. و لما قدم البلاد لازم الشّیخ بهاء الدّین ابن النّحاس رحمه الله كثيرا و أخذ عنه كتب الأدب و هو شیخ حسن العمیّة ملیح الوجه ظاهر اللّون مشربا حمرة منور السّیئة کبیر اللّحیة مسترسل الشّعر فیها لم تكن کتّة، عبارته فصیحة بلغة الأندلس یعقد القاف قریبا من الکاف على أنّه ینطق بها فی القرآن فصیحة، و سمعته یقول: ما فی هذه البلاد من یعقد حرف القاف، و كان له خصوصیّة بالأمر سیف الدّین أرغون الدّوادار النّاصری نائب السّلطان بالممالک الإسلامیة ینبسط معه و یبیت عنده، و لما توفّیت ابنته نضار طلع إلى السّیطان الملک النّاصر و سأل منه أن یدفنها فی بیتها داخل القاهرة و أذن له فی ذلك و سیأتی ذکرها إنشاء الله تعالى، و كان أولا یری رأى الظّاهریّة ثمّ إنّه تمذهب للشّافعی رضی الله عنه و تولّى تدريس التّفسیر بالقبة المنصوریّة و الإقراء بالجامع الأقمر، و قرأت علیه «الأسفار السّنة»

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۴۱

و «المقامات الحريرية» و حضرها جماعة من أفاضل الديار المصرية و سمعها بقراءته عليه، و كان بيده نسخة صحيحة يثق بها و بيد الجماعة قريب من اثني عشرة نسخة و إحداها بخط الحريري، و وقع منه و من الجماعة في أثناء القراءة فوائد و مباحث عديدة، و قال: لم أر بعد ابن دقيق العيد أفصح من قراءته، و لما وصلت إلى المقامة التي أورد الحريري فيها الأحاجي قال: ما أعرف مفهوم الأحجية المصطلح عليها بين أهل الأدب، فأخذت في إيضاح ذلك و ضرب الأمثلة له، فقال: لا تتعب معي! فإني تعبت مع نفسي في معرفة ذلك كثيرا و ما أفاد ولا ظهر لي، و هذا في غاية الإنصاف منه و العدالة لاعتراؤه لي في ذلك الجمع و هم يسمعون كلامه بمثل ذلك، و قرأت عليه أيضا «سقط الزند» لأبي العلاء، و قرأت عليه بعض «الحماسة» لأبي تمام الطائي و «مقصودة ابن دريد» و غير ذلك، و سمعت من لفظه كتاب «تلخيص العبارات بلطيف الإشارات» في القراءات السبع لابن ثليمة [۱]، و سمعت عليه كتاب «الفصيح» لثعلب بقراءة القاضي شهاب الدين ابن فضال الله بالقاهرة و سمعت من لفظه خطبة كتابه المسمى ب «ارتشاف الضرب من لسان العرب» و انتقيت ديوانه و كتبه و سمعته منه و سمعت من لفظه ما اخترته من كتاب «مجانى الهصر» و غير ذلك .

إلى أن قال الصِّفَدِيُّ بعد ذكر طرف من نظمه: [و كتبت له أستدعي إجازته بما صورته: المسئول من إحسان سيدنا الشيخ الإمام العالم العامل العلامة لسان الأرب ترجمان الأدب جامع الفضائل عمدة وسائل السائل حجة المقلدين زين المقلدين قطب الموليين (المتأهلين. ظ) أفضل الآخرين وارث علوم الأولين صاحب اليد الطولى في كل مقام ضيق، و التصانيف التي تأخذ بمجامع القلوب فكل ذي لب إليها شيق، و المباحث التي أنارت الأدلة الزجاجية من مكامن أماكنها، و قنصت أوابدها الجامعة من بواطن مواطنها، كشاف معضلات الأوائل، سباق غايات قصر عن شادها سبحان وائل فارغ هضبات البلاغة في اجتلاء اجتلابها، و هي في مرقى مرقدها، سالب تيجان الفصاحة [۱] هو الشيخ أبو علي حسن بن خلف بن عبد الله بن ثليمة المقرئ القيرواني نزيل الاسكندرية المتوفى بها سنة أربع عشرة و خمسمائة. كذا في «كشف الظنون» (م. ن).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۴۲

في اقتضاء اقتضابها من فرق فرفدها، حتى أبرز كلامه جنان فضل جنان من بعده عن الدخول إليها جان، و أتى ببراهين وجوه خودها لم تطمئن إنس و لا جان، و أبدع خمائل نظم و نثر لا تصل إلى أفنان فنونها يد جان، أثير الدين أبي حيان. لا زال ميت العلم يحييه و لا عجب لذلك من أبي حيان حتى تنال بنو العلوم مرامهم و يحلهم دار المنى بأمان

إجازة كاتب هذه الأحرف ما رواه - فسح الله في مدته - من المسانيد و المصنفات و السنين و المجاميع الحديثية و التصانيف الأدبية نظما و نثرا، إلى غير ذلك من أصناف العلوم على اختلاف أوضاعها و تباين أجناسها و أنواعها مما تلقاه ببلاد الأندلس و إفريقية و الإسكندرية و الديار المصرية و البلاد الحجازية و غيرها من البلدان بقراءة أو سماع أو مناولة أو إجازة خاصة أو عامة كيف ما تأدى ذلك إليه و إجازة ماله، أدام الله إفادته من التصانيف في تفسير القرآن العظيم و العلوم الحديثية و الأدبية و غيرها و ما له من نظم و نثر إجازة خاصة و أن يثبت بخطه تصانيفه إلى حين هذا التاريخ و أن يجيزه إجازة عامة لما يتجدد له من بعد ذلك على رأى من يراه و يجوز له منعها متفصلا إنشاء الله تعالى. فكتب الجواب بما صورته: أعزك الله! ظننت بالإنسان جميلا فعالية و أبديت من الإحسان جزيلا و ما باليت، و صفت من هو القتام يظنه الناظر سماء و السراب يحسبه الظمان ماء، يا ابن الكرام! - و أنت أبصر من يشيم - أ مع الرّوض النّضير ترعى الهشيم؟! أ ما أغنتك فواضلك و فضائلك و معارفك و عوارفك عن نغبة من دأما و تربة من يهماء؟! لقد تبلّجت المهارق من نور صفحاتك، و تأرجت الأكوان من أريج نفحاتك و لأنت أعرف بمن يقصد للدراية، و أنفذ بمن يعتمد عليه في الرواية، لكنك أردت أن تكسو من مطارفك و تتفصّل بتألمدك و طارفك، و تجلو الخامل في منصية التباهة و تنقذه من لكن الفهامة فتشيد له ذكرا و تعالى له قدرا، و لم يمكنه إلّا إسعافك فيما طلبت، و إجابتك فيما إليه نددت، فإن المالك لا يعصى و



المتفَضِّل المحسن لا يقصى، وقد أجزت لك أيدك الله جميع ما رويته عن أشياخي بجزيرة الأندلس و بلاد إفريقيَّة و ديار مصر و الحجاز و غير ذلك بقراءة و سماع و مناولة و إجازة بمشافهة و كتابة و وجادة و جميع ما

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢١، ص: ٥٤٣

اجيز لى أن أرويه بالشَّام و العراق و غير ذلك، و جميع ما صَنَّفْتُهُ و اخترتُهُ و جمعتُهُ و أنشأته نثراً و نظماً و جميع ما سألت في هذا الاستدعاء. فمن مروياتي: الكتاب العزيز قرأته بقراءات السَّبعة على جماعة من أعلام الشيخ المستند المعمر فخر الدِّين أبو الظَّاهر إسماعيل بن هبة الله ابن علي بن هبة الله المصري ابن المليحي آخر من روى القرآن بالتلاوة عن أبي الجود و «الكتب السَّبعة» و «الموطَّأ» و «مسند عبد» و «مسند الدَّارمي» و «مسند الشَّافعي» و «مسند الطَّيَالسي» و «المعجم الكبير» للطبراني و «المعجم الصَّغير» له و «سنن الدَّار قطني» و غير ذلك. و أما الأجزاء فكثيرة جدًّا، و من كتب النَّحو و الأدب فأروى بالقراءة «كتاب سيويه» و «الايضاح» و «التَّكملة» و «المفصَّل» و «جمل الزَّجاجي» و غير ذلك و «الأسفار السَّبعة» و «الحماسة» و «ديوان حبيب» و «ديوان المتنبّي» و «ديوان المعزّي». و أمّا شيوخي الذين رويت عنهم بالسماع أو القراءة فهم كثير، و أذكر الآن جملة من عواليهم.

و ذكر بعد ذلك أبو حيان أسماء جمع كثير من شيوخي ثم قال: و جملة الَّذِينَ سمعت منهم نحو من أربعمئة شخص و خمسين، و أمّا الَّذِينَ أجازوني فعالم كثير جدًّا من أهل غرناطة و مالقة و سبتة و ديار إفريقيَّة و ديار مصر و الحجاز و العراق و الشَّام. و أمّا ما صَنَّفْتُهُ، فمن ذلك: «البحر المحيط» في تفسير القرآن العظيم. «إتحاف الأريب بما في القرآن من الغريب». كتاب «الأسفار الملخّص من كتاب الصَّفَّار» شرحاً لكتاب سيويه. كتاب «التجريد لأحكام سيويه». كتاب «التَّذيل و التَّكميل في شرح التسهيل». كتاب «التَّنخيل الملخّص من شرح التسهيل». كتاب «التَّذكرة» كتاب «المبدع» في - التصريف. كتاب «الموفور». كتاب «التقرير». كتاب «التدريب». كتاب «غاية الإحسان».

كتاب «التَّكت الحسان». كتاب «الشَّذّا في مسألة كذا». كتاب «الفضل في احكام الفصل». كتاب «اللَّمحة». كتاب «الشَّذرة». كتاب «الارتضاء في الفرق بين الضَّاد و الظَّاء». كتاب «عقد اللئالي». كتاب «نكت الأمالي». كتاب «النَّافع في قراءة نافع». «الأثير في قراءة ابن كثير». «المورد الغمر في قراءة ابن عمر». و «الرَّوض الباسم في قراءة عاصم». «المزن الهامر في قراءة ابن عامر». «الرَّزمة في قراءة حمزة». «تقريب النائي في قراءة

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ٢١، ص: ٥٤٤

الكسائي». «غاية المطلوب في قراءة يعقوب». «المطلوب في قراءة يعقوب». قصيدة «التَّير الجليّ في قراءة زيد بن علي». «الوهاب في اختصار المنهاج». «الأنور الأجلّ في اختصار المحلّي». «الحلل الحاليّة في اسانيد القرآن العاليّة». كتاب «الاعلام بأركان الإسلام». «نثر الزَّهر و نظم الزَّهر». «قطر الحبي في جواب أسئلة الدَّهبي». فهرست مسموعاتي. «نوافث السَّيحر في دماث الشَّعر». «تحفة النَّدس في نحاة الأندلس».

«الآبيات الوافية في علم القافية». «جزء في الحديث». «مشيخة ابن أبي المنصور» كتاب «الإدراك للسان الأتراك». «زهر الملك في نحو التُّرك». «نفحة المسك في سيرة الترك». كتاب «الأفعال في لسان التُّرك». «منطق الخرس في لسان الفرس». و مما لم يكمل تصنيفه: كتاب «مسلك الرِّشد في تحرير مسائل ابن رشد». كتاب «منهج السَّالك في الكلام على ألفية ابن مالك». «نهاية الاعراب في علمي التصريف و الإعراب».

«رجز مجاني الهصر في آداب و تواريخ أهل العصر». «خلاصة التَّبيان في علمي البديع و البيان» رجز «نور الغبش في لسان الحبش». «المحبور في لسان اليمحور».

قاله و كتبه أبو حيان محمّد بن يوسف بن علي بن يوسف بن حيان، و مولدى بغرناطة في اخريات شَوّال سنّة أربع و خمسين و ستمائة].



و محمد بن شاکر بن احمد الکتبی در «فوات الوفيات» گفت: [محمد بن يوسف علی بن يوسف بن حیان الشیخ الإمام الحافظ العلامة فريد العصر و شيخ الزمان و إمام النّحاء أثير الدّین أبو حیان الغرناطی، قرأ القرآن بالروایات و سمع الحديث ببلاد الأندلس و جزيرة إفريقيا و ثغر الإسكندرية و بلاد مصر و الحجاز، و حصل الإجازات من الشام و العراق و غير ذلك و اجتهد و طلب و حصل و كتب، و له إقبال على الطلبة الأذکياء و عنده تعظیم لهم، نظم و نثر، و له الموشّحات البديعة و هو ثبت فيما ينقله محرّر لما يقوله عارف باللّغة ضابط لألفاظها. و أمّا النّحو و التصريف فهو إمام الدّنيا فيهما و له اليد الطولى في التفسير و الحديث و الشّروط و- الفروع و تراجم النّاس و طبقاتهم و تواريخهم و حوادثهم و تقييد أسمائهم خصوصاً المغاربة على ما يتلفّظون به من إمالة و ترخيم و ترفيق و تفخيم، و هو الّذى جسّر النّاس على

عِبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۴۵

مصنّفات جمال الدّین بن مالک و رغّبهم في قراءتها و شرح لهم غامضها و خاض بهم لججها و فتح لهم مقفلها و التزم أن لا يقرى أحداً إلّا أن كان في «كتاب سيويه» أو في «تسهيل ابن مالک» أو في مصنّفاته، و لمّا قدم من البلاد لازم الشیخ بهاء الدّین بن النّحاس، رحمه الله تعالى و أخذ عنه كتب الأدب، و كان حسن العمّة مليح الوجه ظاهر اللّون مشرباً بحمرة منور الشّيب. مولده بغرناطة في شهور سنّه أربع و خمسين و ستمائة و توفي بالديار المصريّة في أوائل سنّه خمس و أربعين و سبعائة، رحمه الله تعالى .

إلى أن قال الکتبی بعد ذکر شيء من نظمه:

[و مدحه محیی الدّین بن عبد الظّاهر بقوله:

قد قيل لمّا أن سمعت مباحثاً في الدّات قرّرها أجل مفيد

هذا أبو حیان، قلت صدقتم و بررتم؛ هذا هو التّوحيدي

و أمّا ما صنّفه فهو «البحر المحيط» في تفسير القرآن العظيم». «إتحاف الأريب بما في القرآن من الغريب» كتاب «الأسفار الملخص من كتاب الصّيفار». «شرح كتاب سيويه». كتاب «التجريد لأحكام سيويه». كتاب «التذيل و التكميل في شرح التسهيل». كتاب «التسجيل (التنخيل. ظ) من شرح التسهيل». كتاب «التذكرة».

كتاب «المبدع» في التصريف. كتاب «الموفور». كتاب «التقريب». كتاب «التدريب».

كتاب «غاية الإحسان». كتاب «النكت الحسان». كتاب «الشّفاء (الشّذا. ظ) في مسئلة كذا». كتاب «الفضل في أحكام الفصل». كتاب «اللّمحة». كتاب «الشّدور».

كتاب «الارتضاء في الفرق بين الضّاد و الظّاء». كتاب «عقد اللّثالي». كتاب «نكت الأمالي». كتاب «النافع في قراءة نافع». «الأثير في قراءة ابن كثير». «الورد (المورد. ظ) الغمر في قراءة أبي عمرو». «الروض الباسم في قراءة عاصم». «المزن الغامر (الهامر. ظ) في قراءة أبي عامر». «الرّمزة في قراءة حمزة». «النائي (تقريب النّائي. ظ) في قراءة الكسائي». «النثر (البّثر. ظ) الجليّ في قراءة زيد بن علي». «الوهّاج في اختصار المنهاج». «النور الأجلّي في اختصار المحلّي». «الحلل الحاليّة في أسانيد القرآن العاليّة». «الإعلام بأركان الإسلام». «نثر الدّرر و نظم الرّهر». «قطر الحبي في جواب

عِبَقَاتُ الانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۴۶

أسئلة الذّهبي». «نوافث السّحر في دماث الشعير». «تحفة النّدى في نحاة الأندلس» «الأبيات الوافية في علم القافية». «مشيخة ابن أبي المنصور». «الإدراك للسان الأتراک» «زهو الملك في نحو التّرك». «نفحة المسك في سيرة التّرك». «الأفعال في لسان التّرك» «منطق الخرس في لسان الفرس». و ممّا لم يكمل تصنيفه: كتاب «مسلك الرّشد في تجريد مسائل نهاية ابن رشد». «منهج السّالك في الكلام على ألفية ابن مالک». «نهاية الإعراب في علم التصريف و الإعراب» رجز «مجانى القصر (الهصر. ظ) في شعراء العصر». «المحبور في لسان الیحمور». رحمه الله .

و تاج الدين عبد الوهاب بن علي السبكي در «طبقات شافعيه» گفته: [محمد بن يوسف بن علي بن يوسف بن حيان النفرى الأندلسى الجياني الأصل الغرناطى المولد و المنشأ المصرى الدار، شيخنا و استاذنا أبو حيان شيخ النحاة العلم الفرد و البحر الذى لم يعرف الجزر بل المد، سيويه الزمان و المبرد إذا حمى الوطيس بتشاجر الأقران، و إمام النحو الذى لقاصده منه ما يشاء، و لسان العرب الذى بكل سمع لديه الإصغاء، كعبه علم تحجج و لا تحجج و يقصد من كل فج، تضرب إليه الإبل آباطها، و قفل عليه كل طائفة سفرا لا يعرف الأبارق اليد بساطها، و كان عذبا منهلا و سيلا يسبق ارتداد الطرف و إن جاء منهلا، فعم المسير إليه الغدو و الزواح و يتنافس على أرج ثنائيه مسلوك الليل و كافور النهار، و لقد كان أرق من التسيم نفسا، و أعذب ممّا فى الكؤس لعسا، طلعت شمس من مغربها و اقتعد مصر فكان نهاية مطلبها، و جلس بها فما طاف على مثله سورها و لا طار إلّا إليه من طلبه العلم قشاعمها و نسورها، و ازدهت به و لا أراد هاءها بالنيل و قد رواها و افتخرت به حتّى لقد لعبت بأغصان البان مهاب صباها. مولده بمطخشارش - و هى مدينة مسورة من أعمال غرناطة - فى اخريات شوال سنة أربع و خمسين و ستمائة و نشأ بغرناطة و قرأ بها القراءات و النحو و اللّغة و جال فى بلاد المغرب، ثمّ قدم مصر قبل سنة ثمانين و ستمائة و سمع الكثير بغرناطة: الاستاذ أبو جعفر بن الزبير و أبو بشير و أبو جعفر بن الطباع و أبو علي بن أبى الأحوص و غيرهم، و بمالقة: أبو عبد الله محمد بن عباس القرطبيّ؛ و ببجاية: أبو عبد الله محمد بن صالح الكنانى، و بتونس: أبو محمد عبد الله بن

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۴۷

هارون و غيره. و بالإسكندرية: عبد الوهاب بن حسن بن الفرات. و بمكة أبو الحسن علي بن صالح الحسينى. و بمصر عبد العزيز الحرّانى و ابن خطيب المزة و غازى الحلاوى و خلّقا، لازم الحافظ أبو محمد الدميّاطى و انتقى على بعض شيوخه و خرج و شغل الناس بالنحو و القراءات، سمع عليه الجَمّ الغفير و أخذ عنه غالب مشيختنا، منهم الشّيخ الإمام الوالد، و ناهيك بها لأبى حيان منقبة و كان يعظّم كثيرا، و تصانيفه مشحونة بالثقل عنه، و لما توجهنا من دمشق إلى القاهرة فى سنة اثنين و أربعين و سبعمائة ثمّ أمرنا السّليمان بالعود إلى الشام لانقضاء ما كنّا توجّهنا لأجله استمهله الوالد أيّاما لأجلى فمكث حتّى أكملت على أبى حيان ما كنت أقرؤه عليه و قال لى: يا بنى! هو غنيمه و لعلك لا تجده فى سفره اخرى، و كان كذلك، و كان الشّيخ أبو حيان إماما منتفعا به، اتفق أهل العصر على تقديمه و إمامته و نشأت أولادهم على حفظ مختصراته و آباؤهم على النظر فى مبسوطاته و ضربت الأمثال باسمه مع صدق اللّهجة و كثرة الإتقان و التّحرى، و سدّد طرفا صالحا من الفقه، و اختصر «منهاج التّووى» و صنف التّصانيف السائرة: «البحر المحيط فى التّفسير» و «شرح التّسهيل» و «الارتشاف» و «تجريد أحكام سيويه» و «التذكرة» و «الغاية» و «التقريب» و «المبدع» و «اللّمحة» و غير ذلك، و له فى القراءات «عقد اللّثالى» و له نظم كثير و موشحات أجود من شعره.

توفى عشى يوم السبت الثامن و العشرين من صفر سنة خمس و أربعين و سبعمائة بمنزله بظاهر القاهرة و دفن بمقابر الصّوفيّة]. و جمال الدين اسنوى در «طبقات شافعيه» گفته: [شيخنا أثير الدّين أبو حيان محمد بن يوسف علي بن حيان الأندلسى إمام زمانه فى علم النحو و صاحب التّصانيف المشهورة فيه و فى التّفسير شرقا و غربا و التّلاميذ المنتشرة، كان ايضا إماما فى اللّغة عارفا بالقراءات السّبع و الحديث شاعرا مجيدا، و كان صاحب اللّهجة كثير الإتقان و التّحرى ملازما على الاشتغال و الإشغال إلى آخر وقت كثير الاستحضار، و اشتغل بالفروع اشتغالا قليلا - و اختصر كتاب «المنهاج» للتّووى، لكنّه كان يميل إلى مذهب أهل الظّاهر و يصرح به أحيانا، ولد بغرناطة فى أوائل شوال سنة أربع و خمسين و

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۴۸

ستّمائة و سمع بها و بمصر من جماعة كثيرة و أخذ النحو عن أبى جعفر بن الزبير خاتمة نحاة العرب و شيئا قليلا عن جماعة من مشايخ أبى جعفر المذكور الآخذين على (عن. ظ) أبى عليّ الشّلوين، ثمّ قدم إلى الدّيار المصريّة و قرأ «كتاب سيويه» على الشّيخ بهاء الدّين ابن النّحاس الحلبيّ، و سمع من جماعات كثيرة، انتصب للإشغال و التّصنيف و تصدّر بجامع الأقمر و تولّى تدريس التّفسير

بجامع طولون و بالقية المذكورة (المنصورية. ظ) و أضرَّ قبل موته بقليل. و توفي عشية يوم السبت السابع و العشرين من صفر سنة خمس و أربعين و سبعمائة بمنزله خارج باب البحر، و دفن من الغد خارج باب النصر بتربة الصوفية و أنا كثير الزيارة له لأنه مجاور بقبر والدتي و أخيها، رحمهما الله تعالى، و لقبر والدي أيضا، سمعت عليه كثيرا من تصانيفه و بحثت عليه «التسهيل» و كتب لي: بحث على الشيخ فلان، إلى آخر النسبة. ثم قال: لم أشيخ أحدا في سنك، و من شعره ما أنشدنا:

عداتي لهم فضل عليّ و منّي فلا أذهب الرحمن عني الأعادي

هم بحثوا عن زلتي فاجتبتها و هم نافسوني فاجتلبت المعاليا

و شمس الدين محمد بن محمد الجزري در «طبقات القراء» گفته: [محمد بن يوسف بن علي بن حيان أثير الدين أبو حيان الأندلسي الغرناطي الإمام الحافظ الأستاذ شيخ العربية و الأدب و القراءات مع العدالة و الثقة ولد في العشر الأخير من شوال سنة أربع و خمسين و ستمائة بغرناطة و أول قراءته سنة سبعين و ستمائة].

إلى أن قال الجزري: [قال الذهبي: و مع براعته الكاملة في العربية له يد طولی في الفقه و الآثار و القراءات و اللغات و له مصنفات في القراءات و التحقيق و هو فخر أهل مصر في وقتنا في العلم، تخرّج به عند أئمة. قلت: نظم القراءات السبع في قصيدة لامية خالية من الرموز، و جعل عليها نكتا مفيدة و نظم قراءة يعقوب كذلك و شرح شرحا جليلا و ألف كتاب «ارتشاف الضرب من لسان العرب» و شرح نحو نصف «ألفية ابن مالك» في مجلدين، و له التفسير الذي لم يسبق إلى مثله سماه «البحر المحيط» في عشر مجلدات كبار و اختصره في ثلاث مجلدات سماه «النهر» و نظمه في غاية الحسن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۴۹

مع الدين و الخير و الثقة و الأمانة، توفي سنة خمس و أربعين و سبعمائة بالقاهرة و دفن بمقبرة الصوفية]

### ميله الى محبة علي عليه السلام على طريقة كثير من النحاة

مقاتليه. قال الأدفوي: جرى على طريقة كثير من أئمة النحاة في حب علي حتى قال مرة لبدر الدين ابن جماعة: قد روى عن علي رضي الله عنه أنه قال عهد إلى النبي صلى الله عليه و سلم: لا يحبني إلا مؤمن و لا يبغضني إلا منافق. هل صدق في هذه الرواية؟ فقال له ابن جماعة: نعم! فقال: و الذين قاتلوه و سلّوا السيوف في وجهه كانوا يحبونه أو يبغضونه؟! و كان يجرى على مذهب الأدب في ميله إلى محاسن الشباب، و هو مشهور بالبخل حتى كان يفخر به كما يفخر الناس بالكرم، و أضرَّ قبل موته بقليل، و مات في ثامن صفر سنة ۷۴۵].

و مولوى صديق حسن خان معاصر در «تاج مكلل» گفته: [محمد بن يوسف الغرناطي المعروف بأثير الدين أبي حيان الأندلسي إمام العربية و التفسير؛ ذكر له المقرئ ترجمه حسنة طويلة و قال ابن مرزوق في حقه: شيخ النحاة بالديار المصرية و شيخ المحدثين بالمدرسة المنصورية سمعت عليه و قرأت و حدّثني بسنن أبي داود و النسائي و الموطأ عن جماعة من الحفاظ، قال: شكوت إليه يوما ما يلقاه الغريب من أذية العداة فأنشدني لنفسه:

عداتي لهم فضل عليّ و منّي فلا أذهب الرحمن عني الأعادي

هم بحثوا عن زلتي فاجتبتها و هم نافسوني فاكسبت المعاليا

ذكر الصيغدي ترجمته و أثنى عليه و بالغ فيه و قال: خدم هذا العلم مدّة تقارب الثمانين و سلك من غرائبه و غوامضه طرقا منشعبة الأفانين و لم يزل على حالة إلى أن دخل في خبر كان تبدّلت حركاته بالإسكان توفي سنة ۷۴۵ و صلّى عليه بدمشق صلاة الغائب،

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۶۲

و كان مولده سنة ۶۵۲ و له اليد الطولى فى التفسير و الحديث و تراجم الناس و طبقاتهم، و له التصانيف التى سارت و طارت و انتشرت و ما انتشرت و قرئت و دريت و نسخت و ما نسخت، أجملت كتب المتقدمين، و قرأ الناس عليه و صاروا أئمة و أشياخا فى حياته و كان حسن العمه مليح الوجه ظاهر اللون مشرب الحمرة منور الشببة كبير اللحية مسترسل الشعر و كان فيه خشوع يبكى إذا سمع القرآن و يجرى دمه عند سماع الأشعار الغزلية. قال الادفوى: قال لى: إذا قرأت أشعار العشق أميل إليها و كان أولا يرى رأى الظاهرية ثم إنه تمذهب للشافعى و كان أولا يعتقد فى الشيخ ابن تيمية و امتدحه بقصيدة ثم إنه انحرف عنه لما وقف على كتاب العرش له. قلت: و ليس الأمر كذلك قال فى «البدر الطالع»: و كان ظاهرياً و بعد ذلك انتهى (انتمى. ظ) إلى الشافعى و كان أبو البقاء يقول إنه لم يزل ظاهرياً، قال ابن حجر: كان أبو حيان يقول: أتى يرجع عن مذهب الظاهر من علق بذهنه؟! انتهى. و لقد صدق فى مقاله فمذهب الظاهر هو أول الفكر و آخر العمل عند منح الإنصاف و لم يرد على فطرته ما يغيرها عند أهلها (عن أصلها. ظ) و ليس هو مذهب داود الظاهري، و أتباعه فقط بل هو مذهب أكابر العلماء المقيدين بنصوص الشرع من عصر الصحابة إلى الآن و داود واحد منهم و إنما اشتهر عنه الجمود فى مسائل وقف فيها على الظاهر حيث لا ينبغى الوقوف و أهمل من أنواع القياس ما لا ينبغى لمنصف إهماله. و بالجملة: فمذهب الظاهر هو العمل بظاهر الكتاب و السيرة بجميع الدلالات و طرح التعويل على محض الرأى الذى لا يرجع إليهما بوجه من وجوه الدلالة. و أنت إذا أمنت النظر فى مقالات أكابر المجتهدين المشتغلين بالأدلة و جدها مذهب الظاهر بعينه، بل إذا رزقت الإنصاف و عرفت العلوم الاجتهادية كما ينبغى و نظرت فى علوم الكتاب و السيرة حق النظر كنت ظاهرياً أى عاملاً بظاهر الشرع منسوباً إليه لا إلى داود الظاهري فإن نسبتك و نسبته إلى الظاهر متفقة و هذه النسبة هى مساوية للنسبة إلى الإيمان و الإسلام و إلى خاتم الرسل عليه أفضل الصلوة و التسليم، و إلى مذهب الظاهر بالمعنى الذى أشار إليه ابن حزم بقوله:

و ما أنا إلا ظاهري و إنتى على ما بدا حتى يقوم دليل عبقات الانوار فى امامة الاثمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۶۳

انتهى. قال الصيلاح الكتبي: الشيخ الامام الحافظ العلامة فريد العصر و شيخ الزمان و إمام النجاة أثير الدين أبو حيان قرأ القرآن بالروايات و سمع ببلاد الأندلس و جزيرة إفريقية و نجر الإسكندرية و بلاد مصر و الحجاز و حصل الإجازات من الشام و غير ذلك و طلب و حصل و كتب و اجتهد. و له أشعار رائقة و أبيات فائقة أورد جملة منها فى «الفوات» و كذا ذكره المقرئ فى «فتح الطيب» و نبذة من أشعاره الرائقة، و قد مدحه كثير من الشعراء و الكبار و الفضلاء و ذكر أشعارهم فى مدائحه، و قال: الإمام العلامة لسان العرب و ترجمان الأدب جامع الفضائل، عمدة وسائل السائل، حجة المقلدين زين المجتهدين أفضل الآخرين وارث علوم الأولين .

و نیز فاضل معاصر مذکور در «إتحاف النبلا» گفته: [محمد بن يوسف بن يوسف بن حيان الشيخ الإمام الحافظ العلامة فريد العصر و شيخ الزمان و إمام النجاة أثير الدين أبو حيان الغرناطى، قرآن كريم را بروايات خوانده و حديث ببلاد أندلس و جزيره إفريقية و نجر اسكندرية و ببلاد مصر و حجاز شنیده و إجازات از شام و عراق و غير ذلك حاصل ساخته و در طلب اجتهاد نموده و تحصیل و کتابت کرده بر طلبه اذکيا خيلى توجه می فرمود و تعظیم ایشان می کرد، صاحب نظم و نثرست، موشحات بعیده (عديده. ظ) دارد و در نقل خود ثبت و در قول خود محرزست، عارف بلغت و ضابط ألفاظ او، و أما صرف و نحو پس در آن إمام دنياست و در تفسير و حديث يد طولی داشته و در شروط و فروع و تراجم و طبقات و تواريخ و حوادث و تقييد اسمای ناس خصوصاً مغاربه موافق تلفظ شان از اماله و ترخيم و ترقيق و تفخيم دستگاه قوى داشته، حسن العمه مليح الوجه ظاهر اللون مشرب بحمرة منور الشبب بود. مولد او غرناطه در شهور سنه أربع و خمسين و ستمائه بوده. أبى الحسن ايدى (آمدی. ظ) و ابن الصائغ و خلقى بسيار شيوخ اويند، و در مصر از بهاء بن نحاس گرفته، و در نحو بحيات شيوخ خود مقدم و مشتهر گردیده و آوازه او ببلاد دور دست رسیده أكابر عصر از وی گرفته اند، كتب مشهوره تأليف اوست، مات فى صفر سنة خمس و أربعين و سبعمائه بالديار المصرية و رثاه الصلاح الصفدى بقوله:

عبقات الانوار فى امامة الاثمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۶۴

مات أثير الدين شيخ الوري فاستعبر البارق و استعبرا  
 و رقّ من حسن نسيم الصّبا و اعتلّ في الأسحار لَمَّا سَرَى  
 و صادحات الايك في نوحها رثته في السّجع على حرف را  
 يا عين! جودي بالدموع التي يروى بها ما ضمّه من ثرى  
 و اجرى دما، فالخطب في شانه قد اقتضى أكثر ممّا جرى  
 مات إمام كان في علمه يرى إماما و الوري من ورا  
 أمسى منادى للبلاد مفردا فضمّه القبر على ما ترى  
 يا أسفا! كان هدى ظاهرا فعاد في تربته مضمرا  
 و كان جمع الفضل في عصره صحّ فلَمَّا أن قضى كسرا  
 إلى قوله، نظم:  
 إن مات فالذكر له خالد يحيى به من قبل أن ينشرا  
 جاد ثرى واره غيث إذا مساه بالسّقيا له بكرا  
 و خصّه من ربّه رحمةً تورده في حشره الكوثرا  
 و هي طويلة ذكره (ذكرها. ظ) الشّيوطيّ في «حسن المحاضرة» بتمامها].

### وجه ۱۸ قدح و جرح حافظ ذهبی حدیث نجوم را در کتاب «میزان الاعتدال»

وجه هیجدهم آنکه محمّد بن أحمد الذّهبی که از معاریف نقّاد کبار و مشاهیر جهابذه أخبار سنیّه است در «میزان الاعتدال» جابجا حدیث نجوم را مقدوح و مجروح وانموده راویان و ناقلان این حدیث را کما ینبغی بأنامل تفضیح و تقبیح فرموده چنانچه در میزان گفتّه: [جعفر بن عبد الواحد الهاشمی القاضی. قال الدّار قطنی: یضع الحدیث. و قال أبو زرعة: روی أحادیث لا أصل لها. و قال ابن عدی: یسرق الحدیث و یأتی بالمناکیر عن الثّقات فمّمّا روی عن محمّد بن أبی مالک المازنی عن الحسن بن أبی جعفر عن آیوب عن نافع عن ابن عمر مرفوعا: ما اصطحب اثنان علی خیر و لا شرّ إلّا حشرا علیه. و تلا: إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ و هذا باطل. ثم ساق له ابن عدی أحادیث و قال: کلّها بواطیل و بعضها سرقة من قوم. و كان علیه یمین أن لا یحدّث و لا یقول: حدّثنا. و كان یقول: قال لنا فلان. أخبرنا عمر بن عبد المنعم، أنبأنا أبو القاسم بن الحرستاني قراءةً علیه و أنا فی الرّابعة، أنبأنا علی بن مسلم، عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۶۵ حدّثنا ابن طلّاب، أنبأنا ابن جمیع الغسانی، حدّثنا عمر بن موسی بن هارون بالمصیصة، حدّثنا جعفر بن عبد الواحد، قال: قال لنا صفوان بن هبيرة و محمّد بن بکر البرسانی عن ابن جریح عن عطاء عن ابن عباس: ولد النّبی صلی الله علیه و سلّم مسرورا مختونا. و هذا آفته جعفر.

قال الخطیب: عزله المستعین عن القضاء و نفاه إلى بصره لأمر بلغه، و مات سنه ثمان و خمسين و مائتين، و قال أبو حاتم: وصل جعفر بن عبد الواحد بن جعفر بن سلیمان بن علی حدیثا للقعنبيّ فزاد فيه «عن أنس» فدعا علیه القعنبيّ فافتضح. قال أبو زرعة: أخاف أن یكون دعوة الشّیخ الصّالح أدركته. و من بلاياه: عن وهب بن جریر عن أبيه عن الأعمش عن أبی صالح عن أبی هريرة عن النّبی صلی الله علیه و سلّم «أصحابی کالنجوم من اقتدى

بشيء منها اهتدى»].

و نیز ذهبی در «میزان» گفته: [حمزة بن أبی حمزة الجزری النصیبی عن ابن أبی ملیکة و مکحول و طائفه و عنه علی بن ثابت و شبابة و جماعة. قال ابن معین: لا یساوی فلسا. و قال «خ»: منکر الحدیث. قال الدار قطنی: متروک. قال ابن عدی: عامه مرویاتہ موضوعه. قلت: له فی «جامع الترمذی» تربوا الكتاب.

علی بن ثابت عن أبی حمزة (حمزة. ظ) النصیبی عن أبی الزبیر عن جابر مرفوعا: من نسی أن یشمی علی طعامه فلیقرأ إذا فرغ «قل هو الله أحد»

ابن حبان: حدّثنا الحسن بن سفیان، أنبأنا سويد، أنبأنا حفص بن مسير، حدّثنا حمزة بن أبی حمزة عن عطاء عن ابن عمر أن رسول الله صلّى الله عليه و سلّم صلّى علی مقبرة فقيل: يا رسول الله! أی مقبرة هذه؟ قال: مقبرة بأرض العد و يقال لها «عسقلان» يفتحها ناس من أمتی یبعث الله منها سبعین ألف شهيد لیشفع الرجل منهم فی مثل ربيعه و مضر، و عروس الجنة عسقلان. ثعبان (عثمان. ظ) عن حمزة عن نافع عن ابن عمر حدیث «اصحابی کالتجوم فبأيهم أخذتم بقوله اهتديتم» رواه عبد بن حميد فی مسنده.

عثمان بن عبد الرحمن عن حمزة عن نافع عن ابن عمر نهى رسول الله صلّى الله عليه و سلّم عن قتل الخفّاش و الخطّاب فإنهما كان يطفيان النار عن بيت المقدس حين احترق.

عمرو بن عامر: حدّثنا حسين عن حمزة بن أبی حمزة عن نافع عن ابن عمرو مرفوعا: لا تخلّوا بالقصب فإنّه یورث الآكله فإن كنتم لا بدّ فاعلین فانتزعوا

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۶۶

فشره الأعلى.

أخرجه «خ» فی الضعفاء].

و نیز ذهبی در «میزان» گفته: [زيد بن الحواری العمی أبو الحواری البصری قاضی هراة، عن أنس و سعيد بن المسيّب و طائفه، و عنه ابنه عبد الرحيم و عبد الرحمن و شعبه هشيم. قال ابن معین: صالح، و قال مرّة لا شيء، و قال مرّة: ضعيف یکتب حدیثه، و قال الدار قطنی: صالح، و ضغفه النسائی، و قال أبو حاتم: ضعيف یکتب حدیثه، و قال ابن عدی:

لعلّ شعبه لم یرو عن أضعف منه، و قال السّعدی: متماسک، و من مناکیره:

قیس ابن الزبیر عن حبيب ابن ثابت عن أيوب بن موسى عن زيد بن الحواری عن أنس مرفوعا: یوشک الفالج أن یفشو فی الناس حتّی یتّمّنوا الطاعون مکانه.

سلام الطویل:

عن زيد العمی عن قتادة عن أنس مرفوعا: یکره المؤذن أن یشکک إماما.

فهذا لعلّ البلاء فيه من سلام.

سلام عن زيد العمی عن معاوية بن قره عن معقل بن یسار مرفوعا: من احتجم يوم الثلاثاء لسبع عشرة من الشهر کان دواء للسنة.

نعیم بن حمّاد: حدّثنا عبد الرحيم بن زيد العمی عن أبيه عن سعيد بن المسيّب عن عمر مرفوعا: سألت ربّي فیما اختلف فیهم أصحابی من بعدی فأوحى الله إلّی: يا محمّد! إنّ أصحابک عندی بمنزلة النجوم بعضهم (بعضها. ظ) أضوا من بعض، فمن أخذ بشيء ممّا هم علیه من اختلافهم فهو عندی علی هدی،

فهذا باطل، و عبد الرحيم ترکوه، و نعیم صاحب مناکیر].



و نیز ذهبی در «میزان» گفته: [عبد الرحیم بن زید بن الحواری العمی، عن أبیه و غیره، قال البخاری: تركوه، و قال یحیی: كذاب. و قال مرة: ليس بشيء، و قال الجوزجانی: غیر ثقة. و قال أبو حاتم: ترك حديثه. و قال أبو زرعة: واه. و قال أبو داود: ضعيف. أبو عمار الحسین بن حریث: حَدَّثَنَا عبد الرحیم بن زید العمی: حَدَّثَنِي أَبِي عن أنس مرفوعا: كفى بالمرء سعادة أن يوثق به في الله. و علق له البخاری في الضعفاء من

حديث محمد بن يعلى الهروي، حَدَّثَنَا عبد الرحیم بن زید العمی: حَدَّثَنِي أَبِي عن أنس مرفوعا: أيسر ما يؤجر المؤمن أن يكون في يده عشرة دراهم فيجدها تسعة فيحزن ثم يعدها فيجدها عشرة فتكتب لحزنه ذلك حسنة لا تقوم لها الأرض. روى نعيم بن حماد عن عبد الرحیم عن أبیه عن ابن المسيب عن عمر: يا محمد: أصحابك بمنزلة النجوم عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۶۷ الحديث.

قلت: مات سنة أربع و ثمانين و مائه[.]

### وجه ۱۹ قدح تاج الدین احمد بن عبد القادر قیسی حدیث مذکور را در «الدر اللقیط»

#### اشاره

وجه نوزدهم آنکه تاج الدین أبو محمد احمد بن عبد القادر بن أحمد بن مکتوم القیسی الحنفی در کتاب «الدر اللقیط من البحر المحيط» حدیث نجوم را مقدوح و مجروح و ناموده در إبطال و اخیال آن بذکر تحقیق استاد نقّاد خود، أعنی أبو حیان مسلک تکذیب و تنفید پیموده. چنانچه در کتاب مذکور گفته: [ش ۱]: «فإن قلت: كيف كان القرآن تبياناً لكل شيء

؟ قلت: المعنى أنه بين كل شيء من أمور الدين حيث كان نصّاً على بعضها وإحالة على السّنة حيث أمر فيه باتّباع رسول الله صلّى الله عليه و سلّم و طاعته.

و قيل: ما ينطق عن الهوى

و حتّا على الإجماع في قوله: وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ

، و قد رضى رسول الله صلّى الله عليه و سلّم لامتّه اتّباع الصّحابة و الاقتداء بآثارهم في قوله: أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم.

و قد اجتهدوا و قاسوا و وطئوا طرق القياس و الاجتهاد فكانت السّنة و الإجماع و القياس و الاجتهاد مستنده إلى تبين الكتاب، فمن ثم كان تبياناً لكل شيء.

«ح [۲]» قوله: و قد رضى رسول الله صلّى الله عليه و سلّم إلى قوله: اهتديتم. لم يقل ذلك رسول الله صلّى الله عليه و سلم، و هو حدیث موضوع یصحّ بوجه عن رسول الله صلّى الله عليه و سلّم. قال الحافظ أبو محمد علی بن أحمد بن حزم رحمه الله في رسالته في إبطال الرأى و القياس و الاستحسان و التعليل و التقليد ما نصّه: و هو خبر مكذوب موضوع باطل لم یصحّ قطّ، و ذکر إسنادہ إلى البزار صاحب المسند، قال: سألتهم عمّا روى عن النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم ممّا في أيدي العامة ترويه

عن النّبىّ صلّى الله عليه و سلّم أنّه قال: إنّما مثل أصحابي كمثل النجوم

أو-



كَالْجُجُومِ، بِأَيِّهَا اقْتَدُوا اهْتَدُوا.

و هذا كلام لم يصح عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، رواه عبد الرَّحِيم بن زيد العمي عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن ابن عمر عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و لم يثبت و النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لا يبيح الاختلاف بعده من أصحابه. هذا نص كلام البزار. قال ابن معين: عبد الرَّحِيم بن زيد كذاب خبيث ليس بشيء، و قال البخاري: هو متروك. و رواه أيضا حمزة الجزري، و حمزة هذا ساقط متروك.

و جلالت مرتبت و عظمت منزلت ابن مكتوم نزد ناظرین افادات كبار سنيّه [۱] أي: قال الزمخشري (۱۲).

[۲] أي: قال أبو حيان (۱۲).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۶۸

واضح و غير مكتومست. سابقا در جزء ثانی مجلّد حدیث غدیر مناقب شامخه و مراقب باذخه او از کتاب «وافی بالوفیات» صلاح الدّین خليل أيبك الصفدي و «طبقات القراء» محمّد بن محمّد الجزري و «حسن المحاضره» سيوطي و «بغية الوعاة» سيوطي شنیدی، و در این جا نیز بعض عبارات کاشفه از احوال فخامت اشتمال او مذکور می گردد،

### ترجمه أحمد بن مكتوم الحنفی

ابن حجر عسقلانی در کتاب «الدّرر الكامنه فی أعيان المائۀ الثّامنه» گفته:

[أحمد بن عبد القادر بن أحمد بن مكتوم بن أحمد محمّد بن سليم بن محمد القيسي تاج الدّين أبو محمّد الحنفی النّحويّ، ولد في أواخر ذى الحّجّة سنّۀ ۶۸۲ و أخذ عن بهاء الدّين ابن النّحاس و الدّميّاطي و غيرهما فرأيت بخطّه أنّه حضر دروس البهاء النّحاس و سمع من الدّميّاطي اتّفاقا قبل أن يطلب و لزم أبا حيان دهرًا طويلا و أخذ عن السّروجي و غيره ثمّ أقبل على سماع الحديث و نسخ الأجزاء و كتابه الطّباق و التّحصيل فأكثر عن اصحاب النّجيب و ابن علاق جدّا، و قال في ذلك:

و عاب سماعي للأحاديث بعد ما كبرت أناس هم إلى العيب أقرب

و قالوا إمام في علوم كثيرة يروح و يغدو سامعا يتطلّب

فقلت مجيبا عن مقالتهم و قد غدوت لجهل منهم أتعجب

إذا استدرك الإنسان ما فات من علا فللحزم يعزى لا إلى الجهل ينسب

و كان قد تقدّم في الفقه و النّحو و اللّغة و درس و ناب في الحكم، و له على «الهدايه» تعليق شرع فيه و شرع أيضا في «الجمع بين العباب و المحكم» في اللّغة و له تذكرة تشتمل على فوائد و جمع كتابا حافلا سمّاه «الجمع المتناه في أخبار النّحاة» رأيت منه الكثير بخطّه، من ذلك مجلّد في المحمّدين خاصيّة و قلّ ما وقفت على كتاب من الكتب الأدبيّة من شعر و تاريخ و نحو ذلك إلّا و عليه ترجمه مصنّف ذلك الكتاب بخط ابن مكتوم هذا. و لما امتحن الحافظ علاء الدّين مغطاي بسبب تصنيفه في العشق عمل فيه بليغة يهجو به رأيته (رأيتها. ظ) بخطّه و جمع من تفسير أبي حيان مجلّدا سمّاه «الدّر اللّقيط من البحر المحيط» قصره على مباحث مع ابن عطية و الزّمخشريّ

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۶۹

و من شعره:

نفضت يدي من الدّنيا فلم أضرع لمخلوق لعلمي أنّ رزقي لا يجاوزني لمرزوق

و له:

ما على المهذب عار أن غدا خاملا و ذو الجهل سامي  
فاللباب الشهى بالقشر خاف و مصون الثمار تحت الكمام  
و كتب عنه سعيد الدهلي أشياء منها قوله:  
تغافلت إذ سبني حاسد و كنت ملثا يارغامه  
و ما بي من غفلة إنما أردت زيادة آثامه  
مات في الطاعون العام في شهر رمضان سنة ۷۴۹.

### وجه ۲۰ قدح و جرح محمد بن ابی بکر بن قیم جوزیه حنبلی در حدیث مذکور

وجه بستم آنکه محمد بن ابی بکر بن قیم الجوزیه الحنبلی الدمشقی که از حفاظ اعلام و نقاد فحام نزد سنیّه است در حدیث نجوم قدح و جرح آغاز نهاده بهتک ستر و کشف حجاب آن داد انصاف داده چنانچه در کتاب «اعلام الموقعین» در مقام رد بر مقلدین و أبطال حجج ایشان گفته: [الوجه الخامس و الأربعون: قولهم: يكفي في صحة التقليد الحديث المشهور «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»  
جوابه من وجوه: أحدها أن هذا الحديث قد روى من طريق الأعمش عن أبي سفيان عن جابر، و من حديث سعيد بن المسيب عن أبي (ابن. ظ) عمر، و من طريق حمزة الجزري عن نافع عن ابن عمر، و لا يثبت شيء منها. قال ابن عبد البر: حدثنا محمد بن ابراهيم بن سعيد أن أبا عبد الله بن مفرح حدثهم: ثنا محمد بن أيوب الصموت، قال: قال لنا البرار:

و أما ما

يروي عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم: أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم  
، فهذا الكلام لا يصح عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم من عبادت ظاهرست که ابن القيم در جواب متمسکین بحديث نجوم افاده نموده که این حدیث بطریق اعمش از ابی سفیان از جابر، و از حدیث سعید بن المسيب از ابن عمر، و از طریق حمزه جزری از نافع از ابن عمر مرویست، و هیچ طریقی ازین طرق ثلاثه ثابت نمی شود، و بعد از آن برای مزید تشدید و تأیید افاده خود، کلام حافظ

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۷۰

بزار را که بصراحت نافی صحت این حدیث از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم می باشد نقل نموده تار و پود این حدیث را بآنامل تحقیق این ناقد جلیل و جهذ نبیل یکسر فرسوده و ذلک ممّا یدمغ به رأس کلّ متمسک جاهل و یرغم به أنف کلّ متشبّث ذاهل.

### وجه ۲۱ قدح و جرح حافظ زین الدین عراقی حدیث نجوم ار در «تخریج أحادیث منهاج»

وجه بست و یکم آنکه حافظ زین الدین عبد الرحیم بن الحسین العراقی که از معاریف حفاظ أخبار و مشاهیر نقاد کبار نزد سنیّه می باشد و در قدح و جرح حدیث نجوم نهایت سعی جمیل بکار برده قدم خود را در مقام ابدای وهن و هوان و فساد و بطلان آن سخت فشرده، چنانچه در کتاب «تخریج أحادیث منهاج بیضاوی» گفته: [

حدیث «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» رواه الدار قطنی فی الفضائل و ابن عبد البر فی العلم من طریقه من حدیث جابر ، و قال: هذا إسناد لا يقوم به حجة لأن الحارث بن غصين مجهول. و رواه عبد بن حميد فی مسنده من رواية عبد الرحيم بن زيد

العمی عن أبيه عن ابن المسيب عن ابن عمر، قال البزار: منكر لا يصح. و رواه ابن عدى في «الكامل» من رواية حمزة بن أبي حمزة البيهقي (التصبي. خ. ط) عن نافع عن ابن عمر بلفظ: فأيتهم أخذتم بقوله - بدل اقتديتم - وإسناده ضعيف من أجل حمزة. فقد اتهم بالكذب، و رواه البيهقي في «المدخل» من حديث عمرو من حديث ابن عباس بنحوه و من وجه آخر مرسلًا و قال: متنه مشهور و أسانیده ضعیفه لم یثبت فی هذا إسناده. و قال ابن حزم: مكذوب موضوع باطل، قال البيهقي: و يؤدى بعض معناه حديث أبي موسى: «التجوم أمانة لأهل السماء» و فيه «أصحابي أمانة لأمتي»

الحديث، رواه مسلم و ازین عبارت سراسر بشارت حافظ عراقی بچند وجه طعن و غمز او در حدیث نجوم واضح می شود: اول آنکه آن را از حدیث جابر آورده و بعد از آن از حافظ المغرب ابن عبد البر قدح و جرح او بکمال صراحت نقل کرده. دوم آنکه آن را از حدیث ابن عمر ذکر کرده و بعد از آن از حافظ بزار نقل نموده که این حدیث منکرست و صحیح نیست. عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۷۱

سوم آنکه افاده نموده که ابن عدی آن را در «کامل» از روایت حمزه بن ابی حمزه نصیبی روایت کرده و إسناده آن ضعیف است بوجه حمزه پس بتحقیق که او متهم بکذب شده.

چهارم آنکه از بیهقی نقل کرده که او در کتاب «مدخل» در حق حدیث نجوم افاده نموده که متن آن مشهورست و اسانید آن ضعیفه است و درین حدیث هیچ اسنادی ثابت نیست.

پنجم آنکه از حافظ بن حزم نقل کرده که او این حدیث را مکذوب و موضوع و باطل گفته. و این وجوه مفیده که بعضی از آن مشتمل بر وجوه عدیده است برای تبکیت و إلزام و تسکیت و إفحام متمسکین بحديث نجوم کار شهب رجوم می نماید و أبواب طعن و ملام بر وجوه ایشان باقیح وجوه می گشاید.

### وجه ۲۲ قدح و جرح حافظ عراقی در حدیث مسطور در تعلیق کتاب تخریج

وجه بست و دوم آنکه حافظ زین الدین العراقي در «تعلیق کتاب تخریج أحادیث المنهاج» نیز حدیث نجوم را مقدوح و مجروح نموده بنقل افادات أسلاف أعلام خود منهج توهین و تهجین این حدیث پیموده، چنانچه در تعلیق مذکور می فرماید:

[و قال ابن دحية؛ و قد ذکر

حديث أصحابي كالنجوم

: حديث لا يصح. و

رواه القضاعي قال: أنبأنا أبو الفتح منصور بن علي الأنماطي، أنبا أبو محمد الحسن بن وثيق (رثيق. ط) أنبا محمد بن جعفر بن محمد، حدثنا جعفر - يعني ابن عبد الواحد - أنبا وهب بن جرير بن حازم عن أبيه عن الأعمش عن أبي صالح عن أبي هريرة عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: مثل أصحابي مثل النجوم من اقتدى بشيء منها اهتدى.

قال الدار قطني: جعفر بن عبد الواحد كان يضع الحديث. و قال أبو أحمد بن عدی. كان يتهم بوضع الحديث لا يصح، انتهى .

و این کلام حافظ عراقی نیز دلیل مقدوحیت حدیث نجومست بچند وجه:

اول آنکه حافظ عراقی از حافظ ابن دحیه بعد ذکر حدیث نجوم بتصریح نقل کرده که این حدیث صحیح نیست.

دوم آنکه حافظ عراقی حدیث نجوم را از قضاعی بسندی که منتهی بأبوهریره می شود نقل نموده و بعد از آن در حق جعفر بن عبد الواحد که در سند قضاعی واقعست

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۷۲

از دار قطنی نقل نموده که جعفر بن عبد الواحد وضع حدیث می نمود.  
سوم آنکه از ابن عدی در حق جعفر بن عبد الواحد نقل کرده که او متهم بوضع حدیث بود.  
چهارم آنکه از ابن عدی نقل کرده که حدیث نجوم صحیح نیست.  
و فی هذه الفوائد و الوجوه ما تسود به وجوه و تبیض به وجوه

### وجه ۲۳ قدح و جرح حافظ مذکور در حدیث نجوم بوجه دیگر و ذکر مآخذ ترجمه او

وجه بست و سوم آنکه حافظ عراقی علاوه بر افادات مذکوره بإفاده دیگر خود وهن و هوان حدیث نجوم ظاهر و باهر کرده، توضیح این اجمال آنکه حافظ عراقی بر قاضی عیاض مصنف «شفا» بسبب ایراد او حدیث نجوم را اعتراض نموده و گفته که مصنف «شفا» را سزاوار بود که این حدیث را بصیغه جزم وارد ننماید، و مقصود حافظ عراقی این است که چون حال این حدیث نزد علمای فن معلومست و ایشان آن را مقدوح و مجروح می دانند لهذا مناسب این بود که قاضی عیاض آن را بصیغه جزم وارد ننماید و آن را حتما و جزما بسوی جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم منسوب نفرماید، و این افاده حافظ عراقی را شهاب الدین خفاجی در «نسیم الزیاض» نقل نموده، کما ستطلع علیه فیما بعد إنشاء الله تعالی.  
و جلالت شان و رفعت مکان حافظ عراقی بر ناظر «طبقات القراء» ابن الجزری و «ضوء لامع» سخاوی و «بدر طالع» شوکانی و غیر آن واضح و لائحست.

### وجه ۲۴ قدح و جرح حافظ ابن حجر عسقلانی حدیث نجوم را در «تلخیص الخیر»

وجه بست و چهارم آنکه أحمد بن علی بن حجر العسقلانی که از محققین کبار و نقادین اخبار نزد سنیّه است حدیث نجوم را بتفصیل تمام و تبیین تام مقدوح و مجروح نموده در امتنان اهل معرفت و ایقان کما ینبغی افزوده، چنانچه در کتاب «تلخیص الخیر» فی تخریج أحادیث الرافعی الكبير گفته: [ حدیث «أصحابی کالتجوم بأيهم اقتدیتم اهتدیتم».

عبد بن حمید فی مسنده من طریق حمزة التصیبي عن نافع عن ابن عمر و حمزة ضعيف جدًا، و رواه الدار قطنی فی «غرائب مالک» من طریق جمیل بن زید (یزید. ظ) عن مالک عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر. و جمیل لا يعرف و لا أصل له فی (من. ظ) حدیث مالک و لا من فوقه، و ذكره البرار من رواية عبد الرحيم عبقات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۷۳

ابن زید العمی عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن عمرو عبد الرحيم كذاب، و من حدیث أنس أيضا و إسناده واه، و رواه القضاعی فی «مسند الشهاب» له من الأعمش عن أبي صالح عن أبي هريرة و فی إسناده جعفر بن عبد الواحد الهاشمی و هو كذاب.  
و رواه أبو ذر الهروي فی «كتاب السیئة» من حدیث مندل عن جویبر عن الضحاک بن مزاحم منقطعاً و هو فی غایة الضعف. قال أبو بكر البرزاز: هذا الكلام لم یصح عن النبى صلی الله علیه و سلم. و قال ابن حزم: هذا خبر مكذوب موضوع باطل. و قال البيهقی فی «الاعتقاد» عقب حدیث أبي موسى الأشعري الذي

أخرجه مسلم بلفظ «النجوم أمانة أهل السماء فإذا ذهب النجوم أتى أهل السماء ما يوعدون»  
و «أصحابی أمانة لأمتی فإذا ذهب أصحابی أتى أمتی ما يوعدون»

، قال البيهقی: روى فی حدیث موصول بإسناد غير قوى، یعنی حدیث عبد الرحيم العمی، و فی حدیث منقطع، یعنی

حدیث الضحاک بن مزاحم «مثل أصحابی کمثل النجوم فی السماء من أخذ بنجم منها اهتدی»  
 قال والدی: رویناه هیهنا من الحدیث الصّحیح یؤدّی بعض معناه. قلت: صدق البیهقی هو یؤدّی صحّة التّشبیہ للصّحابة بالنّجوم خاصّة،  
 أمّا فی الاقتداء فلا یظهر فی حدیث أبی موسی، نعم! یمکن أن یتلمح ذلك من معنی الاقتداء بالنّجوم، و ظاهر الحدیث إنّما هو إشارة  
 إلى الفتن الحادثة بعد انقراض عصر الصّحابة من طمس السنن و ظهور البدع و فشو الفجور فی أقطار الأرض، فاللّٰه المستعان .  
 و ازین عبارت بر ارباب بصارت کمال اهتمام ابن حجر در باب قدح و جرح این حدیث بچند وجه بظهور می رسد.  
 اول آنکه مروی بودن آن را از حدیث ابن عمر بطریق حمزه نصیبی نقل کرده و بعد از آن افاده نموده که حمزه ضعیف است جدّا.  
 دوم آنکه مروی بودن آن را از حدیث جابر بطریق جمیل ظاهر نموده و بعد از آن بر غیر معروف بودن جمیل نصّ کرده.  
 سوم آنکه افاده نموده که این حدیث از مالک و همچنین از کسانی که فوق مالک اصلی ندارد.  
 عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۷۴  
 چهارم آنکه افاده نموده که این حدیث را بزّار از روایت عبد الرّحیم بن زید از پدر او از سعید بن المسیب از عمر روایت نموده و  
 عبد الرّحیم کذابست.  
 پنجم آنکه افاده نموده که این حدیث اگر چه از انس نیز مروی است لیکن إسناد آن واهی است.  
 ششم آنکه مروی بودن این حدیث بروایت أبو هریره ظاهر کرده و بعد از آن افاده نموده که در إسناد آن جعفر بن عبد الواحد  
 هاشمیست و او کذابست.  
 هفتم آنکه مروی بودن آن از حدیث مندل از جویر از ضحاک بن مزاحم منقطعاً ذکر نموده و در حقّ آن افاده کرده که این مروی  
 در غایت ضعفست.  
 هشتم آنکه از حافظ بزّار نقل کرده که این کلام، یعنی حدیث نجوم، از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلّم صحیح نشده.  
 نهم آنکه از ابن حزم نقل نموده که این خبر مکذوب و موضوع و باطلست.  
 دهم آنکه از کتاب «الاعتقاد» بیهقی نیز مقدوح و مجروح بودن حدیث نجوم بروایت عبد الرّحیم عمّی و بروایت ضحاک بن مزاحم  
 نقل کرده.  
 وَ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ  
 سیئت بها وجوه ناصبة عاملة.

### وجه ۲۵ قدح و جرح حافظ مذکور همین حدیث را در «تخریج أحادیث کشاف»

#### اشاره

وجه بست و پنجم آنکه ابن حجر عسقلانی در کتاب «تخریج أحادیث کشاف» مطعون و موهون بودن حدیث نجوم را بکلام کافی  
 شافی و بیان ماحی عافی واضح و لائح نموده در إظهار شین و شنار و ابدای عیب و عوار آن قصب السبق از أقران خود ربوده،  
 چنانچه در کتاب مذکور گفته: ]

حدیث أصحابی کالنّجوم فبأیّهم اقتدیتم اهتدیتم.

الدّار قطنی فی «المؤتلف» من روایة سلام بن سلیم عن الحرث بن غصین عن الأعمش عن أبی سفیان عن جابر مرفوعاً.  
 و سلام ضعیف. و

أخرجه فی «غرائب مالک» من طریق جمیل بن یزید عن مالک عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر فی أثناء حدیث، و فیہ: «بأی قول أصحابی أخذتم اهتديتم إنما مثل أصحابی مثل النجوم من أخذ بنجم منها اهتدى».

و قال: لا یثبت عن مالک، و رواه دون مالک مجهولون. و رواه عبد بن حمید و الدار - قطنی فی الفضائل من حدیث حمزة الجزری عن نافع عن ابن عمر، و حمزة أتهموه

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۷۵

بالوضع. و رواه القضاعی فی «مسند الشَّهاب» من حدیث أبی هریره، و فیہ جعفر بن عبد الواحد الهاشمی و قد کذبوه. و رواه ابن طاهر من روایة بشر بن الحسین عن الزَّبير بن عدی عن أنس، و بشر كان متهما أيضا. و أخرجه البيهقي فی «المدخل» من روایة جویبر عن الضَّحاک عن ابن عتیاس، و جویبر متروک. و من روایة جویبر أيضا عن جواب بن عبيد الله مرفوعا و هو مرسل. قال البيهقي: هذا المتن مشهور و أسانیده کلها ضعیفة. و

روی فی «المدخل» أيضا عن عمر: سألت ربی فيما یختلف فیہ أصحابی من بعدی فأوحى إلی: یا محمد! أصحابک عندی بمتزلة النجوم فی السَّماء بعضها أضوا من بعض، فمن أخذ بشيء ممَّا هم علیه من اختلافهم فهو عندی علی هدی، و فی إسناده عبد الرَّحيم بن زید العمَّی و هو متروک .

### افادات ثمانیه حافظ ابن حجر در کلام خود

#### اشاره

و این عبارت سراسر بشارت ابن حجر مشتمل بر افادات عدیده و تحقیقات سدیده است که هر یکی از آن برای مبطلین کار حجر دامغ می نماید و در ایضاح وهن و هوان و فساد و بطلان حدیث نجوم إلى أقصى الغایه می افزاید:

اول آنکه: ابن حجر درین عبارت واضح نموده که این حدیث را دارقطنی در کتاب «المؤتلف» بروایت سلام بن سلیم از حارث بن غصین از أبی سفیان از جابر ذکر کرده و سلام ضعیف ست.

دوم آنکه: ابن حجر درین عبارت ذکر نموده که دار قطنی حدیث نجوم را در کتاب «غرائب مالک» از طریق جمیل بن یزید اخراج نموده و بعد از آن از خود دار قطنی نقل کرده که او گفته که این حدیث از مالک ثابت نیست و روایت آن که ما تحت مالک واقع شده اند همه مجهول هستند.

سوم آنکه: ابن حجر درین کلام مصرَّح نموده که حدیث نجوم را عبد بن حمید و دار قطنی در کتاب الفضائل از حدیث حمزه جزری از نافع از ابن عمر روایت کرده اند و حمزه را علمای رجال متهَّم بوضع حدیث ساخته اند.

چهارم آنکه: ابن حجر درین کلام افاده کرده که حدیث نجوم را قضاعی در «مسند شهاب» از حدیث أبو هریره روایت نموده و در سند آن جعفر بن عبد الواحد

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۷۶

هاشمی واقع ست و علمای رجال او را تکذیب کرده اند.

پنجم آنکه: ابن حجر درین عبارت آورده که حدیث نجوم را ابن طاهر از بشر بن حسین از زبیر بن عدی از أنس روایت کرده و بشر متهَّم بود.

ششم آنکه: ابن حجر درین عبارت تصریح نموده که حدیث نجوم را بیهقی در کتاب «مدخل» بروایت جویبر از ضحاک از ابن عتیاس اخراج نموده و جویبر متروک است، و نیز بیهقی آن را بروایت جویبر از جواب بن عبد الله مرفوعا آورده و این سند

مرسلست.

هفتم آنکه: ابن حجر درین عبارت بصراحت تمام ذکر کرده که بیهقی با وصف روایت کردن خود حدیث نجوم را در «مدخل» اعتراف نموده که اَسَانِدِ آن کلاً ضعیف است.

هشتم آنکه: ابن حجر درین عبارت افاده نموده که بیهقی در «مدخل» حدیث نجوم را از عمر هم روایت کرده و در اِسْنَادِ آن عبد الرَّحِیم بن زید عَمّی واقع شده و او متروکست.

و این افادات ثمانیه ابن حجر اگر چه هر واحد برای تخجیل مخاطب نبیل کفایت می کند، لیکن افاده ششم و هفتم ابن حجر اساس احتجاج او را بحدیث نجوم یکسر می کند، زیرا که بنای تَمَسُّکِ مخاطب بحدیث نجوم بر روایت ابن عَبَّاسِست که بیهقی آن را در کتاب «مدخل» آورده، حال آنکه وهن و هوان و فساد و بطلان آن چنان واضح و عیانست که خود بیهقی قَوّتِ کتمان آن نداشته بلا محابا با قدح و جرح آن علم تحقیق بر افراشته، بلکه بمزید اِنصاف اعتراف بضعف جمله اَسَانِدِ آن نموده راه کمال توهین و تهجین پیموده، پس اینک اولیای شاهصاحب را لازمست که دست از تَمَسُّکِ بحدیث نجوم بشویند و بتقلید و اَتِّباعِ مخاطب مخدوم الفحول طریق مظلم تدلیس و تعمیس در آن هرگز نیویند، و اگر آبی در دیده دارند احتجاج مخاطب را بحدیث نجوم خصوصاً بروایت بیهقی جرم قبیح مذموم و خطای فضیح مشوم شمارند و هَمّت بر ستر و کتمان آن گمارند و گاهی ذکر آن بر زبان نیارند.

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۷۷

و مخفی نماند که کلام ابن حجر در «تخریج اَحَادِیثِ کَشَّاف» در باب قدح و جرح حدیث نجوم اگر چه کافی و شافِست لیکن متعلّق بآن تنبیه بر بعض امور تتمیماً للافاده مناسب می نماید.

### ۱- قدح و جرح سلام بن سلیم راوی حدیث نجوم

اول آنکه ابن حجر در قدح و جرح سلام اکتفا بر تضعیف اجمالی او نموده، حال آنکه سلام نزد علمای اعلام مقدوح بقوادح عظیمه و مطاعن جسیمه است، سابقاً در قدح حدیث اَعْلَمِیَّتِ معاذ بحلال و حرام دانستی که بخاری در کتاب «الضَّعْفَاء» گفته که سلام را علماء ترک کرده اند، و نسائی، در کتاب «الضَّعْفَاء» گفته که سلام متروک الحدیث ست، و أَبُو نَعِیمِ اصفهانی در «حلیة الأولیاء» تصریح نموده که سلام بالاتفاق متروک است، و ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در مقام فضل مؤذنین آورده که یحیی بن معین در حق سلام گفته که او چیزی نیست و حدیثش نوشته نمی شود، و از بخاری و نسائی و دارقطنی متروک بودن او نقل کرده، و از ابن حبان نقل نموده که سلام از ثقات موضوعات را روایت می کند گویا خودش آن را عمداً وضع کرده است، و نیز ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در مقام قدح حدیث زکاء فطره نیز قدح سلام از یحیی بن معین و نسائی و ابن حبان نقل کرده، و ذهبی در «میزان» قدح سلام از بخاری و یحیی ابن معین و أحمد بن حنبل و نسائی و أَبُو زُرْعَه و ابن عدی نقل نموده، و نیز ذهبی در «مغنی» سلام را متروک گفته، و أَبُو زُرْعَه تضعیف او کرده، و نیز ذهبی در «کاشف» متروک بودن سلام از بخاری نقل نموده، و سبط ابن العجمی در کتاب «الکشف الحثیث عَمَّن رَمَى بَوْضَعِ الْحَدِیْثِ» در باب سلام تصریح کرده که او را جماعتی مجروح نموده اند و از ابن الجوزی و ابن حبان مذکور ساخته که سلام از ثقات موضوعات را روایت می کرد، و خود ابن حجر عسقلانی در «تقریب» متروک بودن سلام واضح نموده، و نیز ابن حجر در «تهذیب» قدح و جرح مفصل او بمعرض بیان آورده، و حاصل آن این ست که أحمد بن حنبل گفته که سلام اَحَادِیْثِ منکره را روایت کرده، و یحیی بن معین گفته که برای سلام اَحَادِیْثِ منکره است، و نیز ابن معین گفته که سلام چیزی نیست و ابن مدینی گفته که ضعیفست، و ابن عَمَّار گفته که حَبِّتِ نیست، و جوزجانی گفته

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَتْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۷۸

که ثقة نیست، و بخاری گفته که سلام را علماء ترک کرده اند، و بخاری بار دیگر گفته که در سلام علماء کلام می کنند، و أَبُو حَاتِمِ



گفته که او ضعیف الحدیثست و علما او را ترک کرده‌اند، و أبو زرعه گفته که او ضعیفست، و نسائی گفته که متروک است، و نسائی بار دیگر گفته که ثقه نیست و حدیثش نوشته نمی‌شود، و ابن خراش گفته که کذاب است، و ابن خراش بار دیگر گفته که متروکست، أبو القاسم بغوی گفته که او ضعیف الحدیثست جدّا، و ابن عدی أحادیث عدیده او را نقل کرده و گفته که او متابعت کرده نمی‌شود بر چیزی از آن، و نیز عدی در حدیث نفساء و حدیث مؤذن که هر دو را سلام روایت کرده قدح نموده، و ابن حبان گفته که سلام از ثقات موضوعات را نقل می‌کند؛ گویا تعمداً آن را وضع ساخته! و بعد از آن روایت کردن سلام حدیث نفساء را ذکر کرده، و عجلی گفته که سلام ضعیفست، و ساجی گفته که نزد او مناکیرست، و حکم گفته که سلام أحادیث موضوعه روایت نموده، أبو نعیم گفته که سلام متروکست باتفاق علما.

## ۲- قدح و جرح حارث بن غصین از رواه حدیث نجوم که ابن حجر متعرض قدحش نشده

دوم آنکه ابن حجر در قدح سند «مؤتلف» دار قطنی اکتفا بر قدح اجمالی سلام نموده و از قدح حارث بن غصین إعراض کرده حال آنکه او هم مقدوح و مجروح است، سابقاً دانستی که حافظ المغرب ابن عبد البر قرطبی در کتاب «جامع بیان العلم» در مقام قدح آسانید حدیث نجوم گفته: [و قد روی فی هذا الحدیث إسناده غیر ما ذکر البرّار عن سلام بن سلیم، قال: حدّثنا الحارث بن غصین عن الأعمش عن أبي سفيان عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم.

قال أبو عمر: هذا إسناده لا تقوم به حجة لأنّ الحارث بن غصین مجهول .

و این کلام ابن عبد البر را حافظ زین الدین عراقی نیز در کتاب «تخریج أحادیث منهاج» ملخصاً ذکر نموده، کما سمعت سابقاً.

## ۳- قدح و جرح حمزه بن أبی حمزه جزری نصیبی راوی دیگر که ابن حجر در آن بکوتاهی رفته

سوم آنکه ابن حجر در قدح حمزه جزری بر جمله موجه «أتهموه بالوضع» اکتفا کرده لیکن باید دانست که او مقدوح و مطعون بسیاری از اعلامست.

بخاری در کتاب «الضعفاء» گفته: [حمزة بن أبي حمزة النصیبی، منكر الحدیث .

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۷۹

و نسائی در کتاب «الضعفاء» گفته: [حمزة النصیبی. متروک الحدیث .

و ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در قدح

حدیث «الشعر فی الأنف أمان من الجذام»

که از جابر منقولست گفته: [و فی طریقہ الثانی حمزة النصیبی، قال یحیی: لیس بشیء. و قال ابن عدی: یضع الحدیث .

و نیز ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در قدح حدیث فضل عسقلان که از ابن عمر منقولست گفته: [و فی الطریق الثانی حمزة

بن أبی حمزة. قال أحمد بن حنبل: هو مطروح الحدیث. و قال یحیی: لیس بشیء لیس یساوی فلسا. و قال النسائی و الدار قطنی: هو

متروک الحدیث. و قال ابن عدی: یضع الحدیث. و قال ابن حبان:

ینفرد عن الثقات بالموضوعات لا یحلّ الروایة عنه .

و نیز ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در قدح

حدیث «من نسی أن یرسمی علی طعامه فلیقرأ قل هو الله أحد إذا فرغ»

گفته: [هذا حدیث موضوع و المتهّم به حمزة، و هو حمزة بن أبی حمزة الجعفی النصیبی، و قال أحمد: هو مطروح الحدیث، و قال

یحیی: لیس بشیء لا یساوی فلسا، و قال ابن عدی: یضع الحدیث، و قال ابن حبان: لا یحلّ الروایة عنه، و قال الدّار قطنی: متروک .  
و أبو حیان غرناطی در تفسیر «بحر محیط» در مقام قدح حدیث نجوم گفته:  
[و رواه أيضا حمزة الجزريّ و حمزة هذا ساقط متروک .

و ذهبی در «میزان» در ترجمه حمزه جزری گفته: [قال ابن معین: لا- یساوی فلسا، و قال «خ [۱]: منکر الحدیث، و قال الدّار قطنی: متروک، و قال ابن عدی: عامّة مروياته موضوعه].

و نیز ذهبی در «کاشف» گفته: [حمزة بن أبي حمزة ميمون الجزريّ النصیبی عن ابن أبي مليكة و مكحول، و عنه بكر بن مضر و شبابة تر كوه .

و نیز ذهبی در «مغنی» گفته: [حمزة بن أبي حمزة عن عطاء مّتهم واه .  
و نیز ذهبی در «تلخیص المستدرک» بعد ذکر حدیث «من مثل بعده فهو [۱] أي البخاری (۱۲).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۸۰  
حرّ

که از حمزه جزری مرویست گفته: [حمزة هو النصیبی، قال ابن عدی: یضع الحدیث .

و برهان الدین سبط ابن العجمی الحلبي در کتاب «الكشف الحثيث عمّن روی بوضع الحدیث» گفته: [حمزة بن أبي حمزة الجزريّ النصیبی، ذكره الذهبيّ في «الميزان» و لم یصرّح فيه بأنّه وضاع لكن قال عن ابن عدی. عامّة ما يرويه موضوع و قد صرح في «تلخیص المستدرک» في الحدود في حدیث «من مثل بعده فهو حرّ»

ثمّ قال: فيه حمزة النصیبی، قال ابن عدی: یضع الحدیث، انتهى. و کذا نقل ابن الجوزی عن ابن عدی .

و خود ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» گفته: [حمزة بن أبي حمزة ميمون الجعفی الجزريّ النصیبی، روی عن عمرو بن دينار و أبي الزبير و ابن أبي مليكة و زيد بن رفيع و مكحول و غيرهم، و عنه حمزة الزيات و بكر بن مضر و شبابة سوار و يحيى بن أيوب المصريّ و أبو شباب الحنّاط و محمد بن الفضل بن عطية و غيرهم. قال محمّد بن عوف عن أحمد: مطروح الحدیث. و قال ابن أبي خيثمة عن ابن معین: لیس حدیثه بشیء، و قال الدّوری عن یحیی: لا یساوی فلسا، و قال البخاری و أبو حاتم منکر الحدیث، و قال الترمذی: ضعیف فی الحدیث، و قال النسائی و الدّار قطنی:

متروک الحدیث، و قال ابن عدی: عامّة ما يرويه مناكير موضوعه و البلاء منه، و قال ابن حبان: ینفرد عن الثّقات بالموضوعات حتّى كأنّه المعتمد (المتعمّد. ظ) لها و لا تحلّ الروایة عنه، له فی الترمذی حدیث واحد فی تتریب الكتاب و هو غیر منسوب عنده و قال باثره: حمزة هو ابن عمرو النصیبی، قال المزی: لا نعلم أحدا قال فيه حمزة ابن عمرو إلّا الترمذی و كأنّه اشتبه عليه بحماد بن عمرو النصیبی و قد ذكره العقيليّ فقال: حمزة بن أبي حمزة النصیبی و هو حمزة بن ميمون ثمّ ساق له الحدیث الذی أخرجه الترمذی قلت و قال أبو حاتم أيضا و أبو زرعة: ضعیف الحدیث، زاد أبو حاتم:

أضعف من حمزة بن نجیح، و قال الآجری عن أبي داود: لیس بشیء، و قال الحاكم:

یروی أحادیث موضوعه، و قال ابن عدی أيضا: یضع الحدیث و أورد له البخاری و ابن حبان من موضوعاته حدیث «عسقلان أحد العروسين» و

حدیث «من نسی أن یسمی

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۸۱  
 على طعامه فليقرأ إذا فرغ «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»  
 و حديث «لا تخللوا بالقصب فإنه يورث الآكله»  
 و غير ذلك .

و نیز خود ابن حجر در «تلخیص الخیر» در مقام قدح  
 حديث «دم الشاة البيضاء عند الله أزكى من دم السوداءين»  
 گفته: [و فيه حمزة النصيبی، قيل: كان يضع الحديث .  
 و ملا علی متقی در «کنز العمال» بعد ذکر  
 حديث «استوصوا بالمعزى خيرا»  
 گفته: [قال عد [۱]: فيه حمزة النصيبی كذاب .

و صفی الدین الخزر جی در «مختصر التذهیب» گفته: [حمزة بن أبي حمزة ميمون الجعفي الجزري النصيبی عن نافع و عنه بكر بن  
 مضر، قال البخاري: منكر الحديث له عنده (عند الترمذی. ظ) فرد حديث .  
 و محمد بن طاهر الفتني در «قانون الموضوعات» گفته: [حمزة بن أبي حمزة الجعفي يضع حمزة النصيبی يضع، و مرة قال: حديثه  
 موضوع. قلت: روى له الترمذی .

و شوکانی در «نیل الأوطار» در ذکر حديث نهی قتل خطاف گفته: [و قال البيهقي:  
 روى فيه حديث مسند، و فيه حمزة النصيبی و كان يرمى بالوضع .

و عبد الوهاب مدراسی در «كشف الأحوال في نقد الرجال» گفته: [حمزة بن أبي حمزة الجعفي النصيبی، يضع، روى له الترمذی سمع  
 أبا الزبير و عطاء، روى عنه علي بن ثابت و حفص بن ميسرة في المبتدأ و مناقب البلدان و الأئمة].

#### ۴- ابن حجر در قدح جعفر بن عبد الواحد هم راه اختصار پیش گرفته

چهارم آنکه: ابن حجر در قدح جعفر بن عبد الواحد هم راه اختصار پیش گرفته حال آنکه علمای اعلام در قدح و جرح او سعی  
 موفور بعمل آورده‌اند.

ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در باب الخشوع فی الصلوة بعد ذکر حديث مروی از جعفر بن عبد الواحد گفته: [هذا حديث  
 موضوع، قال ابن حبان: لا أصل لهذا الحديث، قال: و جعفر كان يسرق الحديث و يقلب الأخبار حتى لا يشك أنه يعملها، و قال أبو  
 أحمد بن عدی: كان جعفر يتهم بوضع الحديث .

و نیز ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در باب اجابت الدعاء علی من لم [۱] أی: ابن عدی (۱۲)

عِبَقَاتِ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۸۲

يشكر الإنعام بعد ذكر حديثي گفته: [هذا حديث لا يصح عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أما الطريق الأول ففيه جعفر بن  
 عبد الواحد، قال الدار قطني: كذاب يضع الحديث .

و سابقا شنیدی که ذهبی در «میزان» از دار قطنی نقل نموده که جعفر وضع حديث می کرد و از ابو زرعه آورده که جعفر احادیثی  
 روایت کرده است که از اصل ندارد و از ابن عدی نقل نموده که جعفر سرقة حديث می کند، و از ثقات مناكير را می آرد، و نیز از  
 ابن عدی نقل کرده که او از جعفر حديث تفسیر «وَ إِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ»

آورده و إبطال آن کرده، و نیز از ابن عدی نقل کرده که او از جعفر احادیث عديده نقل کرده و گفته که آن همه بواطیل هست و

بعضی از آن سرقة است از قومی، و نیز بعد نقل حدیثی از جعفر متعلق بمولد نبی صلی الله علیه و آله و سلم گفته که آفت این حدیث جعفرست، یعنی این حدیث را جعفر ساخته و پرداخته است. و از خطیب نقل کرده که مستعین عباسی او را از منصب قضا معزول نمود و بسوی بصره او را بیرون کرد بسبب امری که او را رسیده بود، و از ابو حاتم نقل کرده که جعفر در روایت حدیثی از قعنبی زیادتی بعمل آورده که بسبب آن قعنبی بر او بد دعا کرد، پس جعفر مفتضح شد، و از ابو زرعه نقل نموده که من خوف می کنم که دعوت شیخ صالح یعنی قعنبی او را دریافته باشد، و در آخر کلام ذهبی حدیث نجوم بروایت جعفر ذکر نموده و بدون آن از بلایای جعفر ظاهر فرموده، و کفا بذلک خزیا و خسارا و هلكا و بوارا.

و نیز ذهبی در «مغنی» گفته: [جعفر بن عبد الواحد الهاشمی القاضی، متروک].

و سبط ابن العجمی الحلبی در کتاب «الكشف الحثيث عن رمی بوضع الحديث» گفته: [جعفر بن عبد الواحد الهاشمی القاضی، قال الدار قطنی يضع الحديث ساق له ابن عدی أحاديث و قال: كلُّها بواطيل و بعضها سرقة من قوم، انتهى، و نقل ابن الجوزی عن ابن عدی أنه متهم بوضع الحديث، ذكر ذلك في غير مكان من الموضوعات].

و خود ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» در ترجمه جعفر بن عبد الواحد بعد نقل عبارت ذهبی گفته: [و قال سعيد بن عمرو البرذعی: ذاكرت أبا زرعه

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۸۳]

بأحاديث سمعتها من جعفر بن عبد الواحد فأنكرها و قال: لا أصل لها، و قال في بعضها إنها باطلة، ثم استرجع و قال: لقد كنت أراه و أشتي أن اكلمه لما كان عليه من السكينة و هو عباسي يصلح للخلافه و يرجع إلى حفظ و فقه و قد خرج إلى مثل هذا نسأل الله تعالى العافية].

و سیوطی در «الآلی مصنوعه» بعد نقل حدیثی از جعفر بن عبد الواحد گفته:

[قال ابن حبان: لا أصل له و جعفر متهم بالوضع].

و محمد بن طاهر فتنی در «قانون الموضوعات» گفته: [جعفر بن عبد الواحد كذاب يضع الحديث، و في «خ» [۱] و «ذ» [۲]: جعفر بن عبد الواحد الهاشمی، يسرق الأحاديث و يأتي بالمناكير عن الثقات، و قال الدار قطنی: كان يضع].

و عبد الوهاب مدراسی در «كشف الأحوال» گفته: [جعفر بن عبد الواحد الهاشمی القاضی، كذاب يضع، سمع سعيد بن أسلم و محمد بن مسلمة و أبا عتاب الدلال و غيرهم، روى عنه محمد بن محمد بن سليمان و ابن حبان و أحمد بن هارون و ابن عدی و غيرهم في مناقب سائر الصحابة و الصلوة و الذكر، و في الدليل في البعث].

## ۵- قدح و جرح ناقدین رجال در احوال پر اختلال بشر بن حسین اصفهانی که ابن حجر نیز باجمال گذرانده

پنجم آنکه: ابن حجر عسقلانی در قدح بشر بن الحسین نیز اجمال و اختصار را کار بند شده حال آنکه ناقدین رجال در قدح و جرح او مسلک تفصیل پیموده در اظهار حال پر اختلال او تفریط و تقصیر ننموده اند.

ذهبی در «میزان» گفته: [بشر بن الحسین الأصبهانی صاحب الزبير بن عدی قال «خ» فيه نظر، و قال الدار قطنی: متروک، و قال ابن عدی: عامه حدیثه ليس بمحفوظ، و قال أبو حاتم يكذب على الزبير].

حجاج بن یوسف ابن قتیبه: أنبأنا بشر، حدثني الزبير بن عدی، عن أنس رفعه: «من حوّل خاتمه أو عمامته أو علّق خيطا ليدكر فقد أشرك بالله إن الله هو يذكّر الحاجات»

ثم ساق بهذا السند مائة حديث لا يصح منها شيء.

عامر بن إبراهيم عن بشر بن الحسین عن الزبير عن أنس أن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال: خير الأعمال الحلّ و الرحلة. قيل: ما

الحلّ و الرحلة؟ قال: افتتاح القرآن و ختمه.

عيسى بن [۱] أى: أبو خير (۱۲). [۲] أى: الذيل (۱۲). عبقات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۸۴ إبراهيم: حدّثنا بشر عن الزبير عن أنس أن رسول الله صلى الله عليه و سلم كان يحمد الله بين كلّ لقمتين.

قال ابن عدی: الزبير ثقة و بشر ضعيف أحاديثه سوى نسخة حجاج عنه مستقيمة قلت: و

فى نسخة حجاج عنه حديث «ليس أحد أحقّ بالجدّة من حامل القرآن لعزّة القرآن فى جوفه».

و فيها: «ويل للتاجر يحلف بالّتهار و يحاسب نفسه بالليل، ويل للصائغ من غد و بعد غد».

و قال ابن أبى داود محدّد بن عامر بن إبراهيم عن أبيه عن بشر عن الزبير عن أنس، فذكر حديث جدّه حامل القرآن.

أخبرنا ابو الحسين اليونينى و على بن عثمان، قالوا: حدّثنا أحمد بن محمّد، أنا أحمد بن محمّد الحافظ؛ حدّثنا القاسم ابن الفضل،

حدّثنا عثمان بن أحمد البرجى حدّثنا محمّد بن عمر بن حفص حدّثنا الحجاج ابن يوسف حدّثنا بشر بن الحسين عن الزبير بن عدی

عن أنس: قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: لو لا أن السّؤال يكذبون لما أفلح من ردهم.

قال ابن حبان: يروى بشر بن الحسين عن الزبير نسخة موضوعة شبيها بمائة و خمسين حديثا.

و نیز ذهبى در «مغنى» گفته: [بشر بن الحسن (الحسين. ط) الأصبهاني راوى نسخة الزبير بن عدی. قال الدار قطنی: متروك، و قال أبو

حاتم: يكذب على الزبير].

و زين الدين العراقي در «تخريج إحياء العلوم» در قدح

حديث «إنّ التواضع لا يزيد العبد إلّا رفعة»

گفته: [و فيه بشر بن الحسن و هو ضعيف جدا].

و على بن أبى بكر بن سليمان الهيثمى در «مجمع الزوائد» در باب خصال الايمان بعد ذكر حديث مروى از أنس گفته: [و فيه بشر بن

الحسين، و هو كذاب و خود ابن حجر عسقلانى در «لسان الميزان» در ترجمه بشر بعد ذكر عبارت «ميزان» گفته: [و قال ابن حبان فى

«الثقات» فى ترجمة الزبير بن عدی: بشر بن الحسين كأنّ الأرض أخرجت له أفلاذ كبدها فى حديثه! لا ينظر فى شيء رواه عن الزبير

إلّا على جهة التعجب! و قال أبو نعيم: جاء إلى أبى داود الطيالسى فقال: حدّثنى الزبير بن عدی، فكذب به أبو داود و قال: ما نعرف للزبير

بن عدی عن أنس رضى الله عنه إلّا حديثا واحدا. قال أبو نعيم: روى بعد المائتين، و قال أبو حاتم لمّا قيل له: إنّ ببغداد قوما يحدّثون

عن محمد بن زياد عن بشر بن الحسين عن الزبير بن عدی عن أنس رضى الله

عبقات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۸۵

عنه نحو عشرين حديثا؛ فقال: هى أحاديث موضوعة ليس للزبير عن أنس إلّا أربعة أحاديث، و قال العقيلى: روى حجاج بن يوسف

عنه عن الزبير عن أنس، فذكر حديث الجدّة و

حديث «لو لا أن السّؤال»

و حديث «ويل للتاجر»

ثمّ قال: و له غير حديث من هذا النحو مناكير، و قال الدار قطنی: يروى عن الزبير بواطيل و الزبير ثقة و النسخة موضوعة، و قال أبو

أحمد الحاكم: ليس حديثه بالقائم، و قال ابن الجارود: ضعيف .

و محمد بن طاهر فتنى در «قانون الموضوعات» گفته: [بشر بن الحسين الأصفهاني متروك يروى عن الزبير بن عدی بواطيل. قال ابن

حبان: روى عن الزبير نسخة موضوعة قدر مائة و خمسين حديثا].

و شيخ رحمه الله سندی در «مختصر تنزيه الشريعة» گفته: [بشر بن الحسين الأصفهاني، له نسخة باطله عن أنس نحو من مائة و

خمسين حديثا].

و عبد الوهاب مدراسی در «کشف الأحوال» گفته: [بشر بن الحسین الأصفهانی الهلّالی، قال البخاری: فيه نظر، و قال فی موضع: متروک، و یروی عن الزّبير بواسطیل قال أبو حاتم: بشر بن الحسین یکذب علی الزّبير؛ و قال ابن حبان: یروی بشر عن الزّبير نسخة موضوعة شبيها بمائة و خمسين حديثا، و قال أبو نعيم: جاء رجل إلى (جاء [۱] إلى. ظ) أبي داود الطيالسی فقال: حدثني الزّبير بن عدی عن أنس، فكذّبه أبو داود، و قال: لا نعرف للزّبير بن عدی عن أنس إلّا حديثا واحدا، و قال الدّار قطنی: بشر یروی عن الزّبير بواسطیل و الزّبير ثقة و النسخة موضوعة سمع الزّبير بن عدی؛ روى عنه حجاج ابن يوسف بن قتيبة فی الصدقة و النکاح و الأدب و فی الذّیل فی فضائل القرآن و المعاملات .

#### ۶- ابن حجر عسقلانی در قدح جویر هم راه اختصار بر گزیده،

ششم آنکه ابن حجر عسقلانی در قدح جویر هم راه اختصار بر گزیده، حال آنکه نقاد فخام و جهابذه عظام سنیّه در طعن جویر مسلک اسهاب و إطناب پیموده در إظهار کمال و هن و هوان مرویات او افزوده‌اند، کما ستعرف عنقریب بعون الله السميع المجیب.

#### ۷- ابن حجر عسقلانی از قدح ضحاک که در روایت اولای جویر واقع ست سکوت ورزیده

هفتم آنکه ابن حجر عسقلانی از قدح ضحاک که در روایت اولای جویر [۱] فی «جاء» ضمیر یرجع الی بشر (۱۲).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۸۶

واقع ست سکوت ورزیده حال آنکه ضحاک هم نزد کبار سنیّه مطعون و موهون می‌باشد کما یظهر قریبا بعون الله من إفادات أهل التّنقیب و التّنقیب، و قد ذکر شطرا منها ابن حجر بنفسه فی کتاب «التّهذیب»

#### ۸- قدح و جرح جواب بن عبید الله تیمی که باز ابن حجر از قدح او سکوت نموده

هشتم آنکه ابن حجر عسقلانی از قدح و جرح جواب بن عبید الله تیمی که در روایت دیگر جویر واقع شده هم سکوت اختیار نموده، حال آنکه او را بعض عارفین رجال و ناقدین با کمال ضعیف و انموده‌اند و باظهار سوء عقیدت و فساد مذهب او هتک سترش فرموده.

ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [جواب بن عبید الله التیمی، عن الحارث بن سويد، وثقه ابن معین و ضعفه ابن نمیر، و قال أبو خالد الأحمر: رأيت و كان يقصّ و يذهب إلى الإرجاء؛ و قال الثمري: مررت بجرجان و بها جواب التیمی فلم أعرض له یعنی للإرجاء. و ذکر خلف بن حوشب، قال: كان جواب التیمی إذا سمع الذّکر ارتعد فذكرت ذلك لابراهيم فقال: إن كان قادرا على حبسه - یعنی فلا شيء - و إن لم يقدر على حبسه لقد سبق من قبله، قال ابن عدی: ليس لجواب من المسند إلّا القليل، له مقاطيع فی الزّهد و غيره، رحمه الله .

و نیز ذهبی در «مغنی» گفته: [جواب بن عبید الله التیمی، ضعفه ابن نمیر و وثقه ابن معین، سمع الحارث بن سويد].

و خود ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التّهذیب» بترجمه او گفته: [قال ابن نمیر:

ضعيف فی الحديث قد رآه الثوري فلم يحمل عنه، قال أبو خالد الأحمر: كان يقصّ و يذهب مذهب الإرجاء، و قال أبو نعيم عن الثوري: مررت بجرجان و بها جواب التیمی فلم أعرض له، قال سفيان من قبل الإرجاء].

و صفی الدین خزر جی در «خلاصة التّهذیب» گفته: [جواب بن عبید الله التیمی (التیمی. ظ) الكوفي عن المعرور بن سويد، و عنه أبو إسحاق الشيباني و أبو حنيفة، قال أبو خالد الأحمر: كان يذهب مذهب الإرجاء و ضعفه ابن نمیر].

#### ۹- ابن حجر نام کسی که راوی این خبر از جویرست نبرده،

نهم آنکه ابن حجر نام کسی که راوی این خبر از جویرست نبرده، حال

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۸۷

آنکه آینده- انشا الله تعالی- از افاده حافظ سخاوی خواهی دانست که راوی این خبر از جویر سلیمان بن ابی کریمه است، و نیز خواهی شنید که سلیمان مطعون اکابر اعیان و مجروح اجلّه ارکان می باشد، و خود ابن حجر در «لسان المیزان» مخازی و مساوی او بتفصیل آورده.

#### ۱۰- قدح و جرح عبد الرحیم بن زید عمی که ابن حجر درباره او مسلک اجمال سپرده

دهم آنکه ابن حجر در قدح عبد الرحیم بن زید عمی مسلک اجمال سپرده، حال آنکه تبیین و تصریح و تفصیل و تشریح اُسماء طاعنین او مناسب و کلماتی که بر اُلسنه شان در حقّ او جاری شده قابل ذکر و بیانست. بخاری در کتاب «الضعفاء» گفته: [عبد الرحیم بن زید العمیّ أبو زید البصریّ. عن أبيه، تركوه .

و نسائی در کتاب «الضعفاء و المتروکین» گفته: [عبد الرحیم بن زید العمیّ متروک، أبو زید بصری . و عبد الرحمن بن أبی حاتم رازی در کتاب «العلل» بعد ذکر حدیثی در فضل تثلیث وضو نقلاً عن والده گفته: [عبد الرحیم بن زید متروک الحدیث .

و نیز عبد الرحمن بن أبی حاتم رازی در کتاب «العلل» بعد ذکر حدیثی در فضل شهر رمضان گفته: [قال أبی: هذا حدیث منکر و عبد الرحیم بن زید متروک الحدیث .

و أحمد بن الحسن البیهقی در کتاب «السنین الکبری» بعد ذکر حدیثی در فضل تثلیث وضو گفته: [و هكذا روی عبد الرحیم بن زید العمیّ عن أبيه و خالفهما غیرهما و ليسوا في الرواية بأقوياء].

و سابقاً دانستی که حافظ المغرب ابن عبد البر قرطبی در «جامع بیان العلم» از حافظ أبو بکر بزار نقل کرده که او بعد نقل حدیث نجوم از عبد الرحیم بن زید العمیّ در مقام قدح این حدیث گفته: [و إنّما أتى ضعف هذا الحديث من قبل عبد الرحیم بن زید لأنّ أهل العلم قد سكتوا عن الرواية لحدیثه .

و ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در کتاب النکاح بعد ذکر

حدیث «لو لا النساء لعبد الله حقاً حقاً»

گفته: [هذا حدیث لا أصل له، و فيه عبد الرحیم بن زید

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۸۸

العمیّ. قال یحیی: ليس بشيء هو و أبوه، و قال مرّة: عبد الرحیم کذاب خبیث. و قال النسائی: متروک الحدیث. و قال ابن عدی: هذا حدیث منکر لا أعرفه إلّا من هذه الطریق، و کلّ أحادیث عبد الرحیم لا يتابعه الثقات علیها].

و نیز ابن الجوزی در «علل متناهیة» بعد نقل حدیث نجوم در مقام قدح و جرح روات آن گفته: [و قال یحیی بن معین: عبد الرحیم کذاب .

و أبو حیان غرناطی در تفسیر «بحر محیط» بعد نقل قدح حدیث نجوم از حافظ بزار گفته: [قال ابن معین: عبد الرحیم بن زید کذاب خبیث ليس بشيء، و قال البخاری: هو متروک .

و ذهبی در «میزان الاعتدال» در ترجمه زید عمی بعد نقل حدیث نجوم به سندی که مشتمل بر عبد الرحیم بن زید عمی ست گفته:



[فهذا باطل و عبد الرحيم تركوه .

و نیز ذهبی در «میزان الاعتدال» در ترجمه عبد الرحيم بن زيد عمی گفته:

[قال البخاری: تركوه، و قال یحیی: كَذَاب، و قال مَرَّة: ليس بشيء، و قال الجوزجانی:

غير ثقة، و قال أبو حاتم: ترك حديثه، و قال أبو زرعة: واه، و قال أبو داود: ضعيف .

و نیز ذهبی در «میزان الاعتدال» در ترجمه عبد الرحيم بن زيد عمی حدیث نجوم را بروایت او ذکر نموده و بر أهل عقل ظاهر ساخته که این حدیث از موضوعات اوست.

و نیز ذهبی در «مغنی» گفته: [عبد الرحيم بن زيد بن الحواری العمی، عن أبيه. قال البخاری: تركوه .

و نیز ذهبی در «کاشف» گفته: [عبد الرحيم بن زيد العمی عن أبيه و عنه سويد و الحسن بن قرعة تركوه، مات سنة ۱۸۴].

و ابن مکتوم قیسی حنفی در کتاب «درّ لقیط» از أبو حیان غرناطی نقل کرده که او در مقام قدح و جرح حدیث نجوم گفته: [قال ابن معین: عبد الرحيم بن زيد كَذَاب خبيث ليس بشيء. و قال البخاری: هو متروك .

و خود ابن حجر در «تهذيب» در ترجمه عبد الرحيم عمی گفته: [و قال الدّوری عن ابن معین: ليس بشيء، و قال الجوزجانی: غير ثقة، و قال أبو زرعة: واه ضعيف

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۸۹

الحديث، و قال أبو حاتم: يترك حديثه منكر الحديث كان يفسد أباه يحدث عنه بالطّامات، و قال البخاری: تركوه، و قال أبو داود: ضعيف، و قال النسائي: متروك الحديث، و قال مَرَّة: ليس بثقة و لا مأمون و لا يكتب حديثه، و قال ابن عدی: يروى عن أبيه عن شقيق عن عبد الله غير حديث منكر و له أحاديث لا يتابعه عليها الثّقات، و قال أبو بكر بن أبي عاصم: مات سنة أربع و ثمانين و مائه. قلت: و قال العقيلي: قال ابن معین: كَذَاب خبيث، و قال عبد الله بن علي بن المديني عن أبيه: ضعيف، و قال السّاجي: عنده مناكير].

و نیز ابن حجر در «تقريب» گفته: [عبد الرحيم بن زيد بن الحواری العمی - بفتح المهملة و تشديد الميم - البصري أبو زيد، كَذَبه ابن معین، من الثّامنة، مات سنة أربع و ثمانين .

و نیز ابن حجر - كما علمت آنفا - در «تلخيص الخبير» در قدح حدیث نجوم گفته: [و ذكره البزار من رواية عبد الرحيم بن زيد العمی عن أبيه عن سعيد بن المسيّب عن عمرو عبد الرحيم، كَذَاب .

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تلخيص الخبير» بعد ذکر حدیثی از ابن عمر در باب وضو گفته: [و مداره على عبد الرحيم بن زيد العمی عن أبيه و قد اختلف عليه فيه و هو متروك و أبوه ضعيف .

و ملا علی متقی در «کنز العمال» در کتاب الفضائل بعد ذکر

حدیث «من صبر على حرّ مكّة، إلخ»

گفته: [و فيه عبد الرحيم بن زيد العمی متروك عن أبيه و ليس بالقوى .

و نیز در «کنز العمال» در کتاب الفضائل بعد ذکر حدیثی در باب ادراك شهر رمضان بمكّة گفته: [هب [۱] عن ابن عيّاس و قال: تفرّد به عبد الرحيم بن زيد العمی و ليس بالقوى .

و صفی الدین خزر جی در «مختصر التّذهيب» گفته: [عبد الرحيم بن زيد العمی عن أبيه و عنه مرحوم العطار، قال البخاری: تركوه . [۱] أی: أخرجه البيهقي (۱۲).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۹۰

و قاضی القضاة محمد بن علی الشّوکانی در «فوائد مجموعة فی الأحاديث الموضوعّة» در

حدیث «من مشى فى حاجه أخيه المسلم»

گفته: [و فى إسناده عبد الرحيم بن زيد العمى عن أبيه، و ليس بشىء].

و عبد الوهاب مدراسى در «كشف الأحوال» گفته: [عبد الرحيم بن زيد بن الحواری العمی البصری، ليس بشىء، و قال فى موضع: كذاب سمع أباه روى عنه محمد بن يحيى البصرى و عبد الله بن عمران و عيسى بن زياد و بشر بن عمارة فى الصدقة و الحج و التكاكح .

#### وجه ۲۶ قدح حافظ ابن حجر عسقلانى در «تخريج أحاديث مختصر ابن الحاجب حديث نجوم را

وجه بست و ششم آنکه ابن حجر عسقلانى در کتاب «تخريج أحاديث مختصر ابن الحاجب» قدح و جرح حدیث نجوم مذکور ساخته و بنقل عدم صحت آن از کلام بزار باظهار وهن و هوان آن پرداخته، کما ستعرف ذلك فيما بعد إنشاء الله تعالى من عبارة «فيض القدير» للمناوى.

#### وجه ۲۷ قدح و جرح حافظ مذکور در حدیث مسطور در کتاب «لسان الميزان»

وجه بست و هفتم آنکه ابن حجر عسقلانى در «لسان الميزان» در ترجمه جميل ابن يزيد، مقدوح بودن حدیث نجوم از دار قطنی نقل نموده، و قد سبق نقل عبارة اللسان فلا تكن من الغافلين عن هذا الشأن.

#### وجه ۲۸ قدح علامه ابن الهمام کمال الدین محمد سیواسی حدیث نجوم را در کتاب «تحریر»

وجه بست و هشتم آنکه علامه کمال الدین محمد بن عبد الواحد السیواسی الحنفی الشهير بابن الهمام که از اکابر علمای حنفیه است در باب حدیث نجوم افاده فرموده که این حدیث معروف نیست چنانچه در کتاب «التحریر» که از مشاهیر کتب اصولیه است در مبحث إجماع در مقام جواب

حدیث «اقتدوا بالذین من بعدی أبی بکر و عمر»

و حدیث «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين»

گفته: [اجیب: یفیدان أهلیة الاقتداء لا منع الاجتهاد، و علیه [۱] أنّ ذلك مع إيجابه، إلّا أن يدفع بأنّه آحاد و بمعارضته بأصحابی کالتجوم بأيّهم اقتديتم اهتديتم

، و

خذوا شطر دينكم عن الحميراء

إلا أنّ الأول لم يعرف .

#### وجه ۲۹ قدح و جرح علامه محمد بن محمد ابن امير الحاج حلبی حدیث نجوم را در کتاب «التقرير و التعبير»

#### اشاره

وجه بست و نهم آنکه محمد بن محمد الحلبي الحنفی المعروف بابن امير الحاج در [۱] أى: و یرد علیه (۱۲).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۹۱

کتاب «التَّقْرِیر و التَّحْقِیر فی شرح التَّحْرِیر» بقدر و جرح حدیث نجوم داد تحقیق داده نهایت وهن و هوان آن را بر مَنْصَه شهود نهاده، چنانچه در کتاب مذکور در مبحث إجماع بجواب

حدیث اقتدا و حدیث علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين

گفته: [ «و بمعارضته» أی: و أُجِيبَ أَيْضًا بِمَعَارِضِهِ كُلِّ مِنْهُمَا

«بأصحابی کالتنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم و خذوا شطر دینکم عن الحمیراء»

أی عائشه و إن خالف قول الشّیخین أو الأربعة «إِلَّا أَنْ الْأَوَّلَ» أی

أصحابی کالتنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم

«لم يعرف» بناء على قول ابن حزم فی رسالته الكبرى: مكذوب موضوع باطل، و إلّا فله طرق من روايته عمر و ابنه و جابر و ابن عباس و أنس بألفاظ مختلفه أقربها إلى اللَّفْظ المذكور ما أخرج ابن عدى فی «الكامل» و ابن عبد البرّ فی کتاب «بيان العلم»

عن ابن عمر قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم: مثل أصحابی مثل النجوم يهتدى بها فبأيهم أخذتم بقوله اهتدیتم،

و ما

أخرج الدّار قطنی و ابن عبد البرّ عن جابر قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و سلم: مثل أصحابی فی أمتی مثل النجوم فبأيهم اقتدیتم اهتدیتم -

نعم، لم يصحّ منها شيء، و من ثَمّة قال أحمد: حدیث لا يصحّ، و البرّار: لا يصحّ هذا الكلام عن النَّبِيِّ صَلَّى الله عليه و سلم، إلّا أَنْ البیهقی قال فی کتاب «الاعتقاد»:

رويناه فی حدیث موصول باسناد غیر قوی، و فی حدیث آخر منقطع، و الحدیث الصّحیح یؤدّی بعض معناه و هو

حدیث أبی موسی المرفوع: النجوم أمنة للسماء فإذا ذهب النجوم أتی السّماء ما توعدون، و أنا أمنة لأصحابی فإذا ذهب أصحابی ما یوعدون، و أصحابی أمنة لأمّتی فإذا ذهب أصحابی أتی أمّتی ما یوعدون، رواه مسلم .

و ازین عبارت کمال اهتمام ابن امیر الحاج بقدر و جرح این حدیث خداج واضح و لائحست.

اول آنکه در باب حدیث نجوم از ابن حزم نقل کرده که این حدیث مکذوب و موضوع و باطلست.

دوم آنکه بعد ذکر مروی بودن این حدیث از چند طریق افاده نموده که هیچ یک از آن صحیح نیست.

سوم آنکه از أحمد بن حنبل نقل کرده که او بتصریح فرموده که این حدیث

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۹۲

صحیح نیست.

چهارم آنکه از حافظ بزّار نقل کرده که او گفته که این کلام یعنی حدیث نجوم از جناب رسالت مآب صَلَّى الله عليه و آله و سلم صحیح نشده پنجم آنکه از بیهقی نقل نموده که او در کتاب «الاعتقاد» گفته که حدیث نجوم در حدیث موصول بسند غیر قوی و

در حدیث دیگر منقطع مروی می باشد.

و فی هذه الوجوه الخمسة ما يقطع جوار المعاند و همسه، و يعجل للمبطل دفنه و رسمه و يضيق على الملحد ثراه و رسمه.

و ابن امیر الحاج از اکابر علمای اعلام و أجلّه نبهای فخام نزد سّیّه است.

سخاوی در «ضوء لامع» گفته: [محمّد بن محمّد بن حسن بن علی بن سلیمان بن عمر بن محمّد الشّمس الحلبي الحنفی

الماضی أبوه و جدّه، و يعرف بابن امیر الحاج و بابن

**ترجمه علامه ابن امیر الحاج حلبی**

الموقت، ولد فی ثامن عشر ربيع الأول سنة خمس و عشرين و ثمانمائة بحلب و نشأ بها فحفظ القرآن عند إبراهيم الكفر ناوی و غيره و «أربعى النووى» و «المختار» و «مقدمه أبى الليث» و «تصريف العزى» و «الجرجانية» و بعض الاخشيكى، و عرض على ابن خطيب الناصرية و البرهان الحافظ و الشهاب ابن الرسام و غيرهم من أهل بلده، و تفقه بالعلاء الملطى و أخذ النحو و الصرف و المعانى و البيان و المنطق عن الزين عبد الرزاق أحد تلامذة العلاء البخارى، و ارتحل إلى حماء فسمع بها على ابن الأسقر ثم إلى القاهرة فسمع بها على شيخنا بقراءتى و قراءة غيرى و أخذ عنه جملة من «شرح الفتيه العراقى» و غيرها، و كذا لازم ابن الهمام فى الفقه و الأصلين و غيرها فى هذه القدمه و غيرها، و برع فى فنون و أذن له ابن الهمام و غيره و تصدى للإقراء فانتفع به جماعة و أفتى و شرح «منية المصلى» و «تحرير» شيخه ابن الهمام و «العوامل» و عمل منسكا سماه «داعى منار البيان لجامع التّسكين بالقرآن» و فسر سورة و العصر و سماء «ذخيرة القصر فى تفسير سورة و العصر» و غير ذلك. و قد سمعت أبحاثه و فوائده و سمع منى بعض «القول البدیع» و تناوله منى، و كان فاضلا مفتنا دينا قوى النفس محبا فى

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۹۳

الرئاسة و الفخر].

و نیز سخاوی در «ضوء لامع» گفته: [و حجّ غیر مرّه، منها فى موسم سنه سبع و سبعين و جاور بمكّه الّتى تليها و أقرأ هناك يسيرا و أفتى ثمّ سافر منها إلى بيت المقدس فأقام به نحو شهرين، و ما سلم من معاند فى كليهما! بحيث رجع عمّا كان أضمره من الإقامة بأحدهما و رأى أنّ رعاية جانبه فى بلده أكثر فعاد إليها و لم يلبث أن مات فى ليلة الجمعة تاسع عشرى رجب سنه تسع و سبعين بعد تعلّله زياده على خمسين يوما و ماتت أم أولاده قبله بأربعين يوما و كانت جنازته مشهوده، رحمه الله و إيانا].

**وجه ۳۰ قدح و جرح شيخ موفق الدين أبوذر أحمد بن ابراهيم حلبى صاحب «شرح شفا» در حديث نجوم و ترجمه او**

**اشاره**

وجه سى ام آنکه أبو ذرّ أحمد بن إبراهيم الحلبي در «شرح شفا»- على ما نقل عنه- قدح و جرح حديث نجوم را واضح و لائح نموده و بعد از آن زبان طعن بر مصنف «شفا» که قاضى عياض باشد گشوده و گفته: [و كان ينبغى للقاضى أن لا يذكره بصيغه جزم لما عرف عند أهل الصّناعه و قد سبق له مثله مرارا].

يعنى براى قاضى عياض مناسب بود که آن را بصيغه جزم ذکر نکند زیرا که حال ابن حديث نزد أهل صناعت معروفست، و براى قاضى عياض مثل اين عمل چند مرتبه گذشته است يعنى او جابجا احاديث مقدوحه را بصيغه جزم ذکر مى نمايد.

و أبو ذر حلبى از اکابر علمای اعلام و أجله کملاى فخام نزد سّيته مى باشد.

شمس الدين سخاوى در «ضوء لامع» گفته: [أحمد بن إبراهيم بن محمد بن خليل الشّیخ موفق الدّین أبو ذر ابن الحافظ البرهان أبى الوفا الطرابلسی الأصل

**ترجمه شيخ موفق الدين أبو ذر حلبى**

ثمّ الحلبيّ المولد و الدّار الشّافعيّ، والد أبي بكر الآتي، و هو بكنيته اشهر، ولد في ليلة الجمعة تاسع صفر سنة ثمان عشر و ثمانى مائة بحلب و نشأ بها فحفظ القرآن و جوده على أبيه و «المنهاجين» الفرعيّ و الأصليّ و ألفيتي الحديث و النّحو، و عرض على العلّاء ابن خطيب النّاصريّة فمن دونه من طلبه أبيه و تفقه بالعلّاء المذكور و ابن مكتوم الرّجبيّ و الشّهير السيّلامى و به انتفع فيه و فى العربيّة و آخرين، و كذا أخذ العربيّة عن ابن الأعزاريّ و الشّمس الملطىّ و الزّين الخرزى، و العروض عن صدقه، و الحديث عن والده و شيخنا عبقات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ٢١، ص: ٥٩٤

و سمع عليهما و على غيرهما من شيوخ بلده و القادمين إليها و دخل الشّام فى توجّهه للحجّ فسمع بها على ابن ناصر الدّين و ابن الطّحان و ابن الفخر المصرى و عائشة ابنة ابن الشّرايحيّ و لم يكثر بل جلّ سماعه على أبيه، و أجاز له جماعة باستدعاء صاحبنا ابن فهد و تعانى فى ابتدائه فنون الأدب فبرع فيها و جمع فيها تصانيف نظما و نثرا ثمّ أذهبها حسب ما أخبرنى به عن آخرها، و من ذلك: «عروس الأفراح فيما يقال فى الرّاح» و «عقد الدرر و اللّثال فيما يقال للسّلسال و ستر الحال فيما قيل فى الخال و الهلال» «المستنير فى العذار المستدير» و «البدر إذ استتار فيما قيل فى العذار»، و كذا تعانى الشّروط و مهر فيها أيضا بحيث كتب التّوقيع بباب ابن خطيب النّاصريّة ثمّ أعرض عنها أيضا و لزم الاعتناء بالحديث و الفقه و أفرد بمهمات البخارى و كذا إعرابه بل جمع عليه تعليقا لطيفا لخصه من الكرمانى و البرماوى و شيخنا و آخر أخصر منه، و له: «التّوضيح للأوهام الواقعة فى الصّحيح» و «مبهمات مسلم» أيضا و «قرّة العين فى فضل الشّيخين و الصّيهرين و السّبطين» و «شرح الشّفاء و المصاييح» و لكنّه لم يكمل و «الدّيل على تاريخ ابن خطيب النّاصريّة» و غير ذلك. و أدمن قراءة «الصّحيحين» و «الشّفاء» خصوصا بعد وفاة والده و صار متقدّما فى لغاتها و مبهماتا و ضبط رجالها لا يشدّ عنه من ذلك إلّا النّادر، و لما كان شيخنا بحلب لازمه و اغتبط شيخنا به و أحبه لذلكائه و خفّة روحه حتّى أنّه كتب عنه من نظمه:

لك طرف أحور حوى رقى غنج نعاس و قدّ قد ألقنا أهيف نظر مياس

ريقتك ماء الحياء يا عاطر الأنفاس عذارك الخضر يا زينى و أنت الياس

و صدّر شيخى (شيخنا. ظ) كتابته لذلك بقوله: و كان قد ولع بنظم المواليا، و وصفه بالإمام موقّق الدّين، و مرّة بالفاضل البارع المحدث الأصيل الباهر اللّذى ضاهى كتيه فى صدق اللّهجة، الماهر اللّذى ناجى سمّيه ففداه بالمهجة، الأخير اللّذى فاق الأوّل فى البصارة و النّضارة و البهجة، أمتع الله المسلمين ببقائه. و أذن له فى تدريس الحديث و إفادته فى حياة والده و راسله بذلك بعد وفاته فقال: و ما التمسه أبقاه الله تعالى و أدام النّفع به كما نفع بأبيه و بلّغه من خيرى الدّنيا و الآخرة ممّا يرتجيه من الإذن له بالتّدريس فى الحديث النبوى، فقد حصلت بغيته و حققت طلبته و أذنت له أن يقرى علوم

عبقات الانوار فى امامة الائمة الاطهار، ج ٢١، ص: ٥٩٥

الحديث ممّا عرفه و درّبه من «شرح الألفيّة» لشيخنا حافظ الوقت أبى الفضل و ممّا تلقّفه من فوائد والده الحافظ برهان الدّين تغمّده الله تعالى برحمته و من غير ذلك ممّا حصّله بالمطالعة و استفادته بالمراجعة و كذا غير الشّرح المذكور من سائر علوم الحديث و أن يدرّس فى معانى الحديث فى كلّ كتاب قرئ لديه و يفيد ما يعلمه من ذلك إذا قرأه هو أو سمع عليه، و أسأله أن لا ينسانى من صالح دعواته فى مجالس الحديث النبوى. إلى آخر كلامه.

و قد لقيته بحلب و سمع بقراءتى و سمعت بقراءته بل كتبت عنه من نظمه سوى ما تقدّم ما أثبتته فى موضع آخر، و زاد اغتباطه بن و بالغ فى الإطراء لفظا و خطّا بل كانت كتبه بعد ذلك ترد علىّ بالاستمرار على المحبّة و فى بعضها الوصف بشيخنا.

و كان خيرا شهما مبيّلا فى ناحيته منزلا عن بنى الدّنيا قانعا باليسير محبّا للانجماع كثير التّواضع و الاستيناس بالغرباء و الإكرام لهم شديد التّخيل طارحا للتّكلف ذا فضيلة تامّة و ذكاء مفرط و استحضر جيّد خصوصا لمحاظيته و حرص على صون كتب والده قلّ أن يملك أحدا منها بل حسم المادّة فى ذلك عن كلّ أحد حتّى لا يتوهّم بعض أهل بلده اختصاصه بذلك و ربّما أراها بعض من يثق به بحضرته و مسّه مزيد الأذى من بعض طلبه والده و صرّح فيه بما لا يليق و لم يرع حقّ أبيه و لكن لم يؤثّر ذلك فى وجاهته. قال

البقاعی: و له حافظه عظیمه و ملكه فی تنمیق الكلام و تأدیته علی الوجه المستظرف قویه مع جوده الذهن و سرعه الجواب و القدره علی استخراج ما فی ضمیره یداکر بكثير من المبهمات و غریب الحدیث، قال: و بیننا موده و صداقه، و قد تولّع بنظم الفنون حتّی برع فی المواليا و أنشدنی نظمہ کثیرا، و ساق منه شیئا. و وصفه فی موضع آخر بالأدیب البارع المفنّن و قد تصدّی للتحديث و الإقراء و انتفع به جماعه من أهل بلده و القادمین علیها بل و كتب مع القدماء فی الاستدعاءات من حیاء أبیه- و هلّم جرّا- و ترجمه ابن فهد و غیره من أصحابنا و کذا وصفه ابن أبی غدیبه فی أبیه بالإمام العلّامه و سمّی بعض تصانیفه. مات فی یوم الخمیس حادی عشری ذی القعدة سنه أربع و ثمانین بعد أن اختلط یسیرا و حجب عن الناس و دفن عند أبیه. قال البقاعی:

عِبَقَاتِ الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۹۶

إنّه مرض فی آخر سنه اثنتی و ثمانین ثم عوفی من المرض و حصل له اختلاط و فقد بصره و استمرّ به ذلك إلى أثناء سنه أربع و ثمانین ثم عوفی منه و رجع إليه بصره ثم مات.  
قلت: و لم یخلف بعده هناك مثله، رحمه الله و إیّانا].

### وجه ۳۱ قدح و جرح حافظ شمس الدین محمد سخاوی در حدیث نجوم

وجه سی و یکم آنکه شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السّخاوی که از مشاهیر حفاظ و معاریف اَیْقَاضِ سَیِّئه است در «مقاصد حسنه» گفته: ]

حدیث «اختلاف أمتی رحمه»

البیهقی فی «المدخل» من

حدیث سلیمان بن أبی کریمه عن جویبر عن الضّحاک عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: مهما اوتیتُم من کتاب الله فالعمل به لا- عذر لأحد فی ترکہ، فإن لم یکن فی کتاب الله فسُنّه منّی ماضیه، فإن لم تکن سنّه منّی فما قال أصحابی، إنّ أصحابی بمنزله النجوم فی السّماء فأیّما أخذتم به اهتدیتُم، و اختلاف أصحابی لکم رحمه». و من هذا الوجه أخرجه الطبرانی و الدّیلمی فی مسنده بلفظ سواء،

و جویبر ضعیف، و الضّحاک عن ابن عباس منقطع .

ازین عبارت ظاهر و باهرست که بیهقی در کتاب «المدخل» حدیث نجوم را بسیاقتی که مخاطب از و نقل کرده بروایت سلیمان بن أبی کریمه از جویبر از ضحاک از ابن عباس آورده؛ و از همین وجه آن را طبرانی و دیلمی نیز اخراج کرده‌اند. و علامه سخاوی بعد ذکر این معنی مشتغل بجرح و قدح سند این حدیث می‌گردد و اعترافا بالحقّ الصّریح و الصّیّدق النّصیح إظهار حال خسران مآل روایت آن می‌نماید و افاده می‌کند که جویبر ضعیف است و روایت ضحاک از ابن عباس منقطع می‌باشد و از اینجا ثابت و محقّق گردید که احتجاج شاه بحدیث نجوم و نقل آن از کتاب «المدخل» بیهقی هیچ فایده بحالشان نمی‌بخشد، بلکه سراسر جهل یا تجاهلشان را فرا روی أصحاب نقد و اعتبار و سبر و اختبار می‌نهد. یا لله و للعجب! این چه حیا داری و إنصاف پژوهیست که شاه‌صاحب اولاً بقدح و جرح بیهقی در تمام آسانید این حدیث که از خود کتاب «المدخل» او واضح است- کما نقله عنه الحافظ زین الدّین العراقی فی «تخریج أحادیث المنهاج» علی ما عرفت سابقا- التفاتی نمی‌فرمایند، و ثانیاً بطعن و غمز بیهقی در کتاب «الاعتقاد» در روایت عبد الرّحیم عمی و روایت ضحاک بن مزاحم

عِبَقَاتِ الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۱، ص: ۵۹۷

که هر دو متعلّق بهمین حدیث است- کما عرفته من «تلخیص الخیر» للحافظ ابن حجر العسقلانی- نظری نمی‌افکنند، و ثالثاً بکلام جرح انضمام علامه سخاوی در روایت ابن عیّاس بالخصوص توجّهی نمی‌نمایند و بکمال خوشدلی آن را بمقابله اهل حق ذکر

می‌کنند و بمحض روایت کردن بیهقی این حدیث را در «مدخل» می‌خواهند که جهّال و عوام را گول زنند، غافل از اینکه اگر ناظرین کتب و أسفار و متأمّلین افادات أعلام و أخبارشان حقیقت حال این روایت را خواهند دریافت لا محاله بسوی تندید و تعبیر و تأنیب و تشویر آن مصدر تخدیع و تغریر خواهند شتافت و هرگز دنبال شاه‌صاحب را بغیر تعقّب و تعاقب نخواهند گذاشت و بکشف أسرار و هتک أستار این کذب بادی العوار ظاهر الشّار بنصوص محقّقین کبار و افادات منقّدين أخبار، أعلام تحقیق و تدقیق خواهند افراشت.

و هر چند آنچه علامه سخاوی در قدح و جرح رواة این خبر مشبه السّیمر إجمالاً ذکر نموده برای ناظرین ماهرین کافی و وافیهست، لیکن مناسب آنست که نحیف درین مقام شطری از أقوال أئمّه عظام و أجله فخام سّیّه متعلّق برواة این حدیث رثیت بتفصیل جمیل ذکر نمایم.

پس باید دانست که جمله رواة مذکورین در سند بیهقی مقدوح و مجروح می‌باشند.

\* أما سلیمان بن أبی کریمه، پس خیلی مطعون و موهون می‌باشد.

ابن أبی حاتم رازی در کتاب «العلل» بعد ذکر

حدیث «اعظم نساء امتی برکة أصبحهن وجها و أقلهن مهرا»

گفته: [قال أبی: هذا حدیث باطل،- و ابن أبی کریمه ضعیف الحدیث .

و ابن الجوزی در «موضوعات» بعد ذکر أحادیث ذمّ مرجئه گفته: [هذه الأحادیث موضوعات علی رسول الله. أمّا الأول ففیه سلیمان بن أبی کریمه و أحمد بن إبراهیم. قال ابن عدی: یرویان المناکیر].

و ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [سلیمان بن أبی کریمه شامی، عن هشام ابن عروه و هشام بن حسان و أبی قره و خالد بن میمون، و عنه صدقه بن عبد الله و

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۹۸

عمرو بن هاشم البیروتی و محمّد بن مخلد الرّعیّنی، ضعفه أبو حاتم، و قال ابن عدی: عامّة أحادیثه مناکیر، و لم أر للمتقدّمین فیه کلاما.

عمرو بن هاشم: حدّثنا سلیمان بن أبی کریمه عن هشام بن حسان عن الحسن عن امّه عن أمّ سلمه: قلت: یا رسول الله! «أخبرنی عن قوله «حور عین» قال: بیض ضخام العیون» لا یعرف الّا بهذا السّند.

عمرو بن هاشم: حدّثنا سلیمان بن أبی کریمه حدّثنی خالد بن میمون الخراسانی عن الضّحاک عن ابن عباس أن رسول الله صلّی الله علیه و سلّم قال: لكلّ امّه یهود، و یهود امتی المرجئه].

و نیز ذهبی در کتاب «المغنی فی الضّعفاء» گفته: [سلیمان بن أبی کریمه، عن هشام بن عروه، لّین، صاحب مناکیر].

و ابن حجر عسقلانی در «لسان المیزان» گفته: [سلیمان بن أبی کریمه شامی، عن هشام بن عروه و هشام و بن حسان و أبی قره و خالد بن میمون، و عنه صدقه ابن عبد الله و عمرو بن هاشم البیروتی و محمّد بن مخلد الرّعیّنی، ضعفه أبو حاتم. و قال ابن عدی: عامّة أحادیثه مناکیر، و لم أر للمتقدّمین فیه کلاما.

عمرو بن هاشم: حدّثنا سلیمان بن أبی کریمه، حدّثنی خالد بن میمون الخراسانی عن الضّحاک عن ابن عباس رضی الله عنهما أن رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم قال: لكلّ امّه یهود و یهود امتی المرجئه.

عمرو بن هاشم: حدّثنا سلیمان بن أبی کریمه عن هشام بن حسان عن الحسن عن امّه عن أمّ سلمه رضی الله عنها: قلت: یا رسول الله! أخبرنی عن قوله تعالی «یحور عین»\*



قال: «بیض ضخام العیون»،

لا یعرف إلا بهذا السَند، انتهى. و قال العقيلي بعد أن أورد له هذا الحديث: «لا يتابع عليه ولا يعرف إلّا به». و قال في أوّل ترجمته: يحدث بمناكير و له ذكر في ترجمه بكر بن عبد العزيز.

و نیز ابن حجر در «لسان المیزان» گفته:

[بكر بن عبد العزيز بن إسماعيل بن عبد الله بن أبي المهاجر، روى عن عمّه عبد الغفّار بن إسماعيل و سليمان بن أبي كريمه، روى عنه عبد الرحمن بن يحيى بن إسماعيل بن أبي المهاجر و العباس بن عبد الرحمن بن الوليد بن نجیح الدمشقي، له عن سليمان عن حبان مولى أبي الدرداء عن أبي الدرداء مرفوعاً: «إذا فاخرت ففاخر بقريش» الحديث، رواه البزار في مسنده، و قال العباس:

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۵۹۹

ليس به بأس، و بكر ليس معروفاً بالثقل و إن كان معروفاً بالنسب، و كذلك سليمان ابن أبي كريمه قال: و لم نحفظه إلّا من هذا الوجه فأخرجناه و بينا علته .

و سیوطی در «جمع الجوامع» سليمان بن أبي كريمه را تضعیف نموده، و ملا- علی متقی در «کنز العمیال» و منتخب آن نیز افاده سیوطی متعلق بتضعیف او بلا ردّ و نکیر ذکر کرده کما ستسمع عنقریب إنشاء الله تعالى.

و محمد بن طاهر بن علی فتنی در «قانون الموضوعات» گفته: [سليمان بن أبي كريمه ضعيف .

و عبد الوهاب بن محمد غوث المدراسی المعاصر در «كشف الأحوال في نقد الرجال» گفته: [سليمان بن أبي كريمه الشامي ضعيف قال ابن عدی: عامةً أحاديثه مناكير، سمع خالد بن ميمون و ابن جريج، روى عنه عمرو بن هاشم البيروتي في السّنة و البعث .

أما جوير بن سعيد، پس مغموز و مهموزست بقدرح و جرح شديد، بخاری در کتاب «الضعفاء» گفته [جوير بن سعيد البلخي، عن الضّحّاك، قال علی عن يحيى: كنت أعرف جويراً بحديثين، ثمّ أخرج هذه الأحاديث بعد فضّعف .

و نیز بخاری در «تاريخ صغير» خود گفته: [حدّثني علی: قال يحيى: كنت أعرف جويراً بحديثين، ثمّ أخرج هذه الأحاديث بعد فضّعف، و هو ابن سعيد البلخي .

و نسائی در کتاب «الضعفاء» گفته: [جوير بن سعيد الخراساني متروك الحديث .

و ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در باب «تحذير من بلغ الأربعين» گفته: [و أمّا جوير فأجمعوا على تركه، قال أحمد: لا يشتغل بحديثه .

و نیز ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» بعد ذکر حدیث اکتحال يوم عاشوراء گفته: [قال الحاكم: أنا أبرأ إلى الله من عهدۀ جوير، قال: و الاكتحال يوم عاشوراء لم يرو عن رسول الله فيه أثر و هو بدعة ابتدعها قتلة الحسين (ع)، قال أحمد: لا يشتغل بحديث

جوير، و قال يحيى: ليس بشيء، و قال النسائي و الدار قطني: متروك .

و نیز ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در باب التّزويج بالحرائر گفته:

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۰۰

[أما حديث عليّ ففيه جوير، قال أحمد بن حنبل: لا يشتغل بحديثه، و قال يحيى:

ليس بشيء، و فيه عمرو بن جميع، قال يحيى: كذاب خبيث، و قال ابن عدی: كان يتهم بالوضع، و قال النسائي و الدار قطني: هو و جوير متروكان .

و ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در دیگر مقامات نیز قدح جوير ذکر نموده، کما ستعرف عنقریب «إن شاء الله تعالى» فيما نذكره من العبارات في قدح الضّحّاك .

و ذهبی در «میزان الاعتدال» گفته: [جویر بن سعید أبو القاسم الأزدي البلخی المفسر صاحب الضحاک، قال ابن معین: ليس بشيء، و قال الجوزجانی: لا يشتغل به، و قال النسائي و الدار قطني و غيرهما: متروك الحديث. قلت: له عن أنس شيء روى عنه حماد ابن زيد و ابن المبارك و يزيد بن هارون و طائفة.

أبو مالك، عن جویر عن الضحاک عن ابن عباس مرفوعا قال: تجب الصلاة على الغلام إذا عقل و الصوم إذا أطاق.

و يروى عن جویر عن الضحاک عن ابن عباس حديث من اكتحل بالأنثمد يوم عاشورا لم يرمد أبدا.

قال أبو قدامة السرخسی: قال يحيى القطان: تساهلوا في أخذ التفسير عن قوم لا يوثقونهم في الحديث، ثم ذكر ليث ابن أبي سليم و جویرا و الضحاک و محمد بن السائب و قال: هؤلاء لا يحمّد حديثهم و يكتب التفسير عنهم .

و نیز ذهبی در «مغنی» گفته: [جویر بن سعید البلخی المفسر، قال الدار قطني و غيره: متروك .

و نیز ذهبی در «كاشف» گفته: [جویر بن سعید البلخی عن أنس و الضحاک، و عنه ابن المبارك و يزيد بن هارون تركوه .

و ابن حجر عسقلانی در «تهذيب التهذيب» ترجمه جویر گفته: [قال عمرو ابن علي: ما كان يحيى و لا عبد الرحمن يحدثان عنه، و كذا قال أبو موسى، و قال أبو طالب عن أحمد: ما كان عن الضحاک فهو أيسر و ما كان يسند عن النبي صلى الله عليه و سلم فهو منكم، و قال عبد الله بن أحمد عن أبيه: كان وكيع إذا أتى على حديث جویر قال: «سفيان عن رجل»، لا يسميه استضعافا له و قال الدورى و غيره عن ابن معين: ليس بشيء، و زاد الدورى: ضعيف ما أقربه من جابر الجعفي و عبيدة الصبي، و قال عبد الله بن علي بن

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۰۱

المديني: سألته - يعنى أباه - عن جویر فضغفه جدا، قال: و سمعت أبي يقول: جویر أكثر على الضحاک، روى عنه أشياء مناكير، و ذكره يعقوب بن سفيان في باب من يرغب عن الرواية عنهم، و قال الاجري عن أبي داود: جویر على ضعفه؛ و قال النسائي و علي بن الجنيد و الدار قطني: متروك، و قال النسائي في موضع آخر: ليس بثقة، و و قال ابن عدي: و الضعف على حديثه و رواياته بين قلت: و قال أبو قدامة السرخسی:

قال يحيى القطان: تساهلوا في أخذ التفسير عن قوم لا يوثقونهم في الحديث، ثم ذكر الضحاک و جویرا و محمد بن السائب و قال: هؤلاء لا يحمّل حديثهم و يكتب التفسير عنهم و قال أحمد بن سيار المروزي: جویر بن سعید كان من أهل بلخ و هو صاحب الضحاک و له رواية و معرفه بأيام الناس و حاله حسن في التفسير و هو لئن في الرواية، و قال ابن حبان: يروى عن الضحاک أشياء مقلوبة؛ و قال الحاكم أبو أحمد: ذاهب الحديث و قال الحاكم أبو عبد الله: أنا أبرأ إلى الله من عهده؛ و ذكره البخاري في «التاريخ الأوسط» في فصل من مات بين الأربعين الى الخمسين و مائة].

و نیز ابن حجر عسقلانی در «تلخيص الخبير» در قده

حديث «لا طلاق إلّا بعد نكاح»

بعد ذكر بعض روايات آن گفته: [و قال البيهقي في «الخلافيات»: قال البخاري:

أصح شيء فيه و أشهره: حديث عمرو بن شعيب و حديث الزهري عن عروة عن عائشة و عن علي، و مداره على جویر عن الضحاک عن التّزال بن سبرة عن علي، و جویر متروك .

و متروك بودن جویر در ضمن قده این حديث در «سبل السلام» محمد بن إسماعيل الأمير الصنعاني و «نيل الأوطار» قاضي القضاء محمد بن علي الشوكاني نیز مذکورست.

و صفی الدین خزر جی در «مختصر التذهيب» گفته: [جویر بن سعید الأزدي أبو القاسم البلخی، قيل اسمه جابر، عن أنس و أبي صبيح، و عنه الثوري و حماد بن زيد قال ابن معين: ضعيف مات بعد الأربعين و مائة].

و سيوطی در «جمع الجوامع» بعد ذكر حديث «عشرة من أخلاق قوم لوط» على ما نقل عنه گفته: [الدليمي من طريق إبراهيم الطيّان

عن الحسين بن القاسم الزاهد عن إسماعيل بن أبي زياد الشاشي عن جوير عن الضحّاك عن ابن عباس.

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۱، ص: ۶۰۲

و الطیان و الثلاثة فوقه کذابون .

و همین عبارت در «کنز العمال» ملا علی متقی نیز مذکورست. و سیوطی در «جمع الجوامع» و علی متقی در «کنز العمال» و «منتخب کنز العمال» ضعیف بودن جویبر بصراحت تمام در قدح خود حدیث نجوم واضح و ظاهر نموده‌اند، کما ستعرف عنقرب انشاء الله تعالی.

و محمد بن طاهر فتنی در «قانون الموضوعات» گفته: [«ل [۱]: جویبر ضعیف. «ج [۲]: کذاب، و مرّة قال: متروک بمرة یروی عن مثل الضحّاك، و مرّة قال: هالك .

و قاضی القضاة محمد بن علی الشوکانی در «نیل الأوطار» در باب اقتداء المتوضّی بالمتیمم در ذکر حدیث براء گفته: [و فی إسناده جویبر بن سعید و هو متروک .

و نیز شوکانی در «نیل الأوطار» گفته: [و عن ابن عباس عند الدار قطنی و البیهقی مرفوعا: و لا یقتل حرّ بعد، و فیه جویبر و غیره عن المتروکین .

و عبد الوهاب بن محمد غوث المدراسی المعاصر در «کشف الأحوال» گفته:

[جویبر بن سعید أبو القاسم الأزدي الخراساني متروک بمرة، و قال فی کتاب المبتدأ:

هالك، و قال فی موضع تألف سمع الضحّاك روى عنه محمد بن عبد الله الفلسطيني و سفیان و سلام بن یزید و عمرو بن جمیع و بحر السیقاء و محمد بن الصّیلت و إسماعيل بن أبي زياد و غیرهم فی الايمان و المبتدأ و فضائل القرآن و الصّیام و الجهاد و النکاح و فی الذّیل فی العلم و الجامع .

\* أما ضحّاك، پس بقدر جرح أئمّه فنّ رجال بادی الانتهاك و عدم سماع او از ابن عباس معلوم و متیقّن أصحاب ادراک ست.

ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در باب تحذیر من بلغ الأربعین گفته:

[أُمّا الضّحّاك فقال شعبه: لا یحدّث عنه، و ینکر أن یكون لقی ابن عباس، و قال یحیی بن سعید: هو عندنا ضعیف . [۱] أی: فی «اللثالی المصنوعة» (۱۲).

[۲] أی: فی «الوجیز» (۱۲).

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۱، ص: ۶۰۳

و نیز ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در باب عوده الأسیر بعد ذکر حدیثی گفته: [هذا حدیث موضوع و الضحّاك ضعیف و لم یسمع من ابن عباس، و جویبر لیس بشیء و قد ذکرنا عن أحمد أنّه قال لا یشغل بحدیث جویبر].

و نیز ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات» در باب کراهیه الطلاق بعد ذکر حدیثی گفته: [هذا حدیث لا یصحّ، و فیه آفات الضحّاك مجروح، و جویبر لیس بشیء قال النسائی و الدار قطنی: جویبر و عمرو بن جمیع متروکان .

و ذهبی در «میزان الاعتدال» بترجمه او گفته: [قال یحیی القطّان: کان شعبه ینکر أن یكون الضّحّاك لقی ابن عبّاس قطّ، و قال الطّیالسیّ: حدّثنا شعبه: سمعت عبد الملك بن میسرّه یقول: الضّحّاك لم یلق ابن عبّاس، إنّما لقی سعید بن جبیر بالزّری فأخذ عنه التّفسیر، سلم بن قتیبة: حدّثنا شعبه، قال: قلت لمشاش: سمع الضّحّاك من ابن عبّاس؟ قال: ما رآه قطّ! و قال یحیی بن سعید: الضّحّاك ضعیف عندنا].

و نیز ذهبی در «میزان» بترجمه او گفته: [قال ابن عدی: الضّحّاك بن مزاحم إنّما عرف بالتّفسیر فأُمّا رواياته عن ابن عبّاس و أبی هریره و جمیع من روى عنه ففی ذلك كلّ نظر].

و نیز ذهبی در «مغنی» ترجمه ضحاک گفته: [ضعفه یحیی القطان و شعبه أيضا].

و نیز ذهبی در «کاشف» ترجمه ضحاک گفته: [و قال شعبه: کان عندنا ضعیفا] و علاء الدین علی بن عثمان الماردینی الشهیر بابن الترمذی در کتاب «الجواهر الثقی» در باب المحرم یموت گفته: [الضحاک هو ابن مزاحم، لم یلق ابن عباس و فی کتاب ابن الجوزی: کان شعبه لا یحدث عنه و ینکر أن یموت لقی ابن عباس، و قال یحیی بن سعید: هو عندنا ضعیف .

و نیز ابن الترمذی در کتاب «الجواهر الثقی» در باب أجل العین گفته:

[و الضحاک هو ابن مزاحم متکلم فیہ .

و ابن حجر عسقلانی در «تهذیب التهذیب» ترجمه ضحاک گفته: [و قال أبو قتیبة عن شعبه: قلت لمشاش: الضحاک سمع من ابن عباس؟ قال: ما رآه قط! و قال

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۰۴

سلم بن قتیبة: أبو داود عن شعبه حدثني عبد الملك بن ميسرة، قال: الضحاک لم یلق ابن عباس إنما لقی سعید بن جبیر بالزری و أخذ عنه التفسیر، و قال أبو أسامة عن المعلى عن شعبه عن عبد الملك: قلت للضحاک: سمعت من ابن عباس؟ قال: لا! قلت فهذا الذي تحدّثه عن أخذته؟ قال عن ذا و عن ذا! و قال ابن المدینی عن یحیی بن سعید: کان شعبه لا یحدث عن الضحاک بن مزاحم و کان ینکر أن یموت لقی ابن عباس قط، و قال علی عن یحیی بن سعید: کان الضحاک عندنا ضعیفا، و قال البخاری:

حدثنا أبو نعيم، حدثنا سفيان عن حكيم ابن الدليم عن الضحاک - یعنی ابن مزاحم - قال: سمعت ابن عمر يقول: ما ظهرت كفّ فيها خاتم من حديد. و قال: لا أعلم أحدا قال: سمعت ابن عمر إلا أبو نعيم، و قال أبو جناب الكلبي عن الضحاک: جاورت ابن عباس سبع سنين، و ذكره ابن حبان في «الثقات» و قال: لقی جماعه من التابعين و لم یشافه أحدا من الصحابة و من زعم أنه لقی ابن عباس فقد و هم و کان معلّم کتاب و روایة أبی إسحاق عن الضحاک، قلت: لابن عباس و هم من شریک، و قال ابن عدی: عرف بالتفسیر و أما روايته عن ابن عباس و أبی هريرة و جميع من روى عنه ففي ذلك كله نظر و إنما اشتهر بالتفسير].

و سیوطی در «الآلی مصنوعه» بعد ذکر حدیثی از ضحاک از عباس در شأن نزول آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»

نقلا عن ابن الجوزی گفته: [الضحاک ضعیف و لم یسمع من ابن عباس .

و محمد بن طاهر فتنی در «قانون الموضوعات» گفته: [«ل [۱]» الضحاک عن ابن عباس: ضعیف مجروح و لم یسمع عن ابن عباس . و عبد الوهاب بن محمد غوث المدراسی المعاصر در «كشف الأحوال فی نقد الرجال» گفته: [الضحاک بن مزاحم ضعیف کان شعبه لا یحدث عنه و ینکر أن یموت لقی ابن عباس .

و بالجملة، ازین بیان نیز البرهان واضح و عیان گشت که حدیث نجوم مروی [۱] ای: فی «اللاکی» (۱۲).

عَبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۰۵

از ابن عباس که بیهقی آن را در «مدخل» بسند خود روایت کرده و شاهصاحب آن را دستاویز خود بمقابله حدیث ثقلین می سازند علاوه بر آنکه خود بیهقی آن را ضعیف و غیر ثابت می داند، و علامه سخاوی هتک ستر و ابدای سرّ آن نموده بقعر بطلان و هوان می رساند، بسندی مروی گشته که با وصف انقطاع آن را سلسله کذب نامیدن زیبا و مناسب و اجتناب و احتراز از آن نمودن فرض و واجبست، نه آنکه شاهصاحب و اولیای شان آن را حجت خود دانند و بمقابله اهل حقّ و آن هم بجواب حدیث ثقلین متمسک خود گردانند، و لکن إذا لم تستحی فاصنع ما شئت!].

و مخفی نماند که چون سیاق حدیث نجوم مروی از ابن عباس که بیهقی آن را در «مدخل» بسند مجروح سابق الذکر روایت کرده مشتمل بر جمله و

«اختلاف أصحابی لكم رحمة»

نیز می‌باشد، لهذا علاوه بر حافظ سخاوی دیگر علمای اعلام و محققین فحاش سته نیز در مقام قدح و جرح حدیث اختلاف امتی رحمه

سند مذکور بیهقی را مقدوح و مجروح و می‌نمایند و باظهار حقیقت حال پر اختلال آن در اثبات مزید انخزال و اضمحلال آن می‌افزایند، و ناظر بصیر و معین خبیر بأدنی التفات و ایسر توجه از کلماتشان بکمال وهن و انشلام و انقطاع و انخرام سند بیهقی در باب حدیث نجوم پی می‌برد از عدل ملائم مخاطب قمعام که دلدادہ حدیث نجومست و بر اخراج بیهقی آن را فریفته گردیده از مجروح و مقدوح بودن سندش تجاھل صریح و تغافل فضیح ورزیده است، هرگز نمی‌گذرد.

علامه زین الدین عراقی در «تخریج أحادیث المنهاج» گفته: [

حدیث اختلاف امتی رحمه،

البیهقی فی «المدخل» من حدیث ابن عباس بلفظ أصحابی و رواه آدم ابن ابی ایاس فی کتاب العلم و الحلم بلفظ اختلاف أصحابی لامتی رحمه

، و هو مرسل ضعیف ذکره البیهقی فی رسالته «الأشعریة» بهذا اللفظ بغير إسناد.

و نیز عراقی در کتاب «المغنی عن حمل الأسفار الکبار فی الأسفار» گفته:

[حدیث اختلاف امتی رحمه: ذکره البیهقی فی رسالته «الأشعریة» تعلیقا و أسنده فی «المدخل» من حدیث ابن عباس بلفظ اختلاف أصحابی لکم رحمه و إسناده ضعیف .

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۱، ص: ۶۰۶

و محمد بن محمد بن عبد الرحمن الشافعی المعروف بابن الإمام بالکاملیة در «شرح منهاج» گفته: [الوجه «الخامس» لهم [۱] «أنه» أى العمل بالقیاس «یؤدی إلى الخلاف و المنازعة» بین المجتهدین للاستقراء لأنه تابع للامارات و هی مختلفة فکیف يجوز العمل به «و قد قال تعالی: وَ لَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا

« فوجب أن يكون ممنوعا «قلنا: الآية» إنما وردت «فی الآراء و الحروب» لقربنه قوله: فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ ، فأما التنازع فی الأحكام فجائز

«لقوله عليه الصلوة و السلام: اختلاف امتی رحمه»

قال الخطابی و البیهقی: روى عن النبى صلى الله عليه و سلم، و هو يدل على أن له أصلا، قال الشيخ زين الدين العراقي: و أسنده [۲] فی «المدخل» من

حدیث ابن عباس بلفظ «اختلاف أصحابی لکم رحمه» و إسناده ضعیف .

و محمد بن طاهر فتنی در «تذكرة الموضوعات» گفته: [فی «المقاصد»:

اختلاف امتی رحمه

، للبیهقی عن الضحاک عن ابن عباس رفعه فی حدیث طویل بلفظ «و اختلاف أصحابی لکم رحمه «و کذا للطبرانی و الدیلمی و الضحاک عن ابن عباس منقطع، و قال العراقي: مرسل ضعیف .

و علامه مناوی در «فیض القدير - شرح جامع صغیر» در شرح

حدیث اختلاف امتی رحمه

گفته: [و أسنده البیهقی فی «المدخل» و کذا

الدَّيْلَمِي فِي «مَسْنَدِ الْفَرْدَوْس» كِلَاهُمَا مِنْ حَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ مَرْفُوعًا بِلَفْظِ «اِخْتِلَافِ اَصْحَابِي رَحْمَةً وَ اِخْتِلَافِ الصَّيْحَابَةِ فِي حَكْمِ اِخْتِلَافِ الْاُئِمَّةِ»

كما مرّ، لكنّ هذا الحديث قال الحافظ العراقي: سنده ضعيف .

و علی عزیزی در «سراج منیر- شرح جامع صغیر» در شرح حدیث

اختلاف ائمتی رحمه

در شرح قول سیوطی «و لعلّه خرّج فی بعض کتب الحفاظ الّتی لم تصل إلینا» گفته: [و الأمر كذلك فقد أسنده البيهقي في «المدخل»

و كذا الدَّيْلَمِي فِي «الْفَرْدَوْس» مِنْ حَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ لَكِنْ بِلَفْظِ

اختلاف أصحابی رحمه.

قال الشَّيْخُ [۳]: حديث ضعيف . [۱] أي للمنكرين للقياس (۱۲).

[۲] أي البيهقي (۱۲).

[۳] المراد به الشيخ محمد حجازي الشَّعراني كما قد صرح به العزیزی فی صدر شرحه هذا، فلا تغفل (۱۲ منه).

عِبَقَاتُ الْاِنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۰۷

و از اینجا بر تو واضح و لائح گردید که سند بیهقی در کتاب «المدخل» در باب حدیث نجوم نه تنها نزد بیهقی ضعیف و مهتوک الحالست، بلکه بسیاری از نقاد کبار و صیارفه احادیث و اخبار مثل حافظ زین الدین عراقی و علامه سخاوی و محمد بن طاهر فتنی و علامه مناوی و شیخ محمد حجازی الشَّعرانی و شیخ علی عزیزی بالخصوص وهن و هوان آن را ظاهر می نمایند و در سرمایه تخجیل مخاطب نبیل یافادات خود فوق الوصف می افزایند.

### وجه ۳۲ قدح و جرح کمال الدین محمد ابن ابی شریف قدسی در حدیث نجوم و ترجمه او

#### اشاره

وجه سی و دوم آنکه کمال الدین محمد بن محمد بن ابی بکر بن علی بن مسعود ابن رضوان القدسی الشَّافعی المعروف بابن ابی شریف قدح حدیث نجوم از شیخ خود ابن حجر نقل نموده بإظهار اضطراب آن حسب افاده آن ناقد بصیر در إثبات کمال وهن آن افزوده، چنانچه إنشاء الله تعالی در ما بعد از عبارت «فیض القدير» مناوی خواهی شنید.

و علامه ابن ابی شریف نزد علمای سنیّه به مآثر شریفه موصوف و بمفاخر منیفه معروفست.

علامه شمس الدین سخاوی که معاصر ابن ابی شریفست در «ضوء لامع لأهل القرن التاسع» برای او ترجمه طویله آورده، و نحیف بعض أجزاء آن بنهج التقاط درین مقام ذکر می نماید:

پس باید دانست که سخاوی در «ضوء لامع» گفته: [محمد بن محمد بن ابی بکر بن علی بن مسعود بن رضوان الكمال أبو الهنا ابن ناصر الدین المری- بالمهملة- القدسی

### ترجمه ابن ابی شریف قدسی

الشَّافعی أخو إبراهيم و سبط العلّامة قاضي المالکيّه بالقدس:

الشَّهَابُ أَحْمَدُ بْنُ عَوْجَانَ - بِمَهْمَلَةٍ ثَمَّ وَاو وَ جِيمٍ مَفْتُوحَاتٍ - وَ يَعْرِفُ بِابْنِ أَبِي شَرِيفٍ كَرِيفٍ. وَلَدَ فِي لَيْلَةِ السَّبْتِ خَامِسِ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ عَشْرِينَ وَ ثَمَانِي مَائَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ نَشَأَ بِهِ فِي كَنْفِ أَبِيهِ وَ هُوَ مِنْ أَعْيَانِ الْمَقَادِسَةِ وَ عَقْلَانِهِمْ .

و نیز سخاوی در «ضوء لامع» گفته: [و ارتحل إلى القاهرة غير مرّة منها في

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۰۸

سَنَةِ تِسْعٍ وَ ثَلَاثِينَ وَ أَخَذَ فِي بَعْضِهَا عَنْ ابْنِ الْهَمَامِ وَ الْعَزَّ عَبْدِ السَّلَامِ الْبَغْدَادِي وَ الْعَلَاءِ الْفَلَقْشَنْدِي وَ الْقَيَانِي وَ شَيْخَانَا، وَ كَانَ مِمَّا أَخَذَهُ عَنْ الْأَوَّلِينَ طَائِفَةً مِنْ «مَخْتَصَرِ ابْنِ الْحَاجِبِ» الْأَصْلِي وَ عَنْ الثَّلَاثِ مِنْ أَوَّلِ «شَرْحِ الْفَتَى الْعِرَاقِي» إِلَى الْمَعْلَلِ مَعَ سَمَاعٍ قَطْعَةٍ مِنْ أَوَّلِ «شَرْحِ الْمَنْهَاجِ» الْفَرَعِي، وَ عَنْ الرَّابِعِ فِي الْأَصْلِينَ وَ الْفَقْهِ وَ غَيْرَهُمَا وَ مَدَحَهُ بِقَصِيدَةٍ جَيِّدَةٍ، وَ عَنْ الْخَامِسِ «شَرْحِ النَّخْبَةِ» لَهُ وَ غَيْرِهِ مِنْ فُنُونِ الْحَدِيثِ وَ لَازِمِهِ فِي أَشْيَاءَ رَوَايَةٍ وَ دَرَايَةِ سَمَاعًا وَ قِرَاءَةً فِي آخَرِينَ بِالْقَاهِرَةِ وَ بِلَدِهِ مِمَّنْ أَخَذَ عَنْهُمْ الْعِلْمَ حَتَّى تَمَيَّزَ وَ أُذِنَ لَهُ كُلُّهُمْ أَوْ جَلَّهِمْ فِي الْإِقْرَاءِ وَ عَظَمِهِ جَدًّا، مِنْهُمْ: ابْنُ الْهَمَامِ وَ عَبْدِ السَّلَامِ وَ شَيْخَانَا حَيْثُ قَالَ إِنَّهُ شَارَكَ فِي الْمُبَاحَثِ الدَّلَالَةَ عَلَى الْإِسْتِعْدَادِ وَ تَأْهِيلِ أَنْ يَفْتِيَ بِمَا يَعْلَمُهُ وَ يَتَحَقَّقُهُ مِنْ مَذْهَبِ الْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ مِنْ أَرَادَ وَ يَفِيدُ فِي الْعُلُومِ الْحَدِيثِيَّةِ مَا يَسْتَفَادُ مِنَ الْمَتْنِ وَ الْإِسْنَادِ عِلْمًا بِأَهْلِيَّتِهِ لِذَلِكَ وَ تَوَلَّجَهُ فِي مَضَائِقِ تِلْكَ الْمَسَالِكِ .

و نیز سخاوی در «ضوء لامع» گفته: [و حجّ و جاور في سنة ثلاث و خمسين و سمع على الشرف أبي الفتح المراغي و النقيّ ابن فهد و البرهان الزّفری و أبي البقاء ابن الضّياء بمكة و على المحبّ المطري و أبي محمّد عبد الله بن محمّد الشّشتري سمع عليها بعض «الشّفاء» بالمدينة و أجاز له باستدعائه و استدعاء غيره جماعة، ترجم له البقاعي أكثرهم و وصفه بالذهن الثّاقب و الحافظة الضّابطة و القريحة الوقّادة و الفكر القويم و النظر المستقيم و سرعة الفهم و بديع الانتقال و كمال المروّة مع عقل وافر و أدب ظاهر و خفّة روح و مجد على سمته يلوح و أنّه شديد الانقباض عن النّاس غير أصحابه قال: و هو الآن صديقي و بيننا من المودّة ما يقصر الوصف فيه .

و نیز سخاوی در «ضوء لامع» گفته: [و قد صحبته قديما و سمعت بقراءته على شيخنا في «اسباب النزول» له و في غيره و سمع هو بقراءته عليه و على غيره كالكمال ابن البارزى أشياء ثمّ تكرر اجتماعنا خصوصا في بلده و سمع معي أشياء هناك أثبت لي بعضها بخطّه و بالغ في الوصف بل حضر عندي بعض الختوم و قال: إنّ اللّائق بكم الجلوس بجامع الحاكم أو نحوه إشارة لضيق المكان و كثرة الجماعة و قرّض لأخي بعض تصانيفه و كتبت عنه في بلده من نظمه، و ورد علينا القاهرة مرارا قبل و بعد

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۰۹

و آخرها في سنة ستّ و سبعين و أقرأ الطلبة في «شرح جمع الجوامع» للمحلّي و غيره، و نافره غير واحد منهم بحيث كاد أن يمتنع من الإقراء لتحريفهم تقريره و عدم إدراكهم لمقاصده .

و نیز سخاوی در «ضوء لامع» گفته: [و درّس و أفتى و حدّث و نظم و نثر و صنّف، و كان ممّا صنّفه «حاشية على شرح جمع الجوامع» للمحلّي استمدّ فيها من شرحه للشّهاب الكوراني و تبعه في تعسّفه غالبا و أخرى على «تفسير البيضاوي» لكنّها لم تكمل، و شرحا على «الإرشاد» لابن المقرئ و «فصول ابن الهائم» و «الزّبد» لابن رسلان و «مختصر التّنبية» لابن التّقيب و «الشّفاء» لعياض و لم يكملها، و لم أحمد كتابته في مسئلة الغزالي انتصارا للبقاعي و لم يلبث أن أمره السّليطان بالزّجوع لبلده و عيّنه لمشيخة مدرسته هناك بعد موت الشّهاب العميري و عزّ ذلك عليه كثيرا و على كثيرين و أكثر من الانجماع و تقلّل من الدّخول في الأمور و مع ذلك فلا يخلو من متعرّض يحسده أو معرض لا يودّه، و بالجملة فهو علامة متين التحقيق حسن الفكر و التّأمّل فيما ينظره و يقرب عهده به و كتابه أمتن من تقريره و رويته أحسن من بديهته مع وضائته و تأنيّه و ضبطه و قلّة كلامه و عدم ذكره للناس .

و جار الله بن فهد المكي در «ذيل ضوء لامع» كه بر حاشيه نسخه حاضره «ضوء لامع» بخط خود جار الله مرقومست گفته: [أقول: و عاش أربع سنين بعد شيخنا المؤلّف و ذكره مورّخ دمشق شيخنا محيي الدّين النّعيّمي في عنوانه و قال: شيخ الإسلام كمال الدّين محمّد بن أبي شريف المرّي - بالمهملة - القدسي الشّافعي، ميلاده يوم السّبت خامس ذى الحجة سنة اثنتين و عشرين و ثمانى مائة، و



توفی بالقدس فی يوم الخميس خامس عشری جمادی الاولى سنه ست و تسعمائه عن أخوین أحدهما العلامه برهان الدین و كان جلیلا بمصر و الآخر جلال الدین عنده و بالقدس و خلف دنیا طائله، أخذ العلم عن جماعة منهم العلامه ابن الهائم (العمام. ظ) و صنف کتبا منها «شرح الإرشاد» لابن المقری الیمنی، رحمه الله .

و قاضی مجیر الدین أبو الیمن عبد الرحمن العلیمی الحنبلی که از تلامذه ابن

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۱۰

أبی شریف ست در کتاب «الأنس جلیل بتاریخ القدس و الخلیل» ترجمه حافله برای او ذکر کرده قدری از آن نیز باید شنید. قاضی مجیر الدین حنبلی در کتاب «أنس جلیل» گفته: [هو شیخ الإسلام، ملک العلماء الأعلام، حافظ العصر و الزمان، بركة الأئمة، علامه الأئمة، کمال الدین، أبو المعالی محمّد بن الأمير ناصر الدین محمد بن أبی بکر بن علی بن أبی شریف المقدسی الشافعی شیخنا الإمام الحبر الهمام العالم العلامه الرحلة القدوة المجتهد العمدة سبط قاضی القضاء شهاب الدین أبی العباس أحمد العمری المالکی المشهور بابن عوجان، مولده فی لیلۀ یسفر صباحها عن يوم السبت خامس شهر ذی الحجة سنه اثنین و عشرين و ثمانمائة بمدینة القدس و نشأ بها فی عفة و صیانة و تقوی و دیانة لم یعلم له صبوة و لا ارتکاب محظور، و حفظ القرآن العظیم و «الشاطیئة» و «المنهاج» للنووی و عرضهما علی قاضی القضاء شیخ الإسلام محبّ الدین بن نصر الله الجبلی و قاضی القضاء سعد الدین الدری الحنفی و شیخ الإسلام عزّ الدین المقدسی فی سنه تسع و ثلاثین و ثمانمائة، ثم حفظ «ألفیه ابن مالک» و «ألفیه الحديث» و قرأ القرآن بالروایات علی الشیخ أبی القاسم التّویری و سمع علیه و قرأ فی العریة و اصول الفقه و المنطق و اصطلاح الحديث و التصریف و العروض و القافیه و أذن له فی التدريس فیها سنه أربع و أربعین و ثمانمائة و تفقه بالشیخ زین الدین ماهر و الشیخ عماد الدین بن شرف و حضر عند الشیخ شهاب الدین بن أرسلان و الشیخ عزّ الدین المقدسی و اشتغل فی العلوم، و رحل الی القاهرة فی سنه أربع و أربعین و أخذ عن علماء الإسلام منهم شیخ الإسلام ابن حجر و کتب له إجازة و وصفه بالفاضل البارع الأوحد و قال: شارک فی المباحث الدالّة علی الاستعداد و تأهل لأن یفتی بما یعلمه و یتحقّقه من مذهب الإمام الشافعی من أراد و یفید العلوم الحدیثیه ممّا یتستفاد من المتن و الإسناد علما بأهلّیته لذلك و تولّجه فی مضایق تلك المسالک، انتهى. و أخذ عن غیر واحد من العلماء کالشیخ کمال الدین بن الهمام و قاضی القضاء شمس الدین القایاتی و المقری البغدادی و غیرهم و جدّ و أب و لازم الاشتغال و الإشتغال الی أن برع و تميّز و أشیر الیه فی حیاة شیخه الزّینی ماهر، و کان یرشد الطلبة للقراءة علیه حین ترک

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۱۱

هو الإقراء و كذلك المستفتین و درس و أفتی من سنه ست و اربعین و ثمانمائة و نظم و أنشأ و سمع الحديث علی شیخ الإسلام ابن حجر و الشیخ زین الدین الزّركشی الحنبلی و الشیخ عزّ الدین بن الفرات و غیرهم من المشایخ الأعیان و تردّد الی القاهرة مرّات و حجّ منها فی وسط السّینة صحبة القاضي عبد الباسط رئیس المملکة فی سنه ثلاث و خمسين و ثمانمائة فسمع الحديث بالمدينة الشّریفه علی المحبّ الطبری و غیره و بمکة المشرفة علی أبی الفتح المراغی و غیره و لم یزل حاله فی ازدياد و علمه فی اجتهاد فصار نادرة وقته و اعجوبة زمانه إماما فی العلوم محققا لما ینقله و صار قدوة بیت المقدس و مفنیه و عین أعیان المعیدین بالمدرسة الصّلاحیه].

و نیز مجیر الدین حنبلی در «أنس جلیل» گفته: [ثمّ فی سنه إحدى و ثمانین توجه شیخ الإسلام الی القاهرة المحروسة و استوطنها و تردّد الیه الطلبة و الفضلاء و اشتغلوا علیه فی العلوم و انتفعوا به و عظمت هیئته و ارتفعت کلمته عند السّیطان و أركان الدولة و فی شوال سنه و ثمانین حضر الی القدس الشّریف زائرا ثمّ توجه الی القاهرة فی جمادی الآخرة سنه تسع و ثمانین کما تقدّم ذکر ذلك، و لما وقع ما تقدّم ذکره من هدم المدرسة الأشرفیه القديمة و بناء المدرسة المستجدة المنسوبة لملک العصر مولانا السّیطان الملک الأشرف و انتهت عمارتها و قدّر الله تعالی وفاه الشیخ شهاب الدین العمیری قبل تقرير أمرها و ترتیب وظائفها کما تقدّم ذکره برز أمر

السُّلْطَانُ بِاسْتِقْرَارِ شَيْخِ الْإِسْلَامِ الْكَمَالِ فِيهَا وَ طَلَبِهِ إِلَى حَضْرَتِهِ وَ شَافِهِهِ بِالْوِلَايَةِ وَ سَأَلَهُ فِي الْقَبُولِ فَأَجَابَ لَذَلِكَ وَ أَلْبَسَهُ كَامِلِيَّةً بِسْمُورٍ وَ حَضَرَ إِلَى الْقُدُسِ الشَّرِيفِ هُوَ وَ مِنْ مَعِهِ مِنْ أَرْكَانِ الدَّوْلَةِ الشَّرِيفَةِ وَ بَاشَرَهَا كَمَا تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ فِي حَوَادِثِ سَنَةِ تِسْعِينَ وَ ثَمَانِمِائَةٍ، وَ حَصَلَ لِلْمَدْرَسَةِ الْمَشَارِ إِلَىهَا وَ لِلْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ بَلْ وَ لِسَائِرِ مَمْلَكَةِ الْإِسْلَامِ الْجَمَالِ وَ الْهَيْئَةِ وَ الْوَقَارِ بِقُدُومِهِ وَ انْتِظَمَ أَمْرُ الْفُقَهَاءِ وَ حُكَّامِ الشَّرِيعَةِ الْمُطَهَّرَةِ بِوُجُودِهِ وَ بَرَكَهُ عُلُومِهِ وَ نَشْرُ الْعِلْمِ وَ أَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ ازْدَادَ شَانُهُ عَظِيمًا وَ عُلَتْ كَلِمَتُهُ وَ نَفِذَتْ أَوَامِرُهُ عِنْدَ السُّلْطَانِ فَمِنْ دُونِهِ وَ بَرَزَتْ إِلَيْهِ الْمَرَاسِيمُ الشَّرِيفَةُ فِي كُلِّ وَقْتٍ بِمَا يَحْدُثُ مِنَ الْوَقَائِعِ وَ النَّظَرِ فِي أَحْوَالِ الرُّعْيَةِ، وَ تَرَجَّمَ فِيهَا بِالْجَنَابِ الْعَالِي شَيْخِ الْإِسْلَامِ، وَ وَقَعَ لَهُ مَا لَمْ يَقَعْ

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۱۲

لِغَيْرِهِ مِمَّنْ تَقَدَّمَ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَ الْأَكْبَارِ وَ بَقِيَ صَدْرُ الْمَجَالِسِ وَ طَرَازُ الْمَحَافِلِ الْمُرْجِعُ فِي الْقَوْلِ إِلَيْهِ وَ التَّعْوِيلُ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا عَلَيْهِ وَ قَلَّدَهُ أَهْلُ الْمَذَاهِبِ كُلِّهَا وَ قَبِلَتْ فِتْوَاهُ عَلَى مَذْهَبِهِ وَ مَذْهَبَ غَيْرِهِ وَ وَرَدَتْ الْفَتَاوَى إِلَيْهِ مِنْ مِصْرَ وَ الشَّامِ وَ حَلَبَ وَ غَيْرِهَا وَ بَعْدَ صَيْتِهِ وَ انْتَشَرَتْ مَصْنُفَاتُهُ فِي سَائِرِ الْأَقْطَارِ وَ صَارَ حِجَّةً بَيْنَ الْأَنَامِ فِي سَائِرِ مَمَالِكِ الْإِسْلَامِ .

وَ نِيزَ مَجِيرُ الدِّينِ حَنْبَلِيٌّ دَر «أَنْسَ جَلِيل» كَفَتَهُ: [وَ أَمَّا سَمَتُهُ وَ هَيْئَتُهُ فَمِنْ الْعَجَائِبِ فِي الْأَبْهَةِ وَ التَّوَرَانِيَّةِ، رُؤْيَتُهُ تَذَكُّرُ السِّلَفِ الصَّالِحِ مِنْ رَأَاهُ عِلْمٌ أَنَّهُ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْعَامِلِينَ بِرُؤْيَاهُ شَكْلُهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ يَعْرِفُهُ، وَ أَمَّا خَطُّهُ وَ عِبَارَتُهُ فِي الْفَتَوَى فَنَهَائِيَّةٌ فِي الْحَسَنِ، وَ بِالْجَمْلَةِ فَمَحَاسِنُهُ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تَحْصُرَ وَ أَشْهَرُ مِنْ أَنْ تَذَكَّرَ وَ هُوَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يَتَّبَعَ مِثْلِي عَلَى فَضْلِهِ وَ لَوْ ذَكَرْتُ حَقَّهُ فِي التَّرْجُمَةِ لَطَالَ الْفَصْلُ فَانَّ مَنَاقِبَهُ وَ ذِكْرُ مَشَائِخِهِ يَحْتَمِلُ الْإِفْرَادَ بِالتَّأْلِيفِ وَ الْمَرَادُ هُنَا الْإِخْتِصَارُ . وَ مِنْ تَصَانِيفِهِ: «الْإِسْعَادُ بِشَرْحِ الْإِرْشَادِ» فِي الْفَقْهِ وَ «الدَّرَرُ الْوَامِعُ بِتَحْرِيرِ جَمْعِ الْجَوَامِعِ» فِي الْأَصُولِ وَ «الْفَرَائِدُ فِي حَلِّ شَرْحِ الْعُقَائِدِ» وَ «الْمَسَامَرَةُ بِشَرْحِ الْمَسَايِرَةِ» وَ كَتَبَ قِطْعَةً عَلَى «تَفْسِيرِ الْبِيضَاوَى» وَ قِطْعَةً عَلَى «شَرْحِ الْمَنَهَاجِ» وَ قِطْعَةً عَلَى «صَفْوَةِ الزَّيْدِ» لِلشَّيْخِ شَهَابِ الدِّينِ بْنِ أَرْسَلَانَ وَ غَيْرِ ذَلِكَ، وَ قَدْ عَرَضْتُ عَلَيْهِ فِي حَيَاةِ الْوَالِدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قِطْعَةً مِنْ كِتَابِ «الْمَقْنَعِ» فِي الْفَقْهِ عَلَى مَذْهَبِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ثُمَّ عَرَضْتُ عَلَيْهِ مَرَّةً ثَانِيَةً مَا حَفِظْتُ بَعْدَ الْعَرَضِ الْأَوَّلِ وَ أَجَازَنِي فِي شُهُورِ سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ وَ ثَمَانِمِائَةٍ وَ حَضَرَتْ بَعْضُ مَجَالِسِهِ مِنَ الدَّرُوسِ وَ الْإِمْلَاءِ بِالْمَدْرَسَةِ الصَّيْلَانِيَّةِ وَ حَضَرَتْ كَثِيرًا مِنْ مَجَالِسِهِ بِالْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الشَّرِيفِ قَبْلَ رِحْلَتِهِ إِلَى الْقَاهِرَةِ الْمَحْرُوسَةِ وَ بَعْدَ قُدُومِهِ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدَسِ وَ حَصَلَتْ الْإِجَازَةُ مِنْهُ غَيْرَ مَرَّةٍ خَاصَّةً وَ عَامَّةً وَ مِنْ إِنْشَادِهِ فِي بَيْتِ الْمَقْدَسِ بَعْدَ غَيْبِهِ عَنْهُ مَدَّةً طَوِيلَةً:

أَحْيَى بِقَاعِ الْقُدُسِ مَا هَبَّتِ الصَّبَا فَتَلُوكَ رِبَاعَ الْإِنْسِ فِي زَمَنِ الصَّبَا

وَ مَا زَلْتُ مِنْ شَوْقِي إِلَيْهَا مَوَاصِلًا سَلَامِي عَلَى تِلْكَ الْمَعَاهِدِ وَ الرَّبِّي

وَ قَدْ سَمِعْتُهَا مِنْ لَفْظِهِ بِدَرْبِ الْقُدُسِ الشَّرِيفِ حِينَ عَوْدِهِ مِنْ غَزَاةِ الْمَحْرُوسَةِ فِي شَهْرِ ذِي الْقَعْدَةِ الْحَرَامِ سَنَةِ تِسْعِمِائَةٍ وَ أَجَازَنِي بِرَوَايَتِهَا عَنْهُ، وَ أَعَزَّ اللَّهُ بِهِ الدِّينَ وَ أَدَامَ بَقَاءَهُ لِلْمُسْلِمِينَ .

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۱۳

وَ شَوْكَانِيٌّ دَر «بَدْرِ طَالِع» كَفَتَهُ: [مَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَسْعُودِ بْنِ رِضْوَانَ الْكَمَالِ الْمَرِّي - بِالْمَهْمَلَةِ - الْقُدْسِي الشَّافِعِي الْمَعْرُوفُ بِابْنِ أَبِي شَرِيفٍ وَ لَدَ لَيْلَةِ السَّتِّ خَامِسِ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ ۸۲۲ بَيْتِ الْمَقْدَسِ وَ نَشَأَ بِهِ فِي كَنْفِ أَبِيهِ فَحَفِظَ عِدَّةَ مَخْتَصِرَاتٍ وَ تَلَى بِالسَّبَّحِ مَا عَدَا حَمْزَةَ وَ الْكَسَائِيَّ عَلَى التَّوْيِيرِ، وَ عَنْهُ أَخَذَ عِلْمَ الْأَصُولِ وَ الْحَدِيثِ وَ الصِّيَرَفِ وَ الْعُرُوضِ وَ الْقَافِيَةِ وَ الْمُنْطِقِ وَ غَيْرِهَا مِنَ الْعُلُومِ وَ الزَّمَّ السِّيَرَجَ الرَّوْمِيَّ فِي الْمُنْطِقِ وَ الْمَعَانِي وَ الْبَيَانَ وَ الشُّهَابِ بْنِ أَرْسَلَانَ وَ ارْتَحَلَ إِلَى الْقَاهِرَةِ فَأَخَذَ عَنْ ابْنِ الْهَمَامِ وَ ابْنِ حَجَرٍ بَرَعَ فِي الْعُلُومِ وَ عَرَفَ بِالذِّكَاةِ وَ ثَقُوبِ الذَّهْنِ وَ حَسَنَ التَّصَوُّرِ وَ سُرْعَةَ الْفَهْمِ وَ تَصَدَّى لِلتَّيْدْرِيسِ وَ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ جَمَاعَةٌ لِقَرَاءَةِ «شَرْحِ جَمْعِ الْجَوَامِعِ» لِلْمَحَلِّيِّ وَ نَافَرَهُ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ لِعَدَمِ فَهْمِهِمْ لَتَدْقِيقِهِ وَ تَحْقِيقِهِ وَ تَحْرِيرِهِ وَ تَقْرِيرِهِ، وَ لَهُ تَصَانِيفُ مِنْهَا «حَاشِيَةُ جَمْعِ الْجَوَامِعِ» لِلْمَحَلِّيِّ اسْتَمَدَّ فِيهَا مِنْ «شَرْحِ جَمْعِ الْجَوَامِعِ» لِلشُّهَابِ الْكُورَانِيِّ وَ لَهُ حَاشِيَةٌ أُخْرَى عَلَى «تَفْسِيرِ الْبِيضَاوَى» وَ لَمْ تَكْمَلْ وَ «شَرْحُ عَلَى الْإِرْشَادِ» لِابْنِ الْمَقْرِي وَ «شَرْحُ عَلَى فُصُولِ ابْنِ الْهَمَامِ» وَ عَلَى «الزَّيْدِ» لِابْنِ أَرْسَلَانَ وَ عَلَى «مَخْتَصَرِ التَّنْبِيهِ» لِابْنِ

التَّقیب و علی «الشَّفاء» للعیاض، و اکثر الانجماء، و توفی بالقدس يوم الخميس الخامس و العشرين من جمادی الأولى سنة ۹۰۶.

### وجه ۳۳ تصریح سیوطی در کتاب «إتمام الدرایة لقراء النقایة» به ضعف حدیث نجوم

وجه سی و سوم آنکه جلال الدین عبد الرحمن بن ابی بکر السیوطی در کتاب «إتمام الدرایة لقراء النقایة» ضعف حدیث نجوم را بکمال صراحت واضح نموده و آن را در مقام نفی حجّیت قول صحابی بر غیر او مذکور ساخته در ایضاح موهوئیتش سعی جمیل فرموده چنانچه گفته: [ «و لیس قول صحابی حجّة علی غیره» علی الجدید و القدیم، نعم، لحدیث أصحابی کالتّجوم بأيّهم اقتدیتم اهتدیتم، و أجب بضعفه .

### وجه ۳۴ سیوطی در «جامع صغیر» حدیث نجوم را ذکر کرده و بر حاشیه آن حرف «ضاد» که علامت ضعیف بودن ست نوشته

وجه سی و چهارم آنکه جلال الدین سیوطی در «جامع صغیر» حدیث نجوم را ذکر کرده و بر حاشیه آن حرف «ضاد» نوشته که علامت ضعیف بودن این حدیث ست چنانچه در کتاب مذکور مرقوم ست: [ (ض)-  
سألت ربی فیما تختلف فیہ أصحابی من بعدی فأوحی إلیّ یا محمّد! إنّ أصحابک عندی بمنزلة النّجوم فی السّماء بعضها أضواء من بعض فمن أخذ بشیء ممّا هم علیه من اختلافهم فهو عندی علی هدی.  
السّجری

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۱، ص: ۶۱۴

فی الإبانة و ابن عساکر عن عمر[ انتهى نقلا عن نسخة طبعت بمصر فی سنة ست و ثمانین و مائتین بعد الألف.

### وجه ۳۵ قدح و جرح سیوطی در «جمع الجوامع»

وجه سی و پنجم آنکه جلال الدین سیوطی در «جمع الجوامع» در حدیث نجوم قدح و جرح مفصل نموده بتضعیف رجال سند آن در ایضاح بطلان و هوان آن علی وجه الکمال افزوده، چنانچه در کتاب مذکور علی ما نقل عنه گفته:  
[مهما اوتیت من کتاب الله فالعمل به لا عذر لأحد فی ترکه فإن لم یکن فی کتاب الله فبسنة منی ماضیه فإن لم تکن سنة منی فیما قال أصحابی إنّ أصحابی بمنزلة النّجوم فی السّماء فأبیها أخذتم اهتدیتم و اختلاف أصحابی لكم رحمہ، «ق [۱]» فی «المدخل» و أبو نصر السّجری فی «الإبانة» و قال: غریب و الخطیب و ابن عساکر و الدّیلمی عن سلیمان بن أبی کریمه عن جویر عن الضّحاک عن ابن عباس و سلیمان ضعیف و کذا جویر].

و بر ناظر بصیر واضح و مستنیرست که این سیاق حدیث نجوم بعینه همان سیاق می باشد که شاهصاحب آن را برای احتجاج و إسناد از دیگر سیاقات بر گزیده اند و لیکن از اظهار مقدوحیت و مطعوتیت سند آن بکمال دیانت إعراض ورزیده.

### وجه ۳۶ نقل ملا علی متقی در «کنز العمال» حدیث نجوم را مع قدح و جرح سیوطی

وجه سی و ششم آنکه ملا علی متقی در «کنز العمال» حدیث نجوم را بهمان سیاقی که شاهصاحب ذکر کرده اند مع قدح و جرح سیوطی در آن وارد نموده و بتقریر افاده پر ایجاد سیوطی تحریر در باب توهین و تهجین سند آن زنگ ارتیاب از افئده مرتابین یکسر زدوده، چنانچه در کتاب مذکور در باب ثانی کتاب اوّل از حرف الهمزه گفته:

[مهما اوتیتم من کتاب الله فالعمل به لا عذر لأحد في تركه فان لم يكن في كتاب الله فسنة مني ماضية فان لم تكن سنة مني فما قال أصحابي إن أصحابي بمنزلة النجوم في السماء فأيتها أخذتم اهتديتم و اختلاف أصحابي لكم رحمة. «ق (۱)» في «المدخل» و أبو نصر السجزي في «الإبانه»

و قال: غريب و الخطيب و ابن عساكر و الدیلمی عن سلیمان ابن ابی کریمه عن جویبر عن الضحاک عن ابن عباس، و سلیمان ضعیف و کذا جویبر]. [۱] أى: أخرجه البيهقي (۱۲).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۱۵

### وجه ۳۷ ملا علی متقی نیز حدیث نجوم را در «منتخب كنز العمال» ذکر کرده

وجه سی و هفتم آنکه ملا علی متقی در «منتخب كنز العمال» نیز حدیث نجوم را بسیاقي که شاهصاحب ذکر کرده‌اند آورده و بذکر قدح و جرح سیوطی در رجال آن طریق تسلیم آن سپرده، چنانچه در کتاب مذکور در کتاب الایمان و الإسلام در باب الاعتصام بالکتاب و السنة گفته:

[مهما اوتیتم من کتاب الله فالعمل به لا عذر لأحد في تركه فان لم يكن في كتاب الله فسنة مني ماضية فان لم تكن سنة مني ماضية فما قال أصحابي، إن أصحابي بمنزلة النجوم في السماء فأيتها أخذتم اهتديتم و اختلاف أصحابي لكم رحمة «مق (أى: البيهقي)» في «المدخل» و أبو نصر السجزي في «الإبانه» و قال: غريب، و الخطيب و ابن عساكر و الدیلمی عن سلیمان بن ابی کریمه عن جویبر عن الضحاک عن ابن عباس، و سلیمان ضعیف و کذا جویبر].

### وجه ۳۸ ملا علی قاری در «مرقاة- شرح مشکاة» حدیث نجوم را مقدوح و مجروح اعلام نموده

وجه سی و هشتم آنکه ملا علی قاری در «مرقاة- شرح مشکاة» حدیث نجوم را مقدوح و مجروح اعلام فخام خود وانموده مسلک ابدای عوار و اظهار شنار آن باعلان و اجهار پیموده، چنانچه در کتاب مذکور می گوید: [قال ابن الرّبيع: اعلم أن

حدیث «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم، أخرجه ابن ماجه،

كذا ذكره الجلال السيوطي في «تخريج أحاديث الشفاء» و لم أجده في «سنن ابن ماجه» بعد البحث عنه و قد ذكره ابن حجر العسقلاني في «تخريج أحاديث الزّافعي» في باب أدب القضاء و أطال الكلام عليه و ذكر أنّه ضعيف واه بل ذكر عن ابن حزم أنّه موضوع باطل لكن ذكر عن البيهقي أنّه قال إنّ حدیث مسلم يؤدّي بعض معناه، یعنی قوله صلّى الله عليه و سلم: النّجوم أمنة السماء،

الحديث. قال ابن حجر: صدق البيهقي هو يؤدّي صحّة التشبيه للصّحابة بالنّجوم، أمّا في الاقتداء فلا يظهر، نعم! يمكن أن يتلّمح ذلك من معنى الاهتداء بالنّجوم. قلت: الظاهر أنّ الاهتداء فرع الاقتداء، قال: و ظاهر الحديث إنّما هو إشارة إلى الفتن الحادثة بعد انقراض الصّحابة من طمس السّين و ظهور البدع و نشر (فشو. ظ) الجور في أقطار الأرض، انتهى. و تكلم على هذا الحديث ابن السّبيكي في «شرح ابن الحاجب» الأصلي في الكلام على عدالة الصّحابة و لم يعزه لابن ماجه و ذكره في «جامع الأصول» و لفظه: عن ابن المسيّب عن عمر بن الخطاب مرفوعا:

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۱۶

سألت ربّي، الحديث، إلى قول (قوله. ظ) اهتديتم. و كتب بعده: أخرجه، فهو من الأحاديث التي ذكرها رزين في «تجريد الأصول» و

لم يقف عليها ابن الأثير في الاصول المذكورة و ذكره صاحب «المشكوة» و قال: أخرجه زرین .

ازین عبارت بر ارباب خبرت و بصارت فوائد عديده و عوائد سديده ظاهر و باهر می شود:

اول آنکه واضح می گردد که جلال الدین سیوطی اخراج حدیث نجوم را بسوی ابن ماجه نسبت نموده و این حدیث در «سنن ابن ماجه» با وصف بحث یافته نمی شود.

دوم آنکه از آن ثابت می شود که ابن حجر عسقلانی در «تخریج أحادیث رافعی» کلام طولانی برین حدیث نموده و ذکر کرده که این حدیث ضعیف واهیست.

سوم آنکه آنکه محقق می گردد که ابن حجر عسقلانی در کتاب مذکور از ابن حزم نقل کرده که این حدیث موضوع و باطلست. چهارم آنکه واضح می شود که ابن السبکی در «شرح مختصر ابن الحاجب» برین حدیث کلام کرده و نسبت آن بسوی ابن ماجه ننموده.

پنجم آنکه ظاهر می گردد که ابن الأثير الجزري این حدیث را در «جامع الاصول» بروایت سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب آورده و بعد آن محض لفظ «أخرجه» نوشته و نام مخرج ذکر نکرده، پس این حدیث از جمله آن أحادیثست که رزین آن را در «تجريد الاصول ذکر کرده و ابن الأثير در اصول مذکور بر آن واقف نشده، و ازین جاست که صاحب «مشكاة» آن را نقل کرده و نسبت آن بهیچ اصلی از اصول سته نتوانسته ناچار اکتفا بر نسبت اخراج آن بسوی زرین نموده.

### وجه ۳۹ قدح ملا علی قاری در «شرح شفا»

وجه سی و نهم آنکه نیز ملا علی قاری در «شرح شفا» پرده خفا از وجه قدح و جرح این حدیث برداشته یا براز مطعون و موهون بودن آن نزد محققین و منقّدين سته همت خود بر گماشته، چنانچه در کتاب مذکور در شرح قول قاضی عیاض «و قال أصحابی کالتجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»

گفته: [ثم اعلم أن قوله: و قال أصحابی، حدیث آخر و قد أخرجه الدار قطنی فی الفضائل و ابن عبد البر من طریق من حدیث عبقات الانوار فی امامة الاثمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۶۱۷]

جابر و قال: هذا إسناده لا تقوم به حجة و رواه عبد بن حميد فی مسنده عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما. قال البزار: منكر لا يصح و رواه ابن عدی فی «الكامل» باسناده عن نافع عن ابن عمر بلفظ «فأيهم أخذتم بقوله» بدل «اقتديتم» و إسناده ضعيف و رواه البيهقي فی «المدخل» من حدیث عمر و من حدیث ابن عباس بنحوه و من وجه آخر مرسلا، و قال: متنه مشهور و أسانیده ضعيفه، قال الحلبي: و كان ينبغي للقاضي أن لا يذكره بصيغته جزم لما عرف عند أهل الصناعة و قد سبق له مثله مرارا. أقول: يحتمل أنه ثبت باسناد عنده أو حمل كثرة الطرق على ترقيه من الضعيف إلى الحسن بناء على حسن ظنه مع أن الحديث الضعيف يعمل به في فضائل الأعمال، و الله أعلم بحقيقة الأحوال .

و ازین عبارت بر أصحاب کمال و مهارت فوائد متعدده و عوائد متبده واضح و لائح ست.

اول آنکه ثابت می شود که سند حدیث نجوم مروی از جابر بحدی مقدوحست که حافظ ابن عبد البر در باب آن تصریح نمود که هیچ حجّتی بآن قائم نمی تواند شد.

دوم آنکه واضح می گردد که حدیث نجوم مروی از ابن عمر حدیثیست که حافظ بزار در باب آن تصریح نموده که آن منکرست و صحیح نیست.

سوم آنکه محقق می شود که ابن عدی در کامل حدیث نجوم را از ابن عمر روایت کرده و سند آن ضعیفست.

چهارم آنکه ظاهر می گردد که حدیث نجوم را بیهقی در کتاب «مدخل» بروایت عمرو بروایت ابن عباس و از وجه دیگر نقل کرده

و بعد از آن افاده نموده که متن این حدیث مشهور است و آسانید آن ضعیفه است.

پنجم آنکه متبیین می شود که حلبی سارح «شفا» بر مصنّف «شفا» در خصوص ذکر این حدیث ایراد و اعتراض کرده و گفته که سزاوار بود برای قاضی عیاض که این حدیث را بصیغه جزم ذکر ننماید زیرا که حال این حدیث نزد اهل صناعت معروفست، یعنی این حدیث نزد ماهرین علم حدیث مقدوح و مجروح می باشد و برای قاضی عیاض عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۱۸

مثل این صنیع چند بار گذشته است یعنی او بارها احادیث مقدوحه را بصیغه جزم ذکر کرده.

اما آنچه علی قاری خواسته که قاضی عیاض را از ایراد و اعتراض حلبی سبک دوش کند و گفته که محتملست که این حدیث نزد قاضی عیاض ثابت شده باشد باسنادی یا اینکه حمل کرده باشد کثرت طرق آن را بر ترقی کردن آن از ضعیف بسوی حسن بنا بر حسن ظنّ خود با اینکه حدیث ضعیف عمل کرده می شود بآن در فضائل اُعمال پس این تقریر سراسر تزویر علی قاری باطل و مضمحلّ ست بچند وجه:

اول آنکه هر گاه اکابر محدّثین متقدّمین و متأخّرين سَنِّه را با وصف بحث و فحص تامّ سندی مثبت برای این حدیث پیدا نشده باشد احتمال حصول آن برای قاضی عیاض احتمالی ست بس بعید و بغایت ناسدید و چگونه کسی إصفا باین احتمال می توان کرد و حال آنکه اگر قاضی عیاض را چنین سند نصیب می شد لا بدّ آن سند را درین مقام ابتهاجا ذکر می نمود و بحصول آن در افتخار خود می افزود نه آنکه آن را در زاویه کتمان و اخفا می انداخت و خویشتن را بذکر این حدیث بصیغه جزم عرضه طعن و تشنیع و دار و گیر منقّدین نحاریر می ساخت.

دوم آنکه در ما سبق بتفصیل دانستی که أحمد بن حنبل که از ارکان اربعه اهل سنت ست و جلالت شان و رفعت مکان او نزد سَنِّه محتاج بیان نیست، حدیث نجوم را غیر صحیح بلکه موضوع گفته، و مزنی شاگرد رشید شافعی نیز این حدیث را صحیح ندانسته، و حافظ أبو بکر بزار در قدح و جرح این حدیث سندا و متنا سعی مشکور بعمل آورده، و حافظ ابن عدی نیز در آن قدح نموده و آن را غیر صحیح دانسته، و حافظ دارقطنی هم آن را مجروح ساخته، و حافظ ابن حزم آن را مکذوب و موضوع و باطل گفته و فرموده که هرگز صحیح نشده، و حافظ أبو بکر بیهقی افاده نموده که آسانید آن ضعیفه است و هیچ اسنادی درین باب ثابت نشده، و حافظ المغرب علامه ابن عبد البرّ قدح آن از مزنی و حافظ أبو بکر بزار نقل کرده و خود هم بعض طرق آن ذکر نموده و آن را مقدوح و مجروح ساخته.

و این همه حفاظ اُعلام و نقّاد فخام قبل از قاضی عیاض گذشته اند و اگر

عِبَقَاتُ الْاَنْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِئِمَّةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۱۹

قاضی بر افادات همه شان مطلع نشده باشد لابدّست که از تحقیقات بعض ایشان ضرور آگاه خواهد بود، و بعد چنین اطلاع اگر او را در خصوص حدیث نجوم سندی مثبت بدست می آمد لازم بود که برای افاده مستفیدین آن را ذکر نماید و طعن طاعنین را ازین حدیث بذکر آن سند دفع فرماید نه آنکه یکسر از ذکر آن إعراض کند و بذکر اُصل حدیث بلا سند و آن هم بصیغه جزم بنای احتیاط و حزم بر کند.

سوم آنکه اگر این حدیث سندی مثبت می داشت و بوجه من الوجهه قاضی عیاض از ذکر آن قاصر مانده بود لابدّ شراح کتاب «شفا» و مخرجین احادیث کتاب مذکور که از علمای اُعلام و نبهای فخام نزد سَنِّه اند و قبل از علی قاری گذشته ذکر آن می کردند و منّت عظمی بر قاضی عیاض می نهادند و گلوی او را از دار و گیر منقّدین نحاریر خلاص می دادند، حال آنکه هیچ احدی ازیشان برین مطلب قادر نشد بلکه بر عکس آن ایراد و اعتراض نمودن علمای اُعلام مثل حافظ زین الدّین عراقی و أبو ذر حلبی بر قاضی عیاض درین باب بابت و محققست، و آنفا از عبارت «مرقاة» علی قاری دانستی که سیوطی در «تخریج احادیث شفا» از راه جسارت



این حدیث را باین ماحه نسبت داده و در سنن او اثری از آن نیست، و ذلك أدلّ دلیل علی خبیة المسعی فی هذا الباب، كما لا یخفی علی اولی الحلوم و الألباب.

چهارم آنکه حرف کثرت طرق حدیث نجوم که علی قاری بر زبان آورده حرفیست بسیار سخیف، زیرا که بر ناظر افادات نقاد کبار و حفاظ أخبار که سابقاً گذشته ظاهر و باهرست که این حدیث هرگز طرق کثیره ندارد و بعضی طرقی که بآن مروی شده جهابذه أخبار و صیارفه آثار بقدر امکان خود در هر طریق قدح و جرح نموده‌اند و بکمال ایضاح و إفصاح مطاعن و مثالب رواة آن بیان فرموده و احدى ازیشان طرق این حدیث را موجب ترقی آن بسوی درجه حسن ندانسته، پس چگونه قاضی عیاض را جائز شد که با وصف دیدن افادات ایشان و ادراک قدح و جرحشان حسن ظنّ باین حدیث نماید و در إثبات رقاعت و صفاقت خود افزایش دهد، هل هذا إلّا ظنّ فاسد و وهم کاسد؟!

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۲۰

پنجم آنکه ادعای علی قاری که در فضائل أعمال بحديث ضعيف عمل کرده می‌شود دعوایست که بعد تسلیم هم مطلوب او را ثابت نمی‌کند زیرا که:

أولاً این حدیث ضعیف نیست بلکه مکذوب و موضوع و باطلست و احادیث موضوعه در هیچ مقامی قابل عمل نیست. و ثانیاً درین حدیث فضیلت عملی از أعمال خیر مذکور نیست تا گنجایش این ادعا باشد بلکه مفاد آن اهتدای امت باقتدای هر واحد از صحابه ست که آمریست بس عظیم و خطیبت بس فخیم و هرگز چنین حدیث ضئیل در مثل این مقصد جلیل قابل قبول ارباب حلوم و عقول نیست.

و ثالثاً اگر ازین همه در گذر نمائیم و فرض کنیم که قاضی عیاض را ذکر این حدیث در فضائل صحابه بوجه آنکه حدیث ضعیف در فضائل معمول به می‌شود جائز بود لیکن باز هم أصل ایراد و اعتراض بر قاضی عیاض که ذکر آن بصیغه جزمست علی حاله باقی می‌ماند، و این حقّه بازی و حیلّه سازی علی قاری گردن قاضی ماضی را از نیر تأنیب و تعبیر نمی‌رهاند، و آینده إنشاء الله تعالی از کلام خفاجی در «نسیم الریاض» و کلام شوکانی در «ارشاد الفحول» مزید بطلان و کمال هوان و نهایت خواری و زاری این تخدیع و تضلیل و تلمیع و تسویل علی قاری بمنصّه شهود خواهد رسید، فکن من المنتظرین و المتربّصین و استعذ بالله من کید المدغلین المتلصّصین.

### وجه ۴۰ قدح و جرح حدیث نجوم از طرف عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوی

وجه چهلّم آنکه علّامه عبد الرؤوف بن تاج العارفين المناوی در «تیسیر - شرح جامع صغیر» قدح و جرح حدیث نجوم از اکابر منقّدين نقل نموده زنک تبلیس و تعمیس از خواطر ناظرین بمصقل تحقیق زدوده، چنانچه در کتاب مذکور گفته: [

«سألت ربّي فيما يختلف فيه أصحابي»

أى ما حكمه «من بعدى» أى بعد موتى

«فأوحى إليّ: يا محمّد! إنّ أصحابك عندى بمنزلة النّجوم فى السّماء بعضها أضواء من بعض، فمن أخذ بشيء ممّا هم عليه من اختلافهم فهو عندى على هدى»

لأنّهم كنفس واحدة فى التّوحيد و نصره الدّين و اختلافهم إنّما نشأ عن اجتهاد و لهم محامل و لذلك كان اختلافهم رحمة كما

فى حدیث «السّجّزى فى الإبانة»

عن اصول الدّيانة و «ابن عساكر عن عمر»

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۲۱



قال ابن الجوزی: لا یصحّ، و الذّهبی: باطل .

### وجه ۴۱ جرح عبد الرّؤوف بن تاج العارفين المناو

وجه چهل و یکم آنکه علّامه عبد الرّؤوف بن تاج العارفين المناوی در «فیض القدير- شرح جامع صغیر» نیز ابدای عوار و إظهار شنار حدیث نجوم بسعی جمیل فرموده بذکر اقوال جرح اشتمال أسلاف خود در حقّ این حدیث موضوع استیصال آن بأحسن وجوه نمود، چنانچه در «فیض القدير- شرح جامع صغیر» در شرح حدیث

«سألت ربّي فيما يختلف فيه أصحابي من بعدى فأوحى إليّ: يا محمد! إنّ أصحابك عندي بمنزلة النّجوم»

، إلخ، علی ما نقل عنه گفته: [ «السّیجری فی» کتاب «الإبانه» عن اصول الدّیانه و «ابن عساكر» فی التّاریخ «عن عمر» بن الخطاب. قال ابن الجوزی فی «العلل»: هذا لا یصحّ، نعيم مجروح و عبد الرّحيم قال ابن معين: كذاب، و فی «الميزان»: هذا الحدیث باطل انتهى. و قال ابن حجر فی «تخریج المختصر»:

حدیث غریب سئل عن البزار فقال: لا یصحّ هذا الكلام عن النّبی (ص) انتهى. و قال الكمال ابن أبی شریف: كلام شیخنا- یعنی ابن حجر- یقتضی أنّه مضطرب، قال ابن عساكر: رواه عن سعيد زید العمیّ أبو الحواری و كان ضعيفا فی الحدیث. و قال ابن عدی: عامّة ما یرویه و من یروی عنه ضعفاء].

### وجه ۴۲ قدح و جرح حدیث نجوم از طرف شهاب الدّین أحمد بن محمّد بن عمر الخفاجی المصری الحنفی

وجه چهل و دوم آنکه شهاب الدّین أحمد بن محمّد بن عمر الخفاجی المصری الحنفی در «نسیم الرّیاض- شرح شفای قاضی عیاض» بقدح و جرح حدیث نجوم پرده از روی کار برداشته اعلام إعلام برای أرباب ألباب و أحلام افرشته، چنانچه در کتاب مذکور که نسخه عتیقه آن بخطّ عرب پیش نظر قاصر حاضرست گفته: [و قال صلی الله علیه و سلّم فی حدیث آخر رواه الدّار قطنی و ابن عبد البرّ فی العلم من طرق أسانید كلّها ضعیفه حتّى جزم ابن حزم بأنّه موضوع، و قال الحافظ العراقي: كان ینبغی للمصنّف رحمه الله أن لا یورده بصیغه الجزم، و ما قیل من أنّه لیس بوارد لأنّ المصنّف رحمه الله ساقه فی فضل الصّیحابه و قد استقرّوا علی جواز العمل بالحدیث الضّعیف فی فضائل الأعمال فضلا عن فضائل الرّجال؛ لا وجه له لأنّ قوله أصحابی کالتّجوم بأيّهم اقتدیتم اهتدیتم،

فیه العمل بما فعلوه و قالوه من الأحكام و لیس هذا من قبیل الفضائل الّتی یجوز العمل

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۲۲

فیها بالضعیف .

ازین عبارت واضح و آشکار می گردد که علّامه خفاجی در ابدای وهن و هوان و فساد و بطلان حدیث نجوم بچند وجه اهتمام نمود:

اول آنکه ظاهر کرده که أسانید تمامی طرق این حدیث ضعیفست.

دوم آنکه مصرّح ساخته که ابن حزم بموضوع بودن این حدیث جزم نموده.

سوم آنکه از حافظ عراقی نقل کرده که مصنّف یعنی صاحب «شفا» را سزاوار بود که بصیغه جزم آن را وارد ننماید.

چهارم آنکه کلام بعض اشخاص را که مشتمل بر دفع ایراد حافظ عراقی بر مصنّف «شفا» ست؟؟؟؟ ردّ نموده و واضح ساخته که دفع ایراد حافظ عراقی باین تقریر که مصنّف «شفا» حدیث نجوم را در فضل صحابه ذکر کرده و علما مستقرّ شده اند بر جواز عمل

بحديث ضعيف در فضائل أعمال فضلاء الرجال هیچ وجهی ندارد زیرا که در حدیث نجوم حکم عملست بفعل و قول صحابه و این از قبیل فضائل نیست که در آن عمل بحديث ضعيف جائز باشد.

و متانت و رزانت این تقریر خفاجی بر اهل نظر پوشیده نیست، و بعد ملاحظه آن بر محلّ بودن ایراد حافظ عراقی بر همگنان ظاهر و باهر می گردد.

لیکن عجبت که خفاجی بعد ازین خود حرکت مذبوحی نموده و خواسته که قاضی عیاض را از مؤاخذه و کشاکش ایراد حافظ عراقی وارهاند و او را ازین ورطه مهلکه بساحل نجات برساند، چنانچه گفته: [فلو قال إنه بمعنى الحديث الّذى قبله و هو حديث صحيح يعمل به و لذا ساقه بعده كالمتابعة له و لذا جزم به، كان أقوى و أحسن یعنی اگر کسی که در صدد حمایت قاضی عیاض و دفع ایراد حافظ عراقی ازو بر آمده است می گفت که حدیث نجوم بمعنی حدیث ما قبل یعنی حدیث اقتدا بشیخینست و آن حدیث صحیحست که عمل کرده می شود بآن و بهمین سبب قاضی عیاض آن را یعنی حدیث نجوم را بعد آن یعنی حدیث اقتدا مثل متابعت آن آورده و بهمین وجه جزم بآن نموده این کلام حامی قاضین عیاض اقوی و احسن می بود، انتهی حاصل کلام الخفاجی.

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۶۲۳

و پر ظاهرست که این تقریر سراسر تزویر که خفاجی برای حمایت حمای قاضی عیاض نسج نموده اوهن من بیت العنکبوت و أرق من ورق الثوت می باشد، زیرا که هر عاقل بصیر و متأمل خبیر نیکو می داند که:

اولا حدیث اقتدا حدیث دیگرست و حدیث نجوم حدیث دیگر، حدیث اول مخصوص برای شیخین وضع شده و حدیث دیگر برای جمله صحابه موضوع گردیده، و ازینجاست که بسیاری از علمای اصولیین اهل سنت حدیث نجوم را معارض حدیث اقتدا می دانند، کما لا يخفى على من لاحظ «إحكام الأحكام» للآمدی و «مختصر الأصول» لابن الحاجب و شرحه لعصّد الدّین الإيجی و «حاشیة التفتازانی» على هذا الشّرح و «شرح المنهاج» لعبید الله بن محمّد الفرغانی المعروف بالعبری و «معراج الوصول» للعلامة مجد الدّین الایکی و «التحریر» لابن الهمام السّیواسی و کتاب «التقریر و التّحییر» لابن أمير الحاجّ الحلبي و «التيسير» لمحمد أمين المعروف بأمر بادشاه البخاری و «مسلم الثبوت» لمحّب الله البهاری و «الصّیج الصادق» لملا نظام الدّین السّیهاولوی و «فواتح الرّحموت» لعبد العلی اللکهنوی و «شرح المسلم» للمولوی ولی الله اللکهنوی.

پس حدیثی را که معارض حدیث دیگر باشد هم معنی آن وانمودن صراحة طریق جمع بین الصّدّین پیمودنست.

ثانیا ادّعی این معنی که حدیث اقتدا حدیث صحیح و معمول به می باشد هرگز درست نیست، و بحمد الله تعالی در مجلّد حدیث طیر و نیز در همین مجلّد عنقریب بتفصیل تمام موضوع و مصنوع بودن آن مبین و مبرهن گردیده، و کمال فساد و بطلان آن حسب اعترافات اکابر اعلام و محققین فخام سنیّه بحدّ ثبوت رسیده و بعد ملاحظه آن هیچ عاقلی اقدام بر تصحیح آن نخواهد کرد.

ثالثا ادّعی این معنی که قاضی عیاض حدیث نجوم را بعد حدیث اقتدا مثل متابعت برای آن آورده حرفیست نهایت نامربوط زیرا که بر ناظر افادات علمای علم درایت مثل علامه ابن الصّیلاح و علامه نووی و زین الدّین العراقي و غیر ایشان واضح و لائح است که متابعت در حدیث واحد بتعدّد رواة متحقّق می شود و شاهد حدیث دیگرست

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۶۲۴

که بمعنی حدیث اول باشد، و پر ظاهرست که حدیث اقتدا و حدیث نجوم یک حدیث نیست. و نیز واضح و آشکار است که حدیث نجوم بمعنی حدیث اقتدا هم نیست بلکه معارض آنست، پس در این جا نه متابعت متحقّق می شود و نه صورت شاهد نمایان می گردد و هر گاه حال بر چنین منوال باشد قول خفاجی «و لذا ساقه بعده كالمتابعة له» چگونه حظّی از صحّت خواهد داشت؟!.

رابعا بر ناظر افادات علمای علم درایت این هم ظاهر و باهرست که در متابعت و شواهد روایات و ضاعین و کذابین بکار نمی آید، و غایه ما فی الباب آنست که روایات بعض ضعفاء مخصوصین درین باب قابل ذکر باشد، و چون در ما سبق مکررا واضح و آشکار

گردیده است که حدیث نجوم موضوع و مکذوب و باطلست و موضوع بودن آن را خود خفاجی از ابن حزم نقل کرده و رواه آن-  
 کما علمت سابقا- از جمله وضّاعین آنکاس و صنّاعین أرجاس هستند، لهذا این حدیث را از قبیل متابعات انگاشتن کمال ذهول و  
 غفول خود را فرا روی اهل حلوم و عقول واداشتن است.

خامسا اگر فرض کرده شود که حدیث نجوم بمعنی حدیث اقتداست و صحّت حدیث اقتدا هم بفرض محال مسلم داشته آید و  
 سیاق قاضی عیاض آن را مثل متابعت هم روا باشد، باز هم جزم قاضی عیاض بحدیث نجوم درست نمی شود، و بعد طی این مراحل  
 هم دست خفاجی بدامن مقصود نمی رسد زیرا که درین صورت می بایست که قاضی عیاض حدیث اقتدا را بصیغه جزم ذکر نماید و  
 حدیث نجوم را بصیغه تضعیف وارد سازد، چه بنا بر مزعوم باطل خفاجی حدیث اقتدا حدیث صحیحست و حدیث نجوم هرگز  
 صحیح نیست، حال آنکه قاضی چنین نکرده بلکه حدیث اقتدا را باسناد خود روایت کرده و حدیث نجوم را بلا ذکر سند بصیغه  
 جزم ذکر نموده، و پر ظاهرست که حدیث صحیح را بغیر حتم نقل کردن و حدیث غیر صحیح را حتما و جزما ذکر نمودن نهایت  
 شنیع و فظیحت و هرگز ستمی از جواز ندارد.

و بالجمله محلّ کمال عجبست که چرا قاضی عیاض حدیث اقتدا را که نزد خفاجی حدیث صحیحست بصیغه جزم وارد نموده بلکه  
 آن را بسند خود اگر چه آن

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۲۵

سند مقدوح و مجروحست روایت کرده و حدیث نجوم را که هرگز نزد خفاجی صحیح نیست بلکه بنا بر افاده خودش جمله اُسانید  
 آن ضعیفه است و ابن حزم آن را بالجزم موضوع گفته، قاضی بقلب موضوع و عکس مشروع آن را بصیغه حتم و جزم وارد نموده  
 در إثبات رقاعت و صفاقت خود نزد اولی الأَحْلَامِ إِلَى أَقْصَى الْغَايَةِ افزوده.

و ازینجا ثابت و متحقّق گردید که آنچه خفاجی در حمایت حمای قاضی عیاض نسج عنکبوتی نموده هرگز اقوی و أحسن نیست  
 بلکه اوهی و اوهنست و وهن و هوان آن بر أصحاب أبصار و أعيان واضح و عیان می باشد و خاک مذلّت و صغار برؤوس تابع و  
 متبوع می باشد، فلا تکن فی هذا الباب من الغافلين، فلقد ردّنا قول الخفاجی أسفل سافلين.

### وجه ۴۳ علامه محمد معین بن محمد امین السندی حدیث نجوم را بالقطع و الیقین موضوع گفته

وجه چهل و سوم آنکه علامه محمد معین بن محمد امین السندی که علوّ مرتبه [۱] و رفعت درجه اش در علم حدیث سابقا در مجلد  
 حدیث مدینه العلم دانستی، در «دراسات اللیب» حدیث نجوم را بالقطع و الیقین موضوع گفته، چنانچه در کتاب مذکور بعد ذکر  
 حدیث ثقلین و استدلال بآن بر عصمت اهل بیت علیهم السلام گفته: [فان قلت: قد ورد

«أصحابی کالتجوم بأيّهم اقتدیتم اهتدیتم»

، و

ورد «اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر»

رض، و

ورد «علیکم بسنتی و سنّة الخلفاء الراشدين»

الحديث، فقد ثبت الحثّ باقتداء غیرهم و اهتداء من اقتدی بهم. قلنا: الحديث الأول موضوع و إلّا لكان قوله «اهتدیتم» فيه خاصّة ممّا  
 يدلّ علی عدم خطئهم إلخ. [۱] مولوی صدیق حسن خان قنوجی در «طریقه مثلی» که آن را بنام پسر خود نور الحسن خان نوشته  
 است می گوید: [و الكتب فی المنع من التقليد و النهی عنه و الرد علی أهله الكثير الطيب منها: «عقد الجيد» و «الانصاف» للمحدث  
 الدهاوی و کتاب «دراسات اللیب فی الاسوة الحسنة بالحبيب» و كان مؤلفه الشيخ العلامة محمد معین بن محمد امین من أفاضل

الهند و تلامذه الشيخ أحمد ولي الله المحدث الدهلوی، و من قدح فيه بشيء من هفواته فهو رد عليه، كيف و الحاملون عليه من المقلدين لم يبلغوا معشار ما آتاه الله تعالى من علم البلاغة و الفهم البليغ و القول الفصيح و العقل السليم .

(۱۲). ذاکر حسین الموسوی کان الله له).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۲۶

ازین عبارت واضحست که علامه محمد معین سندی حدیث نجوم را صراحه موضوع می گوید و بمقابله حدیث ثقلین آن را مردود ساخته راه انصاف می پوید، و هر گاه حال این حدیث بر چنین منوال باشد که منصفین علمای اهل سنت خود آن را بمقابله حدیث ثقلین مردود نمایند و بقطع و یقین آن را موضوع و انموده در اظهار فساد آن افزایشند، احدى از اهل انصاف احتجاج مخاطب ما را باین حدیث موضوع و خبر مصنوع و آن هم در معارضه حدیث ثقلین و آن هم بمقابله اهل حق که مصداق «ظلماتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»

می باشد، جائز نخواهد انگاشت، و هرگز حضرتش را در تمسک باین کذب صریح و افک فضح معذور نخواهد داشت.

### وجه ۴۴ قاضی محب الله بهاری در کتاب «مسلم الثبوت» تضعیف حدیث نجوم نموده

وجه چهل و چهارم آنکه قاضی محب الله بهاری در کتاب «مسلم الثبوت» صراحه تضعیف حدیث نجوم نموده خبیث و خسران محتجین بآن در مطلوب خود بأوجز عبارات ظاهر و باهر فرموده، چنانچه در کتاب مذکور در مقام نفی حجیت إجماع شیخین و إجماع خلفای اربعه گفته: [قالوا ۱]: اقتدوا بالذین من بعدی أبی بکر و عمر و

علیکم بسنتی

، الحدیث. قلنا: خطاب للمقلّدين و بیان لأهلّیة الاتّباع لأنّ المجتهدین كانوا یخالفونهم و المقلّدين قد یقلّدون غیرهم، و أمّا المعارضه بأصحابی کالتّجوم

و خذوا شطر دینکم عن الحمیراء کما فی «المختصر»

فتدفع بأنهما ضعیفان .

و مخفی نماند که قاضی محب الله بهاری از اکابر علمای اعلام و أجله نبهای فخام نزد سنیّه است.

غلام علی آزاد بلگرامی در «سبحه المرجان» گفته: [القاضی محب الله البهاری رحمه الله تعالى، نسبت به إلى بهار- بكسر الموحدة و الهاء و الألف و الزاء- بلدة عظيمة ترجمه قاضی محب الله بهاری فی شرقی الفورب و كان يطلق اسم «صوبه» فی القديم علیها و من مدّه يطلق علی بتنه- بفتح الموحدة و سكون الفوقائیه و فتح التّون آخرها هاء- و البلدتان متّصلتان مسقط رأس القاضی موضوع کرا- بفتح الکاف و الزاء و الألف المقصورة- من توابع محب على فور، و هی معمورة من مضافات بهار و [۱] یعنی القائلین بحجیه إجماع الشیخین و حجیه إجماع الخلفاء الاربعه (۱۲).

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۲۷

عشیره القاضی ملقبه به ملک (بالمملک. ظ). و القاضی هو بحر من العلوم و بدر بین النجوم، جاب دیار الفورب فی عنفوان الشّباب و قرع فی طلب العلم کثیرا من الأبواب و أخذ أوائل الكتب الدّرسیّه من مواضع شتّى ثمّ انقطع برمتّه إلى حوزه درس المولوی قطب الدّین الشّمس آبادی و بدلالة هذا القطب قطع مسافة الاغتراب و انتهى إلى أقصى حدود الاكتساب و بعد ما تحلّى بالفضائل و برع فی الأمائل قصد الدّیار الجنوبيّه من الهند المعبر عنها بالدکن و لازم السّلطان عالمگیر فولاه قضاء لکهنو من بلاد الفورب و بعد عدّه سنین عزل عنه و قصد الدکن مرّه ثانیّه و قلّده سلطان عالمگیر قضاء- حیدرآباد و هی دار الخلافه للدّیار الشّرقیّه من الدکن ثمّ غضب علیه السّلطان بعله و عزله عن القضاء و بعد آیام عفی عنه بشفاعه الشّفعاء و أمره بتعلیم ابن ابنه السّلطان رفیع القدر بن السّلطان محمد معظم

بن السلطان عالمگیر و فَوْض عالمگیر فی آخر عمره حکومت کابل إلى ابنه محمد معظم المذكور الملقب بشاه عالم، فساد شاه عالم و ابنه السلطان رفیع القدر من الدکن إلى کابل و انسلک القاضي أيضا صحبة السلطان رفیع القدر بعلاقة التعليم حتى دخلوا کابل و بعد ما أقاموا بها مدّة يسيرة توفي السلطان عالمگیر فی الدکن سنة ثمانية عشرة و مائة و ألف و انتهض شاه عالم من کابل إلى الديار الهندية و أعطى القاضي منصبا جليلا و ولّاه صدارة ممالك الهند كلّها و لقبه بفاضل خان سنة تسعة عشر و مائة و ألف و فی هذه السنة أغار عليه هادم اللذات و أذاقه علاقهم الحسرات.

و من مصنفاته: «سَلَم العلوم» فی المنطق و «مسلم الثبوت» فی أصول الفقه و تاريخ تأليفه هذا الاسم و «الجواهر الفرد» و هي رسالة فی مسئله الجزء الذي لا يتجزى و التصانيف الثلاثة مقبولة متداولة فی مدارس العلماء].

و مولوی صديق حسن خان معاصر در «أبجد العلوم» گفته: [القاضي محبّ الله البهاری نسبة إلى بهار- بكسر الموحدة- بلدة عظيمة فی شرقي پورب، تعرف فی القديم بالصوبه ثم اطلق ذلك على بسنه، و البلدتان متصلتان. ولد القاضي بموضع كرا من توابع محبّ على فور و هي معمورة فی مضافات بهار و عشيرة القاضي تعرف بملك، و القاضي جاب ديار پورب و أخذ أوائل الكتب الدرسية من مواضع شتى ثم انقطع برمته

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۲۸

إلى حوزة درس القطب الشمس آبادی فصار بحرا من العلوم و بدرا بين النجوم، و رحل إلى الدکن و لازم السلطان عالم گیر فولاه قضاء لكهنؤ ثم بعد مدّة قضاء حيدرآباد و هي دار الإمارة للديار الشرقية من دکن ثم عزله ثم أمره بتعليم ابن ابنه رفیع القدر بن محمد معظم، ثم لما فَوْض عالم گیر فی آخر عمره حکومت کابل إلى ابنه محمد معظم الملقب بشاه عالم و سافر هو مع ابنه رفیع القدر من الدکن إلى کابل صحبه القاضي، و لما توفي عالم گیر فی الدکن سنة ۱۱۱۸ و انتهض شاه عالم من کابل إلى الديار الهندية أعطى القاضي منصبا جليلا و ولّاه صدارة ممالك الهند كلّها و لقبه بفاضل خان سنة ۱۱۱۹ فتوفي فی هذه السنة. و من مؤلفاته: «سَلَم العلوم» فی المنطق و «مسلم الثبوت» فی اصول الفقه و «الجواهر الفرد» فی مسئله الجزء الذي لا يتجزى، و هذه الثلاثة مقبولة متداولة فی مدارس العلماء].

### وجه ۴۵ ملّا نظام الدّین السّیّالوی موضوع بودن حدیث نجوم را بکمال صراحت افاده نموده

وجه چهل و پنجم آنکه ملّا نظام الدّین السّیّالوی که از اکابر علمای این دیار و أجلّه نبهای این أمصارست در «صبح صادق- شرح منار» موضوع بودن حدیث نجوم را بکمال صراحت افاده نموده و در إظهار وهن و هوان و فساد و بطلان آن قصب السّبق از أقران خود ربوده، چنانچه در کتاب مذکور در مبحث إجماع در ردّ کسانی که احتجاج بحديث اقتدا و

حديث «عليكم بسنتي و سنة الخلفاء الراشدين»

کرده اند گفته: [و اجيب أيضا بأنهما معارضان

بقوله (ص): أصحابي كالتنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم،

و قوله (ص): خذوا شطر دينكم عن هذه الحميراء

، فتقاعد الاحتجاج. و أجيب بأنّ الحديث الأوّل و إن روى عن المعبريات لم يعرف. قال ابن حزم فی رسالته الكبرى: مكذوب موضوع باطل، و به قال أحمد و البزار. و أمّا الحديث الثانی فهو أيضا لم يعرف، كما عن المزى و الذّهبي و غيرهما. و قال الذّهبي: هو من الأحاديث الواهية التي لا يعرف لها إسناد. و قال السّيبكّي و الحافظ أبو الحجاج: كلّ حديث فيه لفظ الحميراء لا أصل له إلّا حديثا واحدا فی النساء (النسائي. ظ). هكذا فی بعض شروح «التحرير»].

**وجه ۴۶ مولوی عبد العلی لکهنوی قدح و جرح حدیث نجوم**

وجه چهل و ششم آنکه مولوی عبد العلی لکهنوی که نزد سنیّه این بلاد و أمصار بمفاخر کثیره موصوف و نزد صغار و کبارشان به بحر العلوم مشهور و معروفست

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۱، ص: ۶۲۹

در «فواتح الرحموت- شرح مسلم الثبوت» قدح و جرح حدیث نجوم بأوضح بیان مصرّح ساخته بآبدای کمال وهن و هوان و فساد و بطلان آن حسب تصریحات اعیان و أركان مذهب خود پرداخته، چنانچه در کتاب مذکور در مبحث إجماع شیخین و خلفای أربعه گفته: [و أمّا المعارضة]

بأصحابی کالتجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم، رواه ابن عدی و ابن عبد البرّ، و خذوا شطر دینکم من الحمیراء ، أی أمّ المؤمنین عائشة الصّدیقه، كما فی «المختصر» فتدفع بأنّهما ضعيفان لا يصلحان للعمل فضلا عن معارضة الصّحاح أمّا الحديث الأول فلم يعرف، قال ابن حزم فی رسالته الكبرى: مكذوب موضوع باطل، و به قال أحمد و البرّار. و أمّا الحديث الثانی فقال الذّهبي: هو من الأحاديث الواهية التي لا يعرف لها إسناد. قال السّيبكي و الحافظ أبو الحجاج: كلّ حديث فيه لفظ الحميراء لا أصل له إلّا حديث واحد فی النسائي. كذا فی «التيسير».

و مخفی نماند که این کلام بحر العلوم سنیّه که در قدح و جرح حدیث نجوم مسرود ساخته برای دیگر کلمات او که متعلّق بتأیید این حدیث قبل ازین کلام در بعض مواضع کتاب خود ذکر کرده است ماحی و عافی می باشد و خاک مذلت و هوان بر سر محتجّین باین حدیث موضوع بأخسّ وجوه می باشد، فتنبّه لذلك و لا تغترّ بما یورطک فی المهالك.

**وجه ۴۷ إمام حافظ مجتهد سنیّه قاضی محمد بن علی بن محمد الشوکانی حدیث نجوم را مقدوح و مجروح وانموده**

وجه چهل و هفتم آنکه إمام حافظ مجتهد سنیّه قاضی محمد بن علی بن محمد الشوکانی در «إرشاد الفحول إلى تحقیق الحقّ من علم الأصول» حدیث نجوم را مقدوح و مجروح وانموده بتفصیل جمیل مطعون و موهون بودن آن مبین و مبرهن فرموده، چنانچه در کتاب مذکور در مبحث إجماع گفته: [و هكذا]

حدیث أصحابی کالتجوم بآیهم اقتدیتم اهتدیتم ، یفید حجّیه قول کلّ واحد منهم، و فيه مقال معروف لأنّ فی رجاله عبد الرّحیم العمی عن أبيه، و هما ضعيفان جدّا بل قال ابن معین: إنّ عبد الرّحیم کذاب، و قال البخاری: متروک، و کذا قال أبو حاتم، و له طریق أخرى فيها حمزة النّصیبی و هو ضعيف جدّا، قال البخاری: منکر الحديث، و قال ابن معین: لا یساوی فلسا، و قال ابن عدی: عامیة مروياته موضوعة، و روى أيضا من طریق جمیل بن زید و هو مجهول .

عقبات الانوار فی امامة الائمه الاطهار، ج ۲۱، ص: ۶۳۰

و ازین عبارت ظاهر و باهرست که علّامه شوکانی در امانت شوکت حدیث نجوم و إظهار موهوبیت آن بر أرباب عقول و حلوم افاده فوائد عدیده و افاضه عوائد سدیده نموده.

أول آنکه مصرّح نموده که درین حدیث مقال معروفست، و ازینجا واضح و آشکار می گردد که کلام منقّدین و محقّقین در قدح و جرح این حدیث نزد علما معروف و مشهورست و مخفی و مستور نیست.

دوم آنکه افاده کرده که راوی این حدیث عبد الرّحیم بن زید عمی از پدر خود می باشد و این هر دو نفر خیلی ضعیف هستند.

سوم آنکه برای إظهار مزید قدح عبد الرّحیم از ابن معین نقل کرده که عبد الرّحیم کذابست.



چهارم آنکه برای إثبات همین مطلب از بخاری نقل نموده که عبد الرّحیم متروکست.  
 پنجم آنکه برای همین غرض افاده کرده که أبو حاتم هم عبد الرحیم را متروک گفته:  
 ششم آنکه مصرّح نموده که برای حدیث نجوم طریق دیگرست که در آن طریق حمزه نصیبی واقع شده و او خیلی ضعیفست.  
 هفتم آنکه برای إثبات مزید مقدوحیّت حمزه نصیبی از بخاری نقل کرده که او منکر الحدیث.  
 هشتم آنکه برای همین مقصد از ابن معین نقل نموده که حمزه نصیبی برابر یک پول هم نیست، و بدتر ازین چه توهین و تهجین خواهد بود؟! نهم آنکه بهمین غرض از ابن عدی نقل آورده که عامه مرویات حمزه موضوعه می باشد.  
 دهم آنکه افاده نموده که حدیث نجوم از طریق جمیل بن زید نیز منقولست و او مجهولست، و تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ فیها لأهل الكذب و الزّور مخاز عامّة شاملة.

### وجه ۴۸ علامه شوکانی در «ارشاد الفحول» حدیث نجوم را قدح و جرح نمود

وجه چهل و هشتم آنکه علامه شوکانی در «ارشاد الفحول» در مسئله عدم حجّیت قول صحابی نیز وهن و هوان و فساد و بطلان و قدح و جرح حدیث نجوم بکمال  
 عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۳۱  
 ایضاح و افصاح پیش روی ارباب نظر نهاده در إِبَانَتِ مقدوحیّت و موهوبیّت و مجروحیّت و مطعونیّت آن داد نهایت إنصاف داده، چنانچه گفته: [وَأَمَّا مَا تَمَسَّكَ بَعْضُ الْقَائِلِينَ بِحُجِّيَّةِ قَوْلِ الصَّحَابِيِّ عَمَّا (بما. ظ)  
 روى عنه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: أَصْحَابِي كَالنَّجُومِ بَأَيِّهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ  
 ، فهذا ممّا لم يثبت قط، و الكلام فيه معروف عند أهل هذا الشأن بحيث لا يصحّ العمل بمثله في أدنى حكم من أحكام الشّرع فكيف  
 مثل هذا الأمر العظيم و الخطب الجليل .  
 ازین عبارت سراسر بشارت پیدا و هویدا است که علامه شوکانی بمقابله کسی که تمسّک بحدیث نجوم نموده اولاً افاده می فرماید که این حدیث از جمله آن احادیث ست که هرگز ثابت نشده، و فيه من التّأكيد الأكيد ما لا يخفى على أهل البصر الحدید، ثانیاً تصریح نموده که کلام درین حدیث معروفست نزد اهل این شان، یعنی علمای علم حدیث قدح و جرح این حدیث را بخوبی می دانند و آن را هرگز بمنصّه صحت و ثبوت نمی نشانند، ثالثاً افاده کرده که وهن این حدیث بحدّی رسیده است که عمل بمثل آن در أدنی حکمی از احکام شرع صحیح نیست چه جائی که در مثل این امر عظیم و خطب جلیل یعنی حجّیت قول صحابی، و فی هذه الوجوه الثلاثة ما يكشف عن سوء حال المحتجّين بهذا الكذب البادى الغائئة.

### وجه ۴۹ علامه شوکانی در کتاب «القول المفید فی ادلّة الاجتهاد و التّقليد» هم قدح و جرح حدیث نجوم نموده

وجه چهل و نهم آنکه علامه شوکانی در کتاب «القول المفید فی ادلّة الاجتهاد و التّقليد» هم در قدح و جرح حدیث نجوم اهتمام تمام نموده طریق توهین و تهجین آن بأقدام اقدام تامّ پیموده، چنانچه در کتاب مذکور جائی که أدلّه مقلّبدین مذکور ساخته و برّد آن پرداخته می گوید: [و ممّا استدّلوا به:  
 حدیث أصحابی كالنّجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم.

و الجواب أنّ هذا الحدیث قد روى من طرق عن جابر و ابن عمر رضی الله عنهما، و صرّح أئمّة الجرح و التّعديل بأنّه لم یصحّ منه (منها. ظ) شیء و أنّ هذا الحدیث لم یثبت عن رسول الله صَلَّى الله عليه و سَلَّمَ و قد تكلم عليه الحفاظ بما یشفی و یکفی، فمن رام



البحث عن طريقه و عن تضعيفها فهو ممكن بالنظر في كتاب من كتب هذا الشأن. و بالجملة فالحديث لا تقوم به حجة].

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۳۲

ازین عبارت پر مهارت واضح و آشکار است که علامه شوکانی إبانته و إظهار عیب و عوار حدیث نجوم بچند وجه فرموده:

اول آنکه: افاده کرده که ائمه جرح و تعدیل تصریح نموده‌اند به اینکه هیچ طریقی از طرق حدیث نجوم صحیح نیست.

دوم آنکه: از ائمه جرح و تعدیل نقل نموده که این حدیث از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت نشده سوم آنکه:

ظاهر کرده که حفاظ علم حدیث برین حدیث کلام کرده‌اند بیانی که شافی و کافیهست.

چهارم آنکه: افاده نموده که هر که بخواهد که از طرق این حدیث و از تضعیف آن طرق بحث نماید پس این معنی ممکن است

بنظر کردن در کتابی از کتب این شان.

پنجم آنکه: در آخر کلام اعتراف سراسر انصاف نموده که باین حدیث حجّتی قائم نمی‌شود، و فی هذه الوجوه الخمسة ما يقطع

جوار المعاند و همسه.

### وجه ۵۰ ولی الله بن حبيب الله اللکهنوی در إبداء قدح حدیث نجوم نمود

#### اشاره

وجه پنجاهم آنکه ولی الله بن حبيب الله اللکهنوی در إبداء قدح حدیث نجوم سعی جمیل نموده بذکر افادات متقدمین و تحقیقات متأخرین متعلّق بتهجین و توهین این حدیث در تخجیل و تشویر و تندید و تعییر متمسّک غریر و متشبّث مستوجب نکیر افزوده، چنانچه در «شرح مسلم الثبوت» بعد ذکر احتجاج بعض سنیّه بحديث اقتداء و حدیث سنّة الخلفاء گفته: [و أما المعارضة للحديثين المذكورين

بقوله صلعم: أصحابي كالتجوم بأيهم اقتديتم، رواه ابن عدی و ابن عبد البر،

و بقوله: خذوا شطر دينكم عن الحميراء،

أى عائشة رضى الله عنها؛ فانهما يدلّان على جواز الأخذ بقول كل صحابي و قول عائشة و إن خالف قول الشيخين أو الأربعة، فتقاعد احتجاجكم كما فى «المختصر» لابن الحاجب، فتدفع بأنهما ضعيفان، فى الحاشية [۱]: على أنّ الثانى يتبادر منه الزوايه أما ضعف الأول فلما قال أحمد: حدیث لم یصحّ، و البرّار: لا یصحّ مثل هذا الكلام عن النبی صلی الله علیه و سلم؛ و أما الثانى فلما قال الذهبي: هو من الأحاديث الواهية، و [۱] أى فى الحاشية المنهية التى كتبها مصنف «مسلم الثبوت» (۱۲. ن).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاَثَمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۳۳

قال السّيبكّی عن شيخه: كلّ حدیث فيه لفظ الحميراء لا أصل له إلّا حديثا واحدا فى النساء (النسائي. ظ) كذا فى «التقرير»، انتهت [۱]: اعلم أنّ الحديث الأول و إن روى فى المعبررات عن عمر و ابنه و جابر و ابن عباس و أنس بألفاظ مختلفة أقربها إلى اللفظ المذكور ما

أخرج ابن عدی فى «الكامل» و ابن عبد البرّ فى كتاب «بيان العلم» عن ابن عمر قال: قال رسول الله صلعم: مثل أصحابي مثل النجوم يهتدى بها فأیهم اخذتم بقوله اهتديتم.

و لكن لم یصح منها شيء، قاله أحمد و البرّار. قال ابن حازم (حزم. ظ) فى رسالته الكبرى: مكذوب موضوع باطل. نعم، الحديث الصحيح يؤدّى بعض معناه و هو

حدیث ابی موسی المرفوع: النجوم أمانة السَّيِّءاء فإذا ذهب النُّجُوم أتى أهل السَّيِّءاء ما يوعدون و أنا أمانة لأصحابي فإذا ذهب أتى أصحابي ما يوعدون و أصحابي أمانة لأمتي فإذا ذهب أصحابي أتى أمتي ما يوعدون.

كذا نقل في «التيسير» عن «التقير»، و قال:

الحديث الثاني ذكر فيه أنَّ الحافظ عماد الدِّين بن كثير سأل الحافظين المزيَّ و الذَّهبيَّ عنه فلم يعرفاه، و نقل عن كثير من الحفاظ مثله، و قال الذَّهبيُّ: هو من الأحاديث الواهية التي لا يعرف لها إسناد، و قال السَّيِّكيُّ و الحافظ أبو الحجاج المزيَّ. كلَّ حديث فيه لفظ الحميراء لا أصل له إلَّا حديثا واحدا في النساء (النسائي. ظ)، فلا يصلحان معارضين للآولين .

و مولوی ولی اللہ لکھنوی از جملہ علمای کبار و کملائی اُخبار نزد ستیہ این دیارست. بعضی از مفاخر و مآثر او باید شنید.

خود مولوی ولی اللہ در «أغصان أربعه» در ذکر اولاد مولوی حبیب اللہ والد خود گفته: [اکبر آنها در سنّ: راقم حروفست، مختصرات در خدمت والد ماجد تحصیل

### ترجمہ مولوی ولی اللہ لکھنوی

نموده و از «شرح جامی» تا «مسلم الثبوت» بخدمت عمّ خود ملا مبین قدّس سرّ تحصیل ساخته و بعد فراغ تحصیل زمانی در تکمیل کوشیده اکثر اوقات در مطالعه کتب قدما صرف نموده و در تحقیق اقوال متأخرین دقیقه نگذاشته، عمری بتدریس طلبه علم گذرانیده و زمانی در تألیف کتب بسر برده [۱] ای انتہت الحاشیۃ المنہیۃ (۱۲، ن).

عقبات الانوار فی امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۶۳۴

و مکروهات بسیار دیدہ اما حفظ و حمایتِ اِلهی را غالب بر همه چیزها یافته از ابتدای جوانی بفقدان فرزند گرفته خاطر شدم پس از آنکہ فرزند (فرزند). ظ) بوجود آمدند بموت آنها رنجیدم، اکنون کہ عمرم از شصت سال در گذشت دو فرزند و یک دختر خدای تعالی عنایت فرموده، او سبحانه تعالی آنها را در مہد حمایت خود داشته پرورش نماید و بعمر طبعی رساند و علم و فضل نصیب گرداند اِنَّہ علی کل شیء قدير.

و مولوی محمد انعام اللہ پسر ولی اللہ مذکور در ضمیمہ أغصان أربعه در ذکر والد خود گفته: [ذات با برکات جنابشان جامع علوم معقول و منقول و حاوی فروع و اصول صاحب تصانیف کثیرہ بود چنانچہ «شرح مسلم الثبوت» مسمی بہ «نفائس الملکوت» و تفسیر «معدن الجواهر» بکمال شرح و بسط و «حاشیہ ہدایۃ الفقہ» بر عبادات و معاملات و «حاشیہ بر حاشیہ کمالیہ- شرح عقائد جلالی» و «حاشیہ زوائد ثلثہ» و «حاشیہ صدرا» و «شرح غایۃ العلوم» و «معارج العلوم» و «تذکرۃ المیزان» و «تکملہ شرح سلّم» مولوی عبد الحقّ قدّس سرہ و «تکملہ شرح سلّم» ملا حسن مغفور و «رسالہ تشکیک» و «کشف الأسرار فی خصائص سیّد الأبرار» و «مرآۃ المؤمنین و تنبیہ الغافلین فی مناقب آل سیّد المرسلین» و «آداب السلاطین» و «عمدۃ الوسائل» و رسالہ ہذا موسوم بہ «أغصان أربعه» و تصانیف خودش یادگار در عالم دارد. المختصر، جملہ عمر عزیز خویش بتصانیف و درس طلبہ علم بسر برده و از علم او عالمی فیض یاب گردید، شاگردانش نامی و گرامی و از علمای متبحر شمرده می شوند، و در نظر ارباب و حاکمان «اودہ» معزّز و ممتاز ماند و بر مناصب جلیلہ فائز گشتہ محسود گشت، بعمر ہشتاد و ہشت سال در ماہ صفر بتاریخ دہم کلمہ گویان بجوار رحمت ایزد مئان طرح اقامت فکند، سنین وفاتش [۱] از تاریخی کہ حکیم ظہیر الدین جواد فتحپوری گفته مؤید (ہویدا. ظ) می گردد [۱] مولوی عبد الحی لکھنوی کہ سرآمد علمای فرنگی محل در عصر خود بودہ در حاشیہ رسالہ «أغصان أربعه» درین مقام بخط خود نوشتہ: [انتقال جناب مولوی ولی اللہ مصنف این رسالہ شب شنبہ دہم صفر سنہ ۱۲۷۰ ہجری، تاریخ فوتش از فقیر راقم الحروف.

امام زمن اوستاد بهانی پرواز روحش ملائک مبشر

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۳۵  
 رکن دین مولوی ولیّ الله آن بفضل و کمال علم اکمل  
 دعوتی را بجان اجابت کرد که شنیده است از زبان أجل  
 بتفرد که در صفاتش بود از عطای خدای عزّ و جل  
 می توان گفت سال تاریخش بی تکلف بری ز نقص و خلل  
 کز وفاتش شدند بی سر و پا ورع و شرع و فضل و علم و عمل  
 انتهی ما فی الضّمیمه، و لا یخفی ما فی هذا النّظم من المبالغة الذمیمه

### وجه ۵۱ مولوی صدیق حسن خان معاصر در کتاب «حصول المأمول من علم الأصول» حدیث نجوم را قدح نموده

وجه پنجاه و یکم آنکه مولوی صدیق حسن خان معاصر در کتاب «حصول المأمول من علم الأصول» با آنکه در مسئله عدالت صحابه بسوی ذکر حدیث نجوم شتافته لیکن باز هم چاره بجز اظهار مقدوح و مجروح بودن آن نیافته، چنانچه در کتاب مذکور گفته: [و البحث عن عدالة الراوی إنما هو فی غیر الصّحابة فأما فیهم فلا- لأنّ الأصل فیهم العدالة. قال القاضي: هو قول السّلف و جمهور الخلف، و قال الجوينی: بالإجماع، و وجه هذا القول ما ورد من العمومات المقتضیة لتعديلهم کتابا و سنّه کقوله سبحانه:

كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ

، و قوله: جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا

، أی عدولا، و قوله: لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ

، و قوله: وَالسَّابِقُونَ\*

، و قوله: وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ

، و

قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: خير القرون قرنی،

و قوله فی حقّهم: لو أنفق أحدكم مثل أحد ذهباً ما بلغ مدّ أحدهم و لا نصيفه،

و هما فی الصّحیح، و

قوله: أصحابی کالنجوم،

على مقال فيه معروف .

از این عبارت ظاهرست که در حدیث نجوم مقالیست معروف و مراد ازین مقال معروف همان قدح و جرحست که اکابر اعلام و أجلّه فخام سّیّه در این حدیث مرّ بعد اخری ابدای آن نموده طریق اعتراف بآن یاالجای قادر علی الإطلاق پیموده‌اند. بذکر صفاتش بسالشی شنیدم فقیه و اصولی محدث مفسر

سنه ۱۲۷۰].

(۱۲). ذاکر حسین الموسوی، کان الله له).

عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاِطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۳۶

تحقیق اُنیق فیہ تدقیق رشیق

اشاره

مخفی نماند که حدیث مسلم که مشتمل بر امان بودن نجوم برای سما و امان بودن أصحاب برای اُمت می‌باشد و در بعض عبارات سابقه ذکرش استطرادا آمده است اگر چه با حدیث نجوم مباحث عنه متحد نیست لیکن ذکر آن هرگز فائده بحال مؤیدین حدیث نجوم نمی‌رساند و گلولی متمسکین متشبثین آن را از آیدی ناقدین مدققین نمی‌رهاند. تفصیل این اجمال آنکه این حدیث در «صحیح مسلم» باین ألفاظ مذکورست:

[حدَّثنا أبو بكر بن أبي شيبة و إسحاق بن إبراهيم و عبد الله بن عمرو بن أبان، كلهم عن حسين قال: أبو بكر: ثنا حسين بن علي الجعفي عن مجمع بن يحيى عن سعيد بن أبي بردة عن أبي بردة عن أبيه قال: صلينا المغرب مع رسول الله صلى الله عليه و سلم ثم قلنا: لو جلسنا حتى نصلّي معه العشاء، قال فجلسنا فخرج علينا فقال: ما زلتم ههنا؟ قلنا: يا رسول الله! صلينا معك المغرب ثم قلنا نجلس حتى نصلّي معك العشاء. قال: أحسنتم، أو: أصبتم. قال: فرفع رأسه إلى السماء- و كان كثيرا ما يرفع رأسه إلى السماء- فقال: النجوم أمانة للسماء فإذا ذهب النجوم أتى السماء ما توعد، و أنا أمانة لأصحابي فإذا ذهب أتى أصحابي ما يوعدون، و أصحابي أمانة لأمّتي فإذا ذهب أصحابي أتى أمّتي ما يوعدون .

و در کمال ظهورست که مدار این حدیث بر أبو موسی الأشعری می‌باشد، و مخازی عظیمه و فضائح جسمیه او بالاتر از آنست که احصای آن توان کرد. نبذی از آن نحیف در کتاب «استقصاء الإفحام» بنحوی بیان نموده‌ام که بعد ملاحظه آن در سوء حال و خسران مآل أبو موسی عاقلی را شک و ریب دامنگیر نمی‌شود، لهذا ناظر بصیر را احاله بکتاب مذکور نموده در این جا بر بعض روایات و عبارات علمای اعلام سّیّه که کاشف از متهم بودن أبو موسی در نقل حدیث می‌باشد اکتفا می‌نمایم.

پس باید دانست که أبو داود سلیمان بن داود الطیالسی در «مسند» خود گفته:

[حدَّثنا وهب بن خالد عن داود عن أبي نضرة عن أبي سعيد الخدري أن الأشعري استأذن علي عمر ثلاثا و لم يؤذن له فرجع فأرسل إليه فقال: إنّي استأذنت ثلاثا فلم يؤذن لي،

عِبَقَاتُ الْأَنْوَارِ فِي إِمَامَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَطْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۳۷

سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: إذا استأذن المستأذن فلم يؤذن له فليرجع. فقال: لتأتيني بمن يعلم هنا (هذا. ظ) أو لأفعلن بك و لأفعلن! قال أبو سعيد: جاءني الأشعري يرعد قد اصفّر لون وجهه فقام على حلقة من أصحاب النبي صلى الله عليه و سلم فقال: أنشد الله رجلا علم من هذا علما إلّا قام به فأتى قد خفت هذا الرجل على نفسه! فقلت أنا معك فقال آخر: و أنا معك، فسرى عنه .

و أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني در «مسند» خود گفته:

[ثنا سفيان، ثنا يزيد بن خصيفة عن بسر بن سعيد عن أبي سعيد الخدري، قال: كنت في حلقة من حلق الأنصار فجاءنا أبو موسى كأنه مذعور فقال: إنّ عمر أمرني أن آتیه فأتيته فاستأذنت ثلاثا فلم يؤذن فرجعت، و قد قال ذلك رسول الله صلى الله عليه و سلم: من استأذن ثلاثا و لم يؤذن له فليرجع. فقال: لتجيئن بيئته على الذي تقول و إلّا أوجعتك. قال أبو سعيد: فأتانا أبو موسى مذعورا- أو قال: فرعا- فقال: أستشهدكم، فقال أبي بن كعب: لا يقوم معك إلّا أصغر القوم. قال أبو سعيد: و كنت أصغرهم فقامت معه و شهدت أن رسول الله صلى الله عليه و سلم قال: من استأذن ثلاثا و لم يؤذن له فليرجع .

و نیز أحمد در «مسند» خود گفته:

[ثنا يزيد: أنبأنا داود عن أبي نضرة عن أبي سعيد الخدري، قال: استأذن أبو موسى علي عمر ثلاثا فلم يؤذن له فرجع فلقبه عمر فقال: ما شأنك رجعت؟ قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه و سلم يقول: من استأذن ثلاثا فلم يؤذن له فليرجع، قال: لتأتين علي هذا بيئته أو لأفعلن و لأفعلن. فأتى مجلس قومه فناشدهم الله عزّ و جل، فقلت: أنا معك فشهدوا له بذلك فخلّى سبيلهم .

و نیز أحمد در «مسند» خود گفته:

[ثنا زید بن هارون قال: أنا داود عن أبي نصره عن أبي سعيد الخدري قال: استأذن أبو موسى علي عمر (رض) ثلاثاً فلم يؤذن له فرجع فلقیه عمر (رض) فقال: ما شأنك رجعت؟ قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: من استأذن ثلاثاً ولم يؤذن له فليرجع. فقال: لتأتين علي هذه بيئته أو لأفعلنّ ولأفعلنّ. فأتيت مجلس قومه فنا شدهم الله تعالى، فقلت: أنا معك، فشهدوا له فخلى سبيله. و أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي السمرقندي در «مسند» خود عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۶۳۸ گفته:

[أخبرنا أبو التّعمان ثنا يزيد بن زريع ثنا داود عن أبي نصره عن أبي سعيد الخدري أنّ أبا موسى الأشعري استأذن علي عمر ثلاث مرّات فلم يؤذن له فرجع فقال: ما رجعت؟ قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: إذا استأذن المستأذن ثلاث مرّات فان أذن له و إلّا فيرجع، فقال: لتأتين بمن يشهد معك أو لأفعلنّ ولأفعلنّ. قال أبو سعيد: و أتانا و أنا في قوم من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد و هو فزع من وعيد عمر إياه فقام علينا فقال: أنشد الله منكم رجلاً سمع ذلك من رسول الله صلى الله عليه وسلم إلّا شهد لي به، قال: فرفعت رأسي فقلت: أخبره أنّي معك على هذا، و قال ذاك آخرون فسرى عن أبي موسى. و بخاری در صحیح خود گفته:

[حدّثنا محمد بن سلام: أخبرنا مخلد بن يزيد أخبرنا ابن جريج قال: أخبرني عطاء عن عبيد بن عمير أنّ أبا موسى الأشعري استأذن علي عمر بن الخطاب فلم يؤذن و كأنّه كان مشغولاً فرجع أبو موسى ففرغ عمر فقال: أ لم أسمع صوت عبد الله بن قيس، ائذنوا له، قيل: قد رجع فدعاه فقال: كنّا نؤمر بذلك فقال تأتيني على ذلك بالبيئته فانطلق إلى مجلس الأنصار فسألهم فقالوا: لا يشهد لك على هذا إلّا أصغرنا أبو سعيد الخدري، فذهب بأبي سعيد الخدري فقال عمر: اخفي هذا عليّ من أمر رسول الله صلى الله عليه وسلم؛ ألّهاني الصّفق بالأسواق. يعني الخروج إلى التّجارة].

و نیز بخاری در «صحیح» خود گفته:

[حدّثنا عليّ بن عبد الله حدّثنا سفيان حدّثنا يزيد بن خصيفة عن بسر بن سعيد عن أبي سعيد الخدري قال: كنت في مجلس من مجالس الأنصار إذ جاء أبو موسى كأنّه مذعور فقال: استأذنت علي عمر ثلاثاً فلم يؤذن لي فرجعت فقال: ما منعك؟ قلت استأذنت ثلاثاً فلم يؤذن لي فرجعت و قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إذا استأذن أحدكم ثلاثاً فلم يؤذن له فليرجع، فقال: لتقيمنّ عليه بيئته أ منكم أحد سمعه من النّبي صلى الله عليه وسلم؟ فقال ابني بن كعب و الله لا يقوم معك إلّا أصغر القوم، فكنت أصغر القوم، فقامت معه فأخبرت عمر أنّ النّبي صلى الله عليه وسلم قال ذلك.

و قال ابن المبارك: أخبرني ابن عيينه حدّثني يزيد عن بسر بن سعيد قال:

سمعت أبا سعيد بهذا. قال أبو عبد الله: أراد عمر التّثبت لا أن لا يجيز خبر الواحد.

و نیز بخاری در صحیح خود گفته:

[حدّثنا مسدّد حدّثنا يحيى عن ابن جريج

عبقات الانوار في امامة الائمة الاطهار، ج ۲۱، ص: ۶۳۹

حدّثني عطاء عن عبيد بن عمير قال: استأذن أبو موسى علي عمر فكأنّه وجده مشغولاً فرجع فقال عمر: أ لم أسمع صوت عبد الله بن

قیس ائذنوا له، فدعى له فقال: ما حملك على ما صنعت؟ فقال: إِنَّا كُنَّا نؤمر بهذا. قال: فأنتى على هذا بينه أو لأفعلن بك.

فانطلق إلى مجلس من الأنصار فقالوا: لا يشهد إلّا أصاغرنا (أصغرنا. ظ) فقام أبو سعيد الخدرى فقال: قد كُنَّا نؤمر بهذا، فقال عمر: خفى علىّ هذا من أمر النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ألهانى الصَّفْقُ بِالْأَسْوَاقِ .  
و مسلم در صحیح خود گفته:

[حدَّثني أبو الطاهر أخبرني عبد الله بن وهب، ثنى عمرو بن الحرث عن بكير بن الأشجع أن بسر بن سعيد حدثه أنه سمع أبا سعيد الخدرى يقول: كُنَّا فِي مَجْلِسٍ عِنْدَ أَبِي بِنِ كَعْبٍ فَأَتَى أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيَّ مَغْضَبًا حَتَّى وَقَفَ فَقَالَ: أَنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ سَمِعَ أَحَدٌ مِنْكُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: الْاِسْتِيزَانُ ثَلَاثٌ فَإِنْ أَذِنَ لَكَ وَإِلَّا فَارْجِعْ، قَالَ أَبِي: وَمَا ذَلِكَ؟ قَالَ: اسْتَأْذَنْتَ عَلَى عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ أَمْسَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يُؤْذِنْ لِي فَرَجَعْتُ ثُمَّ جِئْتُهُ الْيَوْمَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَأَخْبَرْتُهُ إِنِّي جِئْتُ أَمْسَ فَسَلَّمْتُ ثَلَاثًا ثُمَّ انْصَرَفْتُ. قَالَ: قَدْ سَمِعْنَاكَ وَنَحْنُ حِينَئِذٍ عَلَى شُغْلٍ فَلَوْ مَا اسْتَأْذَنْتَ حَتَّى يُؤْذِنَ لَكَ؟! قَالَ: اسْتَأْذَنْتَ كَمَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ: فَوَاللَّهِ لَا وَجْعَ ظَهْرِكَ وَبَطْنِكَ أَوْ لَتَأْتِيَنَّ بَيْنَ يَدَيْكَ عَلَى هَذَا، فَقَالَ أَبِي بِنِ كَعْبٍ: فَوَاللَّهِ لَا يَقُومُ مَعَكَ إِلَّا أَحَدُنَا سَنًا، قَمِ يَا أَبَا سَعِيدٍ! فَقَمْتُ حَتَّى أَتَيْتُ عَمْرَ فَقُلْتُ: قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ هَذَا].

### کیفیت استیذان ابو موسی در رفتن نزد عمر و تشدد ابی بن کعب با عمر

و نیز مسلم در صحیح خود گفته:

[حدَّثنا حسين بن حريث أبو عمار ثنا الفضل بن موسى أخبرنا طلحة بن يحيى عن أبي بردة عن أبي موسى الأشعري قال: جاء أبو موسى إلى عمر بن الخطاب فقال: السَّلامُ عليكم، هذا عبد الله بن قيس، فلم يأذن له، فقال: السَّلامُ عليكم، هذا أبو موسى، السَّلامُ عليكم هذا الأشعري. ثم انصرف، فقال: ردّوا عليّ! ردّوا عليّ! فجاء فقال: يا أبا موسى! ما ردّك؟ كُنَّا فِي شُغْلٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: الْاِسْتِيزَانُ ثَلَاثًا فَإِنْ أَذِنَ وَإِلَّا فَارْجِعْ. قَالَ: لَتَأْتِيَنِي عَلَى هَذَا  
عِبَقَاتُ الْانْوَارِ فِي اِمَامَةِ الْاِثْمَةِ الْاَظْهَارِ، ج ۲۱، ص: ۶۴۰

بَيْنَهُ وَإِلَّا فَعَلْتُ وَفَعَلْتُ! فَذَهَبَ أَبُو مُوسَى. قَالَ عَمْرُ: إِنْ وَجَدَ بَيْنَهُ تَجَدُّوهُ عِنْدَ الْمَنْبَرِ عَشِيَّةً وَ إِنْ لَمْ يَجِدْ بَيْنَهُ فَلَمْ تَجَدُّوهُ، فَلَمَّا أَنْ جَاءَ بِالْعَشَى وَجَدُوهُ قَالَ: يَا أَبَا مُوسَى! مَا تَقُولُ؟ أَقَدْ وَجَدْتَنِي؟ قَالَ: نَعَمْ! أَبِي بِنِ كَعْبٍ، قَالَ. عَدَلْ، قَالَ: يَا أَبَا الطَّفِيلِ! مَا يَقُولُ هَذَا؟ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ ذَلِكَ يَا بِنِ الْخَطَّابِ! فَلَا تَكُونَنَّ عَذَابًا عَلَى أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! قَالَ: سَبْحَانَ اللَّهِ! إِنَّمَا سَمِعْتُ شَيْئًا فَأُحِبُّتُ أَنْ أُتَبِّتَ!].

و أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة الطحاوی در کتاب «مشکل الآثار» گفته:

[حدَّثنا يونس بن عبد الأعلى. ثنا عبد الله بن وهب أخبرني عمرو بن الحارث عن بكير بن الأشج أن بسر بن سعيد حدثه أنه سمع أبا سعيد الخدرى يقول: كُنَّا فِي مَجْلِسٍ عِنْدَ أَبِي بِنِ كَعْبٍ فَجَاءَ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيَّ مَغْضَبًا حَتَّى وَقَفَ فَقَالَ: أَنْشِدْكُمْ اللَّهُ! هَلْ سَمِعَ مِنْكُمْ أَحَدٌ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: الْاِسْتِيزَانُ ثَلَاثٌ فَإِنْ أَذِنَ لَكَ فَادْخُلْ وَإِلَّا فَارْجِعْ؟  
فَقَالَ أَبِي: وَمَا ذَاكَ؟ فَقَالَ: اسْتَأْذَنْتَ عَلَى عَمْرِ بْنِ الْخَطَّابِ أَمْسَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمْ يُؤْذِنْ لِي فَرَجَعْتُ ثُمَّ جِئْتُهُ الْيَوْمَ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَأَخْبَرْتُهُ أَنِّي جِئْتُ أَمْسَ فَسَلَّمْتُ ثَلَاثًا ثُمَّ انْصَرَفْتُ، فَقَالَ: قَدْ سَمِعْنَا وَنَحْنُ حِينَئِذٍ عَلَى شُغْلٍ فَلَوْ مَا اسْتَأْذَنْتَ حَتَّى يُؤْذِنَ لَكَ؟ قَالَ: اسْتَأْذَنْتَ كَمَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَضْرِبَنَّ بَطْنَكَ وَظَهْرَكَ أَوْ لَتَأْتِيَنَّ بَيْنَ يَدَيْكَ عَلَى هَذَا! فَقَالَ أَبِي بِنِ كَعْبٍ: فَوَاللَّهِ لَا يَقُومُ مَعَكَ أَحَدٌ إِلَّا أَحَدُنَا سَنًا الَّذِي بَجْنَبِكَ، قَمِ يَا أَبَا سَعِيدٍ! فَقَمْتُ حَتَّى أَتَيْتُ عَمْرَ فَقُلْتُ: قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ هَذَا].

## درباره مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی (ص)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر میثاق آسمانی انسان با خداست، چرا که در آن روز دین خدا کامل و نعمت الهی بر انسان به نهایت رسید  
غدیر عنوان عقیده و دین ماست، و اعتقاد به آن، یعنی ایمان کامل به معبود و شکر گزاری انسان در مقابل همه نعمتهای نازل شده او.  
بر اساس امر به تبلیغ و معرفی علی علیه السلام در آیه شریفه: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ؛ تبلیغ و بازگویی واقعه غدیر و انجام سفارش پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در رساندن پیام غدیر، بر تمامی مؤمنین واجب می شود و سرپیچی از این واجب الهی گناهی است نا بخشودنی.

مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم که دارای ماهیت فرهنگی و غیر انتفاعی است، با اعتقاد راسخ بر این باور توحیدی و با هدف تبلیغ و نشر این واقعه سترگ بشری، با تأییدات الهی و حمایت همه جانبه مدافع راستین حریم امامت و ولایت مرحوم آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی قدس سره، در زمان حیات این بزرگوار و همت و تلاش خالصانه و شبانه روزی جمعی از مؤمنین ولایت مدار از سال ۱۳۸۱ پایه گذاری گردیده و تا کنون به فعالیت های چشم گیر خود ادامه داده است. و هزینه های آن به صورت مردمی و از طریق وجوهات شرعی، با اجازات مراجع عظام تقلید، هدایا، نذورات، موقوفات و همیاری افراد خیر اندیش تأمین می گردد.

این مرکز با تیمی مرکب از فرهیختگان و متخصصین حوزه و دانشگاه، هنرمندان رشته های مختلف، مردم ولایت مدار، هیئات مذهبی و کسبه بازار سعی نموده تا در عرصه های مختلف تبلیغ به صورت جهانی، اقدام به نشر معارف متعالی غدیر نماید. شما هم می توانید با مشارکت همه جانبه خود شامل نظرات و پیشنهادات، کمکهای مالی در این امر مهم سهیم بوده و جزء خادمین غدیر باشید. منتظر تماسهای شما هستیم

تلفن های تماس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳ - ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۲

تلفکس: ۰۳۱۱۲۲۰۶۲۵۳

تلفن همراه: ۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

سایت: [www.Ghadirestan.com](http://www.Ghadirestan.com) - [www.Ghadirestan.ir](http://www.Ghadirestan.ir)

ایمیل: [info@Ghadirestan.com](mailto:info@Ghadirestan.com)

آدرس مرکز: اصفهان - خیابان عبد الرزاق - نبش خیابان حکیم - طبقه دوم بانک ملت - مرکز تخصصی غدیرستان کوثر نبی صلی الله علیه و آله وسلم - کد پستی: ۸۱۴۷۸۶۵۸۹۴

شماره حساب ملی سیبا: ۳۲۷۵۶۴۷۲۲۰۰۵

شماره کارت بانک ملی: ۶۰۳۷۹۹۱۱۴۶۸۹۰۲۴۳

و آنچه از دستاوردهای این مرکز در پیش رو دارید حاصل از فضل الهی است که شامل حال خادمین این مرکز شده است:

تأسیس کتابخانه تخصصی غدیر به صورت دیجیتال و کلاسیک :

راه اندازی بزرگترین و جامعترین کتابخانه تخصصی - دیجیتالی غدیر در سایت پایگاه تخصصی غدیرستان و همچنین به صورت کلاسیک برای پژوهشگران و محققین در محل مرکزی غدیرستان امکان استفاده فراهم می باشد.

همایشها و نشستهای علمی تخصصی:

همایشهای استقبال از غدیر در سال های متوالی از سال ۸۸ حدود یک ماه قبل از غدیر با هدف هماهنگی و برنامه ریزی جشن های



دهه ی غدیر با استقبال اقشار مختلف مردم ولایتمدار و حضور کارشناسان امور فرهنگی به صورت باشکوهی برگزار گردید و همچنین نشست های علمی تخصصی غدیر با هدف تحقیق و بررسی در موضوعات مختلف غدیر و همچنین بیان ارتباط غدیر با مناسبت های مذهبی از جمله فاطمیه و مهدویت برگزار گردید، که در آن محققین و نویسندگان، مقالات خود را به دبیر خانه نشست ارسال نموده و پس از بررسی توسط هیئت داوران، مقالات برگزیده در نشست ارائه و چاپ گردید.

احیای خطابه غدیر:

برگزاری جلسات هفتگی شرح خطابه غدیر در مکان های مختلف، همراه با توزیع کتاب های خطابه و تشویق به حفظ فرازهای آن، با هدف نشر و ترویج خطابه ی غدیر .

دوره های غدیر شناسی:

این دوره ها با هدف جذب و تربیت مبلغین غدیر، جهت اعزام نیروی انسانی در سطوح مختلف، در راستای اهداف عالی ی مرکز و همچنین آشنایی بیشتر طلاب، دانشجویان و علاقه مندان، با مباحث غدیر شناسی، برگزار می گردد.

احیای دهه غدیر:

تغییر برگزاری جشنهای غدیر از یک روز به یک دهه با هدف انجام وظیفه ی تبلیغ غدیر، تعظیم شعائر الهی بوده و باعث ترویج و گسترش جشن های غدیر می گردد .

بنابراین احیای دهه ی غدیر فرصت بیشتری را برای مبلغین و شرکت کنندگان در ارائه موضوعات مختلف غدیر و پذیرش آن فراهم نمود.

تولیدات مرکز:

تولید نرم افزار های تلفن همراه و راه اندازی کتابخانه دیجیتالی غدیر، بر روی وب سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، با امکان دانلود رایگان کتابها بر روی تلفن های همراه، با هدف توسعه ی نشر و اطلاع رسانی معارف قرآن و عترت و دفاع از حریم شیعه .

تولید کلیپها، طراحی بروشورها و پوسترها، با موضوع غدیر و ولایت و امکان دانلود رایگان آنها از روی سایت برای علاقه مندان راه اندازی وب سایت های مرکز:

مرکز تخصصی غدیرستان با درک رسالت سنگین خود در راستای تبلیغ غدیر پا در عرصه ی جهانی گذاشته و با تلاش کارشناسان و متخصصین اقدام به راه اندازی وب سایت هایی از جمله: سایت پایگاه تخصصی غدیرستان، سایت دهه ی غدیر و سایت دعا برای وارث غدیر (مکیال المکارم)، نموده است و انجام این فعالیت باعث ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف غنی شیعه با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقه مندان به نرم افزار های علوم اسلامی در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام از شبهات منتشره در جامعه، شده است.

مهد کودک غدیر:

برگزاری مهدهای کودک غدیر، ویژه ی خردسالان، همزمان با برگزاری همایشها و مراسمات دهه ی غدیر، با هدف شکوفایی محبت درونی آنان نسبت به حضرت علی علیه السلام در قالب نقاشی های زیبا، بیان قصه های غدیر و اهدای بسته های فرهنگی، از جمله فعالیت های این مرکز می باشد.

سفره احسان امیر المؤمنین:

سفره های احسان علی علیه السلام با هدف ترویج سنت حسنه اطعام و اهدای نان در روز غدیر، همراه با تقدیم بروشورهای حاوی معارف غدیر با جلوه ای زیبا در خیابان ها و میدانی شهر در سال های اخیر، جهت ترویج و تبلیغ غدیر به صورت گسترده، برگزار گردید. به حمد الله هر ساله با کمک هیات مذهبی و خیرین محترم و استقبال مردم از این سنت حسنه ی انبیای الهی و ائمه ی اطهار

علیهم السلام، خاصه حضرت رضا علیه السلام هرچه باشکوه تر در حال برگزاری می باشد.

تجلیل از خادمین غدیر :

برگزاری هر ساله مراسمات تجلیل از خادمین غدیر به صورت باشکوهی با معرفی چهره ماندگار غدیر و تجلیل از افرادی که به هر نحوی خدمتگذار غدیر و امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده اند و همچنین معرفی و تجلیل از هیئت های محترم مذهبی ، مراکز ، سازمانها ، ستاد ها و نهادهایی که در مورد غدیر فعالیت داشته اند و تقدیم تندیس، لوح تقدیر و هدایا به مسئولین این مراکز.

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز :

ارتباط با هیئت های محترم مذهبی و مراکز و همکاری با آنها و ارائه راهکارهای عملی، طرحها، کلیپها و بروشورها با محتوای غدیر و ولایت، به آنها با هدف هرچه باشکوه تر برگزار شدن جشنهای بزرگ غدیر در ایام سرور آل محمد

فعالیت های آینده مرکز :

راه اندازی پورتال جامع غدیر با موضوعیت امامت در شبکه اینترنت

تأسیس موزه غدیر با موضوع ولایت و امامت جهت بازدید کنندگان داخلی و خارجی

تأسیس شبکه جهانی غدیر با موضوع پخش و تولید آموزه های دینی بر محور ائمه اطهار علیهم السلام

ایجاد مکانهایی برای گذراندن اوقات فراغت برای کلیه سطوح و سنین

برپایی اردوهای سیاحتی و زیارتی برای نخبگان و فعالان در زمینه غدیر

هماهنگی اجرای ماکت های مربوط به غدیر در مراکز و میادین خاص و حساس

برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghadirestan.ir](http://www.Ghadirestan.ir)

[www.Ghadirestan.com](http://www.Ghadirestan.com)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۱۸۰۰۰۱۰۹

